فصلنامهٔ

سیاست خارجی

مجلهٔ علمی ـ ترویجی (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حقوقی)
سال بیست و دوم، پاییز ۱۳۸۷، ۲۴۰ صفحه، ۱۵۰۰۰ ریال

مقاله‌ها

گزارش

نقد و بررسی کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

راهنمای تدوین مقالات

مجله سیاست خارجی از کلیه اساتید، صاحب‌نظران و پژوهشگران با شرایط زیر دعوت به همکاری می‌نماید:

● مقالات در حوزه مسائل سیاست خارجی و روابط بین‌الملل بوده و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشد.

● مقالات باید جنبه علمی و پژوهشی داشته و حاوی نکات جدید علمی باشد.

●نام و نام‌خانوادگی، میزان تحصیلات و نشانی کامل پستی مؤلف همراه با شماره تلفن ذکر شود.

● متن کامل مقاله حداکثر در ۲۰ و حداقل در ۱۵ صفحه همراه با چکیده آن به دو زبان فارسی و انگلیسی (در صورت امکان) که در آن واژگان کلیدی، ساختار و نتیجه بحث ذکر شده باشد، به صورت تایپ‌شده توسط برنامه Word در سه نسخه همراه با دیسکت یا CD به نشانی مجله ارسال شود.

● معرفی کتب ارسالی از کتب جدید انگلیسی، همراه با نقد و ارزیابی و ذکر مشخصات کامل کتاب باشد.

● منابع مورد استفاده در مقاله با الگوی زیر تدوین شود:

۱. به صورت درون متنی با آوردن نام‌خانوادگی نویسنده، سال انتشار منبع و شماره صفحه مورد استفاده از منبع و در صورت تعدد نوشته‌های یک نویسنده در یک سال، با افزودن الف و ب، با ذکر سال انتشار، همه در داخل پرانتز، و هر جا نقل قول مستقیم و غیرمستقیم پایان می‌پذیرد.

۲. در پایان مقاله:

الف) همه کتاب‌های منبع به طور کامل به ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک، سال انتشار کتاب در داخل پرانتز، عنوان کتاب، نام مترجم، تعداد جلدها، شماره چاپ، محل نشر، نام ناشر.

ب) همه مقاله‌های منبع به طور کامل به ترتیب نام‌خانوادگی نویسنده، نام کوچک، عنوان مقاله در داخل گیومه، نام مترجم، نام مجله، دوره یا سال، شماره مجله، تاریخ مجله در داخل پرانتز، صفحات منبع مورد استفاده.

● معادل لاتین و واژگان کلیدی و اسامی خاص در داخل پرانتز مقابل عبارت یا در زیر صفحه آورده شود.

● مقالات پس از تایید دو نفر از اعضای هیأت تحریریه براساس اولویت چاپ خواهد شد.

● مقالات ارسالی عودت داده نخواهد شد و مجله مسؤولیتی جهت پاسخگویی در مورد مقالات چاپ‌نشده ندارد.

● فصلنامه در ویرایش، تلخیص و تغییر عناوین مقالات پذیرفته شده آزاد است.

● مسؤولیت صحت مطالب مندرج در مقاله برعهده نویسندگان است و بیانگر دیدگاه‌های دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه نیست.

● نقل مطالب با ذکر منبع جایز است.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در مهرماه ۱۳۶۲ تأسیس شده است. هدف اصلی از تأسیس این دفتر، تحقیق و مطالعه در مورد مسائلی است که به نحوی با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارتباط دارد. دفتر در اجرای این هدف، وظیفه خود می‌داند تا در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی، حقوقی، فرهنگی و آنچه در حال حاضر روابط بین‌الملل و مباحث راهبردی خوانده می‌شود، به پژوهش و بررسی پردازد.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در جهت انجام وظایف خود، دارای مراکز مطالعاتی متعددی است که هر یک در حوزه جغرافیایی یا موضوعی خاص به امر پژوهش مشغول هستند. نتایج طرح‌های مطالعاتی و تحقیقاتی انجام‌شده در دفتر، بر حسب مورد، به صورت گزارش، مقاله و یا کتاب آماده شده و به شکلی شایسته در دسترس علاقمندان قرار می‌گیرد. همچنین دفتر مطالعات به صورت مستمر اقدام به برگزاری همایش‌هایی در زمینه موضوعات مختلف بین‌المللی می‌نماید تا به این وسیله محققان کشور بتوانند بخشی از نتایج طرح‌های پژوهشی خود را در معرض قضاوت و بحث و نقد عموم قرار داده و نیز باب مباحثه و تبادل آرای معقول در زمینه سیاست خارجی همواره مفتوح نگاه داشته شود. متن سخنرانی‌ها و مباحث هر همایش به چاپ رسیده، با عنوان گزارش همایش در اختیار عموم قرار داده می‌شود. علاقمندان می‌توانند جهت اطلاعات بیشتر به آدرس اینترنتی دفتر مطالعات به نشانی www.ipis.ir مراجعه نمایند.

فصلنامه سیاست خارجی: به عنوان فصلنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی با هدف پیشبرد ادبیات سیاست خارجی درکشور و نیز امکان ایجاد فضایی برای عرضه نظریات اندیشمندان و صاحب‌نظران علوم سیاسی و رشته‌های وابسته به آن منتشر می‌شود. در این مجله همچنین از مطالب تهیه‌شده توسط نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور استفاده می‌گردد.

اعضای هیأت تحریریه

● برای اشتراک مجله سیاست خارجی و دستیابی به دیگر مجلات و کتب منتشره از سوی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی به نمایشگاه‌ها و فروشگاه‌های مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه مراجعه و یا با مرکز چاپ و انتشارات به آدرس: مینی‌سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت خارجه، صندوق پستی ۶۳۵۳ـ۱۵۸۷۵ مکاتبه نمایند.

فهرست مطالب

یادداشت سردبیر

این شماره فصلنامه سیاست خارجی در پایان سال ۲۰۰۸ میلادی به دست شما خواننده گرامی می‌رسد. مناسب دیدیم یادداشت سردبیر این شماره را به مروری کوتاه بر وقایع مهم سال ۲۰۰۸ اختصاص دهیم. واژه «تغییر» را می‌توان از مهمترین واژه‌هایی دانست که در سال ۲۰۰۸ بیشترین کاربرد را داشت. البته نه از آن جهت که این واژه شعار انتخاباتی باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا بود بلکه از آن جهت که جهان شاهد تغییرات مهمی بود.

شعار تغییر داده شده در آمریکا از آن جهت که موجب تغییر در حکومت آمریکا شد چندان مهم نیست بلکه از این جهت که سرآغاز تحولی مهم در نظام بین‌الملل می‌شود، باید مورد توجه قرار گیرد. با فروپاشی نظام شوروی در اوایل دهه ۹۰ میلادی که جنگ سرد پایان یافت نظام بین‌الملل شاهد نظم جدیدی شد که در آن تنها یک ابرقدرت با فاصله‌ای زیاد از دیگر قدرت‌ها وجود داشت و هیچ قدرت دیگری تمایل به رقابت با تنها ابرقدرت (امریکا) را نداشت و همین موضوع باعث گردید که تعریف جدیدی از نظام بین‌الملل به نام نظام تک‌قطبی ارائه گردد.

در دهه ۹۰ میلادی چهره‌ای آرمانی از نظام بین‌الملل تک‌قطبی ارائه می‌شد. تأکید بر جهانی‌شدن ارزش‌های انسانی، کاهش حوزه اقتدار دولت‌ها و افزایش جایگاه بازیگران غیردولتی در نظام بین‌الملل، حاکمیت لیبرالیسم اقتصادی و برداشته شدن مرزها در عرصه فعالیت‌های اقتصادی و تأکید بر فعالیت‌های بشردوستانه سازمان‌های بین‌المللی تا دخالت بشردوستانه در استقرار حکومت‌های غرب‌گرا (نظیر تهاجم ناتو به یوگسلاوی) در جهان را می‌توان از مهمترین ویژگی‌های نظام تک‌قطبی دهه ۹۰ دانست. تعریف آرمان‌گرایانه از نظام تک‌قطبی دهه ۹۰ مسلماً نمی‌توانست منافع تنها ابرقدرت حاکم را تأمین نماید چرا که در چنین صورتی ابرقدرت حاکم فقط هزینه‌های نظام بین‌الملل تک‌قطبی را پرداخت می‌کرد.

با ورود نومحافظه‌کاران به کاخ سفید تعریف واقع‌گرایانه از نظام بین‌الملل تک‌قطبی جایگزین تعریف آرمان‌گرایانه شد و منافع تنها ابرقدرت کانون توجه فعالیت‌های بین‌المللی آمریکا گردید. واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز این امکان را برای آمریکا فراهم ساخت تا با کمک قدرت نظامی تعریف واقع‌گرایانه‌ای از نظام تک‌قطبی را بر جهان تحمیل کند. تهاجم آمریکا به افغانستان و در پی آن اشغال عراق که بدون توجه به دیدگاه‌های مطرح‌شده در شورای امنیت سازمان ملل صورت گرفت تصویری از نظام بین‌الملل تک‌قطبی متکی بر قدرت نظامی را به جهانیان ارائه نمود.

به چالش کشیده‌شدن قدرت نظامی آمریکا در عراق و عدم توانایی نیروهای متحد آمریکا و ناتو در آرام‌سازی افغانستان و گسترده‌ترشدن حوزه فعالیت تروریست‌ها ناشی از

اشتباهات استراتژیک آمریکا در مبارزه با تروریسم در نقاط مختلف جهان که ضربه به منافع آمریکا و متحدین او را هدف استراتژیک خود برگزیده‌اند در کنار ظهور قدرت‌های جدید مانند روسیه، چین، هند و برزیل در عرصه بین‌المللی باعث گردید تا شکی بزرگ در واقعیت وجودی نظام تک‌قطبی شکل گیرد و تعریف‌های جدیدی از نظام بین‌الملل با استفاده از مفاهیمی چون نظام چندقطبی یا نظام بی‌قطبی صورت گیرد.

باتوجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که شعار تغییر داده شده توسط اوباما به عرصه داخلی آمریکا محدود نگشته بلکه واقعیت‌های جدیدی را در عرصه بین‌المللی رقم خواهد زد. البته نه از آن جهت که رهبری این تغییر را آمریکا برعهده داشته باشد بلکه از آن جهت که شکست‌های سنگین نومحافظه‌کاران در داخل و خارج آمریکا فرصت‌های ارزشمندی را در اختیار رقبای سنتی و جدید آمریکا برای ایفای نقش فعال‌تر بین‌المللی قرار داده است.

واقعیت آن است که دنیا به شدت در حال تغییر است. اقتصادهای جدید در حال ظهور است. روسیه، برزیل، هند، چین، مکزیک و دیگر قدرت‌های جدید اقتصادی شرایط جدیدی را بر نظام اقتصاد جهانی حاکم خواهند نمود. بحران اقتصادی اواخر سال ۲۰۰۸ آمریکا که هزینه بسیار سنگینی را بر اقتصادهای همراه آمریکا تحمیل نمود این هشدار را به تمامی قدرت‌های اقتصادی در حال ظهور داد که نمی‌توان تمام اقتصاد جهان را با یک کشتی به رهبری آمریکا حمل نمود و حتماً ضروری است تا کانون‌های اقتصادی دیگری شکل بگیرند و نظام اقتصادی بین‌الملل جدیدی با همکاری کانون‌های مستقل اقتصادی دیگر به وجود آید.

در سال ۲۰۰۸، شاهد تغییرات عجیبی در قیمت انرژی بودیم. در این سال هم شاهد اوج قیمت و هم شاهد اُفت شدید قیمت نفت بودیم. به اوج رسیدن قیمت نفت کشورهای مصرف‌کننده خصوصاً قدرت‌های اقتصادی در حال ظهور مانند چین و هند را نگران ساخت و اُفت شدید قیمت باعث نگرانی تولیدکنندگان نفت و سرمایه‌گذاران در این صنعت شد. تغییرات در قیمت نفت در سال ۲۰۰۸ مسلماً تغییرات زیادی را در بسیاری از عرصه‌های انرژی وابسته به نفت و سیاست‌های انرژی کشورها ایجاد خواهد کرد و بر تمامی برنامه‌های توسعه کشورها اثر خواهد گذاشت.

تغییرات شدید قیمت نفت باعث خواهد شد تا کشورهای تولیدکننده به جای تکیه بر قیمت نفت تلاش کنند روش‌های دیگری را برای تضمین درآمدها و تثبیت برنامه‌های توسعه خود پیدا کنند که در این راستا به نظر می‌رسد تغییر روش در معاملات انرژی را می‌توان در آینده شاهد بود.

تغییرات در اروپا ازجمله تغییرات مهم دیگر در سال ۲۰۰۸ محسوب می‌شود. برای اروپا خصوصاً اتحادیه اروپا مسأله همگرایی همچنان یک بحث مهم است؛ ولی این همگرایی در

عرصه اقتصادی محدود شده به دیگر عرصه‌های سیاسی، امنیتی و دفاعی گسترش نیافته است. اروپا یک غول اقتصادی و یک کوتوله‌سیاسی است و اگر بخواهد نقش بیشتری در تحولات بین‌المللی ایفا کند نیازمند به‌دست‌آوردن قدرت سخت در سطح سیاست خارجی‌و امنیتی است.

تجربه تلخ اروپا در جریان مباحث شورای امنیت سال ۲۰۰۳ که علی‌رغم مخالفت فرانسه و آلمان، آمریکا به عراق حمله کرد و تجربه ناراحت‌کننده دیگر اروپا در جریان حمله روسیه به گرجستان که موجب شکاف بین اعضای قدیم اتحادیه که می‌خواستند همکاری و رابطه آنان با روسیه تخریب نشود و مجموعه‌ای از اعضای جدید در اروپای مرکزی که می‌خواستند تحریم‌هایی را بر روسیه اعمال کنند نشان داد که اروپا همچنان نیازمند تغییر است و اتحادیه تا رسیدن به یک همگرایی بیشتر در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی با تغییرات زیادی روبرو خواهد بود.

ده‌ها سال است که جهان از یک مجموعه منازعه‌هایی که موجب شکل‌گیری مناطق بی‌ثبات شده در رنج است. خاورمیانه، آسیای جنوبی، شبه جزیره کره و آفریقای مرکزی از مهمترین مناطق بی‌ثبات جهان محسوب می‌شوند. در سال ۲۰۰۸، شاهد تغییراتی در برخی از منازعات بودیم؛ البته برخی از تغییرات در جهت آرام‌شدن و برخی از تغییرات در جهت حادشدن بحران‌ها بودند. آرام‌شدن نسبی اوضاع عراق را می‌توان ازجمله بحران‌هایی دانست که تغییرات به سمت آرامش بوده و شرایط پاکستان را می‌توان ازجمله بحران‌هایی دانست که به سمت حادشدن بوده است.

در بین بحران‌های مهم بین‌المللی، منازعه فلسطین را می‌توان طولانی‌ترین منازعه جهان و خاورمیانه دانست که علی‌رغم تمامی تلاش‌هایی که صورت می‌گیرد چون به ریشه اصلی بحران که اشغال صهیونیستی است توجه نمی‌شود، آینده روشنی برای حل‌وفصل بحران فلسطین به چشم نمی‌خورد. ریشه و بنیان منازعه فلسطین به اشغال سرزمین فلسطین توسط صهیونیست‌ها بازمی‌گردد و تمامی تلاش‌های صلح بر این بنیاد است که بین اشغالگران و کسانی که از خانه‌هایشان بیرون رانده شده‌اند به صورت ناعادلانه سازش صورت گیرد که چنین سازشی در عمل غیرممکن است. لذا، تا زمانی که تغییری استراتژیک در نحوه نگاه به ریشه‌های بحران فلسطین صورت نگیرد تغییری در بحران فلسطین ایجاد نخواهد شد.

تغییرات در افغانستان در سال ۲۰۰۸ به سمت درگیری‌های بیشتر بین طالبان و نیروهای دولتی که از حمایت نیروهای آمریکا و ناتو برخوردار هستند حرکت کرد. در روزهای پایانی سال ۲۰۰۸ منابع مختلف اطلاعاتی خبر از کنترل مناطق وسیعی از افغانستان توسط طالبان دادند و صحبت از مذاکرات بین دولت و طالبان به میان آمد که نشان‌دهنده قدرت‌گیری طالبان از زمان تهاجم نیروی ائتلاف به افغانستان است که علی‌رغم تمامی تلاش‌های آمریکا و

ناتو نشان می‌دهد که شورشیان افغانستان موقعیت‌های بیشتری به دست آورده‌اند. این موضوع باعث می‌شود که با آغاز فصل بهار در سال ۲۰۰۹ درگیری‌های بیشتری را در افغانستان شاهد باشیم.

بحران‌های دیگر در مناطق مختلف جهان همچون درگیری‌های سومالی بین حکومت سومالی مورد حمایت اتیوپی با شورایعالی دادگاه‌های اسلامی، درگیری حکومت کلمبیا با جنبش فارک، درگیری حکومت پرو با جنبش راه درخشان، درگیری‌های هند در کشمیر، درگیری حکومت فیلیپین با جنبش آزادی‌بخش مورو، درگیری حکومت سریلانکا با ببرهای تامیل، درگیری حکومت میانمار با اتحاد ملی کارن و درگیری‌های ترکیه با جدایی‌طلبان پ.ک.ک از مهمترین منازعات ادامه‌دار در سال ۲۰۰۸ محسوب می‌شوند که علی‌رغم گرفتن جان هزاران نفر هنوز چشم‌انداز روشنی در مقابل دیده نمی‌شود.

درکنار تهدیدات سنتی یادشده، تهدیدات جدیدی را هم شاهد هستیم که ابعاد جهانی دارند و سهم مهمی در امنیت جهانی ایفا می‌کنند. تغییرات آب و هوایی، تخریب محیط زیست، کاهش منابع انرژی، کاهش منابع آب، افزایش بهای مواد غذایی، فجایع طبیعی و امراض اپیدمیک ازجمله تهدیدات جدید در عرصه بین‌المللی محسوب می‌شوند که در گذشته جامعه بشری توجه خاصی به آنها نداشت. اما تحولات جهانی موجب تغییر در نگرش جامعه بشری به این نوع از تهدیدات شده است. آثار دهشتناکی که تغییرات آب و هوایی و تخریب محیط زیست بر امنیت آینده بشر دارد از تهدیدات امنیتی برخی از منازعاتی که امروز خطرناک تصور می‌شوند بسیار بیشتر است؛ اما چون آگاهی لازم نسبت به ابعاد مختلف آن وجود ندارد این‌گونه تهدیدات جدی تلقی نمی‌شوند مگر آنکه تغییر در نگرش آحاد بشری نسبت به این نوع تهدیدات به‌وجود آید.

باتوجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت جهان در سال ۲۰۰۸ با واژه «تغییر» بسیار روبرو شد و تغییرات شگرفی را هم شاهد بود که از مهم‌ترین این تغییرات می‌توان به تغییر در نظام بین‌المللی اشاره کرد که این نگرش در بین تحلیل‌گران نظام بین‌الملل شکل گرفته است که دیگر نظام بین‌الملل را نمی‌توان نظامی تک‌قطبی نامید و به‌طور قطع نظام تک‌قطبی در حال تغییر است. اما در کنار تغییرات مهمی که در عرصه بین‌الملل در سال ۲۰۰۸ شاهد بودیم باید اعتراف کرد که همچنان جهان با منازعات و بحران‌های زیادی مواجه است که باید تغییرات مهمی اتفاق بیفتد تا آن بحران‌ها و منازعات حل و فصل شوند.

سیدرسول موسوی

رویکرد و پایه‌های نظری و عملی سیاست خارجی انگلیس نسبت به جمهوری اسلامی ایران

سیدمهدی حسینی متین[1]

چکیده: فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی کشورها بویژه کشورهای قدرتمند و تأثیرگذار در سیاست بین‌الملل موضوعی است که همواره مورد توجه پژوهشگران و علاقمندان مطالعات بین‌المللی بوده است. در کشور ما نیز انگلیس بدلیل موقعیتش در نظام بین‌المللی و نیز قدرت تأثیرگذاری بریتانیا بر محیط پیرامونی جمهوری اسلامی ایران از جمله کشورهایی است که به‌رغم علاقمندی فراوان متخصصین و محققین نسبت به سیاست خارجی آن کشور، در مقایسه با سیاست خارجی امریکا افراد کمتری به مطالعه علمی فرآیند سیاست‌گذاری خارجی آن کشور پرداخته اند. صرفنظر از این موضوع، پرسش این است که در سیاست خارجی بریتانیا نسبت به کشورمان در سال‌های اخیر چه مؤلفه‌ها و متغیرهایی تأثیرگذار بوده‌اند؟ پرسش بعدی این خواهد بود که «سمت و سوی سیاست خارجی انگلیس نسبت به جمهوری اسلامی ایران چگونه است؟» روشن است که هرچه شناسایی متغیرهای تأثیرگذار از دقت بیشتری برخوردار باشد ؛ از یکسو ، به همان میزان، قدرت پیش بینی ما در مورد تحرکات سیاست خارجی آن کشور تقویت خواهد شد و از سوی دیگر، با شناخت سمت وسوی سیاست آن کشور توانایی ما برای تأثیرگذاری احتمالی بر این فرآیند افزایش خواهد یافت. امید است چنین شود.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی انگلیس، ایران، حزب کارگر، حزب محافظه‌کار، آتلانتیک.

فرایند سیاست‌گذاری خارجی در بریتانیا

سیاست خارجی بریتانیا نیز همچون سایر قدرت ها در خلاء سیاسی اتخاذ نمی‌شود بلکه تحت‌تأثیر یک رشته متغیرهای داخلی (همچون افکار عمومی)، فشارهای جهانی‌سازی (همانند فناوری ارتباطات)، تمایلات همگرایانه (بویژه در درون اتحادیه

---

۱. دکتر سیدمهدی حسینی متین، کارشناس سیاسی وزارت امور خارجه.

اروپا) و نیروهای فراملی (مانند اعمال نفوذ سازمان‌های غیردولتی) شکل می‌گیرد.[۱] در عین حال، ساختار و منطق زیربنای فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی انگلیس شامل نهادها و چگونگی تصمیم‌گیری ، تقریباًدر طول یک قرن گذشته بطور نسبی ثابت و بدون تغییر باقی مانده است.

در این فرآیند به لحاظ نظری، وزرا و مقامات از یک‌سو و گروه‌ها و افراد بیرونی متخصص سیاست خارجی با مناظره‌ها و بحث‌های آگاهانه درخصوص بدیل‌های جایگزین سیاست خارجی از سوی دیگر، در نهایت مقامات تصمیم گیرنده گزینه‌های مختلف را بررسی و باتوجه به پیشینه تاریخی موضوع و نیز موضع نهادهای دخیل و قانونی بودن آنچه که از سوی نهادهای امنیت ملی پیشنهاد شده است، تصمیم‌گیری می‌نمایند.[۲] وقتی که یک سیاست خارجی خاص تدوین گردید در مرحله بعد نیازمند تفسیر توسط کارگزاران رسمی و سپس اجرای آن به منظور دستیابی به اهداف مورد نظر می‌باشد. همچنین ، سیاست اتخاذ شده طی کلیه این مراحل سه‌گانه، نیازمند عرضه یا «فروش» به مخاطبان مختلف هم در داخل و هم در خارج است. از اینرو، سیاست‌گذاری، تفسیر و اجرا و عرضه آن سه مرحله متداخل فرآیند سیاست‌گذاری خارجی در بریتانیا هستند؛ هر چند که در واقعیت، اغلب داوری در این مورد که کدامیک از این مراحل درکجا تمام می‌شود و مرحله بعدی آغاز می‌گردد دشوار است.[۳] نوع ایفای نقش و ترکیب بازیگران، نهادها، و فشارهای خارجی دخیل در این فرآیند بسته به اهمیت موضوع و ماهیت مسئله متفاوت است اما با این حال، بدلیل همان ماهیت محرمانه سیاست خارجی در بریتانیا ، به نظر می‌رسد که هنوز این پرسش همچنان قابل طرح است که «سیاست‌گذاری خارجی در بریتانیا چگونه انجام می‌شود؟». این تنها افکار عمومی بریتانیا نیست که در درک این موضوع که تصمیمات سیاست خارجی در کجا و چه زمانی اتخاذ می‌شوند و یا در مورد عقلانیت پشتوانه آن تصمیمات دارای مشکل است. بلکه حتی، برای مثال، پارلمان بریتانیا در زمینه موضوعات مهمی همچون مبانی حقوقی جنگ عراق در سال۲۰۰۳ ، تنها موفق شد یک گزارش توجیهی خلاصه از سوی دادستان کل و بعنوان پاسخی به پرسشهای مکتوب در مجلس اعیان دریافت نماید.[۴]

از سوی دیگر ، همچون سایر کشورها در بریتانیا نیز تنش‌های مستمری میان تمایل قوه مجریه به رهبری وهماهنگی و متمرکز نمودن فرآیند سیاست‌گذاری خارجی

از یکسو و تمایل وزرای خارجه برای کسب استقلال در وزارتخانه خود از سوی دیگر وجود دارد. روشن است که به لحاظ نظری، هیچکس بطور کامل درجه‌ای از ضرورت نیاز به یک هماهنگ‌کننده متمرکز در فرآیند سیاست خارجی را انکار نمی‌کند؛ اما این نیز واقعیت دارد که در عمل هیچکس تمایل ندارد «هماهنگ شود» و به همین دلیل تنش‌ها و رقابتهای مداومی میان نهادهای دخیل وجود دارند. سیاست خارجی حزب «کارگر نوین» در بریتانیا نیز که از سال ۱۹۹۷ روی کار آمده است تمامی این خصایص و تنش‌ها را بدرجات کمتر یا بیشتر نشان می‌دهد. از اینرو، بدور از واقعیت خواهد بود اگر فکر کنیم که سیاست خارجی انگلیس یک موضوع منحصر بفرد است، زیرا دولت بطور همزمان سیاست‌های خارجی چندگانه‌ای را با ترکیب‌های متفاوتی از بازیگران و فشارهای خارجی و بسته به اینکه چه موضوعی در دستور کار باشد، پیگیری می‌کند. در یک وضعیت عادی و معمول نهاهای امنیت ملی بریتانیا شامل ؛ وزارت خارجه، وزارت دفاع، شورای اطلاعات محرمانه ملی (ازجمله JIC وMI5 و MI6) دفتر نخست وزیر جزو دیوانسالاران اصلی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی هستند اما در پاره‌ای مواقع نقش پارلمان و کانون‌های فکری و مطالعاتی و همچنین گروه‌های فشار و بازیگران خارجی مانند اتحادیه اروپا و ایالات متحده از اهمیت شایان توجهی برخوردار می‌شوند. اما صرفنظر از اینکه بنابه اهمیت موضوعات گاه اقدامات هماهنگی در سیاست خارجی بریتانیا اتخاذ شده است که عمده نهادها در مورد آن اتفاق نظر داشته‌اند مثل جنگ فالکلند درسال ۱۹۸۲ با آرژانتین برسر جزایر مالویناس، این برداشت نیز صحیح نیست که با اطمینان معتقد باشیم که در انگلیس یک سیاست خارجی هماهنگ و بر مبنای مشترک میان بازیگران داخلی آن کشور وجود دارد.

چه در دوره حضور «رابین کوک» در وزارت خارجه و باعنوان «سیاست خارجی اخلاقی» و چه در دوره حضور «جک استراو» با اتخاذ سیاست خارجی ای با عنوان‌هایی همچون «سیاست خارجی واقعگرا و اخلاقی»، حزب کارگر در تلاش‌هایش برای فراتر رفتن از (الگوی) عملگرایی سنتی انگلیس در جهت توسعه یک چارچوب مفهومی عقلانی که بتواند مبنایی مستحکم برای یک سیاست خارجی مشترک ایجاد نماید، با دشواری‌های فزاینده‌ای رو در رو بوده است. صرفنظر از وجود یک روند مستمر و تلاش‌های فراگیر صورت گرفته در دوره حکومت ده ساله تونی بلر در راستای

تمرکزگرایی در سیاست خارجی، درعمل سیاست خارجی انگلیس دارای پایه‌های نسبتاً سنتی و اغلب تعهدات متناقض با چندجانبه‌گرایی، آتلانتیک‌گرایی و نولیبرالیسم بوده است.[۵] سال‌های نسبتاً طولانی نخست وزیری تونی بلر (۲۰۰۷-۱۹۹۷) را می‌توان به تبعیت از «دنیس کاواناگ» و «آنتونی سلدون» با اندکی تسامح « سال‌های نفوذ و تفوق مخفیانه نخست وزیر» در تصمیم‌گیری‌ها تلقی نمود.[۶] این روند افزایش نقش نخست‌وزیر از چنان شدت و وضوحی برخوردار بوده است که بسیاری از منتقدین نه‌تنها این روند را فراتر از نقش نخست وزیر در دوره «مارگارت تاچر» از حزب محافظه‌کار (۱۹۹۰-۱۹۷۹) می‌دانند بلکه معتقدند که نظام سیاسی بریتانیا نیز به سمت نوعی نظام ریاستی مشابه ایالات متحده امریکا تغییر شکل داده است.[۷] برای مثال، اعزام نیروهای نظامی انگلیس به جنگ هنوز مستلزم تأیید قطعی نخست وزیر ازجمله در زمان عملیات سری همچون عملیات باراس در سیرالئون در سپتامبر ۲۰۰۰ است. زمانی که گزینه‌های تصمیم‌گیری در زمینه موضوعات مهمی مثل مداخلات نظامی تدوین و آماده گردید، تونی بلر بطور کلی همچون پیشینیان خود کار را به کمیته‌های موقت (یا ad hoc) و کوچک مرکب از کارمندان غیر نظامی بسیار مورد اعتماد، وزرای مشاور و مشاورین واگذار می‌کند تا به کل هیئت دولت. آنتونی سلدون اسم این گروه از معتمدین بلر را بخاطر اینکه تمایل دارند نشست‌های خود را در دفتر بلر موسوم به «دن» برگزار کنند لقب «دنوکراسی» داده است.[۸]

البته تا مدت زمانی پس از ۱۱ سپتامبر، دایره تصمیم‌گیری استراتژیک بلر گسترده‌تر بود به طوری‌که شامل طیفی از مشاورین ویژه (همچون دیوید مانینگ، جاناتان پاول و آلستر کمپ بل)، جک استراو وزیر خارجه، ریچارد ویلسون دبیر هیئت دولت، جان اسکارلت رئیس کمیته مشترک اطلاعاتی (JIC)، ریچارد دیرلاو رئیس MI6، استفان لندر رئیس MI5 می‌شد. اما پس از ۱۱ سپتامبر تحولات و دگرگونی‌های جدی در فرآیند مزبور ایجاد شد و به سمت محدود شدن بیشتر این گروه پیش رفت.[۹] هرچند که شاید بخاطر کاهش نگرانی‌های مطبوعات و درون حزب در مورد ریاست‌گرایی بلر، وی در کنار حلقه محدود اطرافیان خود بطور مرتب هیئت دولت جنگی شامل هفت وزیر برای هماهنگی در زمینه هدایت عملیات در افغانستان را تشکیل می‌داد (همچنانکه درجریان عملیات‌های روباه صحرا و کوزوو نیز چنین رفتارهایی صورت گرفت). اما در زمان جنگ عراق، بلر به صراحت ترجیح داد در درون

یک گروه برگزیده از معتمدین تصمیم‌گیری نماید که شامل مانینگ، پاول، کمپ بل، اسکارلت، دیرلاو،سالی مورگان، دستیار ویژه بلر و دریادار سرمایکل بویس رئیس ستاد مشترک می شد.(۱۰)

این شیوه کاری و فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی بطور خاص موجب انتقادات شدیدی شد و بسیاری براین اعتقاد بودند که این شیوه به اصطلاح ریاستی بلر در زمینه سیاست‌گذاری خارجی بشدت محرمانه، موقتی، غیر رسمی و حساس و در نقطه مقابل کانون‌های اندیشه و نهادهای مطالعاتی و پژوهشی قرار دارد. به هرحال ، به نظر می‌رسد که موضوعات مهم سیاست خارجی در انگلیس در طول این دوره در دست نخست وزیر و حلقه اطرافیان تونی بلر قرار داشته و عملاً آنها بوده‌اند که در این زمینه‌ها نقش اصلی را در تصمیم‌گیری‌های مربوط به این موضوعات برعهده داشته‌اند.(۱۱)

این امر بویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و استراتژی جنگ با تروریسم از سوی امریکا و متحدان آن کشور از اهمیت ویژه ای برخوردار شد زیرا در خصوص جنگ در افغانستان (۲۰۰۲) و جنگ با عراق (۲۰۰۳) تصمیم‌گیری‌ها بطور خاص در چارچوب حلقه اطرافیان تونی بلر نخست وزیر و حتی شخص وی صورت می‌گرفت.(۱۲) این الگوی رفتاری تونی بلر در تصمیم‌گیری‌های مهم سیاست خارجی باعث شد که روند فراگیری در انتقاد از وی در میان کانون‌های فکری و سیاسی شکل بگیرد به‌گونه‌ای که حتی در درون حزب کارگر نیز در معرض انتقادات جدی قرارگرفت و استعفای برخی از اعضای کابینه ازجمله «رابین کوک » وزیر خارجه و خانم « کلر شورت» وزیر تجارت بین‌المللی در آستانه جنگ عراق (مارس ۲۰۰۳) نمونه هایی از این نوعند.

از سوی دیگر فضای رادیکالی سیاست در انگلیس پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و مناسبات شخصی تونی بلر با جرج بوش نیز تأثیرات ژرفی بر سیاست خاورمیانه‌ای بریتانیا از جمله سیاست این کشور در قبال جمهوری اسلامی ایران برجای گذاشت. شاید بتوان این مقطع تاریخی را آغاز تحولات مهمی در مناسبات ایران و بریتانیا دانست که بتدریج و با ناکامی ابتکارات و تلاشهای «جک استراو» وزیر خارجه (۲۰۰۶-۲۰۰۳) در حل و فصل مناقشه اتمی ایران و بهبود روابط دوجانبه با این کشور، روند نزولی در مناسبات ایران و انگلیس آغاز گردید.

اکنون با این مقدمه به نظر می‌رسد که زمینه درک عینی تر نسبت به نظام سیاسی و ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی بریتانیا و بویژه افزایش نقش نخست وزیر و اطرافیان وی در تصمیم‌گیری‌های استراتژیک و مهم در چند سال گذشته فراهم شده باشد. گفتنی است که همین چرخه نخبگان و تصمیم گیران کم و بیش و با تفاوت‌هایی اندک در دوره نخست وزیری «گوردون براون» نیز ادامه یافته است. بر این اساس و برپایه این شناخت شاید بتوان به تحلیل دقیق تری از روند مناسبات و چشم‌انداز آینده روابط دوجانبه جمهوری اسلامی ایران و انگلیس دست یافت.

مناسبات پر فراز و نشیب جمهوری اسلامی ایران و انگلیس

سرشت مناسبات انگلیس با خاورمیانه و در این میان روابط ایران و انگلیس در دهه‌های گذشته از نوع دیگری بوده و هر حکومتی در انگلیس صرفنظر از تعلقات حزبی خود به اهمیت نقش ایران و موقعیت استراتژیک این کشور بخوبی آگاهی داشته و کم‌وبیش رویکرد استراتژیک مشابه اما با شیوه های متفاوت اجرایی در پیش گرفته‌اند. این روند به‌گونه‌ای بوده است که شاید بتوان ویژگی‌های کلی مناسبات دو کشور در پنجاه سال اخیر را بصورت «دشمنی توأم با عشق و نفرت» توصیف نمود. این ویژگی‌ها در مناسبات ایران با دولت‌های مختلف اعم از محافظه کار و کارگر در انگلیس به چشم می‌خورد. با نگاهی به سه دهه گذشته روابط جمهوری اسلامی ایران با انگلیس، مشاهده می‌شود که این تفسیر کلی کم و بیش در خصوص شرایط مناسبات دو کشور به دوره بعد از انقلاب اسلامی تاکنون نیز قابل تسری است و صدق می‌کند. هرچند که در شرایط متفاوت و به تناسب موضوعات رنگ دوستی‌ها و نفرت‌ها پر رنگ تر و کم‌رنگ تر شده اند.

این سرشت «عشق و نفرت» در روابط تاریخی ایران و بریتانیا که براساس منافع و اهداف سیاست خارجی دو کشور در دوره های مختلف استوار بوده است خود نتیجه و برآیند تأثیرگذاری متقابل عوامل و متغیرهای گوناگونی است. به نظر می‌رسد که سیاست خارجی کنونی انگلیس نسبت به کشورمان بر چهار مؤلفه استوار و به تعبیری متأثر از چهار عامل متفاوت است:

۱. سیاست داخلی دو کشور ایران و انگلیس،

۲. مناسبات انگلیس با اتحادیه اروپایی،
۳. روابط ویژه امریکا و انگلیس،
۴. تعارض و همسویی منافع دولت‌های ایران و انگلیس.

نگاهی گذرا به هر یک از این مؤلفه‌ها می‌تواند زوایای تاریک سیاست خارجی دولت کارگری بریتانیا در قبال ایران را روشن‌تر نماید:

۱. سیاست داخلی در ایران و انگلیس

در این چارچوب اهمیت دولت‌های مختلف با گرایشات متفاوت در هر دو کشور برای دولت‌های طرف مقابل از اهمیت شایانی برخوردار بوده است. از آنجا که مناسبات دو کشور مختلف نمی‌تواند یک جاده یکطرفه باشد بدون تردید کنش و واکنش‌های طرفین از اهمیت زیادی برخوردار است. به همین دلیل، اهمیت و جایگاه برگزاری انتخابات عمومی در انگلیس و در ایران و روی کار آمدن گرایش‌های سیاسی متفاوت در نتیجه اینگونه انتخابات بیش از پیش روشن می‌شود. برای مثال روی کار آمدن حزب کارگر در سال ۱۹۹۷ به رهبری تونی بلر و انتخاب سیدمحمد خاتمی در همان سال بعنوان رئیس جمهوری اسلامی ایران شرایط متحولی را در مناسبات دو کشور باعث شد.

از سوی دیگر، حزب کارگر با گرایش‌های لیبرالی و حقوق بشری همواره ابزارهای فشار بین‌المللی بر جمهوری اسلامی ایران را در اختیار داشته و از آن بهره گرفته است. هرچند که حزب محافظه‌کار نیز بدلیل ملاحظات استراتژیک و موقعیت ژئواستراتژیک و منابع نفت ایران از زوایای دیگری سعی در حفظ رفتارهای سیاست خارجی ایران در یک چارچوب خاص و با کمک ابزارهای متفاوت داشته است. بر همین اساس تحولات داخلی در ایران و انگلیس بعنوان یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر سیاست خارجی انگلیس در قبال ایران بشمار می رود. بعبارت دیگر روندهای سیاسی داخلی در ایران و انگلیس دارای تأثیرات متقابل بر یکدیگر هستند.

۲. مناسبات انگلیس با اتحادیه اروپایی

انگلیس بعنوان یکی از اعضای عمده و تأثیرگذار اتحادیه اروپایی دارای یکسری تعهدات، محدودیت‌ها، رویه‌ها وهنجارهای خاص تصمیم‌گیری در چارچوب اتحادیه است

که نمی‌تواند در روابط خود با دیگر کشورها از جمله ایران آنها را نادیده بگیرد. برای مثال مباحث حقوق بشری و حمایت از نرمهای مزبور در چارچوب اتحادیه برای انگلیس از اهمیت خاصی برخوردار است. این کشور در عمده ملاقات‌های مقامات دو کشور نگرانی‌های حقوق بشری را بعنوان یکی از ابزارهای مهم سیاست خارجی خود در چارچوب سیاست‌های اتحادیه پیگیری کرده و مورد توجه قرار می‌دهد.[۱۳] به همین علت، دورهای چندگانه گفتگوهای حقوق بشری اتحادیه اروپا با ایران و همکاریهای اقتصادی که پس از شروع مذاکرات هسته‌ای در سال ۲۰۰۳ متوقف شد از موضوعات مهمی بوده است که دولت انگلیس در آن زمان نمی توانست خیلی نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. در حال‌حاضر نیز، مشی اتحادیه اروپایی درخصوص برنامه‌های هسته‌ای کشورمان، چارچوبی را فراروی دولت بریتانیا قرار داده است که این کشور نمی‌تواند از آن فراتر برود و به ناچار با پذیرش رویکرد اتحادیه و نمایندگی خاویر سولانا در مذاکرات با ایران سعی دارد در این مسیر حرکت نماید.

۳. روابط ویژه امریکا و انگلیس

روابط ویژهٔ امریکا و انگلیس[۱۴] یکی از متغیرهای مهم تأثیرگذار بر روابط ایران و بریتانیا بشمار می رود.[۱۵] این روابط نیز از یک سو بدلیل روابط سنتی و دیرینه احزاب چپ و راست دو کشور و از سوی دیگر بدلیل تعهدات متقابل دولتهای امریکا و انگلیس که منجر به نوع خاصی از روابط استراتژیک میان دو کشور شده است، محدودیت‌های خاصی را بر سیاست خارجی انگلیس در قبال ایران فراهم می سازد. بعبارت روشن‌تر صرفنظر از شرایط خاص زمانی و حضور رهبران مختلف از هر حزبی در این دو کشور ، مناسبات آنها همچنان از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. برای مثال، تونی بلر از حزب کارگر در بریتانیا با جرج بوش از حزب جمهوری‌خواه در امریکا دارای روابط بسیار نزدیکی بودند که شاید بتوان گفت تفاوت چندانی با روابط آنها در صورتی که هر دوی آنان از احزاب دارای روابط سنتی و قدیمی (کارگر و دموکرات) می بودند هم نمی‌کرد. در دوره حضور تونی بلر و جرج بوش بویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ روابط امریکا و انگلیس وارد مرحله ای شد که از آن به «اتحاد شانه به شانه» یاد می‌شود.[۱۶] اما به لحاظ سنتی هرگاه احزاب دموکرات و کارگر در دوسوی آتلانتیک روی کار بوده اند بایکدیگر همکاری نزدیک تری داشته‌اند و برعکس هر وقت دو حزب جمهوری‌خواه و

محافظه‌کار بر سر کار بوده اند روابط دو کشور از زاویه دیگری به هم نزدیک شده است. این نوع خاص از روابط با توجه به برتری و نفوذ فزاینده ایالات متحده امریکا در صحنه بین‌المللی باعث شده است تا رهبران احزاب انگلیسی پس از جنگ جهانی دوم منافع ملی بریتانیا را به‌گونه‌ای تعریف نمایند که در پیروی از سیاست‌های واشنگتن قابل تأمین باشد. از این گذشته قراردادها و تعهدات دوکشور در قبال یکدیگر ازجمله در مورد جنگ با تروریسم از مسائلی است که دولت انگلیس را بیش از پیش به امریکا وابسته می سازد. درکنار این وضعیت باید افزود روابط خصمانه ایران با امریکا و روابط نه چندان دوستانه ایران و انگلیس، باعث می‌شود قدرت تأثیرگذاری امریکا بر خط مشی انگلیس در قبال ایران افزایش یابد. در این رابطه، خانم «رزماری هالیس» متخصص برجسته امور خاورمیانه و ایران در مؤسسه سلطنتی روابط بین‌الملل انگلیس موسوم به «چاتم هاوس» اظهار نظر جالب و عمیقی دارد که می‌گوید:«اگر واشنگتن تصمیم به حمله نظامی به ایران بگیرد، حتی اگر بریتانیا به آن کمک ننماید آن را محکوم نیز نخواهد کرد».[(۱۷)] بنابراین، نمی‌توان تصور نمود که متغیر امریکا در سیاست خارجی انگلیس نسبت به ایران بی‌تأثیر باشد.

۴. تعارض یا همسویی منافع ایران و بریتانیا

با توجه به نقش هریک از مؤلفه‌های پیش گفته اکنون قلمرو تأثیرگذاری منافع دو کشور در روابط دوجانبه و همکاریهای سیاسی و اقتصادی ایران و انگلیس بیشتر روشن می‌شود. در این چارچوب شاید موقعیت استراتژیک و بازار گسترده ایران در کنار قدرت روزافزون منطقه‌ای این کشور از مهمترین عوامل تأثیرگذار در این حوزه تلقی می‌شوند.[(۱۸)] بریتانیایی‌ها با شناخت تاریخی و گسترده‌تری که از منطقه خاورمیانه دارند بیش از دیگر کشورها نسبت به اهمیت نقش پویای ایران در عرصه سیاسی خاورمیانه آگاهی دارند و درصدد بهره‌برداری از آن در نقاط و کشورهای همجوار و بحران زا در منطقه (مثل افغانستان و عراق) هستند. بازار اقتصادی و گسترده ایران فرصتهای بسیاری برای سرمایه های بریتانیا فراهم می سازد که بخش‌های مختلف سیاسی و اقتصادی این کشور نمی‌توانند آن را نادیده انگارند.

باتوجه به مجموعه عوامل فوق سیاست خارجی بریتانیا نسبت به کشورمان برآیند اندرکنش میان آنها بوده و بویژه یکی از ویژگی‌های اصلی سیاست خارجی حزب کارگر نوین به رهبری تونی بلر و سپس گوردون براون بوده است.

در مقابل، جمهوری اسلامی ایران نیز با آگاهی از نقش و جایگاه انگلیس در عرصه بین‌المللی و امکانات اقتصادی این کشور، کوشیده است از این موقعیت بهره‌برداری نماید و در جای خود با سیاست‌های متکبرانه آن کشور نیز مقابله کند. به روشنی می‌توان گفت که هر دو کشور بخوبی می‌دانند که « نه بریتانیا کشور امپراتوری قرن نوزده و اوایل قرن بیستم است و نه ایران کشور توسعه نیافته و عقب مانده قرن نوزده و اوایل قرن بیستم است». دو کشور با آگاهی از موقعیت استراتژیک یکدیگر درصددند تا ضمن حفظ مناسبات، اجازه ندهند که حوادث و رویدادهای زودگذر سیاسی باعث تخریب و تیره شدن چشم‌انداز آتی روابط دو کشور شود.

فراز و نشیب‌های روابط جمهوری اسلامی ایران و انگلستان (۱۳۸۷-۱۳۵۷)

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران در بهمن ۱۳۵۷ و بروز تحولات انقلابی در ایران، دولت انگلیس اقداماتی را علیه ایرانیان بخصوص دانشجویان ایرانی در انگلیس انجام داد و سخت‌گیری‌هایی را در این زمینه آغاز نمود که این اقدامات منجر به تشدید تنش‌ها میان دو کشور و برگزاری نخستین تظاهرات مردمی بر ضد انگلیس در اواخر سال ۱۳۵۷ در تهران گردید. با اخراج گروهی از دانشجویان ایرانی از لندن و زندانی شدن شمار دیگری از آنها که همان سال در مقابل سفارت امریکا در لندن و در اعتراض به دستگیری گروهی از دانشجویان ایران توسط پلیس امریکا و در مقابل کاخ سفید دست به تظاهرات زده بودند، دولت ایران در این زمینه به مقامات دولت انگلیس رسماً اعتراض نمود و هشدار داد که این روند در نهایت منجر به تشدید بیشتر تنش‌ها در مناسبات دو کشور گردید. متعاقب این وضعیت و تشدید تنش‌ها وزارت خارجه انگلیس در نیمه دوم سال ۱۳۵۹ کاردار و دیگر دیپلماتهای سفارت انگلیس در تهران بجز یک نفر را به لندن فراخواند و سفارت این کشور در ایران را تعطیل اعلام کرد.

در آذر ماه سال ۱۳۵۹ مارگارت تاچر نخست وزیر وقت انگلیس اعلام داشت: «چند ماه است که چند تن از شهروندان انگلیسی در ایران در بازداشت به سر می‌برند. تا زمانی که این افراد آزاد نشوند دولت انگلیس هیچگونه روابط سیاسی با دولت ایران برقرار نخواهد کرد».[۱۹] این وضعیت همچنان ادامه یافت و در سال ۱۳۶۵ پس از چند سال تیرگی روابط میان دو کشور ، خانم تاچر نخست وزیر انگلیس با تغییری در رویه گذشته آن کشور خواستار بهبود روابط با ایران شد و اعلام نمود که انگلیس و امریکا معتقدند میان کشورهای غربی و ایران باید روابط بهتری برقرار شود.[۲۰] بدیهی است که اینگونه تغییر لحن‌ها در مواضع غرب در اثر پیروزی های رزمندگان ایران اسلامی در جبهه‌های جنگ با عراق ایجاد شد. در سال ۱۳۶۵ با تعیین سرپرست دفتر حفاظت منافع در دو کشور، ایران و انگلیس موافقت کردند که روابط دو کشور را بهبود بخشند اما با ماجراها و تنش‌های دیگر ازجمله دستگیری «راجر کوپر» به جرم جاسوسی در ایران و دستگیری یکی از دیپلمات‌های ایران در منچستر در ۱۳۶۶ از ورود سرپرست‌های مزبور به دو کشور ممانعت بعمل آمد.

در سال ۱۳۶۷ دو کشور باردیگر مذاکراتی را برای بهبود مناسباتشان آغاز کردند و به نتایج رضایت‌بخشی دست یافتند که منجر به تبادل هیئت‌های سیاسی میان دو کشور شد. بدنبال بازگشایی سفارت انگلیس در تهران در آذرماه سال ۱۳۶۷ وزرای خارجه دو کشور نیز باهم مذاکراتی بعمل آوردند که در نهایت به سفر وزرای خارجه ایران و انگلیس به لندن و تهران منتهی شد.

انتشار کتاب توهین آمیز آیات شیطانی در اواخر سال ۱۳۶۷ باردیگر منجر به قطع روابط دیپلماتیک میان انگلیس و ایران شد. انگلستان پیشتاز تنش در روابط شد و کلیه دیپلمات‌های خود را از ایران فراخواند و مجلس شورای اسلامی نیز در اسفند ماه ۱۳۶۷ طرح قانونی قطع کامل روابط سیاسی با انگلیس را تصویب نمود.

متعاقباً در شهریورماه ۱۳۶۹ دولت انگلیس از تلاش‌های ایران و سوریه برای آزادی «برایان کناد» شهروند ایرلندی تبار این کشور در لبنان ، تشکر کرد و در اقدامی دیگر، در ۱۶ شهریور این سال «داگلاس هرد» وزیرخارجه وقت انگلیس اعلام کرد که کشور متبوعش خواهان از سرگیری روابط با ایران است و در نهایت در۵ مهرماه همان سال روابط سیاسی دو کشور از سرگرفته شد. دولت‌های ایران و انگلیس در سال ۱۳۷۱

مذاکراتی را برای ارتقای سطح مناسبات دو کشور به سطح سفیر انجام دادند ، ولی تا اردیبهشت سال ۱۳۷۸ مناسبات آنها در همان سطح کاردار باقی ماند.

با شروع بکار دولت «تونی بلر» نخست وزیر انگلیس از حزب کارگر در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۷) و تداوم حضور آقای هاشمی رفسنجانی بعنوان رئیس جمهوری اسلامی ایران، روند مناسبات دو کشور به سمت تغییرات مثبت‌تری نیل یافت که بررسی دلایل و شرایط وقوع چنین تحولاتی نیازمند مجال دیگری است. با شروع دوره ریاست جمهوری آقای سیدمحمد خاتمی بعنوان رئیس جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۶ و سپس مذاکرات و ابتکارات شخصی میان آقای دکتر خرازی وزیر خارجه وقت ایران و رابین کوک وزیر خارجه جدید انگلیس روابط دو کشور به سطح سفیر ارتقا یافت و از شهریور ۱۳۷۸ دو کشور توانستند سفرای خود را مبادله نمایند.[۲۱] این مناسبات کماکان در سطح سفیر در دوره وزارت «جک استراو» (۲۰۰۶-۲۰۰۱) نیز ادامه یافت و وی برای مذاکرات در خصوص مسائل دوجانبه و موضوع برنامه هسته‌ای ایران توانست مجموعاً پنج بار به ایران سفر نماید[۲۲] و متقابلاً وزیر خارجه ایران نیز سه بار به انگلیس سفر کرد. در این مقطع دستگیری آقای هادی سلیمانپور سفیر پیشین ایران در آرژانتین موجب حساسیت خاصی در روابط دو کشور شد که در نهایت دستگاه قضایی و دولت انگلیس تصمیم به لغو حکم بازداشت وی گرفتند.

حمله یکجانبه امریکا به عراق در سال ۱۳۸۱ و همراهی بی قید و شرط انگلیس از سیاست‌های جنگی واشنگتن موجب دور تازه ای از تنش‌ها در روابط گردید که حضور نیروهای انگلیسی در جوار مرزهای جنوبی ایران که همواره زمینه‌ساز مشکلات امنیتی بوده هنوز موجب نگرانی عمیق ایران است.

متعاقباً، مذاکرات درخصوص برنامه های صلح آمیز هسته‌ای ایران از سال ۱۳۸۲ (۲۰۰۳) که بین ایران از یک سو و سه کشور عضو اتحادیه اروپا ؛ بریتانیا، فرانسه و آلمان از سوی دیگر آغاز گردید که تاکنون در قالب متفاوت ۱+۵ (با اضافه شدن روسیه و چین) ادامه یافته است. این مذاکرات گرچه در مراحل اولیه و در راستای اعتمادسازی میان این کشورها و ایران انجام شد و طرفین به توافقاتی نیز دست یافتند اما باتوجه به ادامه مقاصد آنها برای جلوگیری از پیشرفت فنی ایران در جهت برخورداری از چرخه سوخت هسته‌ای و فناوری غنی سازی، از پیشرفت باز ماند.

مناسبات سیاسی ایران و انگلیس در دوره ریاست جمهوری آقای دکتر احمدی‌نژاد از مرداد ۱۳۸۴ همچنان ادامه یافته است و دو کشور مناسبات خود را در سطح سفیر حفظ کرده اند. اما پیشگامی دولت‌های انگلیس و امریکا در اقدامات بر ضد ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد و سنگ‌اندازی در تحقق حقوق مشروع و قانونی ملت ایران نسبت به دستیابی ایران به فنآوری صلح آمیز هسته‌ای، شرایط و اوضاع مناسبات دو کشور را تحت تأثیر قرار داده است. این موضوع در کنار اقدامات دیگر دولت بریتانیا از جمله بازداشت آقای نصرت‌الله تاجیک (سفیر پیشین ایران در اردن) در آبان ۱۳۸۵ (نوامبر ۲۰۰۶) با درخواست استرداد دولت امریکا به اتهام اقدام به تجارت غیرقانونی ، خروج نام منافقین از فهرست سازمان‌های تروریستی وزارت کشور بریتانیا که از سال ۱۳۸۶ آغاز و در اوایل خرداد ۱۳۸۷ به خروج نام این گروهک انجامید، تحریم ها و محدودیت‌های مالی اعمالی از سوی دولت انگلیس بر ضد نهادهای مالی ایرانی همچون بانک ملی ایران در لندن و غیره ، باعث شده است تا مناسبات دو کشور از شرایط مساعدی برخوردار نباشد.

هرچند که هیئت‌های پارلمانی از جمله اعضای گروه‌های بین پارلمانی و اعضای کمیسیون‌های سیاست خارجی مجالس دو کشور در این فاصله همچنان ارتباطات و تماس‌های خود را حفظ کرده‌اند اما بدلیل استمرار موضوعات تنش‌زای مورد اشاره، این رفت و آمدها نتوانسته موجبات گشایش بیشتر در روابط را فراهم سازد.

تحولات مهم سال‌های اخیر در روابط سیاسی ایران و بریتانیا را باید در چارچوب مفهومی و نظری سیاست خارجی انگلیس نسبت به ایران در دوره حاکمیت حزب کارگر نوین به رهبری تونی بلر و گوردون براون درک نمود. به بیانی دیگر، سیاست خارجی بریتانیا نسبت به ایران دارای پایه‌های نظری است که این تحرکات در آن چارچوب معنا و مفهوم می‌یابد.

بحثی پیرامون سیاست خارجی انگلیس نسبت به ایران

باتوجه به فرآیند سیاست‌گذاری خارجی در انگلیس و تأثیرگذاری متقابل مؤلفه‌های مهم دخیل در سیاست خارجی انگلیس نسبت به ایران ، شاید بتوان سیاست خارجی این کشور نسبت به ایران را از لابلای اظهارات و سخنرانی‌های تونی بلر

نخست‌وزیر و جک استراو وزیر خارجه بریتانیا و سایر مقامات آن کشور و نیز اهم تحرکات صورت گرفته در این چارچوب دریافت و در روشن‌تر نمودن بیشتر ابعاد آن تلاش نمود. در جهت تسهیل مطالعه موضوع مورد بحث باید سیاست خارجی بریتانیا در دوره حاکمیت حزب کارگر را به دو دوره قابل بررسی تقسیم نمود.

- از ماه مه ۱۹۹۷ (اردیبهشت ۱۳۷۶) تا مه ۲۰۰۶ (اردیبهشت ۱۳۸۵)؛ (این دورهٔ زمانی روی کار آمدن حزب کارگر در انتخابات عمومی آن سال در انگلیس آغاز و دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی که تا مرداد آن سال ادامه داشت و پس از آن انتخاب آقای خاتمی بعنوان رئیس جمهور تا زمان برکناری جک استراو از وزارت خارجه انگلیس در دوره ریاست جمهوری دکتر احمدی نژاد را در بر می‌گیرد).

- از ماه مه ۲۰۰۶ (اردیبهشت ۱۳۸۵) تا کنون: (این دوره نیز از انتخابات عمومی سال ۲۰۰۶ در انگلیس و برکناری جک استراو تا مقطع زمانی حاضر را شامل می‌شود).

۱. از ماه مه ۱۹۹۷ تا مه ۲۰۰۶؛ با روی کار آمدن حزب کارگر به رهبری تونی بلر در می ۱۹۹۷ که با پیروزی چشمگیر این حزب بر حزب محافظه‌کار به رهبری جان میجر صورت گرفت، تونی بلر با الهام از اندیشه های چپ و لیبرالی آن حزب تلاش نمود رویکردی را نسبت به جمهوری اسلامی ایران پی‌ریزی نماید که برگرفته از تجربه تاریخی بریتانیا در خاورمیانه و اهمیت نقش منطقه‌ای ایران بود. در این راستا، حزب کارگر از یکسو باید بین رویکرد « گفتگوهای انتقادی» اتحادیه اروپایی نسبت به ایران و از سوی دیگر، سیاست «مهار دوجانبه» دولت دموکرات بیل کلینتون در امریکا توازن برقرار می‌نمود. بدین منظور ، سیاست بریتانیا مبتنی بر رویکردی شد که بطور ملایم و آرام علائم و نشانه‌هایی بروز می‌داد که حاکی از تمایل آنان برای بهبود روابط و تبادل سفیر بین دو کشور بود. این دوره تا پیش از تبادل سفیر میان ایران و بریتانیا که همزمان با دولت‌های سازندگی به ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی در ایران و نخست وزیری تونی بلر در بریتانیاست دوره‌ای است که می‌توان از آن به دوره تمایل دولت‌های ایران و انگلیس برای پیشبرد نوعی «تنش زدایی محدود» تعبیر نمود.

با روی کار آمدن دولت آقای خاتمی با فاصله اندک از روی کار آمدن تونی بلر و تبادل سفرا در شهریور ۱۳۷۸ مناسبات دو کشور وارد مرحله جدیدی بر پایه نوعی «تنش‌زدایی» شد که به نظر می‌رسید هر دو دولت نسبت به آن جدی هستند. این

وضعیت خود معلول عوامل و متغیرهای متفاوتی بود که شاید مهمترین آنها، تغییر فضای سیاسی بین‌المللی نسبت به دولت جدید ایران و بویژه تغییر رویکرد دولت کلینتون نسبت به این دولت بود. این رویکرد جدید بریتانیا مبتنی بر دو پایه اساسی بود:

- یکم: تقویت و گسترش مناسبات دوجانبه با ایران،
- دوم: حل‌وفصل مناقشات هسته‌ای و منطقه‌ای از راه تقویت مناسبات با ایران.

روشن است که طراح و گرداننده اولیه این رویکرد در آغاز دوره نخست وزیری تونی بلر ، وزیرخارجه پیشین آن کشور «رابین کوک» بود که استراتژی «سیاست خارجی اخلاقی» وی پایه و اساس دوره وزارت وی (۲۰۰۱-۱۹۹۷) را تشکیل می‌داد. کوک براین اعتقاد بود که مناسبات و ساختارهای خشک اداری در وزارت خارجه و مشترک المنافع بریتانیا نمی‌تواند در شرایط جدید کارایی داشته باشد و بایستی در دوره جدید طراحی های جدیدی صورت داد. اتخاذ چنین رویکردی نیز خود مدیون تحولات عرصه سیاست بین‌الملل بویژه فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد بود. بهر جهت، پس از استعفای رابین کوک ادامه این رویکرد در سیاست خارجی بریتانیا به عهدهٔ «جک استراو» جانشین وی واگذار شد. علاوه بر پایبندی به دیدگاه‌های کوک علاقمندی شخصی استراو به تاریخ و فرهنگ ایران و مناسبات شخصی وی با همتای ایرانی‌اش، این باور که می‌توان از طریق تقویت مناسبات دوجانبه با ایران ، بحران موجود در مورد برنامه‌های هسته‌ای ایران و دیگر مسائل منطقه‌ای را حل و فصل نمود، [۲۳] پایه‌های بنیادی سیاست خارجی جدید انگلیس نسبت به ایران را در این مقطع تشکیل می داد.

نکته مهم در دوره وزارت جک استراو این است که در این دوره قدرت تأثیرگذاری متغیر «امریکا» بر سیاست این کشور نسبت به ایران بویژه باتوجه به شروع مذاکرات هسته‌ای میان ایران و سه کشور اروپایی (انگلیس، فرانسه و آلمان) از سال ۲۰۰۳ از افزایش چشمگیری برخوردار شد. [۲۴] زیرا ایالات متحده بعنوان کشوری که نگرانی جدی نسبت به برنامه‌های هسته‌ای ایران داشت بخصوص پس از جنگ با عراق و پیروزی سریع نیروهای ائتلاف در آوریل ۲۰۰۳ در این جنگ، با هرگونه مذاکره‌ای با ایران مخالفت ورزیده و معتقد بود که بدلیل عدم همکاری ایران این مذاکرات به نتیجه نخواهد رسید و باید به سمت کشاندن موضوع به شورای امنیت و اعمال تحریم و در

نهایت برخورد نظامی با ایران حرکت نمود. در داخل ایالات متحده نیز با برتری یافتن نیروی نومحافظه‌کار در وزارت دفاع، شورای امنیت ملی و دفتر معاون رئیس جمهور و حتی در بخش‌هایی از وزارت خارجه در دوره کالین پاول ، رویکرد برخورد شدید با ایران از طرفداران جدی برخوردار بود. این موضوعی بود که جک استراو به هیچ روی علاقه ای به آن نداشت و بارها به موضوع «غیرقابل تصوربودن حمله نظامی به ایران» اذعان نموده بود.[۲۵] مجموعه این شرایط و فشارهای امریکا باعث شد تا جک استراو چاره ای نداشته باشد جز اینکه با متقاعد ساختن تونی بلر و بعنوان نماینده سه کشور اتحادیه اروپایی (انگلیس، فرانسه و آلمان) وارد معامله‌ای با امریکایی‌ها بشود و به این توافق برسد که در مرحله نخست امریکایی‌ها از مذاکرات هسته‌ای این سه کشور با ایران حمایت نمایند و در صورت شکست این مرحله، در مرحله بعد سه کشور اروپایی از رویکرد امریکا مبنی بر تشدید فشارها بر ایران وکشاندن موضوع به شورای امنیت سازمان ملل متحد پشتیبانی کنند. اما نکته مهم این است، که به نظر می‌رسد که پس از ناکامی این تلاش‌ها، نه تنها بریتانیا مجبور شد از رویکرد امریکا برای طرح موضوع برنامه‌های هسته‌ای ایران در شورای امنیت حمایت کند بلکه بطور کل و زیر فشارهای چندجانبه و مناسبات شخصی بوش و بلر ، استراتژی سیاست خارجی بریتانیا نسبت به ایران دچار دگرگونی شد و به سمت «پیشبرد تغییر سیاسی در ایران» معطوف گردید.

با مشخص شدن نتایج مذاکرات با ایران در سال ۲۰۰۴ میلادی و عدم پیشرفت جدی و قابل انتظار از این مذاکرات بتدریج فشارها بر جک استراو (و همتایان اروپایی‌اش)افزایش یافت. این تغییر رویکرد پس از شکستن تعلیق غنی سازی توسط ایران (ازسرگیری تأسیسات UF6 اصفهان و آغاز غنی‌سازی در نطنز) و بطور خاص پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ در ایران و انتخاب دکتر احمدی نژاد به عنوان ریاست جمهوری از شتاب بیشتری برخوردار شد. ادامه همین روند باعث کنار گذاشتن جک استراو شد و حتی در آن زمان گفته می شد که برکناری وی از سمت خود در ماه می ۲۰۰۶ نیز در اثر فشارهای نومحافظه‌کاران و دولت بوش بر تونی بلر بوده است هرچند که خود جک استراو در مصاحبه ای این موضوع را تکذیب نمود.[۲۶]

در مجموع ، آغاز روند فاصله گرفتن سیاست خارجی انگلیس نسبت به ایران از تنش زدایی به سمت نوعی تشدید رویارویی‌ها را می‌توان از سال ۲۰۰۴ دانست که منجر به تغییر نگرشی شد که به نظر می‌رسد تاکنون ادامه دارد.

۲. از ماه مه ۲۰۰۶ تا کنون: پس از برکناری جک استراو از وزارت خارجه روند تغییر رویکرد انگلیس نسبت به ایران قطعیت یافت و تحکیم گردید و شاید هم یکی از علل کنارگذاشتن (یا به تعبیر خود جک استراو کنار رفتن وی) از سمت وزارت خارجه نیز اعتراض وی به همین تغییر سیاست بوده است. از سوی دیگر ، رادیکالیزه شدن سیاست داخلی و خارجی انگلیس طی چندسال اخیر (از اواخر دوره دوم بلر و در دوره سوم) که بیش از همه متأثر از تحولات و دگرگونی‌های بین‌المللی بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود، بر مناسبات ایران و انگلیس نیز تأثیر گذاشت. اقدامات و تحرکات مداخله جویانه بریتانیا در افغانستان وعراق و سپس مواضع تند تونی بلر در جنگ ۳۳ روزه لبنان در سال ۲۰۰۶ و حملات رژیم صهیونیستی به نوار غزه در کنار وضع مقررات تند و دست‌وپاگیر و اتخاذ سیاست‌های خشن‌تر در داخل بریتانیا و حتی قانون تروریسم سال ۲۰۰۶ باعث شد که عرصه سیاست داخلی در بریتانیا تغییر یافته و به سمت نوعی رادیکالیزم نیل یابد که خود نیز پیامدهای دیگری را بدنبال داشت (که بررسی آن مجال دیگری را می طلبد). این پدیده به اضافه افزایش روز افزون قدرت تصمیم‌گیری نخست وزیر و مشاوران وی که از آن به تمرکز قدرت در دفتر نخست وزیر (ساختمان شماره ۱۰) تعبیر می‌شود باعث شد هرازچندگاه خبرهایی مبنی بر بروز اختلاف و چند دستگی بین وزارت خارجه و مشاوران تونی بلر در دفتر نخست وزیر بخصوص بر نحوه برخورد با ایران به گوش برسد. اما در نهایت موضوع برنامه‌های هسته‌ای ایران و برخورد با افزایش قدرت منطقه‌ای این کشور بعنوان یکی از چالش‌های اصلی سیاست خارجی تونی بلر مطرح شد که از آن پس شخص نخست وزیر بطور مستقیم این موضوع و چگونگی برخورد با ایران در رابطه با موضوعات مختلف را چه در دفتر خودش و چه در قالب کمیته بحران موسوم به «کمیته کبری» پیگیری نمود و موضوع از دست نهادهای امنیت ملی بریتانیا و شخص وزیر خارجه تقریباًخارج گردید.

نکته مهم دیگر که در رابطه با این بحث لازم است به آن توجه شود این است که پس از جنگ جهانی دوم دو گرایش غالب در سیاست خارجی انگلیس وجود داشته است: یکی، اتحاد نزدیک با امریکا و بهره‌برداری از قدرت و رهبری این کشور در عرصه بین‌المللی (که از آن به«سواری مجانی » تعبیر می‌شود) و دیگری، حفظ سیاست موازنه‌دهنده در مناسبات دو سوی آتلانتیک (امریکا و اروپا) به‌گونه‌ای که استقلال

بریتانیا و اعتبار جهانی آن مخدوش نشود.[۲۷] سیاست خارجی انگلیس در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم بطور کلی شاهد کشمکش این دو تفکر و غلبه یکی بر دیگری بوده است. دولت کارگری بلر در سال‌های آخر عمر سیاسی خود بیش از اندازه به گرایش نخست نزدیک شد به‌گونه‌ای که از جهاتی یادآور سال‌های اتحاد نزدیک تاچر و ریگان در دهه ۱۹۸۰ بر ضد شوروی بود.[۲۸] البته همین موضوع نیز یکی از پایه‌های مهم انتقادی از تونی بلر و سیاست‌های وی را در بریتانیا تشکیل می‌داد.

به هر حال، آنچه در اینجا برای بحث ما دارای اهمیت است این است که غالب‌شدن گرایش‌های افراطی‌تر در سیاست خارجی انگلیس بر رویکرد این کشور نسبت به ایران تأثیر جدی برجای گذاشت. گرچه همچون سایر پدیده های سیاسی در این زمینه نیز شاید نتوان بطور دقیق نقطه آغاز مشخصی برای ظهور این گرایش رادیکال یافت اما به نظر می‌رسد که ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه آغاز آن در سیاست خارجی انگلیس باشد که با غلبه یافتن هواداران گرایش نخست مبنی بر اتحاد و پیروی از سیاست‌های امریکا، نوعی هم سویی شدیدتر در سیاست خارجی این کشور از رهیافت‌های سیاست خارجی امریکا در عرصه بین‌المللی بطور کل و نسبت به ایران بطور خاص گردید. همانگونه که پیش از این اشاره شد، از دوره مناسبات شخصی و نزدیک تونی بلر و جرج بوش پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و پیروی بدون قید وشرط وی از رویکردهای جرج بوش در عرصه بین‌المللی به دوره «اتحاد شانه به شانه» یاد می‌شود که برگرفته از سخنرانی تونی بلر است که بلافاصله پس از حملات تروریستی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به شهرهای نیویورک و واشنگتن انجام شد.

مجموعه این متغیرها؛ فشارهای امریکا، رادیکالیزم سیاسی دوره بلر و تمرکز قدرت در دفتر نخست وزیر که مناسبات شخصی بلر با بوش و تعاملات آشکار و پنهان آنها[۲۹] نیز مزید برآن شده بود، در کنار نتایج نامشخص مذاکرات هسته‌ای با ایران باعث تغییر تدریجی رویکرد تنش زدایی در سیاست خارجی بریتانیا نسبت به ایران و تمایل آن به سمت نوعی نزدیکی بیش از اندازه به سیاست خارجی امریکا گردید.

اگرچه، این روند در مورد ایران کمی با تأخیر ظهور یافت اما بلافاصله پس از حمله به عراق آغاز و در نهایت پس از ناکامی جک استراو در پیشبرد مذاکرات هسته‌ای با ایران از سرعت بیشتری برخوردار شد. در شرایط جدید رویکرد دولت انگلیس نسبت به برنامه‌های هسته‌ای ایران تقریباً همان رویکردی است که جرج بوش و دولت

نومحافظه‌کار امریکا بر آن تأکید دارند یعنی «جلوگیری از دسترسی ایران به فنآوری چرخه تولید سوخت هسته ای».

اما در این چارچوب سیاست خارجی انگلیس بعد از انتخابات ریاست جمهوری نهم (۱۳۸۴) در ایران بطور جدی تغییر یافت و منجر به نوعی رویکرد تندروانه در سیاست خارجی انگلیس نسبت به ایران شد که شاید بتوان از آن به «پیجویی تغییر رفتار ایران از راه تغییر سیاسی در داخل ایران» تعبیر نمود یعنی دقیقاً همان استراتژی که در سیاست خارجی امریکا نیز پیگیری می‌شود. البته انگلیسی‌ها بویژه تونی بلر از آن به «پیشبرد تغییر دموکراتیک در ایران» تعبیر می کنند اما به گفته مادلین آلبرایت وزیر خارجه پیشین امریکا اظهارات بلر و مقامات انگلیسی در مورد تغییر دموکراتیک عبارت ملایم‌تری برای تغییر رژیم به شمار می‌رود.[۳۰] به هر حال، مرحله اعلام این دور جدید در سیاست خارجی انگلیس نسبت به کشورمان را باید سخنرانی ۱۳ مارس ۲۰۰۶ جک استراو در مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک موسوم به IISS و سپس سخنرانی ۲۶ می ۲۰۰۶ تونی بلر در دانشگاه جرج تاون در امریکا دانست که درست پس از برگزاری یک رشته نشست‌های مشترک میان دیپلمات‌های برجسته حال حاضر و پیشین امریکا و انگلیس و متخصص در مسائل خاورمیانه و ایران برای پیجویی نوعی رویکرد جدید در قبال ایران ، اتخاذ و اعلام شد.[۳۱] این نشست‌ها به سیاست خارجی امریکا نیز که از عدم انسجام جدی نسبت به ایران رنج می‌برد سمت و سوی قطعی‌تری داد.

جک استراو در سخنرانی بسیار مهم خود که در مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک موسوم به IISS ایراد کرد سنگ بنای سیاست جدید را اعلام و اظهارداشت:

«... ما نمی خواهیم در مباحث سیاسی داخلی ایران از کسی طرفداری کنیم این موضوع به خود ایرانی‌ها مربوط می‌شود که بطرز قابل درکی نسبت به هرگونه مداخله خارجی حساس هستند. اما این به این معنا نیست که ماباید ایستادگی بر سر اصولی مثل حقوق بشر و آزادیهای اساسی را که برای خود محترم می‌دانیم و بسیاری از ایرانی‌ها آرزوی آن را دارند، متوقف کنیم... ما باید به ایرانی‌ها کمک کنیم تا با جریان اطلاعات به داخل کشور گزینه‌های آگاهانه ای داشته باشند... بنابراین، ما در اروپا باید ارتباطات بهتری با مردم ایران داشته باشیم. من از همکاران اروپایی خود مصرانه

می‌خواهم که از وقت خود برای گفتگو با روزنامه نگاران و خبرنگارانی که برای ایران خبر پخش می‌کنند استفاده کنند. » وی در پایان سخنانش افزود: « آقای احمدی نژاد گفته است: مردم ایران مردم آگاهی هستند. مردم متمدنی هستند که تاریخ‌ساز بوده‌اند. من هم موافقم اما حرف کافی نیست. زمان آن فرا رسیده است که مردم ایران به دنیا نشان دهند که چنین ملتی هستند».[۳۲]

پس از آن، تونی بلر نخست وزیر انگلیس در سومین سخنرانی مهم دوران نخست وزیری‌اش در مورد سیاست خارجی آن کشور که در سفر به واشنگتن و در دانشگاه جرج تاون در تاریخ ۲۶می ۲۰۰۶ ایراد کرد، در رابطه با ایران گفت:

«... من قبلا در مورد جنبش نوبنیاد دموکراسی در سراسر خاورمیانه صحبت کردم ... اکنون فکر می‌کنم که ما به یک استراتژی متمرکزتر و مستحکم تر درکل منطقه نیاز داریم. ایالات متحده بدرستی طرح خاورمیانه بزرگ را آغاز نمود... من معتقدم ما از امنیت برخوردار نخواهیم بود مگر اینکه ایران تغییر کند. من تأکید می‌کنم که ما نمی‌گوییم باید تغییرات را تحمیل کرد. من به روشنی می‌گویم که آزادی و دموکراسی بیشتر، که من تردیدی ندارم اغلب مردم ایران خواهان آن هستند، چیزی است که ما به آن احتیاج داریم... این تنها مسئولیت ایالات متحده نیست که دموکراسی را در منطقه تشویق کند بلکه اروپا بویژه باید بطور کامل درگیر این موضوع شود».[۳۳]

این دو سخنرانی مقامات ارشد دولت انگلیس مرحله اعلام سیاستی است که نشان می‌دهد دولت کارگری انگلیس از تعامل سازنده و یا حتی انتقادی با دولت ایران فاصله گرفته و به سمت نزدیک شدن به رویکرد سیاست خارجی ایالات متحده امریکا نسبت به ایران میل یافته است. بنابراین چنین استنباط می‌شود که تغییر سیاسی در ایران و در همان حال تلاش برای مهار رفتارهای سیاست خارجی ایران به نوعی تبدیل به سیاست رسمی دولت‌های امریکا و انگلیس شده است. به بیانی دیگر، شاید بتوان نام این رویکرد جدید را «تغییر رفتار یا رژیم» بدون استفاده از اصطلاحات تغییر رفتار یا تغییر رژیم دانست. هرچند که این استراتژی از آینده روشنی برخوردار نیست و کماکان در مورد راه‌ها و ابزارهای اجرا و تحقق آن بحث و مناظره‌هایی در داخل امریکا و انگلیس وجود دارد که حتی نسبت به نتیجه‌بخش بودن آن ابراز تردید و بدبینی‌های جدی می‌کنند. شاید یکی از دلایلی که مقامات بریتانیایی از بر زبان آوردن صریح آن بعنوان سیاست رسمی دولت خود ابا دارند، همین موضوع باشد. از سوی دیگر، بدلیل همین

انتقادات و تردیدها و نامعین‌بودن آینده این رویکرد نومحافظه‌کارانه و باتوجه به اینکه دولت بریتانیا در تهران حضور دیپلماتیک دارد، می‌کوشد به نوعی کانال‌های ارتباطی و تماس رسمی خود با ایران را با اعزام هیئت‌های مختلف سیاسی و پارلمانی حفظ نماید. در دوره رهبری گوردون براون نیز که از اوایل ژولای ۲۰۰۷ آغاز شده است و کابینه تونی بلر تقریباً تا حد زیادی تغییر کرد، تغییرات صورت گرفته بیشتر تغییر چهره‌ها بوده است تا تغییر رویکردها. (۳۴) در اهداف و آرمانهای سیاست خارجی حزب کارگر تغییر اساسی ایجاد نشده است. عمده نیروها نیز کسانی هستند که در دوره قبل نیز با تونی بلر همکاری نموده اند. شاید بتوان گفت هیچ تحول اساسی اتفاق نیفتاده است که بشود انتظار تغییر و دگرگونی اساسی را در سیاست خارجی انگلیس در دوره سوم حاکمیت حزب کارگر داشت. از اینرو، عنصر تداوم بر عنصر تحول تغییر و تحول غلبه دارد . در همین راستا و در رابطه با سیاست بریتانیا نسبت به جمهوری اسلامی ایران، «دیوید میلیبند» وزیر خارجه جدید بریتانیا در اظهارات مهمی که در مصاحبه با شبکه ۴ تلویزیون بی بی سی در تاریخ ۲ دسامبر ۲۰۰۷ انجام داد، ضمن اشاره به اهمیت دیپلماسی و تعهد صددرصدی بریتانیا به کاربرد دیپلماسی در رابطه با برنامه‌های اتمی ایران گفت:

« ایران کشور مهمی است و ما برای فرهنگ و تمدن مردم ایران اهمیت زیادی قائل هستیم... کسی چه می‌داند که در ده سال آینده در ایران چه اتفاقی خواهد افتاد. شاید تحولاتی در ایران روی داد که یک حکومت دموکراتیک و منطبق برخواسته‌های مردم ایران در آن کشور روی کارآمد که هم کمک کننده و هم عضو مهم جامعه بین‌المللی باشد.»

اظهارات وزیر خارجه جدید بریتانیا نشانگر آن است که رویکرد دولت گوردون براون در رابطه با ایران نیز تفاوت چندانی با سیاست دولت تونی بلر مبنی بر پیگیری تغییر رفتار ایران از راه پیشبرد تغییرات دموکراتیک در داخل ایران ندارد و در سیاست خارجی بریتانیا، این در کماکان بر همان پاشنه می چرخد. همکاری جدی با دولت ایران نمی‌تواند اولویت و پایه اصلی سیاست خارجی انگلیس باشد اما بطور کامل هم کنار گذاشته نشده است. همکاریها و روابط تجاری و اقتصادی دو کشور از کاهش چشمگیری برخوردار شده است اما تماس‌های سیاسی میان دو کشور ادامه دارند. این رویکرد جدید

به نوعی به چالش برنامه‌های هسته‌ای ایران نیز پیوند خورده است زیرا مقامات بریتانیایی بارها اظهار داشته‌اند که تا زمانی که موضوع برنامه‌های هسته‌ای حل‌وفصل نشود امکان گسترش روابط دوجانبه با ایران وجود ندارد.

شاید بتوان مؤلفه‌های این سیاست را در محورهای زیر دسته بندی نمود:

۱. تلاش در جهت ایجاد تغییر سیاسی در ایران به کمک ابزارهای مختلف بعنوان یک استراتژی درازمدت.

۲. کمک گرفتن از ایالات متحده امریکا برای کمک به تحولات داخلی ایران در مسیر مورد نظر.

۳. کارهای نرم افزاری (اعم از سیاسی ، فرهنگی و خبری) و اطلاع رسانی هدف‌دار بعنوان منابع اطلاعاتی مردم ایران.

۴. تماس (مستقیم یا غیرمستقیم) با گروه‌های سیاسی و شبه نظامی مخالف دولت ایران و تقویت آنها هم برای اعمال فشار برای تغییر در رفتار سیاست خارجی ایران و هم پیشبرد پروژه تغییر سیاسی در ایران. (دیدار تونی بلر و جرج بوش در جریان سفر ماه می بلر به امریکا با برخی از ایرانی‌ها مؤید این سیاست است).[۳۵]

۵. مهار رفتارهای به زعم آنها «تهدیدزا» در سیاست خارجی ایران در قبال غرب بخصوص در زمینه هسته‌ای، حمایت از مقاومت اسلامی در منطقه و ایفای نقش رهبری در تحولات سیاسی در منطقه خاورمیانه اسلامی.

۶. حفظ مناسبات و همکاری با دولت ایران برای برخورداری از امتیازات ژئوپلیتیک و نفوذ ایران در منطقه در جهت حل بحران‌های منطقه‌ای، چیزی که دولت امریکا از آن برخوردار نیست اما دولت بریتانیا برای همکاری با ایران در عراق و افغانستان تأکید و آمادگی دارد.

۷. روابط دوجانبه با ایران نیز به منظور انتقال دیدگاه‌های انتقادی نسبت به رفتارهای سیاست خارجی ایران، مسائل حقوق بشری و مقابله با تروریسم ضرورت دارد. روابط دوجانبه بصورت محدود و جهت دار با ایران بلامانع است.

۸. چنین استنباط می‌شود که پاسخ مثبت ایران به بسته پیشنهادی هسته‌ای و همکاری‌های پیش‌بینی شده در آن نیز نمی‌تواند استراتژی درازمدت پیشبرد تغییرات سیاسی در ایران را منتفی نماید. زیرا یکی دارای اهداف کوتاه‌مدت و دیگری دارای اهداف درازمدت است.

شواهد عینی در مورد رویکرد بریتانیا نسبت به ایران

علاوه بر آنچه بصورت اظهارات مقامات بریتانیایی[۳۶] در تأیید این دگرگونی در سیاست خارجی انگلیس ارایه شد، شواهد عینی و عملی نیز وجود دارند که به بخشی از آنها بصورت موردی و خلاصه اشاره می‌شود:

۱. منافقین : فرآیند خروج نام منافقین از فهرست گروه‌های تروریستی انگلیس از اوایل سال ۲۰۰۷ و با شکایتی که گروهک تروریستی منافقین در نزد کمیسیون تجدیدنظر در فهرست سازمان‌های تروریستی وزارت کشور بریتانیا (موسوم به POAC)[۳۷] انجام داد آغاز شد. این زمان مصادف است با اوج تنش‌های دو کشور برسر برنامه‌های هسته‌ای ایران و رهبری بریتانیا برای اعمال تحریم های بیشتر بر ضد کشورمان که در واقع ، دوره اوج هماهنگی سیاست‌های بریتانیا و امریکا در قبال ایران نیز هست. به‌رغم اظهارات و تلاش‌های دولت بریتانیا (وزارت کشور) برای مقابله با درخواست این گروهک و نمایندگان هوادارش در پارلمان انگلیس، در قالب ارایه مستنداتی به کمیسیون مزبور دائر برماهیت تروریستی سازمان منافقین که از سال ۲۰۰۰ (دوره حضور جک استراو در وزارت کشور) در فهرست تروریستی بریتانیا قرار گرفته بود، این تلاش‌ها به نتیجه نرسید و سرانجام دولت مجبور شد لایحه‌ای را برای خروج نام این گروه از فهرست تروریستی به پارلمان ارائه نماید که در نهایت امر در ژوئن ۲۰۰۸ (اوایل خرداد ۸۷) نام این گروه از فهرست مزبور خارج شد. هرچند دیوید میلیبند وزیر خارجه بریتانیا پس از صدور رأی مزبور با انتشار بیانیه‌ای محکم با اشاره به سوابق فعالیت‌های تروریستی منافقین ضمن اعلام ماهیت تروریستی این گروهک از هرگونه تماس با اعضای آن اعلام برائت نمود.[۳۸] اما این اقدام دولت بریتانیا نمی‌تواند مانع تفسیر ما از این فرآیند در راستای سیاست جدید انگلیس دائر بر اعمال فشار بر ایران در جهت تغییرات سیاسی در داخل ایران شود.

در پی این تحولات، این گروهک اکنون آزادانه در انگلیس فعالیت می‌کند هر چند که پیش از آن نیز در طول یکی دو سال گذشته در داخل پارلمان انگلیس بشدت فعال بود و دولت بریتانیا نیز برخورد جدی با آنها بعمل نیاورد.

۲. نصرت‌الله تاجیک: بازداشت و دستگیری آقای نصرت‌الله تاجیک سفیر پیشین کشورمان در اردن که برای ادامه تحصیل به اتفاق خانواده‌اش در انگلیس بسر

می‌برد یکی دیگر از تحولاتی است که سایه سنگین آن بر مناسبات ایران و بریتانیا محسوس است. آقای نصرت‌الله تاجیک در ۲۶ نوامبر ۲۰۰۶ در منزل‌اش در شهر دورهام توسط پلیس و بنا به درخواست دولت امریکا به اتهام تجارت غیر قانونی (دوربین‌های مادون قرمز) بازداشت شد و هنوز در بازداشت خانگی قرار دارد. این اقدام دولت بریتانیا برخلاف دستگیری و بازداشت آقای هادی سلیمانپور سفیر پیشین ایران در آرژانتین در سال ۲۰۰۲ که در شرایط و فضای مساعدی از مناسبات دوجانبه ایران و بریتانیا روی داد و منجر به آزادی وی شد، در شرایط نامساعدی از روابط دوجانبه اتفاق افتاده و کشور درخواست کننده نیز ایالات متحده امریکاست. حتی اگر فرض را بر این بگذاریم که دولت امریکا در این قضیه بدون هماهنگی با دولت بریتانیا اقدام نموده و با طراحی و برنامه‌ریزی از پیش انجام شده اقدام به طراحی توطئه کرده باشد اما بسیار بعید می‌نماید که این کار بدون اطلاع و یا همکاری آگاهانه و یا نا آگاهانه مقامات امنیتی و سیاسی دولت بریتانیا صورت گرفته باشد. عدم همکاری جدی مقامات بریتانیایی در این قضیه با طرف ایرانی نیز مؤید آن است که دست کم دولت انگلیس بی‌میل نیست که از این ابزار برای اعمال فشار بر ایران در موضوعات مورد بحث و گفتگو و در راستای اهداف سیاسی خود استفاده نماید. بهرحال، این موضوع همچنان باجدیت توسط مقامات وزارت امور خارجه کشورمان در دست پیگیری قرار دارد هرچند که نمی‌توان نسبت به نتیجه تلاش‌ها در چنین شرایطی از روابط سیاسی شکننده دو کشور خوشبین بود.

۳. عراق: یکی دیگر از اتهاماتی که همواره و به تبعیت از مقامات نظامی و سیاسی دولت امریکا از سوی بریتانیایی‌ها بر ضد ایران مطرح شده است، مداخلات ایران در عراق و حتی اتهام تلاش‌های مخرب ایران بر ضد نیروهای ائتلاف و ارسال سلاح و بمب‌گذاری بر ضد آنها بوده است. طرح این اتهامات نیز درست در دوره اوج تنش‌ها میان ایران و بریتانیا صورت گرفت در حالی که پیش از آن انگلیسی‌ها از بیان علنی چنین مسائلی ابا داشتند و می کوشیدند از اتهامات امریکایی‌ها در این زمینه بر ضد ایران فاصله خود را حفظ نمایند. اظهارات مقامات بریتانیایی در این زمینه بصورت تدریجی تند شد به‌گونه‌ای که تونی بلر نخست وزیر آن کشور در روز بازگشت نظامیان انگلیسی دستگیر شده در آبهای خلیج فارس در تاریخ ۱۶ فروردین ۸۶ که همزمان با کشته شدن ۴ تن از نیروهای آن کشور در اثر بمب‌گذاری‌های جاده ای در بصره بود، در

مقابل خبرنگاران حضور یافت و با اظهارات شدیداللحنی جمهوری اسلامی ایران را خطاب قرارداد و تقبیح نمود. وی گفت:

«این اقدامات تنفر آمیز توسط کسانی در عراق انجام می‌شود که ما می‌دانیم با عناصری از دولت ایران ارتباط دارند. البته هنوز در اینکه این ترورها با اجازه دولت ایران انجام می‌شود یا خیر اطلاعی نداریم اما مطمئن هستیم که عناصری از دولت ایران در آن دخالت دارند... ایران باید بین دو گزینه حمایت از تروریست‌ها و انزوای بین‌المللی (از یک سو)و عضویت جامعه بین‌المللی و بهره‌برداری از مزایای آن از سوی دیگر، یکی را انتخاب نماید».[۳۹]

هرچند که به نظر می‌رسد با بازگشت نیروهای انگلیسی از شهر بصره و کاهش آنها در سال ۲۰۰۸ (۱۳۸۷) از شدت اظهارات تند مقامات انگلیسی درخصوص مداخلات ایران در عراق کاسته شده است اما اصل موضوع کماکان مطرح می‌شود.

۴. افغانستان: یکی دیگر از اتهاماتی که به تبع از امریکایی‌ها توسط دولتمردان بریتانیایی بر ضد ایران مطرح شد، مداخله در افغانستان و حمایت از طالبان بود که در مواردی گفته شد ایران با ارسال سلاح به جنگجویان شورشی در افغانستان بر ضد نیروهای غربی از جمله امریکا و انگلیس کمک می‌کند. این اتهامات در راستای اعمال فشار بر کشورمان مطرح شده اند. هرچند که مقامات دولت مرکزی افغانستان بارها آن را تکذیب کرده‌اند.

۵. بمب‌گذاری‌های داخل ایران: در راستای ایجاد اغتشاش و آشوب در داخل ایران مقامات دولت انگلیس دست به اقداماتی زدند که از جمله آنها راه‌اندازی و حمایت از یک تروریست وابسته به گروه‌های سلطنت‌طلب بنام «منوچهر فولادوند» بود که با راه‌اندازی شبکه تلویزیونی ماهواره‌ای موسوم به «تلویزیون شما» (Your TV) بطور آشکار و علنی اقدام به آموزش فعالیت‌های تروریستی و بمب‌گذاری و ایجاد تنفر مذهبی می‌نمود. این گروهک براساس اسناد و مدارک بدست آمده و مطرح شده از سوی مقامات ذیربط ایران ازجمله وزارتخانه های کشور و اطلاعات[۴۰] در چند بمب‌گذاری در داخل ایران دست داشته‌اند. برنامه‌های تلویزیونی این گروه در لندن تهیه و از امریکا پخش می‌شود. «سیمور هرش» نویسنده برجسته و جنجالی هفته نامه نیویورکر در شماره هفته آخر ماه ژوئن ۲۰۰۸ (هفته نخست تیرماه ۸۷) نیز در گزارش مفصلی به

اختصاص بودجه مخفی ۴۰۰ میلیون دلاری و اقدامات خرابکارانه دولت امریکا در داخل ایران اشاره نمود. این اقدامات نیز در راستای ایجاد تحول سیاسی در ایران از درون و یا اعمال فشار برای پذیرش شرایط غرب در مذاکرات هسته‌ای قابل تفسیر است.

نتیجه‌گیری

در مجموع، به نظر می‌آید که سیاست خارجی انگلیس نسبت به ایران از جولای ۲۰۰۶ و زمان کنار رفتن جک استراو از وزارت خارجه بریتانیا و آغاز دوره ریاست جمهوری آقای دکتر احمدی نژاد به نحو بنیادینی تغییر کرده و از گرایش رادیکالی برخوردار شده است که هدف آن در درازمدت پی‌جویی نوعی دگرگونی سیاسی در داخل ایران است. این رویکرد ملهم از آرمانهای لیبرالیستی اروپایی (انگلیسی) و اندیشه های رادیکالی نومحافظه کاران در امریکاست که از دوستان نزدیک تونی بلر بشمار می روند. از طرح مسئله ایران توسط لرد جرج کرزن در سال ۱۸۶۹ تا طرح تغییر سیاسی در ایران توسط بلر تنها یک موضوع خودنمایی می کند و آن «عدم توانایی دولت انگلیس - باتوجه به نفوذ و حضور این کشور در منطقه - برای همزیستی مسالمت آمیز با دولت ایران» است. اینکه این سیاست تا چه مدتی ادامه خواهد یافت بسته به نوع تحولات و سمت و سوی آن در ایران نیز دارد. هر چند که عرصه سیاست داخلی انگلیس بدلیل موقعیت شکننده جانشین تونی بلر و بحران رهبری در حزب کارگر آبستن تحولات جدیدی است که می‌تواند منجر به تغییراتی در این رویکرد بشود.

در عین حال، جمهوری اسلامی ایران باید بر افشا و انتقاد از این رویکرد سیاست خارجی انگلیس تأکید نماید. وجود مناسبات دیپلماتیک با دولت انگلیس مهمترین و مؤثرترین ابزار و امتیازی است که برای تأثیرگذاری، خنثی‌سازی و بی‌نتیجه‌کردن این سیاست وجود دارد.

یادداشت‌ها

1. John Coles, Making foreign policy, (London: John Murray, 2000), p.92.
2. Paul Williams, "who shape the UK foreign Policy?" International Affairs, Chatham House,(Oct.2004), p. 25.
3. Ibid, p.25
4. Ian Byrne and Stuart Weir, " Democratic Audit: Executive Democracy in War and Peace", Parliamentary Affairs 57:2, 2004, p.456.
5. John Coles, Op. Cit., p. 47.
6. Dennis Kavanagh & Anthony Seldon, The Powers Behind the Prime Minister ; The Hidden influence of Number Ten, HarperCollins Publishers, 1999.

۷. هرچند که تاریخ بحث در این مورد که آیا دفتر نخست وزیر ریاستی ویا حتی دیکتاتوری شده دست کم به دوره نخست وزیری لردگلادستون باز می گردد اما نوشته های مربوط به این بحث هم گسترده و هم فاقد نتیجه گیری مشخصی است زیرا همه نخست وزیران بریتانیا بطریقی کوشیده اند همکاری میان بخش ها را تشویق و مانع تأثیرات تمرکز زدایی و بخشی گرایی شوند. نگاه کنید به:

- Dennis Kavangh and Anthony Seldon, Ibid, p.p.145-176.

8. Dennis Kavanagh & Anthony Seldon, Ibid. p.167.

۹. به اعتقاد کریستوفر هیل برتری قوه مجریه در نظام حکومتی کابینه‌ای به احتمال زیاد زمانی پیش می‌آیدکه شرایط و اوضاع و احوال مستلزم اتخاذ سیاست‌هایی باشد که با روش‌ها و نقشه‌های شناخته شده و متعارف، اعضای کابینه به راحتی نتوانند با اتخاذ آن سیاست‌ها از سوی نخست وزیر همنوا شوند. نگاه کنید به :

- Christopher Hill, Cabinet decisions on foreign policy: the British experience October 1953-June 1941(Cambridge: Cambridge University Press, 1991), p.238.

دوره بعد از ۱۱ سپتامبر به احتمال زیاد یکی از این دوره هاست برای اینکه دولت بلر نیازمند پیشبرد سیاست‌های جدید متناسب با شرایط نوین و استراتژیک بین‌المللی بوده است. شرایطی که پیش از هرچیز نتیجه تغییر در سیاست خارجی جرج بوش و تأکید بیشتر بر اندیشه هایی همچون پیشدستی در مقایسه با بازدارندگی بوده است.

10. Paul Williams, Op. Cit., p.28.

۱۱. نگارنده باتوجه به چهارسال حضور مستمر در انگلیس و حضور در مذاکرات جدی با مقامات انگلیسی در سطوح مختلف بویژه در جریان دو واقعه مهم بازداشت و توقیف ملوانان انگلیسی (در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷) و نیز در رابطه با پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران ، عملاً شاهد این موضوع بوده است که مذاکره کنندگان بریتانیایی و نهادهایی مثل وزارت امور خارجه،

وزارت دفاع و پارلمان این کشور نقش چندانی در تعیین سمت و سوی سیاست خارجی انگلیس نسبت به ایران نداشته اند. آنچه، تعیین کننده بود نقش نخست وزیر و چگونگی مناسبات شخصی وی با رهبران کاخ سفید از جمله جرج بوش بود.

12. Paul Williams, Op. Cit., p. 27.

۱۳. در این زمینه، یعنی نگرانی‌های حقوق بشری انگلیس و ارتباط آن با سیاست‌های اتحادیه اروپایی ، مناسب است به اظهارات مقامات دولتی و یا پرسش های اعضای پارلمان انگلیس و پاسخ های معاونین و مقامات وزارت خارجه انگلیس در سایت پارلمان به آدرس زیر مراجعه شود:

- www.Parliament.gov.uk/hansord

۱۴. روابط ویژهٔ امریکا و انگلیس یا Special Relationship اصطلاحی است که برای نخستین‌بار توسط چمبرلین نخست وزیر زمان جنگ جهانی دوم بریتانیا در توصیف نزدیکی و اهمیت مناسبات امریکا و بریتانیا بکاربرده شده و همچنان از آن استفاده می‌شود. این اصطلاح بیشتر به پیوندها و همبستگی‌های ایدئولوژیک، تاریخی، فرهنگی و استراتژیک دو کشور اشاره دارد که باعث شده تا امریکا و انگلیس در طول سال‌های پس از جنگ جهانی دوم باوجود چالشها و مشکلات پیش آمده در روابط دو کشور ، همچنان پیوندهای خود را حفظ نمایند. این چارچوب کلی به اضافه مناسبات شخصی رهبران آنها از اهمیت شایان توجهی در اتحاد و نزدیکی دو کشور در برخورد با چالش‌های مهم بین‌المللی برخوردار می‌باشد.

۱۵. درخصوص اهمیت موضوع ایران در روابط امریکا و انگلیس مناسب است به منبع زیر مراجعه شود:

-The United Kingdom: Issues for the United States, CRS Report for the Congress, July 16, 2007.pp. 25.

۱۶. Shoulder to Shoulder Alliance این عبارت از سخنرانی مهم تونی بلر نخست وزیر انگلیس پس از وقوع حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ گرفته شده است که وی در آن سخنرانی ضمن اعلام محکوم نمودن حملات مزبور ، از آمادگی کشورش برای مقابله با تروریسم در کنار ایالات متحده و شانه به شانه آن کشور سخن گفت.

17. Chatham House, Middle East Report, Oct. 2005. pp. 42.

18. Understanding Iran, Foreign Policy Centre, UK, (April 19,2006).PP.46.

۱۹. انگلیس ، کتاب سبز ، انتشارات وزارت امورخارجه، ۱۳۷۱.صص. ۱۲۵-۱۰۳.

۲۰. همان.

۲۱. نقل این قسمت‌ها و سایر تحولات پیش گفته به این دلیل صورت گرفته است که نگارنده بطور عمده یا در آن تحولات حضور داشته و یا در جریان پیگیری های مستقیم و غیر مستقیم تحولات مزبور در وزارت امورخارجه بوده است.

۲۲.جک استراو بغیر از این پنج بار پیگیری مذاکرات هسته‌ای، دوبار دیگر نیز در چارچوب روابط دوجانبه به جمهوری اسلامی ایران سفر نمود که درمجموع هفت بار می‌شود. (نگاه کنید به مصاحبه جفری آدامز سفیر انگلیس در تهران با روزنامه کارگزاران ۸۷/۵/۸).

۲۳. مصاحبه جفری آدامز سفیر انگلیس در تهران با روزنامه کارگزاران، همان.

24. The United Kingdom: Issues for the United States, CRS Report for the Congress, July 16, 2007.p. 25.

۲۵. مراجعه شود به: مصاحبه جک استراو با شبکه تلویزیونی بی‌بی‌سی۴ (Channel 4 News) در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۴ و مصاحبه های بعدی وی با بی بی سی فارسی و سایر رسانه ها در آرشیو سایت وزارت خارجه انگلیس به آدرس : www.fco.gov.uk-

26.See: www.fco.gov.uk

27. John Coles, Op. Cit., p.5.

۲۸. یکی از انتقادات جدی و فزاینده‌ای که از تونی بلر در انگلیس به عمل می‌آید همین نزدیکی و یا به تعبیر یکی از منتقدین بلر، «پیروی بدون قید و شرط» وی از سیاست‌های جرج بوش بود. «مالکوم ریفکیند» وزیر دفاع و خارجه پیشین بریتانیا از حزب محافظه‌کار در دوره تاچر در گفتگو با نگارنده (و در مصاحبه‌های خود) در انتقاد از این رویکرد بلر اظهار داشت: « بریتانیا هیچ وقت حتی در دوره تاچر پیرو بدون قید وشرط امریکا نبوده است. اما در دوره تونی بلر این شرایط ایجادشده به‌گونه‌ای که تشخیص منافع بریتانیا از منافع امریکا را دشوار نموده است. این موضوعی است که محافظه کاران بشدت نسبت به آن انتقاد دارند.» نکته جالب توجه اینست که حزب محافظه‌کار در مقایسه با احزاب کارگر و لیبرال دموکرات از گرایش امریکا محور غالب تری برخوردار است اما با این وجود نسبت به این رویکرد بلر موضع انتقادی دارد.

۲۹. درخصوص روابط شخصی تونی بلر و جورج بوش در آستانه جنگ عراق و تعاملات آشکار و پنهان آنان، خاطرات «سرکریستوفر می‌یر» سفیر پیشین انگلیس در واشنگتن منبع بسیار باارزشی است.

۳۰. مصاحبه آلبرایت با شبکه تلویزیونی بی.بی.سی ۴ انگلیس (آوریل ۲۰۰۶).

31. Financial Times, (February 19, 2006).

۳۲. نگاه کنید به متن سخنرانی جک استراو در تاریخ ۱۳ مارس ۲۰۰۶ در مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک (IISS) در لندن که در پایگاه اینترنتی این مؤسسه موجود است. (www.iiss.org.uk)

۳۳. مراجعه شود به متن سخنرانی تونی بلر نخست وزیر انگلیس با عنوان «چالش و فرصت‌های فراروی بریتانیا» در تاریخ ۲۶ می ۲۰۰۶ در دانشگاه جرج تاون که در پایگاه اینترنتی این دانشگاه موجود است. (www.georgetownuniversity.ac.com)

۳۴. Change of Faces not Change of Faiths این تعبیری است که «خانم بارونس سایمونز» معاون پیشین وزارت امورخارجه بریتانیا درامور خاورمیانه در دوره تونی بلر و عضو کنونی مجلس لردها در دیدار و گفتگو با نگارنده از آن استفاده نمود.

35. Financial Times (February 19, 2006).

۳۶. برای مشاهده مواضع و اظهارات تند و رادیکالی مقامات وزارت خارجه، دفاع، کشور و نخست وزیر انگلیس در رابطه با ایران، می‌توان به سایت پارلمان این کشور در بخش مناظره‌ها و مباحث روزانه آن به آدرس زیر مراجعه نمود:

www.parliament.gov.uk

37. Proscribed Organizations Appeal Committee (POAC).

38. See: www.fco.gov.uk/news/hlm

39. See: Guardian (April 5, 2007).

۴۰. مراجعه شود به اظهارات و مصاحبه‌های معاون امنیتی و انتظامی وزیر کشور و آقای محسنی اژه‌ای وزیر اطلاعات پس از انفجارات در خیابان‌های اهواز و حسینیه راهیان نور در شیراز (در ماه بهمن ۱۳۸۴ و اسفند ۱۳۸۶) در روزنامه‌های کثیرالانتشار داخل ایران.

ایران، خاورمیانه و امنیت بین‌الملل

کیهان برزگر[۱]

چکیده: این تحقیق به بررسی جایگاه فعلی ایران در نظام امنیت خاورمیانه و امنیت بین‌الملل می‌پردازد. نویسنده استدلال می‌کند که تحولات جدید سیاسی – امنیتی و ژئوپلتیک در خاورمیانه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و بحران عراق، مسائل خاورمیانه را عمومی‌تر، به هم پیوسته‌تر و بین‌المللی‌تر کرده و این امر نظام امنیت خاورمیانه را به نظام امنیت بین‌الملل متصل کرده است. همچنین تحولات جدید ساخت قدرت و سیاست در منطقه را به نفع ایران تغییر داده که نتیجهٔ آن افزایش نقش منطقه‌ای و قدرت چانه‌زنی ایران در مسائل جاری خاورمیانه می‌باشد. از نظر نویسنده افزایش نقش ایران به دلیل برخورداری از موقعیت برتر و طبیعی ژئوپلتیک و همچنین عناصر فرهنگی و ایدئولوژیک قدرت ملی از یک‌سو و بروز تحولات سیاسی – امنیتی در سطح منطقه و تعریف جدید از ماهیت تهدیدات امنیت بین‌الملل از سوی دیگر می‌باشد. از این لحاظ، ایران به یکی از نقاط اتصال امنیت خاورمیانه به امنیت بین‌الملل تبدیل شده است. نویسنده نتیجه‌گیری می‌کند که ایران باید از این فرصت پدید آمده نهایت استفاده را برده و به تثبیت جایگاه استراتژیک خود در منطقه بپردازد.

واژگان کلیدی: امنیت خاورمیانه، امنیت بین‌الملل، ژئوپلتیک ایران، عنصر شیعی، ۱۱سپتامبر، تروریسم القاعده، بحران‌های منطقه‌ای.

موضوع افزایش نقش سیاسی – امنیتی ایران در خاورمیانه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و بحران عراق و تأثیرات آن بر نظام امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی، یکی از مباحث مهم تحقیقاتی در حوزه مطالعات امنیت بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای خاورمیانه در سال‌های اخیر بوده است. دیدگاه غالب در غرب و در جهان عرب این است

---

۱. دکتر کیهان برزگر، استادیار روابط بین‌الملل واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی.

که تحولات جدید سیاسی – امنیتی و ژئوپلتیک، ساخت قدرت و سیاست در منطقه را به نفع ایران تغییر داده و همین امر آثار و عواقب منفی بر منافع استراتژیک آمریکا در منطقه، متحدان منطقه‌ای آن در جهان عرب و موقعیت اسرائیل داشته است. در طول چند دهه گذشته، محور اصلی سیاست خارجی آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن برمبنای جلوگیری از افزایش قدرت یک بازیگر منطقه‌ای یا حفظ بهتر «توازن قوا»در سطح منطقه خاورمیانه و به‌خصوص منطقه خلیج فارس بوده است. تحولات جدید این بازی را به نفع ایران به هم زده است.

این مقاله سعی در تجزیه و تحلیل جایگاه ایران در نظام جدید امنیت خاورمیانه و بین‌الملل دارد. دو سؤال اصلی مدنظر نویسنده به قرار زیر است:

۱. چگونه نظام جدید امنیت خاورمیانه به نظام امنیت بین‌الملل متصل می‌گردد؟

۲ ریشه‌های افزایش نقش منطقه‌ای ایران کدامند؟

در پاسخ‌گویی به این سؤالات، نویسنده سعی در آزمون دو فرضیه دارد: نخست، تحولات سیاسی – امنیتی بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و بحران عراق، مسائل خاورمیانه را در مرکز مسائل امنیت بین‌الملل قرار داده است. در حال‌حاضر، دو سرتیتر اصلی نظام امنیت بین‌الملل یعنی مبارزه با تروریسم القاعده و جلوگیری از دسترسی آن به WMD و همچنین جلوگیری از گسترش بحران‌های منطقه‌ای (افغانستان، عراق و لبنان) در حوزه مسائل خاورمیانه قرار دارند. دوم، دو عنصر تأثیرگذار در حوزه قدرت ملی ایران، یعنی عنصر ژئوپلتیک و عنصر ایدئولوژی (شیعی) با بروز تحولات جدید حائز اهمیت منطقه‌ای و جهانی شده‌اند. در درجه اول، از لحاظ ژئوپلتیک، افزایش اهمیت جهانی تروریسم القاعده‌ای از یک‌سو و بروز بحران‌های منطقه‌ای بعد از آن همچون افغانستان و عراق از سوی دیگر، ایران را در مرکز تغییرات جدید ژئوپلتیک و مسائل خاورمیانه قرار داده است. در درجه دوم و از لحاظ عنصر ایدئولوژی شیعی، با تحولات جدید در ساخت قدرت و سیاست عراق و روی کار آمدن اولین دولت شیعی در جهان عرب و همچنین تحولات لبنان (تابستان ۲۰۰۶ و بهار ۲۰۰۸)، نقش عنصر شیعی و به تبع نقش ایران از ابعاد محدود در سطح ملی به ابعاد منطقه‌ای و جهانی گسترش یافته است. بنابراین، ایران در شرایط حاضر در مرکز مسائلی در خاورمیانه قرار دارد که به نوبه خود سرتیترهای اصلی امنیت بین‌الملل می‌باشند. به همین دلیل، سیاست‌گذاران ایرانی باید

از این فرصت در جهت تثبیت نقش و موقعیت استراتژیک ایران در این دوران انتقالی خاورمیانه استفاده کنند.

۱. خاورمیانه جدید و تأمین امنیت بین‌الملل بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر

افزایش نقش و اهمیت تأثیرگذاری ایران در خاورمیانه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و بحران عراق، در درجه اول به افزایش روزافزون اهمیت مسائل خاورمیانه در نظام امنیت بین‌الملل بازمی‌گردد. به همین نسبت و در درجه دوم، ایران به دلیل برخورداری از یک رشته ویژگی‌های طبیعی ژئوپلتیک از یک‌سو و ساخت فرهنگی، مذهبی و تاریخی قدرت و سیاست از سوی دیگر به عنوان مهم‌ترین کشور تأثیرگذار در مسائل خاورمیانه حائز اهمیت بیشتری می‌گردد.

خاورمیانه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر با ورود یک‌سری متغیرهای تأثیرگذار جدید و همچنین تحولات سیاسی - امنیتی و ژئوپلتیک و جابه‌جایی نقش بازیگران قابل شناسایی است:

الف) تروریسم القاعده‌ای: هر چند سازمان القاعده قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر عملیات تروریستی در جهان انجام می‌داد و به نوعی بر تحولات منطقه تأثیرگذاری می‌کرد، اما بروز این وقایع نقطه‌عطفی در میزان تأثیرگذاری جهانی عملیات القاعده به حساب می‌آیند. در درجه اول، با ورود مفهوم ترور و وحشت در حوزه امنیت عمومی و زندگی روزمره در غرب، ابعاد تأثیرگذاری تروریسم القاعده از حوزه تخصصی و صرفاً در سطح امنیت دولت‌ها خارج و وارد حوزه عمومی و روابط ملت‌ها و دولت‌ها نیز گردید.[۱] فشار افکار عمومی در چندین مورد در اروپا همچون انگلیس و اسپانیا منجر به جابه‌جایی حکومت‌ها گردید. در آمریکا، عدم توانایی حکومت بوش در کنترل بحران عراق و مبارزه با القاعده در افغانستان منجر به کاهش مشروعیت و محبوبیت جمهوری‌خواهان در ساخت قدرت آمریکا شده است.[۲] در درجه دوم، مبارزه القاعده برای سرنگونی رژیم‌های سنتی طرفدار غرب در منطقه (به‌خصوص عربستان سعودی و اردن) و همچنین زیرسؤال بردن مشروعیت اسرائیل، ابعاد منطقه‌ای تأثیرگذاری القاعده را افزایش داده است. در این چارچوب، پذیرش اولیه حضور نیروهای خارجی توسط رژیم‌های سنی منطقه، مشروعیت حکومت این رژیم‌ها را در نزد ملت‌های عرب منطقه

زیر سؤال برده است.[۳] از سوی دیگر، ناتوانی آمریکا در کنترل بحران‌های منطقه‌ای همچون عراق، افغانستان و لبنان، منجر به تعریف جدید از جایگاه، نقش و قدرت آمریکا در نظام امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی در نزد این رژیم‌ها شده است. درمجموع، نقش و فعالیت‌های القاعده به‌عنوان یک بازیگر تأثیرگذار بر مسائل سیاسی– امنیتی منطقه خاورمیانه افزایش یافته، به‌نحوی که مبارزه با تروریسم القاعده را در رأس اولویت‌های امنیت بین‌الملل قرار داده است.

در همین چارچوب و در حوزهٔ امنیت بین‌الملل، بحث در زمینه ریشه‌های شکل‌گیری القاعده، میزان و چگونگی تأثیرگذاری فعالیت‌های القاعده و همچنین راه‌های مبارزه با آن، طیف وسیعی از موضوعات سیاسی– امنیتی و فرهنگی– مذهبی در منطقه خاورمیانه را در بر می‌گیرد. در درجه اول و در زمینه شکل‌گیری القاعده، ازجمله موضوعات مهم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. وجود بحران‌های هویتی، سیاسی و اجتماعی ناشی از روند جهانی‌شدن در جهان عرب؛

۲. حمایت بی‌تناسب آمریکا از رژیم اسرائیل در روند صلح اعراب و اسرائیل؛

۳. حمایت آمریکا از رژیم‌های وابسته و اقتدارگرای جهان عرب که دلیل اصلی حضور و گسترش سیستم‌های نظامی– سیاسی آمریکا در منطقه می‌باشند؛

۴. وجود جنگ‌ها، تنش‌ها و بحران‌های منطقه‌ای در خاورمیانه؛

در درجه دوم و در زمینه دامنه تأثیرگذاری القاعده بر امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ایجاد جنگ مذهبی و تفرقه در جهان اسلام (شیعه و سنی)؛

۲. ایجاد شکاف بین جهان اسلام و جهان مسیحیت؛

۳. گسترش رادیکالیسم و ارائه چهره خشونت‌آمیز از اسلام؛

۴. القاعده و دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی (WMD)؛

نهایتاً در زمینه راه‌های مبارزه با القاعده و ارتباط آن با امنیت منطقه‌ای نیز می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. دخالت مستقیم نظامی، جابه‌جایی حکومت‌ها و جنگ‌های پیش‌گیرانه؛

۲. به‌کارگیری راه‌حل سیاسی از طریق گسترش دموکراسی در منطقه؛

۳. ادغام فرهنگی – اجتماعی و اقتصادی منطقه در نظام جهانی، از طریق گسترش اقتصاد بازار، گسترش آموزش، ریشه‌کن‌کردن فقر و غیره.[۴]

از میان موارد فوق، دو موضوع حائز اولویت بیشتری برای امنیت بین‌المللی می‌باشند. نخست، موضوع دسترسی القاعده به سلاح کشتارجمعی؛ دوم، نقش القاعده در ایجاد شکاف بین شیعه و سنی در منطقه. در زمینه موضوع اول، حوادث ۱۱ سپتامبر اولویت‌های استراتژیک آمریکا را در مبارزه با تروریسم، دسترسی به WMD و در چارچوب رژیم منع گسترش تسلیحات NPT تغییر داد.[۵] موضوع تروریسم القاعده در طول دهه ۱۹۹۰ نیز وجود داشت، اما بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر نظر به گسترش ابعاد عملیاتی و میزان تأثیرگذاری جهانی آن، این موضوع به یک تهدید استراتژیک تبدیل شد. همچنین خطرات دستیابی القاعده به WMD و از آن طریق حمله به منافع آمریکا در ابعاد گسترده و با دامنه تخریب وسیع، این موضوع را به یک «تهدید وجودی»[۶] تغییر جهت داد.[۷]

نهایتاً مبارزه با تروریسم القاعده، اولویت‌های آمریکا را در رژیم NPT دچار تغییر کرد. در دوران جنگ سرد، تعهدات چندجانبه و دسترسی به اجماع مبنای سیاست NPT بود، اما بعد از ۱۱ سپتامبر، تهدید فوری القاعده و به‌کارگیری زور، آمریکا را به سوی یک نظم هژمونیک در درون NPT هدایت کرد.[۸]

در ارتباط با ایجاد شکاف جدید بین شیعه و سنی در منطقه، نقش القاعده در آغاز یک جنگ مذهبی در عراق انکارناپذیر است. این مسئله یکی از دلایل اصلی افزایش ناامنی و تداوم بحران در عراق به حساب می‌آید که ارتباط مستقیم با امنیت منطقه‌ای و به تبع امنیت بین‌الملل پیدا می‌کند. تداوم بحران و تنش در عراق به انحای مختلف به منافع القاعده کمک می‌کند. ناکارآمدی دولت فعلی شیعی عراق در کنترل شکاف‌های مذهبی بین شیعه و سنی، شکاف بین احزاب و گروه‌های سیاسی شیعی و سنی در تقسیم قدرت، ناتوانی آمریکا و نیروهای خارجی در کنترل بحران و غیره همگی در تداوم تنش و بحران در عراق و به تبع در منطقه مؤثر می‌باشند. اهمیت این مسئله به اندازه‌ای است که بعضی از دیدگاه‌ها حتی ریشه تضادهای آینده در منطقه خاورمیانه را در چارچوب رقابت‌های بین نیروهای شیعه و سنی در نظر می‌گیرند.[۹]

ب) بحران‌های منطقه‌ای و تحولات جدید ژئوپلتیک: شروع جنگ جامعه جهانی یا جنگ آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر در مبارزه با تروریسم القاعده‌ای در خاورمیانه، بحران‌های منطقه‌ای جدید همچون بحران افغانستان و عراق را در پی داشت. این بحران‌ها به دنبال خود تحولات جدید ژئوپلتیک در مسائل سیاسی- امنیتی منطقه پدید آورده‌اند که به نوبه خود بر اهمیت مسائل خاورمیانه افزوده‌اند. بحران‌های منطقه‌ای افغانستان، عراق و لبنان از دو جهت بر اهمیت مسائل خاورمیانه و اتصال آن بر مسائل امنیت بین‌الملل افزوده‌اند.

۱. تغییر نقش بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی؛

۲. تغییر ماهیت تهدیدات امنیتی.

در درجه اول، در زمینه تغییر نقش بازیگران در سطح منطقه‌ای، بحران‌های منطقه‌ای از دو جهت به دنبال خود تغییرات جدید ژئوپلتیک به همراه آورده‌اند.

نخست: به هم پیوستگی تحولات سیاسی کشورهای منطقه؛

دوم: جابه‌جایی میزان نقش، تأثیرگذاری و منافع بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای. در زمینه تأثیرات متقابل مسائل خاورمیانه، بحران افغانستان سبب گردید تا مسائل افغانستان که قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر در حوزه مسائل آسیای مرکزی (بخش شمالی افغانستان) یا آسیای جنوبی و شبه‌قاره هند (بخش جنوبی افغانستان) تجزیه و تحلیل می‌شد، با تقویت نقش و ورود عنصر رادیکالیسم سنی و القاعده به حوزهٔ مسائل خاورمیانه، جهان عرب و اسلام متصل گردد.[۱۰] به همین نسبت و با ورود متغیرهای فوق، مسائل پاکستان با آرایش جدید نیروهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (آمریکا) در جنگ علیه تروریسم القاعده‌ای، به مسائل خاورمیانه و جهان عرب بیشتر متصل گردید.

در همین چارچوب، بی‌تردید بحران عراق از سال ۲۰۰۳ یک نقطه عطف در به‌هم‌پیوستگی مسائل خاورمیانه و جابه‌جایی نقش بازیگران به حساب می‌آید. از زمان آغاز بحران، به‌هم‌ریزی ساخت سنتی قدرت و سیاست (حکومت اقلیت سنی) و جایگزینی آن با یک نظم جدید (حکومت اکثریت شیعی)، تحولات سیاسی- امنیتی گسترده‌ای در سطح منطقه‌ای به دنبال داشته است. بیش از هر چیز، تقویت نقش و عنصر شیعی و کردی در عراق جدید منجر به افزایش نقش و تأثیرگذاری ایران در مسائل این کشور شد؛ ترس از کم‌رنگ‌شدن یا از دست‌رفتن هویت عربی عراق، عربستان

سعودی را بیشتر درگیر مسائل شیعیان و کردها کرد؛ با تصویب قانون اساسی جدید عراق، تقویت فدرالیسم و خطرات احتمالی تجزیه عراق، ترکیه که به‌طور سنتی درگیر مسائل کردها در شمال عراق بود به مسائل شیعیان و سنی‌ها در جنوب و مرکز عراق بیشتر علاقه‌مند شد؛ نگرانی از تجزیه عراق و انزوای سنی‌ها در عراق سبب گردید تا اردن و مصر به‌نحوی فعال درگیر در مسائل عراق بعد از بحران ۲۰۰۳ و در چارچوب نظام سیاسی- امنیتی منطقه‌ای شوند؛ همچنین تحولات جدید ساخت قدرت و سیاست در عراق و به قدرت رسیدن شیعیان در این کشور به نوعی مسائل عراق را به مسائل لبنان (حزب‌الله)، سوریه و فلسطین متصل کرد به‌نحوی که رژیم اسرائیل شدیداً نگران شکل‌گیری یک ائتلاف جدید قدرت به‌خصوص در مناطق جنوبی و شیعه‌نشین عراق در منطقه خلیج فارس می‌باشد؛[۱۱] اتصال ژئوپلتیک مسائل خلیج فارس به مسائل مدیترانه از طریق عنصر شیعی، امری که بعضی از دیدگاه‌ها از آن به عنوان «هلال شیعی» یاد می‌کنند،[۱۲] شدیداً برای رژیم اسرائیل و اعراب محافظه‌کار جهان عرب نگران‌کننده است؛[۱۳] نهایتاً مسائل عراق و افغانستان از طریق ارتباط عملیاتی و لجستیکی القاعده تحت تأثیر هم قرار گرفته‌اند.

در درجه دوم و در سطح بین‌المللی، به دنبال تغییر و تحولات جدید ژئوپلتیک بازیگران فرامنطقه‌ای همچون اتحادیه اروپا، روسیه و چین به دلیل منافع ملی و جهانی خود در مسائل منطقه خاورمیانه ازجمله امنیت انرژی، منع گسترش تسلیحات کشتارجمعی و مسأله تروریسم جهانی، حضور پررنگ‌تری در مسائل این منطقه پیدا کرده‌اند. حضور این بازیگران در مسائل منطقه خاورمیانه بیشتر در چارچوب تأکید آنها بر وجود یک جهان چندقطبی و جلوگیری از نقش یک‌جانبه آمریکا در مسائل مربوط به امنیت بین‌الملل می‌باشد. در زمینه افزایش نقش اتحادیه اروپا، بحران افغانستان و مبارزه با القاعده سبب گردید که کشورهای اروپایی بیشتر در مسائل امنیتی منطقه درگیر شوند؛ منافع اقتصادی اتحادیه اروپا در منطقه خلیج فارس سبب گردید تا این اتحادیه بیشتر در بحران عراق و به‌طور کلی مسائل سیاسی خاورمیانه عربی و روابط آنها با ایران درگیر شود؛ نهایتاً نقش اتحادیه اروپا در هدایت دیپلماسی در بحران هسته‌ای ایران سبب گردید تا این اتحادیه نقش فعالانه‌تری در مسائل استراتژیک و نظامی منطقه خاورمیانه ایفا کند.

تحولات جدید همچنین منجر به افزایش نقش روسیه و چین در مسائل منطقه‌ای خاورمیانه گردید. تحولات جدید ژئوپلتیک و بعضی از مسائل استراتژیک منطقه‌ای همچون برنامه هسته‌ای ایران، امنیت انرژی و بحران‌های لبنان و فلسطین سبب بازگشت روسیه به مسائل خاورمیانه شده است.(۱۴) این امر بیش از هر چیز به یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در بحران‌های منطقه‌ای و نوع برخورد آن با برنامه هسته‌ای ایران برمی‌گردد که فضای مناسب را برای ایفای نقش بیشتر روسیه در مسائل منطقه فراهم می‌کند. نهایتاً تحولات جدید منجر به تقویت نقش و تأثیرگذاری چین در مسائل خاورمیانه شده است. این کشور که به‌طور تدریجی در طول چند دهه گذشته حضور اقتصادی خود در منطقه خلیج فارس را گسترش داده، در شرایط جدید منطقه‌ای بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و به‌خصوص در ارتباط با برنامه هسته‌ای ایران و مسأله صدور قطعنامه‌ها و تحریم‌های شورای امنیت نسبت به این کشور، در حال افزایش نقش و نفوذ استراتژیک خود در منطقه می‌باشد.(۱۵) در واقع، تهدید روزافزون آمریکا علیه ایران در چارچوب شورای امنیت و تحریم‌های اقتصادی، منجر به گرایش بیشتر ایران به سوی روسیه و چین گردیده است. امری که بسیاری از صاحب‌نظران مسائل استراتژیک از آن به‌عنوان اشتباه تاریخی دولت بوش و نومحافظه‌کاران آمریکا در ایجاد جاپایی برای این دو کشور در خاورمیانه از طریق ایران یاد می‌کنند.(۱۶)

نتیجه دیگر بروز بحران‌های منطقه‌ای بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، تغییر جهت مکانی و ماهیتی تهدیدات و مسائل امنیتی– سیاسی خاورمیانه می‌باشد. با تحولات جدید، مسائل خاورمیانه که عمدتاً و به‌طور سنتی در خاورمیانه عربی و در غرب منطقه با تمرکز مسائل اعراب و اسرائیل ادامه داشت و کشورهایی همچون ایران و ترکیه به‌عنوان بازیگران حاشیه‌ای[1] در مسائل منطقه در نظر گرفته می‌شدند، به شرق خاورمیانه و منطقه خلیج فارس تغییر جهت داد. همچنین از لحاظ ماهیتی، مسائل خاورمیانه صرفاً از حوزه تخصصی امنیت نفت و انرژی و تأمین منافع اسرائیل خارج شد و با ورود تهدیدات جدید امنیتی همچون تروریسم القاعده‌ای، بر مسائل مربوط به بحران‌های هویتی و اجتماعی، رادیکالیسم مذهبی، ژئوپلتیک قومی، ایدئولوژی و مذهب، نقش توده‌ها در اقتصاد و سیاست و به‌طور کلی مسائل مربوط به امنیت بشری و

1. OutSider

حوزه‌های عمومی متمرکز گردید.[۱۷] به عبارت دیگر، مسائل خاورمیانه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، عمومی‌تر، به‌هم‌پیوسته‌تر و بین‌المللی‌تر گردیدند، به‌طوری که امنیت خاورمیانه به عنوان مهم‌ترین سرتیتر امنیت بین‌المللی مطرح می‌باشد.

۲. اهمیت ژئوپلتیک ایران به‌عنوان قدرتی منطقه‌ای

افزایش نقش و قدرت چانه‌زنی ایران در خاورمیانه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر به دو دلیل بازمی‌گردد. اول، با بروز تحولات جدید ژئوپلتیک، ایران به عنوان نقطه اتصال اصلی مسائل سیاسی – امنیتی خاورمیانه از لحاظ مکانی و ماهیتی درآمده است. دوم، نقش ایران با ورود عنصر شیعی به ساخت قدرت و سیاست منطقه افزایش یافته است. به عبارت دیگر، افزایش نقش ایران در مسائلی صورت می‌گیرند که بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر مسائل مهم و اصلی امنیت بین‌المللی می‌باشند.

الف) ژئوپلتیک ایران: در درجه اول موقعیت ژئوپلتیک ایران نقش برجسته‌ای در جنگ علیه تروریسم القاعده ایفا کرد. این امر در بحران افغانستان در دو مرحله یعنی سرنگونی طالبان و سد راه‌های نفوذ و ترانزیت القاعده بسیار مؤثر بود. ایران در سرنگونی طالبان از طریق همکاری اطلاعاتی و امنیتی با نیروهای آمریکایی و حمایت از نیروهای ائتلاف شمال در برکناری طالبان و ورود به کابل نقش برجسته‌ای ایفا کرد.[۱۸] بعد از پایان جنگ نیز نقش ایران در تشکیل و موفقیت کنفرانس بن، شکل‌گیری افغانستان جدید و حمایت از روند انتقال سیاسی افغانستان در چندین مرحله انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری تداوم یافت. در مرحله بعدی نقش ایران در سد نفوذ و ترانزیت نیروهای القاعده از طریق خاک ایران به کمک جامعه بین‌المللی آمد. در واقع ژئوپلتیک ایران منجر به افزایش نقش ایران در همکاری با جامعه بین‌المللی گردید.

با آغاز بحران عراق و تحولات سیاسی – امنیتی ناشی از آن در سطح منطقه، اهمیت ژئوپلتیک ایران به عنوان نقطه اتصال تحولات جدید حتی بیشتر شد. دارابودن مرزهای طولانی با عراق، اتصال به منطقه کردستان در شمال و بصره در جنوب و منطقه خلیج فارس موقعیت استراتژیک منحصربه‌فردی به ایران در بحران عراق داد. بی‌طرفی ایران در بحران عراق و حمایت از روند انتقال عراق جدید و حمایت از حکومت‌های مرکزی جدید عراق، اهمیت نقش ایران در بحران عراق را افزایش دادند.[۱۹] مهم‌تر از

همه با شکل‌گیری عراق جدید، دو کشور ایران و عراق که سابقه طولانی دشمنی و جنگ داشتند و بخش عمده‌ای از منابع مالی و لجستیکی خود را صرف مهار یکدیگر می‌کردند، به دو دولت دوست و همکار منطقه‌ای تبدیل شدند. این امر به نوبه خود تحول مهم ژئوپلتیک در سطح منطقهٔ خلیج فارس و جهان عرب به حساب می‌آید که قدرت چانه‌زنی و نقش ایران را در منطقه افزایش می‌دهد.

ب) عنصر شیعی: فراتر از نقش و موقعیت ژئوپلتیک ایران، ورود عنصر شیعی در ساخت قدرت و سیاست عراق و تقاضای آن در برقراری روابط نزدیک با ایران، منجر به افزایش نقش ایران نه‌تنها در تحولات عراق بلکه در کل منطقه و جهان عرب و به‌خصوص در صحنه لبنان گردیده است. براساس نظم سنتی عراق، حکومت عراق به‌وسیله یک اقلیت سنی و برمبنای وفاداری قبیله‌ای و به‌طور غیرمستقیم اداره می‌شد. چنین نظمی نقش عراق در منطقه را عمدتاً در جهت کنترل کشورهای غیرعرب منطقه یعنی ایران و ترکیه تعریف می‌کرد.[۲۰] حاکمیت اقلیت سنی عراق از طریق کنترل کردها، ترکیه را و از طریق کنترل شیعیان، ایران را کنترل می‌کرد. سرنگونی رژیم بعثی منجر به بهم ریختن این نظم سنتی و جایگزینی آن با یک نظم جدید گردید که عمدتاً مبتنی‌بر تقویت نقش شیعیان و کردها، حکومت مستقیم و مبتنی‌بر دموکراسی می‌باشد. این امر به‌نوبه خود منجر به افزایش نقش ایران و ترکیه شده که روابط نزدیک سیاسی- فرهنگی و تنگاتنگی با آنها دارند. در حال‌حاضر، روابط ایران با گروه‌های شیعی فراتر از مسائل ایدئولوژیک و مذهبی، به‌عنوان یک عنصر فرهنگی - اجتماعی نقش مهمی در نزدیکی ملت‌های ایران و عراق و خروج آنها از مفهوم سنتی «دشمنان منطقه‌ای یکدیگر» دارد.

از سوی دیگر، افزایش نقش منطقه‌ای ایران به‌نوعی با نیاز به پذیرش نقش و حمایت‌های سیاسی، مالی و لجستیکی ایران از سوی نیروهای محلی شیعی در سطح منطقه ارتباط می‌یابد. نیاز به نقش ایران به‌خصوص با تداوم حضور آمریکا و تغییر جهت احتمالی سیاست‌های این کشور در عراق در طرفداری از گروه‌های سنی و تهدیدات ناشی از آن در درازمدت از یک‌سو و کارشکنی حکومت‌های سنتی جهان عرب، همچون عربستان سعودی و مصر، در پذیرش کامل نقش گروه‌های شیعی در نظم جدید عراق بیشتر آشکار می‌شود. به عبارت دیگر، شیعیان که سالیان دراز از ساخت قدرت دور

بوده‌اند با تشکیل اولین دولت شیعی در جهان عرب نیازمند حمایت‌های تنها دولت دوست در سطح منطقه یعنی ایران می‌باشند.[۲۱] بهره‌گیری گروه‌های شیعی از نقش و حمایت ایران نه‌تنها در جهت برقراری تعادل در ساخت قدرت سیاسی داخلی در دوران انتقالی عراق، بلکه در جهت تنظیم روابط دولت شیعی عراق با همسایگان عرب سنی و نهایتاً تنظیم روابط با قدرت‌های خارجی همچون آمریکا می‌باشد. بی‌تردید دولت شیعی المالکی به آن‌گونه که در تهران پذیرفته می‌شود، هیچ‌وقت در ریاض مورد استقبال قرار نمی‌گیرد. به‌علاوه کارت استراتژیک ایران یک قدرت چانه‌زنی نیز به دولت شیعی المالکی در تنظیم روابط بین‌المللی عراق و به‌خصوص روابط با آمریکا و ترکیه می‌دهد.

در صحنه لبنان، افزایش نقش منطقه‌ای ایران از طریق عنصر شیعی در دو مرحله صورت گرفته است. مرحله اول با پیروزی حزب‌الله بر اسرائیل در جنگ تابستان ۲۰۰۶ آغاز شد که از لحاظ استراتژیک منجر به افزایش نقش ایران در مسائل لبنان و فلسطین گردید. بعضی از دیدگاه‌ها با فراتر خواندن این جنگ از محدوده مدیترانه و لبنان، آن را به جنگی بین ایران و آمریکا از طریق نمایندگان خود یعنی حزب‌الله و اسرائیل تشبیه کردند، چه زمینه‌های حضور مستقیم و نفوذ بیشتر ایران در این منطقه را فراهم کرد. مرحله دوم افزایش نقش ایران با پیروزی حزب‌الله در دور جدید رقابت‌های سیاسی داخلی لبنان در بهار ۲۰۰۸ آغاز شد که در آن بار دیگر حزب‌الله موفق به عقب‌زدن نیروهای دولتی داخلی طرفدار حضور غرب (نخست وزیر فؤاد سینیوره) گردید.[۲۲] متعاقب آن بعضی از دیدگاه‌ها نتایج موافقت‌نامه جدید بین گروه‌های داخلی لبنان در کنفرانس دوحه قطر را گام دیگری در پیروزی حزب‌الله و ایران در منطقه مدیترانه در نظر می‌گیرند. تحول جدید از سوی بعضی از دیدگاه‌های غربی به‌عنوان دسترسی«استراتژیک ایران» به «سواحل مدیترانه» یاد شده است. حتی بعضی از دیدگاه‌های افراطی نتیجه چنین تحولی را آغاز یک «جنگ سرد جدید» بین ایران و آمریکا در کل منطقه خاورمیانه ارزیابی می‌کنند که برمبنای آن ایران از طریق مسائل عراق، افغانستان و نهایتاً لبنان (حزب‌الله) به نوعی «بازدارندگی استراتژیک» در روابط خود با آمریکا دست یافته است.[۲۳]

نتیجه‌گیری

نظام امنیت خاورمیانه از طریق یک‌سری متغیرهای جدید همچون تروریسم القاعده، بحران‌های منطقه‌ای و افزایش نقش عنصر شیعی در ساخت قدرت و سیاست منطقه به‌نوعی به امنیت بین‌الملل متصل شده است. تحولات سیاسی – امنیتی بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و بحران عراق، مسائل خاورمیانه را عمومی‌تر، به‌هم پیوسته‌تر و بین‌المللی‌تر کرده‌اند. در این چارچوب، ویژگی‌های ژئوپلتیک ایران در دسترسی و تأثیرگذاری همزمان بر مسائل سیاسی – امنیتی جاری خاورمیانه، این کشور را به عنوان یکی از نقاط اصلی اتصال امنیت خاورمیانه به امنیت بین‌الملل تبدیل کرده است. از سال ۲۰۰۱، مبارزه با تروریسم القاعده‌ای و حل بحران‌های منطقه‌ای همچون افغانستان، عراق و اخیراً لبنان بدون به‌کارگیری نقش مؤثر ایران ممکن نبوده است. همین امر قدرت چانه‌زنی و نقش‌سازی ایران در خاورمیانه بعد از ۹/۱۱ را افزایش داده است. ماهیت رقابتی و پرتحول مسائل خاورمیانه به‌گونه‌ای است که بازیگران مهم منطقه‌ای تنها در نقاط عطف تغییر و تحولات ژئوپلتیک قادر به تثبیت موقعیت و نقش استراتژیک خود در حوزه‌های سیاسی– امنیتی و اقتصادی خواهند بود. از این لحاظ، شرایط فعلی خاورمیانه فرصت گرانبهایی را در اختیار سیاست‌گذاران ایرانی قرار داده تا با بهره‌گیری از ویژگی‌های طبیعی برتری ژئوپلتیک و فرهنگی (ایدئولوژیک) جایگاه استراتژیک ایران را در نظام امنیت منطقه‌ای و به تبع امنیت بین‌المللی افزایش دهند.

یادداشت‌ها

1. Kayhan Barzegar, “New Terrorism and Human Security in the Middle East: Diverging Preceptions”, in Human Security and International Insecurity, (eds) Georg Frerks and Berma Klein, Wageningen Academic Publishers, 2007, pp. 131-134.

۲. براساس آخرین نظرسنجی‌ها (شهریور ۱۳۸۷)، میزان محبوبیت جورج بوش در افکار عمومی آمریکا به حدود ۲۸ درصد رسید. این میزان کمترین میزان محبوبیت یک رئیس جمهور در تاریخ معاصر آمریکا بود. بنگرید به:

- “Poll: More Disapprove of Bush than any Other President”, CNN Politics.com, at: www.CNN.com/2008/politics

3. Stephen Zunes, US Policy toward Political Islam, Foreign Policy in Focus, 12 September 2001, at: www.alternet.org/story/11479.
۴. تلاش ناموفق دولت بوش در هدایت دموکراسی، گسترش اقتصاد باز، توسعه آموزش، ریشه‌کن کردن فقر و غیره در قالب طرح خاورمیانه بزرگ مطرح گردید که به دلیل تناقضات آشکار در سیاست‌های آمریکا و واقعیات سیاسی- اجتماعی و فرهنگی جهان عرب بزودی به فراموشی سپرده شد. برای یک تجزیه و تحلیل در زمینه تناقضات این طرح، بنگرید به:
- Hamid Ahmadi, "The Greater Middle East Initiative: Internal Contradictions and External Problems", Discourse: An Iranian Quarterly, Vol. 7, No. 4, Vol. 8, No. 1, Spring and Summer 2006, pp. 59-72.
5. William Walker, "Weapon of Mass Destruction and International Order", Adelphi Paper, No. 370, London: Oxford University Press for IISS, p. 45.
6. Existential Threat.
7. Shahram Chubin, Iran's Nuclear Ambitions, Carnegie Endowment for International Peace, 2006, p. 2.
8. Ibid., p. 3.
9. Vali Nasr, "Behind the Rise of the Shiites", Time.com, 19 September 2006, at: www.befercenter.org
10. Lakhdar Brahimi, "Issues of War and Peace in the Middle East: A Few Remarks", The Dubai Initiative Conference, Harvard University, Winter 2007 / 2008, at:
http://belfercenter.ksg.harvard.edu/publication/17724
11. Yossi Alpher, "Stopping Iran Must be the Objective in Iraq", The Strategic Interest , February 6, 2008.
12. See: Kayhan, Barzegar, "The Shia Factor", Heartland: Eurasian Review of Geopolitics, Issue 1, 2008, pp. 76-83.
13. Robin Wright and Peter Baker, "Iraq, Jordan, See Threat to Election from Iran, Leaders Warn against Forming Religious State", The Washington Post, December 8, 2004.
14. "Russia and the Middle East", International Herald Tribune, February 17, 2006.
15. Kayhan Barzegar, "Iran Eyes the China Card", The Washington Post, February 6, 2008.
۱۶. برای مثال به دیدگاه‌های هنری کیسینجر و زبیگنیو برژینسکی، دو تن از استراتژیست‌های معروف آمریکایی در این زمینه رجوع کنید:
-Henry A. Kissinger, "The Next Steps with Iran", The Washington Post, July 31, 2006. See also: Kathy Gockel, "Energy, Economic Interests Complicate Iran Dealings, The Stanley Foundation, November 2007.

۱۷. کیهان برزگر، «جایگاه تروریسم جدید در مطالعات خاورمیانه و روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال سیزدهم و چهاردهم، شماره ۴ و ۱، زمستان ۱۳۸۵، بهار ۱۳۸۶، صص.۶۶-۶۵.

18. Mohammad Javad Zarif, "Tackling the Iran – U.S. Crisis: The Need for a Paradigm Shift", Journal of International Affairs, Spring / Summer 2007, Vol. 60, No. 2, P. 75.

۱۹. کیهان برزگر، سیاست خارجی ایران در عراق جدید، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، تابستان ۱۳۸۶.

20. Stephen Zunes, "Saddam's Arrest Raises Troubling Questions", Foreign Policy in Focus, December 15, 2003.

21. Dilip Hiro, "Winning Iraq without Losing to Iran", April 25, 2008, at: www.dailytimes.com.pk

22. See: Efraim Inbar, "How Israel Bungled the Second Lebanon war", Middle East Quarterly, 14, No. 3, Summer 2007.

23. Thomas L. Friedman, "The New Cold War", The New York Times, May 14, 2008, http://www.nytimes.com

نقش گروه‌های فکر در سیاست خارجی(۱)

سیدحامد رضیئی[۱]

چکیده: آیا در کشورهای جهان رؤسای دولت‌ها، نخست وزیران و یا وزرایی وجود دارند که بتوانند به تنهائی همه مشکلات پیش رو را حل‌وفصل کنند؟ آیا آنها در برخورد با مشکلات پیچیده در محیط‌های داخلی و خارجی نیازی به مشاوره، همفکری، تجزیه و تحلیل و یا پیشنهادی برای اداره کشور و حل‌وفصل مشکلات و بحران‌ها ندارند؟ چه گروهی می‌تواند بازوی کمکی دولتمردان در برخورد با مشکلات و یا بحران‌ها باشد؟ آیا گروه‌های دولتی که از بودجه عمومی کشورها تغذیه می‌شوند می‌توانند در ارائه پیشنهادات بی‌طرف باشند؟ آیا گروه‌های وابسته به احزاب سیاسی در ارائه پیشنهادات به فکر مسائل حزبی خود نیستند؟ مشکلات و بحران‌ها به طور ناگهانی و بدون دلیل بوجود نمی‌آیند. برای جلوگیری از ایجاد مشکلات و بحران‌ها باید برنامه‌ریزی‌های قبلی وجود داشته باشد. باید گروهی از اندیشمندان، نخبگان سیاسی و جامعه‌شناسان آینده‌نگر در راه بهبود جامعه به برنامه‌ریزی بپردازند و تا حد ممکن از چالش‌های پیش‌رو جلوگیری کنند. در این مقاله تا حد امکان به سؤالات مذکور پاسخ داده می‌شود. در بعضی از کشورها برای جلوگیری از مشکلات و بحران‌ها با ایجاد گروه‌های فکر به آینده‌نگری می‌پردازند و با برنامه‌ریزی دقیق به گونه‌ای عمل می‌کنند که مشکلات و بحران‌های کمتری وجود داشته باشد و سعی می‌کنند برنامه‌های ناموفقی ارائه نداده باشند.

نکات: گروه فکر، تاریخچه و کاربرد آن و نقش گروه فکر در سیاست داخلی و خارجی یک کشور، گروه‌های فکر و سیاست خارجی در امریکا، اتحادیه اروپا، انگلستان، آلمان در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: گروه فکر، اندیشه‌وران، گروه اندیشمندان، تینک‌تانک، کلوب‌های اندیشه، مجمع اندیشمندان، سیاست خارجی، سیاست شناس.

---

۱. دکتر سیدحامد رضیئی، محقق و مترجم.

گروه فکر چیست؟

گروه فکر اصطلاح نظامی است و به مکان امنی اطلاق می‌شد که در آنجا ستاد ارتش در طی جنگ دوم جهانی برنامه‌های نظامی و یا احیاناً جنگی خود را تنظیم و بررسی می‌کرده است. این اصطلاح بعداً وارد علوم اجتماعی شده و در معنای دیگری به کار گرفته شد که از آن بنام «مراکز فکرکردن»[۱]، «آزمایشگاه اندیشه»[۲]، «باشگاه اندیشه‌وران»[۳]، «مجمع اندیشمندان آینده نگر»[۴]، «گروههای مولد اندیشه»[۵]، «گروه کارشناسان»[۶]، «کلوب‌های اندیشه»[۷] و «گروه فکر»[۸] نام می‌برند. اصطلاح «تینک تانک» برای اولین‌بار در کشورهای آنگلوساکسون «انگلستان و ایالات متحده» و بعداً در کشورهای اروپایی و دیگر نقاط جهان رواج پیدا کرد.

گروه فکر مؤسسه‌ای از حقوق خصوصی وابسته به جامعه مدنی و متشکل از اندیشمندان، سیاست‌مداران، سیاست‌شناسان، روزنامه‌نگاران، صاحبان صنایع و... جامعه‌شناسان آینده‌نگری است که در زمینه‌های علوم انسانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی به بررسی، تجزیه و تحلیل می‌پردازند و ره‌آوردهای جدیدی در زمینه‌های مورد نظر ارائه می‌دهند. تعاریف متعددی از گروه فکر به عمل آمده است که گویای رهیافت راه‌حل‌های مناسب و آینده نگری در رابطه با منافع عمومی و نقش کلی آنها و ارائه راه‌حل و تأثیرگذاری بر مسائل سیاسی است ولی نباید فکر کنیم که گروه‌های فکر بدون ارائه راهکارهای جدید، به کارگیری و کمک روشنفکران، تجزیه و تحلیل دقیق مسائل و آینده نگری بتوانند سودمند، کارآمد و قدرتمند باشند. بطور کلی می‌توان گفت که در کشورهای دموکراتیک گروه‌های فکر با تلفیق تفکر و دانش در زمینه‌های تأثیرگذاری به فعالیت می‌پردازند و از یک طرف شهروندان را در جریان

---

1. Réservoirs à penser
2. Laboratoires à idées
3. Club de penseurs
4. Cercle des penseurs futuristes
5. Groupes d'apporteurs d'idées
6. Groupe d'experts
7. Boîtes à idées
8. Groupe de réflexion= Think tanks

باید یاد آوری کنیم که یکی از معانی Réflexion در فرانسه و Reflection در انگلیسی معادل « فکر» است و گروه فکر در همین معنا بکار رفته است.

تصمیمات کلی قرار می دهند و از طرف دیگر تصمیمات سیاسی را با دیدگاه جامعه مدنی و آینده نگری پایه ریزی می کنند.

ساختار های سیاسی در دراز مدت برای کاربرد تصمیمات به ابزاری بنام گروه فکر برای تصفیه و ایجاد تفکر نیاز دارند که برای حصول به آن باید شناخت‌ها را دسته‌بندی کرده و تلفیقی از آنها را به تصمیم‌گیرندگان سیاسی ارائه داد. رسالت واقعی گروه‌های فکر کسب سیاست‌های مردمی در ارائه راه حلهای مسائل کلی از قبیل اقتصاد، روابط بین‌الملل، سیاست خارجی، محیط زیست، اطلاعات، تجزیه و تحلیل و آینده‌نگری‌های مؤثر و کارآمدی است که قابل دسترسی برای سیاست‌های کلی باشد.

جیمز اسمیت(۲) معتقد است، اولین گروه‌های فکر در طی جنگ‌های داخلی در ایالات متحده امریکا پدیدار شدند که در واقع مراکزی برای تحقیقات در علوم اجتماعی بودند و توسط بنیان‌گذاران، شرکت‌ها و یا افراد اداره می شدند و هدف اصلی آنها کمک به دولت برای ایجاد اصلاحات اداری، سازمانی و شهری بود: «کمیسیون‌صنعتی امریکا»[1] در سال ۱۹۸۲، « دفتر تحقیقات شهرداری نیویورک»[2] در سال ۱۹۰۶ و «بنیاد کارنگی برای صلح»[3] در سال ۱۹۱۰ در همین راستا بوجود آمدند که به خاطر نزدیکی به تصمیم‌گیرندگان سیاسی از تأثیرگذاری زیادی برخوردار بودند. ولی اولین گروه فکر واقعی «انجمن فابیان» در سال ۱۸۸۴ در انگلستان بوجود آمد و «مؤسسه بروکینگز» در سال ۱۹۱۶ در امریکا پایه‌گذاری شد. در فاصله دو جنگ و بخصوص بعد از جنگ دوم جهانی بر تعداد گروه‌های فکر افزوده شد و از آن بنام «دانشگاه‌های بدون دانشجو» یاد می‌کنند که نخبگان سیاسی و دولتی درباره سیاست خارجی امریکا به بحث، تبادل‌نظر و آینده‌نگری می‌پرداختند. بعد از جنگ جهانی دوم در کنار گروه‌های فکر فدرالی و ایالتی، گروه‌های فکر مستقلی بوجود آمد که در زمینه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و ... برنامه های جدیدی ارائه دادند و از آن بنام «عصر اجرایی» یاد می‌کنند. بعد از ۱۹۸۰میلادی و بخصوص بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر بر تعداد گروه‌های فکر افزوده شد، به نحوی که امروز حدود ۱۵۰۰ گروه فکر مستقل در

1. The U.S.Industrial Commission
2. The New York Bureau of Municipal Research
3. The Carnegie Endowment for International Peace

ایالات متحده مشغول تحقیق، برنامه‌ریزی، ارائه نتیجه تحقیقات و یا فروش تولیدات فکری خود به رئیس جمهور، کنگره، سازمانهای اداری، ارتش و ... می‌باشند.

جیمز مک‌گین استاد علوم سیاسی دانشگاه فیلادلفیا و متخصص در گروه‌های فکر، آن را بنیاد و اساس دموکراسی می‌داند و معتقد است: «گروه‌های فکر وابستگی کامل به جامعه مدنی دارند و بعنوان عامل انتقال اندیشه و اجرای اقدامات مهم در دموکراسی‌های نوپا و یا پیشرفته به کار می‌روند».(۳)

ناظرین حیات سیاسی شیفته نفع و سود به دست آمده از راه گروه‌های فکر هستند. طبق تحقیقات و آمار انجام شده توسط مک‌گین، چهار هزار و پانصد گروه فکر در سطح جهان وجود دارد که تنها هفتصد گروه فکر با سه هزار محقق و کارشناس در کشورهای عضو اتحادیه اروپا به چشم می‌خورد، در حالی که در واشنگتن دی- سی و دیگر شهرهای امریکا یک هزار و پانصد گروه فکر مشغول فعالیت هستند. در کشورهای دیگر گروه‌های فکر با عناوین مختلف وجود دارند که به ذکر نام بعضی از کشورها و گروه فکر فعال آن اکتفا می‌شود: مؤسسه اقتصاد مونترآل،[۱] مؤسسه ملی تحقیقات علمی[۲] در کانادا؛ کمیته توسعه اقتصادی[۳] در استرالیا؛ مؤسسه مطالعات امنیتی[۴] در آفریقای جنوبی، مؤسسه مونتین، مواجهه اروپا، بنیاد کونکورد، مؤسسه شوازول، بنیاد ژان ژورِس، بنیاد نوآوری‌های سیاسی در فرانسه؛ بنیاد فردریش ابرت، بنیاد هانریش بِل، بنیاد کنراد آدنائر در آلمان، مؤسسه آدام اسمیت، مؤسسه تحقیقات سیاست عمومی، مرکز مطالعات سیاسی در انگلستان، گروه‌های فکر در جمهوری خلق چین وابسته به دولت هستند که اغلب آنها در باره مسائل سیاسی بین چین و امریکا و یا دیگر کشورها به تحقیق پرداخته‌اند؛ مؤسسه اقتصاد جهانی و روابط بین‌الملل[۵] و مؤسسه مطالعات در باره کانادا و آمریکا[۶] در روسیه، سازمان تحقیقات بین المللی استراتژیک[۷] در ترکیه، مرکز مطالعات و تحقیقات استراتژیک امارات.[۸]

---

1. Montreal Economic Institute
2. Institut National de la Recherche Scientifique
3. The Committee for Economic Development of Australia
4. The Institute for Security Studies
5. Institute of World Economy and International Relations
6. Institute for the U.S and Canadian Studies
7. International Strategic Research Organization
8. The Emirates Center for Strategic Studies and Research

چه سازمان‌هایی گروه فکر هستند؟

باتوجه به تعاریف و برداشت‌های مختلفی که از وجه تسمیه «گروه فکر» به عمل آمده، این گروه توانسته است در طی سال‌ها تجربه و بخصوص در دهه‌های اخیر ارزش واقعی خود را به دست آورد. بعضی از گروه‌های فکر خود را بعنوان «گروه‌های مخالف با عقاید عمومی، مراکز تفکر ناراضی، مهاجمین مباحثات مورد قبول و پذیرفته شده و شبکه متشکل از افراد دارای قوه ابتکار و عملگرا»[(۴)] معرفی می‌کنند. باید توجه داشت که گروه‌های فکر فراتر از پدیده ساده باب روز مورد توجه دولتمردان و سیاستمداران قرار گرفته‌اند. بنا به عقیده جیمز مک گین گروه‌های فکر «سازمان‌ها و ارگان‌های مستقل تحقیقاتی هستند که در راه منافع عمومی و تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی آن تلاش می‌کنند.» فیلیپا شرینگتون[(۵)] متخصص در گروه‌های فکر اروپایی، آنها را بدین‌گونه توصیف می‌کند: «گروه‌های فکر سازمان‌های نسبتاً مستقلی هستند که در راه تحقیقات طیف وسیعی از منافع عمومی تا حد ممکن به تحقیق می‌پردازند و هدف اصلی آنها تأثیرگذاری بر فرایند ساختار سیاست‌های عمومی و کلی است». گروه‌های فکر به خاطر تأثیرگذاری بر فرایند سیاسی با تکیه بر تحقیقات علمی و در راه منافع عمومی در مرز بین تفکر و عمل بوجود آمدند و به ارائه راه‌حل‌های مناسب به تصمیم‌گیرندگان پرداختند.

دولت فرانسه در برابر مسائل جدید قرن بیستم و مشکلات اجتماعی و سیاسی ناشی از جنگ جهانی دوم متوجه نیاز و کمک گروه‌های «مولد اندیشه» شد تا بتواند به کمک آنها جامعه فرانسه بعد از جنگ را سر و سامان دهد. در این راستا گروهی از اندیشمندان تحت عنوان «انجمن متفکرین» که از بودجه دولتی و عمومی تغذیه می‌شدند و در عمل استقلالی نداشتند به بررسی مشکلات پرداختند. زمانی که دولت در برابر تنش‌های اجتماعی قرار می‌گیرد و می‌خواهد کلیه مسائل را زیر نظر بگیرد نمی‌تواند از نظر فکری وتصمیم‌گیری، مستقل باشد. هزینه « کلوب‌های اندیشه»[1] نباید متکی به یک نفر و یا به دولت باشد بلکه باید افراد و یا گروه‌های خصوصی هزینه‌های آن را تقبل کنند که در غیر این صورت گروه‌های فکر و اعضای آنها نخواهند توانست راه‌حل‌های بی‌طرفانه‌ای ارائه دهند.

1. boîtes à idées

گروه‌های فکر در تئوری وسیله و ابزاری در « پیکار اندیشه»[1] هستند و در باره: مفاهیم مختلف جهان، کشورهای ساحلی اقیانوس اطلس، پیمان آتلانتیک شمالی، عراق و افغانستان، حقوق بشر در قلب اتحادیه اروپا، در مورد نمونه اجتماعی اروپایی و آزادی خدمات به غور و بررسی می‌پردازند.

مرز بین گروه‌های فکر و گروه‌های ذینفع، گروه‌های فشار، جنبش‌های سیاسی، سازمان‌های غیردولتی و حتی کلوب‌ها و گروه‌های سیاسی کاملاً مشخص نیست با این تفاوت که گروه‌های فکر، نخبگان، اندیشمندان و ... در یک مکان تشکیل جلسه می‌دهند و درباره مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... به تحقیق می‌پردازند؛ آنها تلاش می‌کنند تا با تحقیقات و آینده‌نگری خود مسائل جدیدی را در سطح کشور، منطقه و یا جهان مطرح کنند. به طور کلی می‌توان گفت که گروه فکر مدعی تجزیه و تحلیل عینی جهان در راه منافع عمومی است و به ارزش‌های کلی اجتماعی اهمیت می‌دهد و در این مسیر به تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی می‌پردازد.

در بین فعالیت‌های گروه‌های فکر بعضی‌ها همچون نئولیبرالیست‌ها از آزادی اقتصاد صحبت می‌کنند، بعضی دیگر درباره عدالت اجتماعی، آزادی، بهداشت، تعلیم و تربیت، اقوام، مذهب و... مشغول پژوهش و تحقیق می‌باشند و تعدادی دیگر در زمینه‌های خاصی همچون فنآوری، راهبردی به تحقیق می‌پردازند و یا اینکه مسائل کلی را مدنظر قرار می‌دهند.

نقش گروه فکر در سیاست کشورهای امریکا و اتحادیه اروپا

پیچیدگی و دشواری‌هایی که در فرایند تصمیم‌گیری در امریکا، اتحادیه اروپا، ناتو و یا در کشورهای دیگر جهان وجود دارد موقعیت را برای ایجاد سازمان‌های تأثیرگذار فراهم می‌کند. تشکیلاتی از قبیل «سازمان‌های غیردولتی» گروه‌های ذینفع و... می‌توانند نقش اساسی به عهده داشته باشند ولی از دیدگاه اکثر کسانی که به مشکلات با دید وسیع‌تر و علمی‌تر نگاه می‌کنند باید نقش «گروه‌های فکر» را بعنوان عاملین و بازیگران مهم در سیاست‌های عمومی یک کشور مورد توجه قرار داد. به نظر

[1] - guerre des idées

می‌رسد که بازیگران جدید در فرایند تصمیم‌گیری ملی و فراملی نقش اساسی بعهده دارند.

امریکا- که قبل از جنگ‌های جهانی در انزوای مطلق بسر می برد بخاطر قدرت نظامی و اقتصادی به کمک کشورهای در حال جنگ اروپای غربی شتافت. این کشور یکی از فاتحین جنگ دوم جهانی بود و با طرح مارشال به بهانه رفع خرابی‌های کشورهای جنگ‌زده اروپای غربی، راه نفوذ خود در این منطقه از جهان را بیشتر کرد. در این زمان امریکا اهمیت زیادی در صحنه سیاسی به دست آورد و در مواجهه با مشکلات پیش رو و جهان دوقطبی به مشاورین سیاسی بیشتری نیاز داشت. ترس از کاربرد تسلیحات اتمی در طی جنگ سرد باعث گسترش بیشتر گروه‌های فکر تخصصی گردید. نیاز به حل مشکلات ناشی از جنگ اتمی و تقویت ارتش به ایجاد مهمترین و بزرگترین گروه فکر « راند کورپوریشن»[1] در بحبوحه جنگ در سال ۱۹۴۶ و مؤسسه هادسون در سال ۱۹۶۱ گردید.

گروه‌های فکر به وسائل متعددی برای گسترش دامنه فعالیت و تأثیرگذاری خود متوسل می‌شوند. یکی از کانال‌های فعال در این زمینه انتخابات ریاست جمهوری در امریکا است. اگر فرانکلین روزولت برای برنامه‌های انتخاباتی خود از استادان دانشگاه‌ها – به‌خصوص دانشگاه کلمبیا- کمک می‌گرفت رؤسای جمهور بعد از وی برای طرح‌ها و مدیریت برنامه خود در مسائل داخلی و سیاست خارجی از گروه‌های فکر کمک گرفتند. جیمی کارتر روابط تنگاتنگی با «کمیسیون سه‌جانبه»[2] داشت، رونالد ریگان برای گسترش تفکرات خود از « بنیاد هریتیج» کمک می‌گرفت، بیل کلینتون «مؤسسه سیاسی مترقی»[3] و جورج دبلیو بوش از «پناک»[4] کمک گرفتند. گروه‌های فکر امریکایی به توصیف برنامه‌های سیاسی می‌پردازند و برای آنها فعالیت در انتخابات ریاست جمهوری در اولویت قرار گرفته است زیرا می‌توانند بعد از موفقیت کاندیدای

---

1. RAND Corporation
2. The Trilateral Commission
3. Progresssive Policy Institute.
۴. پناک= پروژه‌ای برای امریکا در قرن بیست‌ویکم، Projet for the New American Center.

ریاست جمهوری پست مهمی در سازمان‌های دولتی و کاخ سفید به دست آورند و حتی از سیاستمداران بعد از کناره‌گیری آنها حمایت می‌کنند.[۶]

نومحافظه‌کاران امریکایی در سال ۱۹۹۷، و دقیقاً شش سال بعد از موجودیت مکتب خود در محدوده فعالیت‌های گروه فکر پناک «پروژه ای برای امریکا در قرن بیست‌ویکم» و با حمایت بعضی از صنایع اسلحه‌سازی امریکا خواستار تعرض و سپس حمله امریکا برعلیه حکومت آشوب‌گر و دیکتاتوری صدام حسین شدند. پناک در سال ۱۹۹۸ در نامه‌ای به رئیس جمهور کلینتون طرح سیطره ایالات متحده بر جهان را ارائه داد و امریکا را وکیل و قیم دگرگونی اساسی در سازمان ملل متحد دانسته و خواهان براندازی رژیم صدام حسین شد و خواهان مداخله مستقیم و کارآمد دولت در سیاست خارجی گردید. پُل ولفوویتز معاون سیاسی وقت وزارت دفاع و لویس لیبی کارشناس ارشد این وزارتخانه دیدگاه جدیدی را در سال ۱۹۹۲ برای سیاست دفاعی امریکا به دیک چِنی وزیر وقت وزارت دفاع ارائه دادند. آنها از ایجاد نظم جدید جهانی سخن گفتند و در راه خروج از جنگ سرد، استراتژی ابداعی جدیدی را برای جایگزینی آن مطرح کردند که باعث استحکام تسلط قدرت امریکا بر اروپا، آسیا(ی میانه) و روسیه می‌شد. در آن زمان دکترین آنها کمی مسخره به نظر رسید ولی عقاب‌های امریکایی، کارمندان و دست‌اندرکاران وزارت دفاع امریکا با کمک کشورهای دوست تحت عنوان «حمله پیشگیرانه» حمله به عراق را در سال ۲۰۰۳ در زمان جورج دبلیو بوش آغاز کردند و اتحاد کشورها جای خود را به ائتلاف ویژه داد.[۷] راند کورپوریشن (بنیاد تحقیق و توسعه) یکی از بزرگترین گروه‌های فکر امریکایی است که توسط نیروی هوایی امریکا پایه‌گذاری شد.

به نظر می‌رسید که در بحبوحه جنگ بیشترین تلاش متوجه پیروزی بر دشمن بود و صلح پایدار نمی‌توانست در حین جنگ به‌وجود آید. ارتش، کاخ سفید و صنایع اسلحه سازی امریکا متوجه ایجاد مؤسسه کاملاً خصوصی شدند تا بتواند پلی بین برنامه‌ریزی‌های ارتش، مراکز تحقیقاتی دانشگاهی و صنایع اسلحه‌سازی باشد. راند کورپوریشن در اولین قدم وارد مرحله جدید و بی‌نظیری شد و با انجام تجزیه و تحلیل‌های بسیار دقیق و در عین حال غیرسیاسی به مشکلات و مسائل امنیتی پرداخت و بعد از آن سرگرم مسائل اجتماعی شده و روش‌های تحلیلی جدیدی را وارد مطالعات و مشکلات استراتژیک کرد.

راند کورپوریشن در سال ۲۰۰۰ با بودجه ۱۵۰ میلیون دلاری، ۱۰۰۰ عضو دائم داشت که هزینه‌های آن را دولت و شرکت‌های خصوصی تأمین می‌کردند و مرکز اصلی آن در سانتامونیکا در ایالت کالیفرنیا در کنار اقیانوس کبیر قرار گرفته و نمایندگی‌هایی در هلند، آلمان، روسیه، بریتانیا و ... دارد. مقداری از بودجه هنگفت آن از راه قرارداد با دولت‌ها تأمین می‌شود.

تعداد زیادی از گروه‌های فکر امریکایی به مسائل فرامرزی می‌پردازند که به ذکر نام بعضی از آنها می‌پردازیم: «مؤسسه امریکایی مطالعات آلمان معاصر»[1] که درباره مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آلمان فدرال به مطالعه و تحقیق می‌پردازد؛ «مؤسسه بروکینگز درباره روابط فراآتلانتیکی»[2] که درباره روابط اروپا و امریکا به تحقیق می‌پردازد؛ «مرکز استراتژیک و مطالعات بین‌المللی»[3] که در طی چهل سال گذشته به تجزیه و تحلیل استراتژیک و راه‌حل‌های سیاسی خطرات جهانی پرداخته و آنها را در اختیار رهبران سیاسی قرار داده است؛ «مؤسسه اروپایی در واشنگتن»[4] یکی از مؤسسات اصلی سیاست مردمی است که در واشنگتن کار خود را آغاز کرده و در زمینه امور مربوط به کشورهای فرا آتلانتیکی به تحقیق می‌پردازد. این گروه فکر برای بررسی بیشتر مسائل به ایجاد اجلاس مخصوص پرداخته و از مسئولین حکومتی امریکا و اروپا و تصمیم‌گیرندگان اقتصادی و سیاست خارجی و روزنامه‌نگاران متخصص برای تبادل‌نظر دعوت به عمل می‌آورد، «مؤسسه تجزیه و تحلیل سیاست خارجی»[5] سازمان تحقیقاتی مستقلی است که به آینده‌نگری استراتژیک درباره مشکلات امنیت ملی، سیاست خارجی، اقتصاد سیاسی، روابط بین دولت‌ها و صنعت می‌پردازد، «کانون مطالعات جامعه اروپا»[6] اولین سازمان تخصصی و حرفه‌ای در سطح جهانی است که فقط درباره اتحادیه اروپا به بررسی و تحقیق می‌پردازد.

بریتانیا- انجمن فابیان که در سال ۱۸۸۴ پایه‌گذاری شد، پیش کسوت و اولین گروه فکر اروپایی و حتی جهانی است که به تجزیه و تحلیل چالش‌های ناشی از

1. The American Institute for Contemporary German Studies
2. Brookings Institution, program on Transatlantic Relations
3. Centre for Strategic and International Studies
4. European Institute in Washington
5. Institute for Foreign Policy Analysis
6. European Community Studies Association

مشکلات اقتصادی پرداخت. انگلستان و کشورهای صنعتی با جامعه در حال تحول و اقتصاد فراگیر مواجه بودند. انجمن فابیان در همان زمان به بررسی تفکرات و اصلاحاتی پرداخت و سیاست پیش‌رونده قرن بیستم را توصیف کرد. کارگران انگلیسی در اواخر قرن نوزدهم زندگی راحتی نداشتند و تقریباً در فقر بسر می‌بردند. ریشه‌های این فقر را می‌توان به‌دنبال استثمار کارگران در دوران حکومت ملکه ویکتوریا جستجو کرد. انجمن فابیان مسئله کارگران انگلیسی را مورد توجه قرار داد و در اولین اعلامیه خود این جمله را بکار برد: « چرا تعداد زیادی از مردم انگلستان در فقر بسر می‌برند؟». انجمن در سال ۱۹۹۰ به سندیکای کارگران پیوست و از تلفیق و اتحاد آن دو، «حزب کارگر» به وجود آمد که هنوز هم به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد. حزب کارگر با تأثیرپذیری از انجمن فابیان به اصلاحات اجتماعی زیادی اقدام کرد، رژیم بهداشت و تندرستی موجود در انگلستان را در سال ۱۹۱۱ پایه‌ریزی کرد، نوآوری‌های دیگری از قبیل حداقل دستمزد و حقوق در سال ۱۹۰۶ و الغای مادام‌العمر بودن نمایندگان مجلس اعیان انگلیس در سال ۱۹۱۷ به تصویب رسید که در زمان نخست وزیری تونی بلر اجراشد.(۸)

«مرکز اصلاحات اروپایی»[1] بیشترین تلاش خود را در راه آینده اتحادیه اروپا به کار برد و موقعیت را برای ایجاد تحقیق در باره قاره اروپا و کشورهای اتحادیه در باره خطرات ناشی از مشکلات اقتصادی و سیاسی فراهم می‌کند. این گروه فکر با گروه‌های مشابه در دیگر کشورهای اتحادیه و امریکا برای یافتن راه‌حل‌های مناسب به همکاری می‌پردازد، «مرکز سیاست خارجی»[2] از گروه بسیار قوی محققین سیاست بین‌المللی برخوردار است که درباره مدیریت، هویت، حقوق بشر، اقتصاد و سیاست بین‌المللی به تحقیق می‌پردازند، «مؤسسه سلطنتی امور بین‌الملل»[3] که به چاتم هاوس مشهور است یکی از مهمترین مؤسسات انگلیسی است که درباره تجزیه و تحلیل مشکلات بین‌المللی به تحقیق می‌پردازد.

فرانسه- شرکت‌های خصوصی طبق قانون سال ۱۹۰۱ فرانسه تحت شرایط خاصی کار می کنند و آزادی شرکت‌های امریکایی را ندارند. گروه‌های فکر بعد از سال ۱۹۹۰ در فرانسه رواج پیدا کردند و صاحبان کارخانه ها، کارشناسان و دست اندرکاران

1. Center for European Reform
2. Foreign Policy Center
3. Royal Institute of International Affairs, Chatham House

اقتصادی اقدام به ایجاد کلوبهایی کردند که متفاوت از کلوب‌های سنتی فرانسه بود و همچون گروه‌های فکر امریکایی عمل می‌کردند. در همین زمان بنیادها و کلوبهای زیادی همچون مؤسسه تورگو، اوروفلکس، بنیاد کونکورد، مؤسسه مونتین و مواجهه اروپا در همین راستا بوجود آمدند. هر یک از احزاب فرانسه دارای یک یا چند گروه فکر هستند: بنیاد ژان ژورس وابسته به حزب کمونیست، بنیاد گابریِل پِری وابسته به حزب سوسیالیست و بنیادنوآوری‌های سیاسی وابسته به اتحاد برای جنبش مردمی، حزب دست‌راستی‌هاست.

ساختار فکری فرانسوی‌ها گرایش عجیبی به قدرت روشنفکران دارد و اکثر نخبگان سیاسی در گذشته و حال در محافل ادبی و فلسفی رفت و آمد داشته و علاقه زیادی به نوشتن مقاله و کتاب دارند و آن را جزو افتخارات خود می‌دانند. به محض اینکه از مراکز تحقیقاتی و یا گروه‌های فکر فرانسوی صحبت می‌شود، نگاه‌ها به سوی احزاب سیاسی معطوف می‌گردد. اکثر گروه‌های فکر فرانسه وابسته به سازمان‌های دولتی هستند و نمی‌توانند در بررسی مسائل و اظهارنظرها بی‌طرف باشند. فرانسه راه درازی برای رسیدن به کاربرد گروه‌های فکر واقعی مستقلِ به سبک امریکایی پیش رو دارد. «مؤسسه فرانسوی روابط بین‌الملل[1]» مرکز نیمه مستقلی است که به تحقیق درباره اطلاعات و مشکلات بین‌المللی می‌پردازد، «بنیاد تحقیقات استراتژیک»[2] در زمینه سیاست‌های نظامی تحقیق کرده و به مشورت درباره سیاست‌های مردمی می‌پردازد. سیاست‌های دفاعی، خطرهای ناشی از امور فنی و امنیتی و بحران‌ها و مناقشات زمینه فعالیت‌های این گروه فکر است، «مرکز مطالعات و تحقیقات بین‌المللی»[3] وابسته به مؤسسه مطالعات سیاسی پاریس است که به بررسی و تحقیق درباره مسائل بین المللی و ملی می‌پردازد؛ « مرکز مطالعات آینده‌نگری و اطلاعات بین‌المللی»[4] درباره مسائل اقتصادی بین‌المللی تحقیق می‌کند.

آلمان- این کشور دارای بنیادهای فراوانی است که اغلب آنها در کنار احزاب سیاسی فعالیت می‌کنند و شبیه گروه‌های فکر امریکایی هستند. در آلمان حدود

---

1. Institut français des relations internationales
2. Fondation pour la Recherche Stratégique
3. Centre d'études et de recherches internationales
4. Centre d'Etudes Prospectives et d'Informations Internationales

یکصدوپنجاه مؤسسه تحقیقاتی به صورت مؤسسات تحقیقاتی، مؤسسات مشورتی و مراکز تولید اندیشه وجود دارد که در زمینه سیاست‌های داخلی و خارجی فعالیت می‌کنند. مارتین تورنت(۹) گروه‌های فکر آلمان را به پنج دسته تقسیم می‌کند:

- مؤسسات تحقیقاتی اقتصادی وابسته به دانشگاه‌های آلمان،
- مؤسسات تخصصی در سیاست خارجی، امنیت اجتماعی وایجاد صلح،
- مؤسسات تخصصی علمی، فنی، مسائل اجتماعی و محیط زیست،
- مؤسسات خصوصی نیمه دولتی در زمینه گروه‌های صنعتی،
- مؤسسات تخصصی دولتی.

مجموعه کارهای تحقیقاتی گروه‌های فکر آلمانی قابل مقایسه با گروه‌های فکر امریکایی است با این تفاوت که اکثر آنها وابستگی کامل به دولت فدرال دارند و در زمینه سیاست‌های داخلی و خارجی به فعالیت می‌پردازند. به بعضی از گروه‌های فکر آلمانی در رابطه با سیاست‌های داخلی و خارجی اشاره می‌کنیم: « مرکز مطالعات جذب کشورها به اتحادیه اروپا» وابسته به دانشگاه بن که به بررسی مشکلات ناشی از ادغام کشورها به اتحادیه پرداخته و در زمینه‌های نقش اتحادیه اروپا در بافت کلی تحقیقات آینده‌نگری، شورای مشورتی سیاسی، گفتگوهای سودمند بین محققین و تصمیم‌گیرندگان و آموزش به تحقیق می‌پردازد، «بنیاد فردریش ابرت»[1] به کیفیت آموزش سیاسی در بافت دموکراسی و تکثرگرایی در کلیه محیط‌های ممکن می‌پردازد؛ اهداف اصلی «شورای روابط خارجی آلمان»[2] گرایش به سوی مسائل بین‌المللی، ایجاد همکاری‌های دانشگاهی در بافت جهانی و تفاهم بین ملت‌هاست.

اتحادیه اروپا- اکثر گروه‌های فکری که در باره مسائل اتحادیه اروپا به کندوکاو پرداخته و تأثیرگذار هستند در بروکسل فعالیت می‌کنند زیرا بهتر می‌توانند گزارشات لازم را ارائه داده و به انتشار تحقیقات خود بپردازند؛ آنها نشست‌های لازم را انجام داده و درباره موضوعات بخش‌های تحقیقاتی خود به بحث و تبادل‌نظر می‌پردازند. گروه فکر «جنبش اروپائی»[3] سازمانی بین‌المللی است که درباره کلیه گرایش‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و جامعه مدنی به فعالیت می‌پردازد. هدف اصلی آن ایجاد

1. Friedrich Ebert Stiftung
2. Deutsche Gesellschaft für Answärtige Politik
3. Mouvement Européen

سازمانی بنام اروپای فدرال است که بر احترام به حقوق اولیه انسان‌ها، اصول صلح و دموکراتیک، آزادی و همبستگی و شرکت کلیه شهر وندان اروپایی پایه‌ریزی شده است. این جنبش بعد از سال ۱۹۴۸ نقش اساسی در فرایند ادغام کشورهای اروپایی به اتحادیه داشت و بر سازمان‌های اروپایی و ملی تأثیر زیادی داشته و دارد و برای ایجاد پارلمان اروپا و انتخابات عمومی نمایندگان پارلمان، قراردادهای مربوط به اتحادیه اروپا و قانون اساسی آن تلاش فراوانی کرده است. جنبش اروپایی بین‌المللی در چهل و یک کشور اروپا و بیست و دو سازمان بین‌المللی نمایندگانی دارد و هدف نهایی آن ایجاد «اتحادیه اروپای فدرال» است. این جنبش برای ارائه پیشنهادات خود از برگزاری کنفرانس، سمینار و اجلاس در شهرها و کشورهای مختلف اروپا دریغ نمی‌کند. «شورای اقتصادی دفاع»[1] یکی دیگر از گروه‌های فکر اتحادیه اروپاست که به مسائل اقتصادی دفاع می‌پردازد. «کمیته آینده نگری کمیسیون اروپا»[2] در سال ۱۹۸۹ تحت نظارت رئیس کمیسیون اروپا به وجود آمد که مرکب از گروه‌های چند فرهنگی و متشکل از پانزده عضو با مقررات متفاوت است. کمیسیون زمینه کاری تحقیقاتی سه‌گانه‌ای را برای این گروه تعیین کرده است: پیوستگی و ارزیابی الحاق به اتحادیه، ایجاد روابط با سازمان‌های درخواست‌کننده آینده‌نگری و انجام دستورات خاص.

سیزده گروه فکر اروپایی[3] با اقداماتی که اندیشه‌وران « اروپای ما» انجام دادند برای همفکری و برنامه‌ریزی کل اتحادیه و ریاست دوره‌ای فرانسه، جمهوری چک و سوئد در ژوئن ۲۰۰۸ تشکیل جلسه مشترک دادند و در نهایت خواستار اجرای موارد ذیل شدند: تصویب پیمان لیسبون توسط بیست و هفت کشور عضو، بازنگری بودجه‌ای، انتخابات پارلمان اروپا، بازنگری پارلمان اروپا، تدوین استراتژی جدید برای سال ۲۰۲۰، آمادگی کشورهای عضو برای اتفاقات و وقایع بعد از کیوتو.

---

1. Conseil économique de défense
2. Cellule prospective de la commission européenne
۳. بروژل، مرکز اصلاحات اروپائی، مرکز اروپائی مطالعات سیاسی، مؤسسه دانمارکی مطالعات بین المللی، مرکز تحقیقات سیاستهای اقتصادی، مؤسسه سیاست اقتصادی، اروپئوم، بنیاد نوآوریهای سیاسی، اروپای ما، اس وی پی، مؤسسه سوئدی مطالعات سیاسی و دموس اروپا.

«مؤسسه مطالعات امنیتی اتحادیه اروپا»[1] گروه فکر مستقلی است که در سال ۲۰۰۱ به وجود آمد، هدف اصلی آن ایجاد فرهنگ اروپایی مشترک در زمینه‌های امنیت، مبارزات استراتژیک و ایجاد منافع کل اتحادیه است. در این گروه کارشناسان دانشگاهی، نظامی، مسئولین سیاسی کشورهای اتحادیه، امریکا و کانادا در کنار یکدیگر به بحث و تبادل نظر می‌پردازند. « مؤسسه سلطنتی روابط بین‌الملل[2]» یکی از بنیادهای بلژیکی است که با همکاری وزارت امور خارجه بلژیک و اتحادیه شرکت‌های بلژیکی در راه گسترش اتحادیه اروپا و اهداف آن گام بر می‌دارد . هدف اصلی آن تبادل اطلاعات و ایجاد نقطه‌نظرهای مشترک درباره مشکلات بین‌المللی و کشورهای اروپایی است. «گروه مدیریت کمیسیون اروپا»[3] این گروه فکر که وابسته به دبیر کل کمیسیون اروپائی است زیر نظر ژروم وینیون فعالیت می کند و هماهنگ کننده کارهای مربوط به کتاب سفید اتحادیه در باره مدیریت اروپائی است. اکثر اعضای این گروه متشکل از کارشناسان زبده‌ای هستند که قبلاً در کمیته آینده نگری اتحادیه و گروه فکر کمیسیون کار می‌کرده اند.

ناتو- پیمان آتلانتیک شمالی و سازمان نظامی وابسته به آن در سال ۱۹۴۹ توسط امریکا پدیدار شد و هدف آن حمایت از کشورهای غرب اروپا در برابر اتحاد جماهیر شوروی طی پنجاه سال تمام و تا پایان جنگ سرد بود. نیروی دفاعی ناتو زیرنظر فرماندهان امریکایی اداره می شد و کشورهای اروپای غربی به جز فرانسه تفوق و برتری سیاسی و استراتژیک امریکا درباره اتحاد و فعالیت در محدوده حوزه‌های جغرافیایی را پذیرفتند. کشورهای اروپایی بعد از پایان جنگ سرد از ساختارهای سیاسی و نظامی ناتو پشتیبانی کردند و امریکا هم از اینکه می توانست به سلطه سیاسی خود در کشورهای اروپایی ادامه دهد راضی بنظر می‌رسید. بعضی از گروه‌های فکر کشورهای اروپایی در زمینه ناتو فعالیت می‌کردند. ناتو یکی از ابزارهای مفید و کارآمد سیاست خارجی امریکا است که توانست با موافقت شورای امنیت سازمان ملل متحد در مناقشات بوسنی و صربستان دخالت کند. اکثر گروه‌های فکر امریکایی ازقبیل راند کورپوریشن،

---

1. Institut d'étude de sécurité de l'Union européenne
2 - Institut Royal des Relations internationales
3 - L'équipe Gouvernance de la commission européenne

گروه تحقیقاتی و اطلاعات درباره صلح و امنیت، بنیاد هریتیج و تعدادی از گروه‌های فکر اروپایی درباره ناتو به برنامه‌ریزی و آینده‌نگری و گسترش ناتو پرداخته‌اند.

نتیجه‌گیری

گروه‌های فکر توانسته‌اند در ایالات متحده امریکا، به خاطر رژیم خاص فدرالیست در این سرزمین رشد کرده و در نوع خود بی‌نظیر شده و مورد توجه بازیگران سیاسی قرار گیرند. هر چند که گروه‌های فکر اروپایی وارث گروه‌های فکر امریکایی هستند ولی در اروپا و به خصوص در کشورهای انگلستان و آلمان که دارای سابقه دیرینه‌ای در این زمینه هستند، توانسته‌اند به‌خاطر برنامه‌ریزی، آینده‌نگری و تأثیرگذاری مورد توجه دولتمردان، سیاستمداران و سیاست‌شناسان قرار گیرند. گروه‌های فکر اروپایی در طی دهه‌های اخیر نقش مهمی در سیاست‌های کشورهای اروپایی داشته‌اند. ژاک دلور بنیان‌گذار «اروپای ما» در طی گزارشی طبق آمار انجام شده تعداد گروه‌های فکر کشورهای عضو اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۰ را ۶۲۵ سازمان ذکر می‌کند که مشغول فعالیت و برنامه‌ریزی بوده‌اند. گروه‌های فکر به خاطر برنامه‌ریزی و تأثیرگذاری زیاد توانسته‌اند نه تنها در قاره امریکا و اروپا بلکه در آسیا و آفریقا مورد توجه قرار گیرند.

یادداشت‌ها

۱. این مقاله با مراجعه به سایت‌های اینترنتی و ترجمه کتاب «گروه فکر» تألیف استفاه بوشر و مارتین روایو تهیه شده و می‌تواند شروع مطالعات بعدی در زمینه‌های سیاسی، استراتژیک، امنیتی و... حول این موضوع باشد.

2. Smith James Allen, The Idea Brokers **: *Think tanks and the Rise of the new Policy Elite***, New York, Maxwell Macmillan International, 1991

3. James McGann, Kent Weaver (ed), ***Think Tanks and Civil Societies***. Catalysts for Action, New Jersey, Transaction Press, 2000.

4. Fondation Polemia, www.polemia.com

5. Philippa Sherrington, " Shaping the Policy Agenda: ***Think Tank activity in the European Union***", Global Society, Vol 14, No. 2, septembre 2000.

6. Xavier Carpentier-Tanguy : ***Influences et innovations politiques: les think tanks,*** Centre Marc Bloch in Berlin UMR 701.

7. Stephen Boucher , M. Royo, ***Les Think Tanks***, ch.1, Le flin, Paris 2006.

8. Ibid., ch. III.

9. Martin Thurnet, ***Think Tanks in Germany***, Manchester University Press, 2003.

جایگاه اتحادیه اروپا درنظام بین‌الملل در حال تکوین: موانع و چالش‌ها

هوشنگ کریمی[1]

چکیده: اتحادیه اروپایی بی‌تردید یکی از مهمترین و منسجم‌ترین مجموعه‌های سیاسی- اقتصادی جهان معاصر است که در طول عمر پنجاه ساله خود بتدریج گام‌های بلندی در راستای همگرایی همه‌جانبه و فراگیر و گسترش قلمرو جغرافیایی خود برداشته است. پدیده اتحادیه اروپایی را می‌توان «وحدت در عین کثرت» تعبیر نمود چرا که این مجموعه وحدت‌طلب و همگرا، در عین‌حال دارای گرایشات واگرایانه و گریز از مرکز بوده و کلکسیونی متعدد، متنوع و متکثر در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به نمایش می‌گذارد. اتحادیه اروپایی بعنوان مهمترین الگوی همگرایی منطقه‌ای در جهان معاصر، در طول حیات نیم‌قرن اخیر خود تحت تأثیر جریانات و روندهای مختلف قرار داشته که اجمالاً می‌توان آنها را در سه سطح داخلی (سطح ملی و درون کشورهای عضو)، منطقه‌ای (در سطح اروپا) و سطح بین‌المللی (سیستم جهانی) تقسیم‌بندی نمود. اتحادیه اروپای کنونی در واقع محصول و برآیند این سه نیرو و جریان می‌باشد. لذا برای درک و فهم موقعیت کنونی اتحادیه و ادراک و استنباط چشم‌انداز آینده روند همگرایی در اتحادیه اروپا و جایگاه آینده آن در نظام بین‌الملل در حال تکامل و تکوین؛ لازم است به مهمترین موانع و چالش‌های درونی و منطقه‌ای فراروی این اتحادیه و مهمترین روندها و بازیگران مؤثر بر این اتحادیه (در سطح بین‌الملل) پرداخت. بر این اساس در این مقاله سعی شده تا به مهمترین چالش‌ها و مسائل این اتحادیه در بُعد داخلی و همچنین نقش و تأثیر آمریکا بر روند همگرایی و نسبت آن با اتحادیه اروپایی پرداخته شود تا تصویر دقیق‌تر و شفاف‌تری از موقعیت اتحادیه و چشم‌انداز فراروی آن در نظام بین‌الملل حاصل آید.

واژگان کلیدی: اتحادیه اروپا، جهانی‌شدن، نظام بین‌الملل، چندجانبه‌گرایی، یکجانبه‌گرایی، آمریکا.

زمانی که مورگن کاپلان در سالهای اوج گیری جنگ سرد دوم ، منظومه‌ای از ۶ مدل فرضی برای نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی را ارائه نمود،(۱) البته در نوع خود کاری بدیع و آینده نگرانه را انجام داد. به رغم اینکه

۱. هوشنگ کریمی، رئیس اداره نهادهای اروپایی در وزارت امور خارجه.

نظام جهانی در حال تکوین پس از جنگ سرد ظرف ۱۵ سال اخیر، از جهاتی با دو مدل از مدل‌های شش‌گانه کاپلان ، همخوانی و تقارب دارد اما غفلت از یک نکته کلیدی، سبب گردید تا جهان پس از جنگ سرد، بسیار متفاوت از مدل‌های این محقق آمریکایی بنظر آید و آن نکته کلیدی *«تحول در مفاهیم و انگاره‌ها»* می‌باشد.

تحول در مفاهیم و انگاره های سنتی همچون مفهوم قدرت، حقوق، عدالت و ارزش‌های انسانی و معنوی، که چندین دهه بر ذهن اندیشمندان و عمل دولتمردان سایه افکنده بود را شاید بتوان مهمترین عامل شکل‌گیری نظام نوین بین‌الملل محسوب نمود. بی اعتباری پارادایم‌های ضد انسانی و الحادی و فروپاشی نظام‌های کمونیستی و سوسیالیستی مدعی عدالت‌طلبی و مساوات‌خواهی، باعث رشد و تقویت انگاره‌ها و اندیشه‌های خدامحور و مذهب‌گرا گردیده و نقش مذهب و آموزه های دینی با گرایش به حقوق و کرامت انسانی در شکل‌دهی به جوامع انسانی و تحولات جهانی، بشدت پررنگ‌تر شده است. درنقطه مقابل، تزلزل در پارادایم انسان محورِ مدعی آزادی و حقوق بشر، به رغم ادعای فرانسیس فوکویاما در نظریه معروفش «پایان تاریخ» مبنی‌بر غلبه و سلطه لیبرال دموکراسی بر جهان، به رشد گرایشات عدالت محور و معتقد به ارزش‌های انسانی انجامیده است. چالش فراروی غرب (سیاسی و اندیشه ای) تنها منحصربه جوامع و اندیشه‌های مذهبی و اسلامی نمی‌باشد، بلکه در درون مجموعه غرب و اندیشه‌ورزان آن دیار نیز این روند غرب‌زدایی (فکری و سیاسی) به چشم می‌خورد که فرانوگرایان (پست‌مدرن‌ها)، گرایشات فرقه‌ای و رشد و تقویت اندیشه‌های مبتنی برمنجی، مهمترین جریانات در حال رشد در درون غرب می باشد.

شاخصه‌ها و مؤلفه‌های دوران جدید

با این مقدمه شاید بتوان مهمترین مؤلفه‌های نظام بین‌الملل در حال تکوین را دسته‌بندی نمود. شاخصه‌ها و مؤلفه‌هایی که در شکل‌گیری و پیکربندی نهایی این نظام نقشی اساسی ایفا می‌نمایند عبارتند از:

۱.تحول در مفهوم قدرت:[۲] در مفهوم قدرت به مفهوم سنتی آن تحول ایجاد گردیده و به مفهومی چند وجهی مبدل شده است به‌گونه‌ای که قدرت در مفهوم عام آن دیگر منحصر به قدرت نظامی نمی‌باشد و وجوه دیگری همچون قدرت تکنولوژیک،

علمی، صنعتی و اقتصادی را نیز در بر می‌گیرد. لذا مفهوم قدرت، متکثر گردیده و تئوری‌های مبتنی بر قدرت در نظام بین‌الملل نیز متحول گردیده اند .

۲. برجسته‌ترشدن عنصر مذهب در زندگی بشر: رشد گرایشات مذهبی و تاثیرگذاری و نقش آفرینی این گرایشات در جوامع، کشورها و مآلاً در سطح جهانی؛ از جمله دیگر شاخصه‌های نظام بین‌المللی و جامعه جهانی درحال شکل‌گیری است.

۳. تکوین نایافتگی و عدم تکامل نظام بین‌الملل[۳]: به رغم تلاش فراوان برخی قدرت‌ها ازجمله ایالات متحده آمریکا جهت شکل‌دهی به نظام بین‌الملل مطلوب خود، این نظام هنوز بطور کامل و در همه ابعاد شکل نگرفته و حفره‌ها و شکاف‌های آن، ازجمله در منطقه حساس و تعیین کننده خاورمیانه (به مفهوم وسیع آن) پر نشده است.

۴. تحول در مفهوم سنتی دشمن و تهدید دشمن و تلاش مجموعه غرب جهت خلق دشمنان و تهدیدات فرضی به‌منظور توجیه افکار عمومی و پیشبرد سیاست‌های امنیتی خود،

۵. طرح موضوعاتی ازقبیل تروریزم، نقض حقوق بشر، سلاح های کشتارجمعی و محیط زیست بعنوان ابعاد نوین نظام بین‌الملل و تهدیدات فراروی غرب و تمدن غربی در قرن ۲۱، بهره‌گیری از آنها جهت مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر به بهانه حفظ صلح و امنیت جهانی و مداخلات انسان‌دوستانه،

۶. شکل‌گیری و گسترش اجماع در درون مجموعه غرب و عضوگیری این مجموعه از سایر کشورها و قدرت‌های جهانی ومنطقه‌ای مانند روسیه، هند، برزیل، آفریقای جنوبی، کشورهای عربی با هدف مقابله با کشورهای مستقل و خارج از این مجموعه؛ و در عین حال تشدید رقابت در درون بلوک غرب میان قدرت‌های سنتی و بلوک های نوظهور مانند اتحادیه اروپا،

۷. باتوجه به عدم تکوین تمام عیار سیستم بین‌الملل، زیرسیستم‌ها و سیستم‌های تابعه این نظام نیز هنوز بطور کامل شکل نگرفته و یا تعریف و تعیین وضعیت نشده‌اند. با این وجود بدلیل رشد و تقویت گرایشات همگرایی منطقه‌ای، نقش این مجموعه‌ها در سطح بین‌الملل بطور محسوسی افزایش یافته و براین مبنا کشورها نیز در تلاشند با تعریف و تعیین خود در چنین مجموعه‌هایی، در صحنه تحولات سیاسی و اقتصادی در سطح بین‌المللی، حضور یابند.

۸. وجود همزمان روندها و گرایشات مرکزگرا و مرکزگریز:

الف) رشد گرایشات ناسیونالیستی در مقابل گرایشات تجزیه طلب در سطح کشورها،

ب) رشد گرایشات منطقه‌گرا (تجمع‌گرایی منطقه‌ای) مانند همگرایی منطقه‌ای در اروپا از جمله اتحادیه اروپایی و در مقابل افزایش تنش‌های درون‌منطقه‌ای،

ج) تقویت و تشدید روند جهان‌گرایی (جهانی شدن) در مقابل گرایشات ضدسیستمی در سطح بین‌الملل.

۹. در حال حاضر، سه گرایش و حرکت عمده در راستای شکل‌دهی به نظام بین‌الملل به شدت مشغول رقابت با یکدیگرند که برمبنای مدل‌های کاپلان می‌توان آنها را توصیف نمود:

الف) نظام بین‌الملل سلسله مراتبی با مرکزیت و مدیریت آمریکا (نظام تک‌قطبی جهانی). این مدل گرچه در دو دهه اخیر و پس از پایان جنگ سردِ نظام دوقطبی بشدت از سوی رهبران آمریکا هدف‌گذاری و پیگیری گردیده، معذالک در سال‌های اخیر با چالش‌های جدی در سطح سیستمی و زیرسیستم‌ها بخصوص زیرسیستم خاورمیانه مواجه شده و ناکارآمدی و عدم انطباق آن با شرایط و موقعیت موجود، به اثبات رسیده است.

ب) نظام چند جانبه گرا با محوریت سازمان ملل (نظام چند قطبی بین‌المللی) که عمدتاً موردتوجه قدرت‌های درجه دو ازجمله قدرت‌های اروپایی (اتحادیه اروپا) میباشد.

ج) نظام بین‌الملل با ساختار متکثر و چند وجهی و بازیگران متعدد (نظام مطلوب بازیگران مستقل).

حال با این مقدمه، مجموعه‌ای از پرسش‌ها در ارتباط با موضوع این مقاله یعنی تعیین جایگاه اتحادیه اروپا بعنوان نمونه و مدل تکامل‌یافته پویش همگرایی منطقه‌ای در نظام بین‌الملل درحال تکوین مطرح می‌باشد:

۱. فرصت‌ها و چالش‌های فراروی اتحادیه اروپا در قرن بیست و یکم کدامند؟

۲. مشخصه ها و مختصات نظام بین‌الملل کنونی و درحال تکامل چه می‌باشد و رابطه و نسبتِ اتحادیه اروپا بعنوان زیرسیستم با سیستم جهانی چگونه است ؟

۳. جریانات همگرایی و واگرائی و نیروهای مرکزگرا و گریز ازمرکز در درون اتحادیه اروپا چگونه اند و برآیند این جریانات و نیروها ، جهت گیری کلی اتحادیه را به کدام سو می کشاند؟

۴. موانع همگرایی کامل اتحادیه اروپا و تبدیل این اتحادیه به یک مجموعه واحد و متحد کدامند؟

۵. شاخصه‌ها و ویژگی‌هایِ مناسبات آتلانتیکی میان اروپا وآمریکا (بعنوان اصلی‌ترین بازیگر نظام بین‌الملل پس از جنگ از سرد و مهمترین شریک اروپا) چه می‌باشد و ماهیت مناسبات این دو قطب قدرت بر مدار رقابت یا مشارکت می‌چرخد؟

۶. اینکه آینده همگرایی اروپایی باتوجه به ساخت قدرت درنظام بین‌الملل به کدام سو می رود: وحدت یا فروپاشی ؟

اتحادیه اروپایی در قرن بیست و یکم: فرصت‌ها و چالش‌ها

اتحادیه اروپایی بی‌تردید یکی از مهمترین و منسجم‌ترین مجموعه‌های سیاسی اقتصادی جهان معاصر است که درطول عمرپنجاه سالهٔ خود بتدریج گامهای بلندی در راستای همگرایی همه جانبه و فراگیر و گسترش قلمرو جغرافیایی خود برداشته است. پیمان بنیادین اتحادیهٔ اروپایی عملکرد کشورهای عضو و نهادهای اتحادیه را در راستای گسترش و تعمیق اتحادیه در سه فرآیند سیاسی- امنیتی، تجاری - اقتصادی و اجتماعی - قضائی مشخص ساخته است. این فرآیندِ همگرایی منطقه‌ای براساس اصول وابستگیِ متقابلِ لیبرال دموکراسی‌های پیشرفتهٔ صنعتی صورت گرفته، درحالیکه ایجاد ایالات متحدهٔ اروپا را هدف‌گیری نکرده است. درنتیجه صلاحیت‌های ملی کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپایی درحالیکه بتدریج محدودتر می گردد، همچنان اصل پذیرفته شده در اتحادیهٔ اروپایی است. اتحادیه در راستای سیاست خارجی و امنیتی مشترک خود تلاش می کند به بازیگری به مراتب نیرومندتر و نقش‌آفرین‌تر درعرصه بین‌المللی تبدیل شود و درکانون های سیاسی و اقتصادی جهان حضوری موثرداشته باشد.[۴] کانونهای همجوار جمهوری اسلامی ایران از جمله مناطق حساس و استراتژیک خلیج فارس و دریای خزر از ابعاد مختلف در مرکز توجهات اتحادیه قرار دارند. این پیش بینی وجود داشت که باتوجه به تحولات مابعد ۱۱ سپتامبر و روند اصلاحات اتحادیهٔ اروپایی شاهد

حضور پر رنگ‌تر اتحادیه در مقاطع و مناطق بحرانی جهان باشیم، پیش‌بینی که بدلایل متعدد شش سال پس از واقعه یازده سپتامبر، هنوز بطورکامل تحقق نیافته است. این موضوع در مناطق مختلف جهان تجربه شده، همانگونه که طی سالهای اخیراتحادیه اروپا در تحولات خاورمیانه و افغانستان نیز در فازهای سیاسی و اقتصادی حضور داشته و فعالانه ایفای نقش نموده است. تحولات عراق پس از فروپاشی و اشغال این کشور همراه با گسترش اتحادیه اروپایی، البته تمایلات و انگیزه‌های اتحادیه برای نقش‌آفرینی‌های بیشتر در تحولات منطقه را تشدید نمود اما صرف انگیزه و تمایل کافی نیست و اتحادیه و اعضای آن هنوز نتوانسته‌اند جایگاه برتر و سنتی خود را در منطقه خاورمیانه و بخصوص عراقِ اشغالی احیاء نمایند. موضوع چگونگی مواجهۀ اتحادیه با واقعیت های عراق یک مسئلۀ مهم و آزمونی در مقابل اتحادیه است. توان چانه‌زنی و ظرفیت رقابت اتحادیه در مقابل سایر قطب‌های مطرح جهان با توجه به ورود اعضای جدید به اتحادیه که دارای نگرش‌های فرا آتلانتیکی هستند، تضعیف گردیده است. این امر بویژه در حوزه‌های ژئو استراتژیک و ژئواکونومیکِ خاورمیانه و خلیج فارس که از اولویت‌های سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه محسوب می شوند صدق می‌کند.

به هر تقدیر مهمترین فرصت‌ها و چالش‌های فراروی اتحادیه در قرن بیست و یکم عبارتند از:

حضور دیپلماتیک: شبکه گسترده‌ای از فرستادگان ویژه و نمایندگان اتحادیه اروپا در مناطق مختلف جهان مستقرگردیده و اتحادیه از این طریق نظارت دائم بر وضعیت مناطق مختلف جهان بویژه کانونهای بحرانی داشته و بر سرعت عمل اتحادیه در واکنش به رویدادهای جهان افزوده شده است. منافع حاصله از ایجاد نهاد نماینده عالی سیاست خارجی و امنیت مشترک فراتر از تسهیل مشارکت فعالتر درحل و فصل بحران‌های منطقه‌ای بوده به‌گونه‌ای که به تعامل اتحادیه با سازمان ملل، گروه هشت، آمریکا، روسیه، هند، آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین کمک نموده است. اصلاحات جاری در نهادهای اتحادیۀ اروپایی بمنظور ایجاد ریاست ثابت برای اتحادیه و ایجاد وزیر امورخارجۀ اروپایی، نمایانگر تلاش اتحادیه برای حضور فعال‌تر در صحنۀ جهانی است و این امر با تقویت حضور دیپلماتیک اتحادیه و همبستگی منسجم تر سیاست خارجی اعضا تعقیب خواهد شد.

همبستگی اروپایی: صلاحیتهای ملی و تاکید کشورها برحفظ پاره ای از تصمیم‌گیری ها در پایتخت های ملی، همواره تصمیم گیرندگان سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه را با گسست های تصمیم‌گیری مواجه ساخته که به فقدان ارادهٔسیاسی برخی از اعضا برای واگذاری اختیارات بیشتربه بروکسل تفسیر شده است. اتحادیه برای غلبه بر این مشکل بر انسجام بیشتر حلقه‌های پیوند بین پایتخت‌ها و بروکسل و تقویت مکانیزمهای تصمیم‌گیری مشترک تأکید ورزیده که در این زمینه کاستن از میزان تصمیم‌گیری‌های اجماعی، ادغام مکانیزمهای موازی تصمیم‌گیری سیاست خارجی و توزیع قدرت تصمیم‌گیری بین اعضای اتحادیه، پیگیری اصل تداوم درسیاست خارجی بویژه در هنگام مدیریت بحران و عکس‌العمل سریع به تحولات جهان، نجات ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی اتحادیه از پیچیدگی جاری که برآن عارض گردیده، اولویت دادن به حل مسائل در چارچوب اتحادیه‌ای همراه با هماهنگی و اقدام مناسب همگام با دیگر شرکا و بازیگران بین‌المللی در اولویت اقدامات سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه قرارخواهد داشت.

گسترش جغرافیایی: اتحادیهٔ اروپایی در شرایطی پا به قرن جدید گذارد که جهان شاهد عظیم‌ترین موج گسترش اتحادیه است. الحاق ۱۲ عضو جدید به اتحادیه در سالهای آغازین هزاره سوم میلادی، در ظاهر قراربود به تقویت جایگاه بین‌المللی اتحادیه و شکل‌گیری نوعی توازن بین‌المللی جدید در عرصه جهانی بینجامد که نظام هژمونیک تک قطبی را بسوی یک نظام چند قطبی چند لایه ای معطوف نموده و در نظام در حال تکوین آینده، اتحادیهٔاروپایی جایگاهی ویژه کسب نماید.

جهانی‌شدن: فرآیند جهانی شدن پروسه‌ای اجتناب‌ناپذیر است که چالش‌هایی گریزناپذیر فراروی دنیای امروز قرار داده است. جهانی شدن به فراگیر شدن ارزشهای محلی و محلی شدن ارزشهای جهانی خواهد انجامید و توسعهٔ سرمایه داری جهانی را بدنبال خواهد داشت. اتحادیهٔاروپایی در کنار آمریکا ستون اصلی جهانی شدن و نهادهای بین‌المللی زائیده از کنفرانس برتون وودز مبنای تعاملات تجاری و اقتصادی جهان خواهد بود. در این فرآیند، توان اقتصادی و صنعتی و تکنولوژیکِ اتحادیه اروپایی بسترساز فضای سیاسی مورد نظر غرب برای رواج لیبرال دموکراسی غربی شده و

شبکه‌های پولی، مالی، تجاری و اقتصادی اتحادیه بصورت تارعنکبوتی در اقصی نقاط عالم ریشه خواهد گستراند.

تحولات بالکان: بالکان حیات خلوت اتحادیه اروپا است و هرگونه بی‌ثباتی در این منطقه تأثیر فوری و مستقیمی برثبات سیاسی و زندگی روزمره شهروندان اتحادیه دارد. اتحادیه تلاش‌های زیادی بعمل آورده تا ثبات و امنیت را به منطقه بازگرداند. این تلاشها در زمینه های پایان دادن به عصر میلوسویچ، برقراری ثبات در جنوب صربستان، جلوگیری از وقوع یک جنگ در مقدونیه، حصول توافق میان صربستان و مونته‌نگرو درباره ترتیبات قانون اساسی جدید و نهایتاً برعهده گرفتن مأموریت پلیس در بوسنی، استقلال یکجانبه کوزوو و ادغام کشورهای جدیدالتأسیس این منطقه در نهادهای اروپایی و آتلانتیکی ؛ از جمله مهمترین اقدامات اتحادیه در حوزه حساس بالکان طرف یک دهه اخیر می باشد.

بحران خاورمیانه: اگرچه تلاش‌های گسترده جامعهٔ بین‌المللی درخاورمیانه به صلح نیانجامیده، اما از نقطه‌نظر حضور و مشارکت اتحادیه درفرایند حل‌و فصل بحران بعنوان شریکی برابر با آمریکا اقدامات مهمی صورت گرفته است. اتحادیه درگذشته علیرغم کمکهای مالی و اقتصادی درمیز اصلی مذاکرات خاورمیانه جایگاهی نداشت، اما اکنون به مدد عضویت درگروه چهارجانبه (امریکا، روسیه، اتحادیه و سازمان ملل) بازیگر مهمی است که به ایفای نقش می پردازد. خاورمیانه همچنان اولویت اقدام سیاست خارجی اتحادیهٔ اروپایی است. مساعدت به حل و فصل بحران از طریق اجرای «نقشهٔراه» و با هدف استقرار صلح در خاورمیانه، مبارزه با تروریسم موردنظر غرب و بازگرداندن ثبات به مهمترین کانون بحرانی قرن اخیر در صدر اولویت‌های اتحادیه در ابتدای قرن حاضر قرار دارد.

روابط با روسیه: به رغم تنش‌ها و تزاحمات اخیر درمناسبات روسیه و غرب، شواهد کافی وجود دارد که روسیه استراتژی نزدیکی و تعامل با اروپا (به رغم بحران اخیرقفقاز و جنگ گرجستان) را پیگیری می نماید. اروپا وآمریکا نیز رواج ارزشها و هنجارهای لیبرال دموکراسی غربی در زمینه های سیاسی و اقتصادی در روسیه و دیگر قلمروهای سابق شوروی را در دستور کار خود قرار داده‌اند. در این راستا تدوین استراتژی ویژهٔ اتحادیهٔاروپایی در قبال روسیه قابل توجه است. در این استراتژی طیف گسترده‌ای از همکاری‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و تکنولوژیک پیش‌بینی گردیده و

دو سوی آتلانتیک بر روسیه‌ای غیرامنیتی و ابقاءدرموقعیت یک قدرت منطقه‌ای همراه با بیشینه سازی ارزشهای لیبرال دموکراسی غربی اتفاق نظردارند. برآیند این رویکرد مشترک غرب در قبال روسیه، تلاش جهت ادغام و همسوئی بیشترِ روسیه با مجموعهٔ غرب درصحنهٔ سیاست بین‌الملل می‌باشد.

روابط فرا آتلانتیکی: مناسبات عمیق اروپا و آمریکا بعلت قرار گرفتن در یک حوزهٔ ارزشی، فرهنگی و تمدنی مشترک در عرصه های مختلف از استحکام و چشم‌اندازی به ظاهر خلل‌ناپذیر برخوردار است. اروپا در قرن بیست و یکم همزمان دو رویکرد متمایز را با ویژگی «همکاری و رقابت بر اساس منافع حیاتی و ارزشهای مشترک» در رابطه با آمریکا در پیش خواهد گرفت. این راهکار حضور مستقل در صحنهٔ بین‌المللی را هدف قرار داده و توسط اکثریت اعضای اتحادیه و نهادهای اتحادیهٔاروپایی پشتیبانی می‌گردد. این وضعیت هماهنگی عمیق دو سوی آتلانتیک در موضوعات حساس استراتژیک واجد منافع مشترک و پیگیری منافع حیاتی اروپایی در حوزه‌های سیاسی اقتصادی مرتبط با منافع شهروندان اروپایی را بدنبال خواهد داشت. عناصر همکاری و تعامل اروپا و امریکا در مقایسه با مؤلفه‌های افتراق منافع فیمابین غیرقابل مقایسه است. برآیند این گرایش، همکاری تقویت شدهٔ دو سوی آتلانتیک در طیف گسترده‌ای از موضوعات دوجانبه و بین‌المللی می‌باشد. بدلیل اهمیت مناسبات آتلانتیکی و تاثیرآن بر جایگاه اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل، این مبحث بطور مبسوط در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

همگرایی و واگرایی در اتحادیه اروپایی

پدیده اتحادیه اروپایی را می‌توان «وحدت در عین کثرت» تعبیر نمود چرا که این مجموعهِ وحدت طلب و همگرا، در عین حال دارای گرایشات واگرایانه و گریز از مرکز بوده و کلکسیونی متعدّد، متنوع و متکثر در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به نمایش می گذارد.

برمبنای آموزه‌ها و نظریه‌های همگرایی، بخصوص نظریات کانتوری و اشپیگل درباره مؤلفه‌ها و متغیرهای همگرایی منطقه‌ای؛ وجود همبستگی و پیوستگی در چهار سطح اجتماعی، سازمانی، اقتصادی و سیاسی؛[۵] شرط تحقق همگرایی و تجمع‌گرایی

منطقه‌ای است. بی‌تردید در میان مجموعه‌های معاصرِمدعیِ همگرایی- ازقبیل شورای همکاری خلیج فارس، سازمان کشورهای مشترک المنافع، اکو ، آسه آن، گروه کشورهای مرکوسور، افتا و ... - اتحادیه اروپایی همگراترین و موفق‌ترین مجموعه موجود می‌باشد چراکه شاخصه‌های همبستگی و تجانس ساختاری میان اعضای آن برقرار است. کشورهای اروپایی دارای پیوستگی جغرافیائی و اقلیمی ، همجواری سرزمینی ، اتصال و پیوستگی تاریخی، هم بنیانی فرهنگی، ریشه های مشترک مسیحی، درهم تنیدگی و ادغام جمعیتی ، مشترکات اجتماعی و از همه مهمتر بنیان‌های مشترک در فلسفه و اندیشه ؛ می باشند. باوجود چنین عناصرمشترکی، دستیابی به حداقل همبستگی و پیوستگی درسطوح چهارگانه فوق الذکر، در داخل اروپا و شکل‌گیری مجموعه‌ای همگرا بنام اتحادیه اروپا ، امکان پذیر گردیده است.

با این حال حتی تجمیع عناصر سازنده و مؤلفه‌های لازم برای همگرایی نیز، مانع از وجود عناصر واگرا و نیروهای گریز از مرکز در درون اتحادیه، نشده است. در واقع در درون همان عناصر همگرایی و همبستگی نیز، همزمان، زمینه های افتراق و اختلاف به چشم می‌خورد . برای مثال ریشه های مشترک مسیحی، مانع از وجود و بروز افتراق میان اروپای پروتستان با ارتدوکس‌ها و کاتولیک‌ها نشده است هرچند از چنین شکافی نمی‌توان و نبایستی انتظار بروز مجدد جنگ‌های مذهبی سی ساله قرن هفدهم را داشت!

براین اساس می‌توان شکاف‌های دو یا چندگانه درون اروپا را به شکل زیر دسته‌بندی نمود :

الف) شکاف شمال ـ جنوب: به رغم همه تلاش‌های انجام شده برای یکسان سازی معیارهای زندگی و استانداردسازی سطح معیشت و رفاه اجتماعی و اقتصادی در درون اتحادیه اروپایی، کماکان دو سطح زندگی در میان کشورهای عضو قابل مشاهده می باشد: شمال پیشرفته، توسعه یافته و غنی در مقابل جنوب درحال توسعه و ضعیف. این شکاف گرچه در طول چهل سال اخیر کاهش یافته و بیشترین حجم کمک‌های توسعه‌ای اتحادیه به مناطق و کشورهای کمتر توسعه یافته جنوب اروپا (ازجمله پرتغال، یونان، ایرلند و اسپانیا) اختصاص یافته، ولی با گسترش اتحادیه و افزودن دوازده کشورعمدتا توسعه‌نیافته و نیازمندِ کمک درشرق و مرکز اروپا، این شکاف به گونه‌ای دیگر، تداوم یافته است.

ب) شکاف شرق ـ غرب: علاوه برشکاف شمال- جنوب در درون اتحادیه ، با اضافه‌شدن دوازده کشور اروپای مرکزی و شرقی به این مجموعه، شاهد شکل‌گیری شکاف دیگری میان غرب اروپا و شرق آن در درون اتحادیه می‌باشیم. در واقع اتحادیه اروپایی درغرب اروپا، بعنوان خاستگاه اصلی تاسیس، رشد و تعمیق آن، متعیّن گردیده و شرق اروپا و کشورهای جدیدالورود به اتحادیه، باتوجه به تفاوت‌های میان آنها، به منزله دنباله اتحادیه تلقی می‌شوند که دست‌کم نیم قرن از شرکای غربی خود عقب ترند.

ج) شکاف اروپای مذهبی و اروپای لائیک: اروپا بطور ریشه‌ای متأثر از سنت‌های مسیحی است. در واقع به‌زعم نظر برخی تاریخ‌نگاران و اروپاشناسان، ریشه وحدت در اروپا به تعالیم و آموزه‌های مسیحیت و حتی به قرون وسطی بازمی‌گردد. با این حال نظامات حقوقی - اجتماعی و سیاسی حاکم بر اروپایِ امروز، عمیقاً متأثر از اندیشه لائیسیته است. معذالک نفوذ نهادهای مذهبی بویژه دستگاه پاپی در واتیکان و افزایش نقش این نهادها در حیات اجتماعی و فرهنگی مردم و رشدگرایشات مذهبی درجوامع اروپایی، شکاف میان اروپای مسیحی و اروپای لائیک را برجسته‌تر نموده است.

د) شکاف اروپای ارتدوکس با اروپای کاتولیک و پروتستان: وجود تعارض میان جوامع دارای سنت‌های مسیحی با دولت‌های عرفی و سکولار در اروپا، تنها شکاف مذهبی درون اروپا نیست بلکه در میان جوامع اروپایی باتوجه به سه نحله مذهبی یعنی پروتستان، کاتولیک و ارتدوکس ؛ بوضوح تفاوتهائی در عرصه جامعه و سیاست و حکومت به چشم می‌خورد. این تفاوتها به‌گونه‌ای است که حتی دولتهای سکولار اروپایی نیز، بدلیل نمایندگی جوامع خود، ناچار به لحاظ نمودن آن در محاسبات و معادلات سیاسی می‌باشند.

ه) شکاف اروپای قدیم و اروپای جدید: تقسیم بندی دیگر درون اروپایی ، تقسیم بندی اتحادیه به دو گروه متقدمین و متاخرین می‌باشد. در جریان اقدام یکجانبه آمریکا برای اشغال عراق، آمریکایی ها برای اولین بار تعبیر اروپای قدیم و جدید را بکار بردند. ورود یکباره ده کشور به اتحادیه در سال ۲۰۰۴ میلادی و سپس الحاق دو کشور بلغارستان و رومانی و افزایش ناگهانی اعضای اتحادیه اروپا به ۲۷ عضو در ژانویه سال ۲۰۰۷، که برخلاف سنت قبلی عضویتهای موردی صورت پذیرفت، جناح بندی درون اتحادیه و میان کشورهای عضو را آرایشی دوباره بخشید. هرچند اتحادیه اروپایی بویژه

درگذر زمان همواره در تلاش بوده تا چهره‌ای واحد و مجموعه‌ای متشکل را از خود به نمایش گذارد و اصولاً تشکیل جامعه و اتحادیه اروپا ، پاسخی به قرنها رقابت و کشمکش میان کشورهای اروپایی و راه حلی برای اجتناب از بروز جنگ جهانی سوم بود؛ اما رقابت میان رقبای قدیمی در ذات این نهاد باقی ماند و باعث شکل‌گیری ائتلاف‌ها و همگرایی‌های درون اروپایی شد : ائتلاف آنگلوساکسون‌ها در برابر فرانکو- ژرمن‌ها، ائتلاف انگلیسی‌ها با گروه لاتین‌ها (پرتغال و ایتالیا) ، ائتلاف آلمان‌ها با بلوک شرق‌سابق.

و) شکاف اروپای آتلانتیکی و اروپای کانتیننتال: از ابتدای تشکیل جامعه اقتصادی اروپا و مراحل تکوین آن تا شکل‌گیری اتحادیه اروپای ۲۵ عضوی، همواره این مجموعه و اعضای آن میان دو گرایش آتلانتیکی (آمریکاگرایی) و کانتیننتال (اروپاگرایی) قرار داشته اند. بنیانگذاران جامعه اروپا، بخصوص فرانسه، به صراحت دارای گرایشات اروپایی بودند و علاوه بر اهداف پیش گفته درصدد تثبیت قدرت اروپا در برابر دو ابرقدرت و احیای موقعیت جهانی اروپا در نظام بین‌الملل بعد از جنگ بودند و بر این اساس فرانسه مانع از ورود عناصرآتلانتیکی (مانند انگلیس) به درون این مجموعه می‌شد و گلیست‌های فرانسه به صراحت انگلیس را اسب تروای آمریکا خوانده و با ورودآن مخالفت می کردند. اما بتدریج، وزن گرایشات آتلانتیکی در درون اتحادیه افزایش یافته و بطور مشخص با پایان عصر جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، روابط دو سوی آتلانتیک وارد مرحله نوینی از همکاری استراتژیک گردید. عضویت دوازده کشور جدید، بخصوص کشورهای سابقاً کمونیست بلوک شرق ، در اتحادیه اروپا نیز وزن گرایشات آتلانتیکی در درون این اتحادیه را به نحو چشمگیری افزایش داده است. به عبارتی، جناح شمالی توسعه یافته و پیشرفته هستند و جناح جنوبی کمتر توسعه یافته و نیازمند. در واقع، جناح غربی کشورهای بنیانگذار اتحادیه اروپایی و جناح شرقی شامل کشورهای جدیدالورود می‌باشند.

ز) شکاف فرهنگی و زبانی: برخلاف سایر مجموعه‌های منطقه‌ای که از عنصر اشتراک یا همخوانی زبانی بهره می برند، اتحادیه اروپایی به رغم تمامی اشتراکات، فاقد اصلی‌ترین عنصر مفاهمه و مهمترین وسیله تبادلات انسانی یعنی «زبان واحد» می‌باشد. مشهور است که تا قبل از تشکیل اتحادیه اروپایی در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، دوازده عضو جامعه اروپا به ۹ زبان مختلف سخن می‌گفتند. با این حساب می‌توان حدس زد در اتحادیه اروپایی ۲۷ عضوی، به ۲۵ زبان مختلف سخن گفته می شود! این امر جدای از

هزینه هنگفتی که صرف ترجمه همزمان جلسات و ترجمه میلیونها برگ سند اتحادیه می شود و تشکیلات عریض و طویل کمیسیون اروپایی برای انجام این کار؛ به لحاظ ارتباط میان جوامع اروپایی نیز موجد دشواریهای بسیاری می‌باشد. تفاوت و تمایز زبانی میان این کشورها خود منشأ و محصول تمایزات فرهنگی و اجتماعی فیمابین کشورهای اروپایی است هرچند وجود اشتراک در زمینه های دیگر و از جمله اشتراک منافع و آمال میان آنها و اراده و خواست سیاسی رهبرانشان، باعث کم رنگ شدن این تفاوت و اختلاف زبانی شده است.

موانع همگرایی کامل در اتحادیه اروپا

مهمترین موانع وحدت و همگرایی تمام عیار اتحادیه اروپایی و عوامل شکل‌گیری واگرایی در اروپا، عبارتند از:

۱. تردید نسبت به ثمربخش بودن و موفقیت آمیز بودن «پروژه ادغام»

این چالش را شاید بتوان نخستین معضل معماران اروپای واحد در مسیری که برای آینده قاره کهن انتخاب کرده بودند دانست. همین عامل باعث شد که ابتدا تعدادی از کشورها از مشارکت دراین فرآیند خودداری کنند و سالها بعد، یعنی زمانی که نتایج مثبت و ملموس وحدت را به عینه ملاحظه کردند وارد این جریان شوند. معذلک عنصر تردید (گرچه به مرورتضعیف شده) هیچگاه بکلی ازبین نرفت، بطوریکه امروزه در قالب یک جریان فکری و سیاسی نسبتا قوی تحت عنوان«شکاکین نسبت به اروپاگرایی» درمعادلات و فعل و انفعالات سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپایی نقش آفرینی و اثرگذاری دارد. قائلین به این طرز فکر پس ازسالها که روند وحدت دستاوردهای چشمگیر زیادی را به ارمغان آورده است بازهم نسبت به ضرورت تعمیق و توسعه حیطه کارکردی آن تردید دارند. این گرایش درکشورهایی مانند انگلیس، دانمارک و سوئد قوی‌تر و فعال‌تر از سایرکشورها، به چشم می خورد.

۲. احساس غنا و بی‌نیازی (بویژه از بُعد اقتصادی)

این احساس که با نوعی خودبرتربینی همراه بوده است، همواره درطول این سالها معضل و مانعی مهم بر سر راه پیشبرد روند وحدت به حساب می آمده است. در

شرایطی که کشورهایی همچون ایرلند، اسپانیا یا پرتغال عمدتاً به خاطرنیازبه امکانات مالی و اقتصادی موجود راه عضویت در اتحادیه اروپایی را درپیش گرفتند و با بکارگیری این امکانات توانستند تحولی اساسی در وضعیت اقتصادی خویش بوجود آورند، کشوری مانند سوئیس به علت دراختیار داشتن پتانسیل قوی اقتصادی، هیچگاه نیازی به عضویت در اتحادیه ندید. برخی کشورهای اروپایی به علت سوابق تاریخی خاص خود و به خاطرآنکه درگذشته در زمره قدرت‌های بزرگ جهانی بوده اند ادغام با سایرین را همواره لطمه‌ای پرستیژی به خود ارزیابی می‌کرده و از همین‌رو، در راه همگرایی و وحدت مانع تراشی نموده اند. این قاعده در مورد انگلستان بیش از همه صدق می کند و این کشور با نگاه به تاریخ گذشته خود بارها و بارها بعنوان ترمز وحدت اروپا ایفای نقش کرده است.

۳. موقعیت بین‌المللی کشورها و جایگاه آنها در صف‌بندی‌های جهانی

مصداق بارز این موضوع باز انگلستان است که درطول سالهای اجرای طرح ادغام، گرایشات آتلانتیکی را نسبت به وحدت اروپا بی‌میل ساخته است. اینکه در این سالها دیده شده انگلیسی‌ها همواره آخرین کشوری بوده‌اند که سوار قطار وحدت شده‌اند ناشی از گرایش آتلانتیکی آنهاست. شدت این حالت در انگلیس بدان حد است که در بین خود اروپاییان گفته شده برای بریتانیا اقیانوس اطلس از دریای مانش کوچکتر است.

۴. عدم آمادگی برای انتقال حاکمیت ملی به اتحادیه اروپائی

از اصلی‌ترین موانع و مشکلات پروژه ادغام اروپایی بوده و هست. درحالی که اعضای اتحادیه اروپا در تحقق وحدت تجاری و وحدت پولی توفیق یافته‌اند در سایر بخشها نتوانسته‌اند پیشرفت زیادی کسب نمایند. این حالت در بخشهای سیاسی و نظامی نمود عینی‌تری دارد، هرچند در بخش اقتصادی نیز هنوز آثار آن به چشم می‌خورد. در بخش سیاسی، سیاست خارجی «مشترک» در دستور کار اتحادیه اروپایی قرارگرفته است ولی تا رسیدن به سیاست خارجی «واحد» اروپایی راه درازی در پیش است و چه بسا این مقوله اصولاً دست‌نیافتنی باشد. دلیل اصلی پیش نرفتن کار در این بخش بی میلی کشورها به واگذاری این بخش از حاکمیت خویش است، خصوصاً که سیاست خارجی از مهمترین مصادیق حاکمیت ملی به حساب می آید. در بخش دفاعی-

نظامی و امنیتی، وضعیت حتی حادتر و پیچیده تراست هرچند طی سالهای اخیر در جهت شکل دادن به سیاست دفاعی و امنیتی اروپا تلاش زیادی صورت گرفته اما این تلاش‌ها به غیر از ایجاد یک نیروی واکنش سریع نسبتاً کم‌حجم و تعیین مأموریت‌هایی محدود برای آن (مأموریت‌های پترزبورگ شامل مدیریت بحران، کمکهای بشردوستانه و جلوگیری از درگیری) تابحال نتیجه دیگری نداشته است. اروپا تا رسیدن به یک هویت دفاعی واحد و یک سیستم دفاعی یکپارچه بسیار فاصله دارد و معضل اصلی در این بین، آماده نبودن کشورهای اروپایی برای انتقال اختیارات خود به مقر و مرکز اتحادیه (بروکسل) می باشد.

۵. اهمیت تفاوت‌های فرهنگی و بخصوص تعدد و تنوع زبانی

در مجموعه اتحادیه اروپایی این فاکتور را بعنوان چالشی در مسیر همگرایی بیشتر و عمیق‌تر، نباید دست کم گرفت. روشن است که ایجاد هویت اروپایی نزد شهروندان اروپا که از جلوه‌های مهم پروژه ادغام است با این وضعیت تا چه حد دشوار می‌باشد. اهمیت تعدد زبانها در این مجموعه بیشتر در تلاشهایی که برای ایجاد همگرایی در بخشهای فرهنگی انجام می شود نمودار می گردد. بعنوان مثال، ایده ایجاد «سینمای اروپا» که مدتی است توسط کمیسیون اروپایی پیگیری می شود با معضل اختلاف زبان‌ها در اروپا روبروست و تأکید و توجه وافر کشورهای اروپایی به استفاده از زبان ملی خود که بخش اصلی هویت ملی آنهاست دشواری کار را تشدید می‌کند.

۶. گسترش بی رویه اتحادیه اروپا

این گسترش که طبعاً به هدف تقویت وحدت و همگرایی اروپا انجام شده، در عین حال مشکلات سیاسی مهمی را هم در روند تکوین و تکمیل همگرایی بوجود آورده است. برای مثال، کشورهای جدیدالورود، از جهت‌گیری‌های آتلانتیکی قوی برخوردارند و در گروه کشورهای طرفدار واشنگتن قرار می‌گیرند؛ گروهی که پیش از این، بریتانیا مهمترین عضو آن بود و در مراتب بعدی کشورهایی مانند هلند، دانمارک و اسپانیای زمان خوزه ماریا آسنار و ایتالیای عصر برلسکونی او را همراهی می کردند. به این ترتیب ورود اعضای جدید توازن جدیدی را در گروه‌بندی داخلی اتحادیه اروپایی بوجود آورده و

باعث تقویت نفوذ امریکا در مجموعه اتحادیه اروپا شده است. ضمن آنکه نقش محوری محور پاریس – برلین نیزکه پیش از این موتور محرکه اتحادیه اروپایی در بعد سیاسی و اقتصادی محسوب می‌شد، تضعیف شده است. یک اتحادیه ۲۷ عضوی از نظر سیاسی نمی‌تواند در انطباق کامل با خواسته‌های آلمان و فرانسه قرار داشته باشد. از اینرو، بیراه نیست اگر بگوییم اتحادیه اروپا در تصمیم‌گیری‌های خود در زمینه‌های مختلف مربوط به سیاست خارجی و دفاعی مشترک، دشواری های تازه‌ای را تجربه می نماید و چه بسا این امر بر موقعیت بین‌المللی این مجموعه تأثیر منفی گذارد.

۷. شکاف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میان شرق و غرب اروپا

این شکاف عمیق ممکن است پیامد زیان‌بار دیگری هم به همراه داشته باشد. کشورهای تازه عضویت یافته، در آینده نیازمند دریافت یارانه‌ها و کمکهای سنگین اقتصادی اتحادیه خواهندبود. اما بنظر نمی‌رسد که آمادگی و تمایل مورد انتظار برای ارائه چنین کمک‌هایی در بین اعضای قدیمی اتحادیه وجود داشته باشد. مطابق برخی آمارهای انتشار یافته درحالی که کمیسیون اروپایی بودجه‌ای معادل ۴۰ میلیارد یورو را برای حمایت از کشاورزان ۱۵ عضو قبلی اتحادیه در نظر گرفته بود، سهم اعضای جدید از این بودجه را تنها ۵/۲۷ میلیارد یورو اعلام کرده است. طبعاً این تفاوت فاحش باعث رضایت اعضای جدید نخواهد بود. اما ظاهراً موضوع از این هم فراتر است و بنظر می‌رسد که چنین نگرشی نه تنها در قوانین و تصمیم‌گیری‌های اتحادیه بلکه در افکار عمومی شهروندان اروپای غربی نیز نسبت به اعضای جدید وجود دارد. مطابق نظرسنجی که توسط موسسه تحقیقات و مطالعات اروپایی در این زمینه بعمل آمده در کشور فرانسه ، ۵۶ درصد مردم نظری منفی نسبت به گسترش اتحادیه اروپا و پذیرش کشورهای مرکز و شرق قاره در این اتحادیه داشته اند، عامل کلیدی که زمینه اصلی رأی منفی مردم فرانسه در رفراندوم سال ۲۰۰۵ درخصوص قانون اساسی اروپا را فراهم نمود و باعث شکست این قانون و اصلاح و تعدیل آن به پیمان لیسبون شد. این در حالی است که فرانسه همواره ازپیشگامان وحدت اروپا و ازحامیان گسترش اتحادیه بوده است. گسترش اتحادیه همچنین موجب گردیده کشورهایی مانند انگلیس و دانمارک که تا بحال از پذیرش پیمان شنگن و آزادسازی تردد اتباع اروپایی خودداری ورزیده‌اند دراین موضع خود ثابت قدم‌تر شوند. نگرانی آنها به مانند بسیاری دیگر از مردم اروپا ناشی از احتمال

سرازیر شدن خیل عظیم نیروهای جویای کار از کشورهای شرقی به سمت ممالک غربی و درنتیجه آشفتگی و به هم‌ریختگی بازار کار اروپاست. به همین خاطر بوده که مقامات اتحادیه با تصویب مقرراتی ویژه، تردد اتباع کشورهای تازه وارد در قلمرو اتحادیه را تا ۷ سال ممنوع کرده‌اند تا جلوی مهاجرت احتمالی آنها به غرب اروپا را بگیرند. لذا چگونگی تعامل غرب و شرق اروپا درآینده از معضلات اساسی اتحادیه ۲۷ عضوی است. گرایشات راست افراطی درغرب اروپا و مشخصاً در کشورهایی مانند اتریش و آلمان از حضوری قوی برخوردارند و بزرگترین ویژگی این گرایش ضدیت با مهاجرتها و ضدیت با کل فرآیند همگرایی در اروپا می‌باشد.

توازن آتلانتیکی: تحلیل مبانی همگرایی و واگرایی میان اروپا و آمریکا

از زمان کشف قاره آمریکا درسال ۱۴۹۲ میلادی توسط کریستف کلمبِ پرتغالی، ظرف پنج قرن اخیر، مراودات و مبادلات انسانی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و در یک کلام تمدنی میان دو سوی آتلانتیک بتدریج شکل گرفت و مفهومی نوین تحت عنوان «مناسبات یورو- آتلانتیک» را وارد ادبیات سیاسی جهان نمود. بی تردید بدلایل متعدد، که درجدول مربوطه به مهمترین شاخصه‌ها و عناصرآن پرداخته شده، مناسبات دو سوی آتلانتیک میان اروپا وآمریکا مناسباتی منحصربفرد و نمونه درقیاس با سطح و کیفیت تعامل میان دیگر حوزهای جغرافیائی می‌باشد که دامنه تاثیرات آن منحصر و محدود به دو حوزه اروپا وآمریکا نگردیده، بلکه می‌توان ادعا کرد روابط ترانس آتلاتنیکی، شکل دهنده تمدن نوین غربی و بخش مهمی از تاریخ معاصر جهان می‌باشد.

شاید هیچ رابطه‌ای میان دوکشور و دوحوزه جغرافیائی را درطول تاریخ نتوان یافت که به اندازه مناسبات دو سوی آتلانتیک میان اروپا و آمریکا ، واجد موارد اشتراک و موضوعات مشترک باشند. قلمروهائی همچون حوزه مشترک تمدنی، سیاست خارجی و امنیتی مشابه و نزدیک به هم ، مناسبات و مراودات بسیارعظیم وگستردهِ اقتصادی- تجاری، علمی- تکنولوژیک و اجتماعی- فرهنگی، و پیوستگی جغرافیائی و همبستگی تاریخی ؛ ازجمله مهمترین حوزه هائی است که اشتراکات و موارد مشترک فیمابین دو سوی آتلانتیک درآن بی بدیل یا کم نظیر می‌باشد. حتی برخی اندیشه‌ورزان سیاسی

چنان نسبتِ وثیقی میان اروپا وآمریکا قائلند که درمقام تمثیل، امپریالیسم آمریکایی را دنباله تمدن اروپایی می دانند همانگونه که امپراطوری روم باستان دنباله تمدن غنیِ یونانی بود. حال اگراین جمله گرانسنگ اشپینگلر تاریخ شناس بزرگ معاصر را که «فرهنگ‌های غنی در اوج خود، به خلقِ تمدنی بزرگ می‌انجامند و تمدن‌ها در اوج خود باعث مرگ فرهنگ‌ها می‌شوند» درخصوص رابطه تمدنی اروپا وآمریکا به سنگ محک زنیم، به نتایج تامل انگیز و عبرت آموزی می‌رسیم.

مناسبات دو سوی آتلانتیک درطول تاریخ وگستره جغرافیا، دربسیاری زمینه‌ها واجد صفت «ترین» می‌باشد: بیشترین مبادلات و نقل و انتقال انسانی در طول تاریخ، بیشترین حجم سرمایه گذاری و تجارت، بالاترین میزان ارتباطات (اینترنتی ، هوایی، دریایی ، تلفنی و ...) . با این وجود بزرگترین غارتگران و استعمارگران قاره جدید، اروپاییان بودند (انگلیس ، فرانسه ، اسپانیا)، بزرگترین و خونین‌ترین جنگ‌های عالمگیر در قاره اروپا و با حضور آمریکا شکل گرفته و بیشترین رقابت در عرصه تجاری میان اروپا و آمریکا به چشم می‌خورد. اما شاید بتوان بزرگترین تفاوت و تمایز میان دو سوی آتلانتیک را در یکپارچگی هویتی کشور آمریکا بعنوان کشوری واحد و نبود هویتی واحد و یکپارچه در قاره اروپا دانست. در واقع وجود طیف وسیعی از کشورهای کوچک و بزرگ ، قوی و ضعیف، آتلانتیکی یا اروپا گرا، دارای پیشینه تاریخی سراسر مخاصمه‌آلود، و دارای زبان‌ها، قومیت‌ها و مذاهب مختلف درمیان کشورهای اروپایی؛ از مهمترین زمینه‌ها و دلایلِ وجودِ تمایزات و تفاوت‌های دو سوی آتلانتیک می‌باشد.

سابقه طولانی مناسبات و تعاملات میان اروپا و آمریکا

بدنبال کشف قاره آمریکا درسال ۱۴۹۲ میلادی و باتوجه به تنوع اقلیمی وآب و هوابی این سرزمین، وسعت خاک، غنی و بکر بودن قاره جدید در زمینه کشاورزی و معادن؛ سیل مهاجران اروپایی طی ۵۰۰ سال گذشته روانه این قاره شدند و نسل جدیدی از مهاجران اروپایی درقاره جدید تحت نام آمریکا شکل گرفت که دارای همان ارزش‌ها، فرهنگ، دیدگاههای اجتماعی و اقتصادی پدران خود بودند. این موضوع باعث شد که روابط این دو قاره روز به روز به هم نزدیک‌تر شده و ارتباط بیشتری در ابعاد گوناگون ایجاد گردد و روابط فرا آتلانتیکی بین آمریکا و اروپا دو چندان گردد.

آمریکا که طی جنگ جهانی دوم جزو متفقین و همراه با دیگر دول اروپایی برعلیه متحدین به رهبری آلمان نازی مبارزه می‌نمود، با پایه‌گذاران اولیه اتحادیه‌اروپا روابط سیاسی مستمر داشته است. بطوریکه در۱۹۵۳ اولین ناظران آمریکایی درجامعه دفاعی اروپا و جامعه ذغال و فولاد اروپا تعیین شدند. در سال ۱۹۶۱ دفتر هیئت نمایندگی آمریکا نزد جامعه اروپا تأسیس گردید و متقابلاً کمیسیون اروپا هیئتی را در واشنگتن پایتخت آمریکا در ۱۹۶۴ تعیین و منصوب نمود و در این خصوص جانسون رئیس جمهور وقت آمریکا مساعدت زیادی نمود. همچنین، در سال ۱۹۶۴ دفتری در نیویورک بعنوان دفتر ناظر جامعه اروپا در سازمان ملل تشکیل گردید.

در سال ۱۹۷۱ دفتر جامعه اروپا در واشنگتن به سطح هیئت نمایندگی کامل سیاسی همراه با مصونیت سیاسی ارتقا پیدا نمود. درحال حاضر مقر هیئت کمیسیون اروپا در آمریکا طرف ارتباط با دولت آمریکا در تمامی موارد می‌باشد و فعالیت‌ها و اقدامات آمریکا را به مقر اصلی کمیسیون اروپا در بروکسل گزارش می‌دهد و بعنوان یک نمایندگی سیاسی کامل با دیگر نمایندگیهای بین‌المللی در واشنگتن دی سی ارتباط و تماس دارد.

از اوایل دهه ۱۹۹۰ با هدف گسترش روابط و همکاری فراآتلانتیکی بین اتحادیه و آمریکا، مسئولین اتحادیه‌اروپایی و آمریکا اجلاسهای منظم سران را با یکدیگر برگزار می‌نمایند که طی آن رئیس جمهور آمریکا همراه با رئیس کمیسیون اروپا و رئیس دوره‌ای اتحادیه‌اروپا در آن شرکت می‌نمایند. این اقدام بدنبال صدور اعلامیه فراآتلانتیکی در دسامبر ۱۹۹۰ که طی آن برای اولین بار تماسهای سطح بالا بین آمریکا و جامعه اروپا صورت گرفت، انجام می‌پذیرد. این اعلامیه بدنبال فروپاشی شوروی، تشکیل جمهوری‌های جدید و ارتقای نقش محوری اتحادیه‌اروپایی در زمینه بازسازی اقتصادی و تلاش جهت برقراری ثبات سیاسی در جمهوری‌های شوروی سابق در مرکز و جنوب اروپا صادر گردید.

پس از جنگ جهانی دوم کشورهای اروپای غربی از نظر اقتصادی نیازمند کمکهای آمریکا بودند و طرح مارشال بخشی از این هدف را تأمین کرد و از نظر دفاعی و امنیتی هم اروپای غربی کاملاً به آمریکا متکی بود تا در مقابل خطر ارتش سرخ شوروی، سپر حمایتی آمریکا، فضای آرامش بخشی برای رشد اقتصادی اروپا فراهم کند. بنابراین

طبیعی بود که از نقطه نظر سیاسی هم اروپای غربی به آمریکا وابستگی داشته باشد ولی پس از فروپاشی شوروی، صورت مسئله تغییر کرد زیرا اولاً دیگر خطر ارتش سرخ وجود نداشت لذا نیازی هم به چتر نظامی و امنیتی آمریکا نبود. ثانیاً رشد اقتصادی اروپا به حدی رسید که باز هم نیاز به آمریکا حداقل به صورت سابق را از بین برد لذا در بعد سیاسی اتحادیه اروپایی عرض اندام کرد. به این ترتیب که همگرایی اقتصادی اروپای غربی از جامعه اقتصادی اروپا و بازار مشترک به شکل اتحادیه اروپایی تکامل یافت که در آن سیاست مشترک خارجی و امنیتی هم مطرح شد. دولت آمریکا از طرفی به گونه اصولی بر دوستی آمریکا و اتحادیه اروپایی به عنوان یک پیوند راهبردی تأکید داشت، اما از طرف دیگر حساسیت خود را در مورد استقلال دفاعی خویش پنهان نمی‌کرد. بعلاوه بروز اختلافات بازرگانی و سیاستهای کشاورزی بین اروپا و آمریکا آرام‌آرام ظاهر شد. نتیجه آنکه اروپای غربی خواست خود را به عنوان شریک مساوی با آمریکا مطرح کرده و مانند سابق خود را جزء اقمار آن کشور قلمداد نمی‌کرد. بنابراین اختلاف نظرهای اتحادیه اروپا و آمریکا ابتدا در حوزه مسائل تجاری و اقتصادی و سپس در زمینه مسائل سیاسی و امنیتی از جمله در ارتباط با بحران و اشغال عراق توسط آمریکا نمود و مجال بروز یافت. در مورد نوع و ماهیت مناسبات دو سوی آتلانتیک در دوران مابعدجنگ سرد، دو نظریه وجود دارد که می‌توان از آن به عنوان نظریه های افراطی و تفریطی نام برد. نظریه افراطی اروپا را همچنان دنباله رو آمریکا می‌داند و اذعان می دارد هرچند دنباله‌روی اروپا به مانند سابق نیست، اما با این حال اروپا و آمریکا در واقع یک کلِ واحد هستند. نظریه تفریطی هم بیان می دارد که زمینه تعارض اروپا وآمریکا درحدی است که می‌توان از اروپا علیه آمریکا استفاده نمود. اما واقعیت این است که اروپا وآمریکا درچارچوب فرهنگ و تمدن مسیحی و غربی ارزشهای مشترک و جهان‌بینی خاص خود را دارند ولی نمی‌توان ازآن نه تقابل و نه دنباله‌روی را استنتاج نمود. به عبارت دیگر، هر دو برای رسیدن به اهداف خود که بعضاً با یکدیگر تعارض منافع نیز پیدا می‌کنند، راه خاص و جداگانه خود را طی می‌کنند، لذا می‌توان در زمینه‌هایی که برخورد منافع بوجود می آید، بهره برداری مشخص نمود و بطور کلی نیز می‌توان از اهرم اروپا در جهت تعدیل تندروی‌های آمریکا استفاده کرد.

بمنظور بررسی روابط آمریکا و اتحادیه‌اروپایی بعنوان دو قدرت سیاسی و اقتصادی بزرگ دنیا، در ابتدا اطلاعات کلی در مورد وضعیت اجتماعی، اقتصادی آمریکا

و اتحادیه‌اروپایی بصورت آمار ارائه می‌گردد، سپس ابعاد این روابط در زمینه‌های مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت[۶].

	آمریکا	اتحادیه اروپا
جمعیت (نفر)	۲۹۴/۳۸۰/۰۰۰	۴۵۹/۴۸۵/۰۰۰
وسعت (کیلومتر مربع)	۹/۶۳۰/۰۰۰	۳/۹۴۰/۰۰۰
تراکم جمعیت (نفر در کیلومتر مربع)	۳۰	۱۱۶
GDP (تولید ناخالص داخلی) به میلیارد یورو	۹۷۲۸	۱۰۱۵۲
GDP براساس سرانه به یورو	۳۲۹۸۷	۲۲۸۰۰
کل صادرات (میلیارد یورو) شامل کالا و خدمات (۲۰۰۲)	۸۲۶	۹۸۸
کل واردات (میلیارد یورو)	۱/۱۳۲	۹۵۲ میلیون دلار
موازنه تجاری	-۲۷۰	۳۶
درصد صادرات از کل صادرات جهانی	۱۸	۲۰
درصد واردات از کل واردات جهانی	۲۲	۱۹

آمریکا و اتحادیه اروپا: شریک یا رقیب؟

آمریکا و اتحادیه اروپا ازبزرگترین قدرت‌های اقتصادی دنیا بوده و دارای بیشترین روابط تجاری دوجانبه و نیز بالاترین رقم سرمایه‌گذاری میان یکدیگر می‌باشند و چنانچه همکاری میان آنها فزونترگردد، می‌توانند نقش بیشتری را در صحنه بین‌المللی درابعاد مختلف ایفا نمایند. آمریکا و اتحادیه‌اروپایی در موارد بسیاری دارای منافع مشترکی درمدیریت دنیا، ایجاد شرایط مناسب جهت توسعه اقتصادی، ارتقای ثبات درتجارت بین‌المللی و سیستم مالی دنیا براساس منافع ملی خود هستند.[۷] آمریکا و اتحادیه اروپا همچنین دارای ارزشهای اجتماعی، فرهنگی مشابهی در زمینه‌های گوناگون بوده و این اشتراک و تشابه فرهنگی- اجتماعی زمینه همکاری نزدیکتر و تشریک مساعی بین آنان را بیشترمی‌نماید. برای نمونه در زمینه حقوق بشر، برقراری دولتهای دموکراتیک، اقتصاد، تجارت و مسائل امنیتی؛ ایندو دیدگاههای بسیارنزدیکی با یکدیگر دارند. در نتیجه می‌توانند درصحنه بین‌المللی همکاری نزدیکی دراینگونه موارد داشته و از دیدگاههای یکدیگر حمایت لازمه را بنمایند. این تشابه و

نزدیکی مواضع باعث تماس و برقراری ارتباطات بیشتری در زمینه‌های سیاسی، امنیتی، فرهنگی و... بین اتحادیه اروپا و آمریکا گردیده است. بنظر می‌رسد در شرایط حاضر اتحادیه اروپا و آمریکا تلاش دارند جهت مقابله با چالش‌های جهانی مانند تهدیدات امنیتی، برقراری ثبات، مسائل زیست‌محیطی، عدم اشاعه سلاح های کشتار جمعی، تروریسم، مسائل مربوط به موادمخدرو جنایات سازمان یافته با یکدیگر همکاری بیشتری داشته باشند.

در حال حاضر، اتحادیه اروپا با ایجاد بازار واحد اقتصادی و به جریان افتادن یورو (پول واحد اروپا) از اول ژانویه ۲۰۰۲، به مهمترین شریک اقتصادی آمریکا بدل گردیده است. بطوریکه صادرات آمریکا به اتحادیه که درسال ۱۹۹۵ ، ۱۰۴ میلیارد یورو بود، سیرصعودی به خود گرفت و در سال ۲۰۰۰ به ۱۹۶ میلیارد یورو رسید و واردات این کشور از اتحادیه اروپا از رقم ۱۰۳ میلیارد یورو در سال ۱۹۹۵ به ۲۳۲ میلیارد یورو (بیش از دو برابر طی ۵ سال) رسید، که بالانس تجاری مربوطه ۳۶ میلیارد یورو و بنفع اتحادیه می‌باشد. تشکیل بازار واحد اروپایی همچنین باعث رونق اقتصاد آمریکا گردید و فرصتهای جدیدی را برای صادرکنندگان و سرمایه‌گذاران این کشور ایجاد نمود و باعث کاهش هزینه‌های تجاری و افزایش کارائی اقتصادی نه تنها برای اتحادیه اروپا بلکه برای آمریکا گردید.

طبق آخرین گزارشات آماری مربوط به تجارت میان اروپا وآمریکا، اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا مهمترین و عمده ترین شرکای تجاری برای یکدیگر محسوب می شوند و حجم مبادلات تجاری میان این دو، بزرگترین و بیشترین میزان در کل دنیا می‌باشد. این دو همچنین، عمده ترین و بزرگترین بازیگران و طرف های تجارت جهانی قلمداد می شوند. ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا به همراه ایالات متحده آمریکا، مجموعاً ۵۷ درصدکل تولید ناخالص داخلی جهان را بخود اختصاص داده اند. دوپنجم کل تجارت جهانی میان اروپا وآمریکا جریان دارد و جریان تجارت میان دو سوی آتلانتیک (دوطرف اقیانوس اطلس) روزانه بالغ بر۱/۷میلیارد یورو می‌باشد. درسال ۲۰۰۵ مجموع سرمایه‌گذاری متقابل اروپا وآمریکا، بیش از۱/۶ تریلیون یورو برآورد گردید. مناسبات تجاری و سرمایه گذاری میان اروپا وآمریکا، بطورمستقیم سبب ایجاد ۱۲ تا ۱۴میلیون فرصت شغلی گردیده است که بیش از نیمی از آن، مربوط به آمریکایی‌ها می‌باشد. در سال ۲۰۰۶ صادرات کالاهای اتحادیه به آمریکا ، بالغ بر ۲۶۹ میلیارد یورو و واردات از

آمریکا ۱۷۸ میلیارد یورو گردید.. بدین ترتیب مشاهده میگردد که اقتصاد دو سوی آتلانتیک میان اروپا و آمریکا در مقیاس بالایی، وابسته بهم می‌باشد. از سوی دیگر اروپا و آمریکا، همچنین بزرگترین شرکای تجاری و طرفهای اقتصادی دیگر کشورها و بازیگران عمده اقتصادی در جهان مانند ژاپن، چین و روسیه می باشند. بدین ترتیب بعنوان بزرگترین بازیگران عرصه تجارت و اقتصاد جهانی، آمریکا و اروپا لاجرم می بایستی در عرصه سیاست بین‌الملل نیز همانند حوزه تجارت و اقتصاد، به حداکثر هماهنگی و همکاری دست یابند. امری که برغم همه تشابهات ساختاری و ارتباطات گسترده و تعاملات عظیم اقتصادی و تجاری، هنوز شکل قطعی بخود نگرفته و اروپا و امریکا در حوزه‌های سیاسی - امنیتی و تجاری- اقتصادی، شرکایِ رقیب محسوب می‌شوند.

مناسبات فراآتلانتیکی درعصر پساجنگ سرد

بدنبال صدور اعلامیه فراآتلانتیکی درنوامبر ۱۹۹۰، مشورتهای منظم میان اتحادیه اروپا وآمریکا درخصوص مسائل مختلف بیشترگردید و روابط دوجانبه بیش از پیش توسعه و گسترش یافت، بطوریکه انجام اقدامات مشترک در زمینه‌های مختلف بوسیله اتحادیه اروپا وآمریکا ضرورت پیدا کرد.

با تقویت سیاست داخلی اروپا بعد از امضای پیمان ماستریخت در سال ۱۹۹۱ که فرصتهای جدیدی را بمنظور برقراری روابط نزدیکتر و متعادلتر اتحادیه اروپا با آمریکا بوجود می‌آورد، برنامه سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی تشکیل گردید که ریاست آنرا در حال‌حاضر خاویر سولانا (وزیرخارجه اسبق اسپانیا و دبیرکل سابق ناتو) بعهده دارد. تشکیل این بخش به آمریکا احساس ارتباط و هماهنگی بیشتری را در تمامی زمینه‌ها جدا از زمینه‌های تجاری به منظور انجام کارهای سیاسی گسترده‌تر با اتحادیه اروپا می‌داد. در این رابطه انجام اقدامات مشترک درخصوص بحرانهای فزاینده در جهان از قبیل تهدید به اشاعه سلاحهای کشتار جمعی، وضعیت کشورهای سابق بلوک شرق، جنگ در بوسنی و بدنبال آن جنگ در کوزوو در قلب اروپا و نیز وضعیت بحران خاورمیانه و فرایند صلح شکننده آن نیاز به همکاری نزدیکتر اتحادیه اروپا با آمریکا را بیش از گذشته نشان می‌داد.

جهت برخورد مناسب با این بحران‌ها، در اجلاس سران اتحادیه اروپا و آمریکا در دسامبر ۹۵ در مادرید یک قدم مهم دیگر برداشته شد و دستور کار جدید فراآتلانتیک به امضا رسید که براساس آن دو طرف متعهد شدند که با یکدیگر جهت ارتقای صلح، برقراری دموکراسی، ثبات، رشد اقتصادی، آزادسازی اقتصادی، مبارزه با تروریسم و بهبود شرایط محیط‌زیست درجهان تلاش و کار مشترک نمایند و ارتباطات غیردولتی بین مردم اروپا و آمریکا را بهبود بخشند. همچنین برگزاری جلسات بین نمایندگان کنگره آمریکا و پارلمان اروپا افزایش یافت و در این رابطه گفتگوهای قانونگذاران فراآتلانتیکی یکی از علائم گسترش روابط پارلمان اروپا با کنگره آمریکا و نشان‌دهنده اهمیت ویژه‌ای است که اتحادیه اروپا وآمریکا به روابط فراآتلانتیک خود می‌دهند. در این خصوص رومانو پرودی رئیس وقت کمیسیون اروپا گفت: دنیای فعلی برای تعادل خود به همکاری نزدیکتر بین اروپا وآمریکا بستگی دارد. چهارچوب دستورکار جدید فراآتلانتیکی نقش مهمی درمنافع مشترک آمریکا و اتحادیه اروپا و ارتقای پیشرفتهای جهانی و حل اختلافات فراآتلانتیکی طی یک دهه اخیر ایفا نمود و دوطرف جهت سرعت بخشیدن به توسعه روابط در تمامی زمینه‌ها و افزایش همکاری دوجانبه تلاش‌های بیشتری نمودند. آخرین گام جدی در راستای تقویت مناسبات آتلانتیکی امضای سند «چارچوبی برای توسعه همگرایی اقتصادی آتلانتیکی میان ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا» است که در جریان نشست سران اروپا - آمریکا به امضای بوش (رئیس جمهور امریکا)، مرکل (صدراعظم آلمان) و با روسو (رئیس کمیسیون اروپا) رسید.

دستورکار جدید فراآتلانتیکی

طی اجلاس سران اتحادیه اروپایی و آمریکا در مادرید در سوم دسامبر ۱۹۹۵ و با حضور ژاک سانتر رئیس وقت کمیسیون اروپا، کونزالس نخست وزیراسپانیا و رئیس دوره‌ای وقت اتحادیه‌اروپا و بیل کلینتون رئیس جمهور وقت آمریکا، دستورکار جدید فراآتلانتیکی امضاء گردید. این دستورکار چهارچوب جدید شراکت اتحادیه اروپا و آمریکا را مشخص می‌نمود و دارای چهار زمینه همکاری به شرح ذیل بود:

۱. ارتقای صلح و ثبات، دمکراسی و توسعه در دنیا

۲. پاسخ به ناآرامی‌های جهانی
۳. مشارکت در توسعه تجارت جهانی و برقراری روابط نزدیکتر اقتصادی
۴. ایجاد پلهای ارتباطی میان دو سوی آتلانتیک.

این دستور کار همراه با یک برنامه عملی مشترک بین آمریکا و اروپا برای بیش از ۱۵۰ طرح می‌شد که طرفین متعهد به اجرای آن بودند و شامل زمینه‌های مختلف از ارتقای اصلاحات سیاسی و اقتصادی در بلوک شرق سابق تا مبارزه با بیماری ایدز، از کاهش موانع تجاری و سرمایه‌گذاری تا ارتقای همکاری بین مراکز علمی و دانشگاه‌ها بود و تمامی زمینه‌های مختلف اجتماعی از تجارت گسترده تا مسائل مختلف شهروندان را پوشش می‌داد. با اجرای عملی برنامه NTA پیشرفتهای خوبی در زمینه‌های توافق شده صورت گرفت از جمله موانع تجاری بین طرفین کاهش یافت و تجار و مصرف‌کنندگان در آمریکا و اتحادیه اروپا از نتایج تشکیل بازار فراآتلانتیکی سود لازمه را بردند و در چارچوب این برنامه‌کاری، ایده جدیدی جهت تقویت آن در ۱۸ می ۱۹۹۸ و در جریان اجلاس سران اتحادیه اروپا وآمریکا در لندن ارائه گردید. بدنبال آن مذاکراتی در نوامبر ۱۹۹۸ صورت گرفت و در نتیجه چندین موافقتنامه دوجانبه به امضاء رسید که منجر به همکاری گسترده دوجانبه و استمرار مذاکرات منظم در زمینه‌های سیاست تجاری چندجانبه و نیز امضاء موافقتنامه‌ای جهت رفع موانع حتی در زمینه‌های تجاری و همکاری در زمینه گمرکی گردید و درکنارآن طرحهای مشترک همکاری درخصوص موضوعات مختلف از اوکراین تا کارائیب و ارتقای همکاری بین دو جامعه مدنی، حمایت از دمکراسی و مبارزه با موادمخدرنیز گسترش یافت و طرفین تصمیم به همکاری منظم در زمینه آموزش عالی، آموزش فنی و حرفه‌ای، علوم و تکنولوژی گرفتند و درکنارآن اقشار مختلف جامعه را تشویق به مشارکت در این همکاری فراآتلانتیکی نمودند تا ارتباط جوامع دو طرف نزدیکتر و بیشتر گردد. درسایه همکاری گسترده میان اتحادیه اروپا و آمریکا و وجود موارد متعدد همکاری، نیاز به تماسهای مستمر بین رؤسای دوره ای اتحادیه و کمیسیون اروپا با رئیس جمهور آمریکا بیش ازگذشته احساس گردید و در این رابطه سالی دو بار تماس‌های رسمی بین رهبران اتحادیه اروپا و آمریکا صورت می‌گیرد تا چگونگی پیشرفت در برنامه NTA در عالیترین سطح ممکن مورد بررسی قرار گیرد. قبل از شروع اجلاس سران، معمولاً گروهی از

کارشناسان و نمایندگان عالی رتبه دو طرف (شامل دو مقام عالیرتبه از کمیسیون اروپا، ریاست دوره‌ای و دولت آمریکا) چگونگی اجرای برنامه NTA را مورد ارزیابی قرار می‌دهند این گروه از کارشناسان هر شش ماه معمولاً ۳-۲ بار با یکدیگر دیدار و مذاکره می‌نمایند.

بازسازی روابط فرا آتلانتیکی

روابط فرا آتلانتیکی (مناسبات دو سوی اقیانوس اطلس میان اروپا و آمریکا) پس از تنش بی‌سابقه در روابط اروپا و آمریکا ناشی از بحران عراق، دوران ترمیمی خود را سپری می‌نماید.

اصول عمده در معماری جدید روابط فراآتلانتیکی که خاویر سولانا آنرا «*آشتی ونوس و مریخ در عصر جدید روابط فرا آتلانتیکی*» نامیده است، بدین قرار می باشد:

۱. تأیید مجدد این واقعیت که اتحادیه وآمریکا شریک، متحد و برابر هستند و نباید یکدیگر را درمعادلات بین‌المللی حذف نمایند (همزمان با بحران عراق طرح پیشنهادی لوئی میشل وزیر خارجهٔ وقت بلژیک برای اعزام یک هیأت اروپایی به بغداد جهت متقاعد نمودن صدام به اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت با مخالفت جناح آتلانتیکی اتحادیه به رهبری انگلیس مواجه شد).

۲. طرفین باید بصورت هماهنگ درصدد کسب توانمندیهای شایسته و کارآمد برای مواجهه با چالشهای صلح، ثبات و امنیت بین‌المللی باشند و نوعی تقسیم کار بین‌المللی برای خود تنظیم نمایند. موضوعی که آمریکایی‌ها تاکنون با توجه به تشتت و تفرقه در سیاست خارجی اتحادیهٔاروپایی، اتحادیه اروپایی را فاقد چنین توانی ارزیابی می‌نمودند. براساس تقسیم کار جدید امنیتی میان اروپا و آمریکا، پاسداری از صلح در اروپا به نیروهای اروپایی واگذار و آمریکایی‌ها بتدریج جبهه‌های بالکان را ترک می‌نمایند. در نتیجه آمریکایی‌ها درخاورمیانه، آسیای شرقی و آسیای جنوبی متمرکز گردیده و عملیات‌های پاسداری از صلح و ملت سازی در دیگر نقاط مانند افغانستان بر عهدهٔ اتحادیهٔ اروپایی قرار می گیرد. در مجموع به نظر می‌رسد که رابطهٔ نظامی بین اتحادیه و آمریکا بشکلی محتوایی تغییر خواهد کرد و اروپای گسترش یافته در سطوح سیاسی و نظامی مستقل‌تر خواهد بود.

۳. طرفین باید به ریشه و بنیان مشکلات و چالشهای صحنهٔ بین‌المللی توجه نموده و توانمندیهای خود را برای رفع علت بحرانها بسیج نمایند. اروپایی‌ها در بحث مبارزه با تروریسم، توسل به اقدامات خشونت‌آمیز نظامی و حتی فشارهای اقتصادی درخاورمیانه را (با توجه به حضورجمعیت عظیم مسلمانان در اروپا و قلمروهای مجاور) موجب گسترش و تشدید تروریسم و تهدیدات تروریستی در اروپا می‌دانند. اروپایی‌ها معتقدند برای حل این معضل بین‌المللی باید باتوجه به ریشه‌های این مشکل از طریق قانونی وارد عمل شد و از جمله باید نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد را در این مبارزه جهانی فعال نمود و از این طریق تمامی کشورهای جهان را در این مبارزه شریک و مسئول ساخت. مسئله‌ای که آمریکایی‌ها در چارچوب سیاست قدرت ـ محور خود برای آن اعتباری قائل نیستند.

۴. قانون و قدرت دو روی یک سکه‌اند و طرفین باید بصورت مشترک برای تقویت جهانی مبتنی بر قانون تلاش نمایند. مهمترین اختلاف نظر اروپا و آمریکا در زمینهٔ روشهای اعمال قانون است. اروپا معتقد است که زور باید با کمک قانون مشروعیت یابد. این دیدگاه می‌تواند راه حلی برای محدود کردن یک‌جانبه‌گرایی و سلطهٔ زورمدارانهٔ آمریکا و تثبیت جایگاه اروپا بعنوان قدرت موثر بین‌المللی باشد. بازسازی مناسبات اتحادیه و آمریکا به تفاهم اولیه پیرامون دو موضوع اساسی «عدم اشاعه و مبارزه با تروریزم» انجامیده است:

تفاهم در زمینه مبارزه با سلاح‌های کشتارجمعی: سران آمریکا و اتحادیه اروپا با تکیه بر تجارب بحران عراق تلاش نمودند مساعی خود را برای جلوگیری از تهدید گسترش سلاحهای کشتارجمعی هماهنگ نمایند. آمریکا پذیرفته است که نباید به صورت یکجانبه دست به اقدام نظامی پیشگیرانه بزند و باید به راهکارهای چندجانبه درحل و فصل مسائل بین‌المللی متعهد باشد. توازن مواضع باز هم بسوی دیدگاههای آمریکا تمایل دارد. توافقات دو سوی آتلانتیک به این نتیجه‌گیری منتهی می‌گردد که اختلاف نظر اروپا و آمریکا در بحران عراق در مورد ایران تکرار نخواهد شد. اروپایی‌ها نیز که همواره آمریکا را متهم به اغراق در برآورد تهدیدات امنیتی از سوی کشورهای به اصطلاح خودسر می‌نمودند، اهداف و دیدگاههای خود را بیش از پیش با آمریکایی‌ها هماهنگ ساخته اند. افزایش درک آمریکا از توانمندی متحدین اروپایی در مقابله با

تهدیدات صلح و امنیت بین‌المللی، مقابله با تهدیدات ناشی از گسترش سلاحهای کشتارجمعی و مزایای حضور اروپا در بازسازی عراق عوامل مهمی بود که دو طرف را به یکدیگر نزدیک ساخت. هزینه‌های سنگین نظامی و انسانی، آمریکایی‌ها را بدان سو کشاند که به تنهایی از عهدۀ ادارۀ جهان برنمی‌آیند و بر طبل کوبیدنهای برخی از جناح‌های حاکمیت در آمریکا لطماتی را متوجه منافع درازمدت آمریکا خواهد نمود.

تفاهم در زمینۀ مبارزه با تروریسم: فهرست درخواستهای چهل و هفتگانۀ آمریکا از اتحادیۀاروپایی برای مبارزۀ جهانی با تروریسم ازجمله در موضوعات فعالیتهای مالی و بانکی تروریستها، همکاریهای پلیسی و قضائی دو سوی آتلانتیک، تبادل اطلاعات محرمانۀ شخصی، همکاریهای اقتصادی، مراقبتهای مرزی و امنیتی و مسافری را در بر می‌گیرد. در زمینۀ دیپلماتیک، آمریکا خواستار برخورداری از حمایت و همکاری اروپا در منزوی ساختن مالی، اقتصادی و سیاسی کشورهایی است که به تروریست‌ها اسکان می‌دهند. اجتناب از ورود به مباحث ارائه تعریف مشخصی از تروریسم با هدف جلوگیری از تفرقۀ متحدین، تصویب و اجرای تمامی کنوانسیون‌های سازمان ملل در مورد تروریسم و کمک به آمریکا در مورد کشورهایی که با آنها دارای روابط دیپلماتیک نیست، از جمله دیگر تفاهمات می باشند.

همکاری در زمینه سیاست خارجی و دیگر زمینه‌های مشترک

روابط اتحادیه اروپا وآمریکا بخاطر تعهد طولانی مدت شان به ارتقای ارزشهای مشترک غربی شامل دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌های اساسی و افزایش اهداف مشترک در زمینه‌های صلح، توسعه و رفاه، مبنایی را برای انجام مذاکرات مستمر و پایدار در زمینه سیاست خارجی فراهم نمود که در کنار این روابط هر عضو اتحادیه اروپا نیز بطور جداگانه در ابعاد گوناگون دارای روابط متنوعی با آمریکا می‌باشد. اتحادیه اروپا نیز که در ابتدا روابطش (باتوجه به ساختار اولیه اقتصادی آن) با آمریکا عمدتاً بر محور همکاریهای اقتصادی متمرکز بود، نقش فعالتری بعنوان یک بازیگر جهانی ایفا نمود. بدنبال پیمان آمستردام، دیدگاههای جدیدی برای اتحادیه اروپا در سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا پدیدار گردید و ابعاد جدید همکاری از طریق اعلامیه فراآتلانتیکی ۱۹۹۰ و برنامه NTA در ۱۹۹۵ بین اتحادیه اروپا و آمریکا بوجود آمد و در مذاکرات بعد

از آن سیاست خارجی همواره بعنوان یکی از موضوعات مهم و اساسی در دستور کار طرفین قرار گرفت و همواره بخش مهمی از دستور کار اجلاس سران و اجلاس وزرا و دیگر مقامات عالیرتبه طرفین را به خود اختصاص داد. این مذاکرات باعث تمرکز دیدگاهها و تحلیلهای آمریکا و اتحادیه اروپا برای منافع مشترک آنان در دنیا گردید و اجازه داد تا مشترکاً در جهت ثبات جهانی و براساس منافعشان تلاش نمایند. البته این نوع همکاری بدان معنی نبود که آنان در تمامی موارد دارای دیدگاهها و اهداف یکسان باشند و در مواردی نیز هر کدام دیدگاهها و نگرشهای خود را با توجه به منافع ملی و دیدگاههای تاریخی در مورد تحولات جهانی داشته و براساس آن عمل می‌کنند. ازجمله موارد و حوزه‌های همکاری دوجانبه شامل همکاری در زمینه اصلاحات کشاورزی، حمایت از محیطزیست، جلوگیری از جنایات سازمان یافته، کمک به نابودی سلاحهای کشتارجمعی، کمک به روسیه جهت اجرای تعهداتش در زمینه خلع سلاح و پیمانهای عدم اشاعه سلاح می‌باشد. اتحادیه اروپا وآمریکا از جمله در زمینه حقوق بشر و توسعه، دیدگاههای مشترک و نزدیکی دارند و مشورتهای فشرده و مشترکی را در این رابطه بخصوص با کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بعمل می‌آورند. در این رابطه اتحادیه اروپا بدنبال لغو جهانی مجازات مرگ بوده و این موضوع را مکرراً با آمریکا که در آن هنوز مجازات اعدام صورت می‌گیرد، مطرح نموده و خواستار لغو اعدام در آمریکا می‌باشد.

روابط استراتژیک اروپا و آمریکا ، برغم وجود رقابتها و اختلافات بویژه در زمینه‌های تجاری و مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی فیمابین آنها، واقعیتی تأثیرگذار در جهان کنونی است که آثار آن بر موضوعات مختلف و سایر بازیگران عرصه سیاسی و اقتصادی، نمایان می‌باشد . تقویت عنصر چندجانبه‌گرایی و تقارب و نزدیکی بیشتر این دو مجموعه درگذر زمان و پس از ماجرای ۱۱ سپتامبر، باعث افزایش ضریب همبستگی و اجماع در مجموعه غرب به ضرر کشورهای مستقل شده است. پس از بروز شکاف عمیق آتلانتیکی میان اروپا و آمریکا در اوایل دهه جاری میلادی و بخصوص در پی جنگ و اشغال عراق توسط آمریکا که با مخالفت برخی قدرت‌های اروپایی و عدم حمایت مجموعه اتحادیه اروپا از آمریکا، نمود و بروز عینی یافت، بنظر می رسد دو طرف بیش از هرزمان دیگری به اهمیت و ضرورتِ چندجانبه‌گرایی و اجماع دو سوی آتلانتیک

در قبال موضوعات و مسائل جهانی پی برده اند و در این جهت می کوشند. با این حال نبایستی فراموش کرد که اروپا و آمریکا یک کلِ واحد و یکپارچه ومتحد تمام عیار نمی‌باشند و دربرابر عوامل و عناصر قدرتمندِ موجد همگرایی فیمابین این دو شریک، عوامل و عناصر قویِ واگرایی و موجد اختلاف و رقابت میان آنها را نیز بایستی مورد توجه ویژه قرار داد. جدول زیر به بررسی و تحلیل زمینه های همگرایی و واگرایی میان اروپا و آمریکا می پردازد.

ریشه‌های نظری همگرایی و واگرایی میان اروپا و آمریکا

به منظورکسبِ برداشت صحیح‌تری از ماهیت مناسبات اروپا و آمریکا و کشف روندهای مرکزگرا و گرایشات گریز از مرکز در روابط دو سوی آتلانتیک، عوامل موجدِ همکاری و اختلاف فیمابین اروپا و آمریکا، به تفکیک در ۹ حوزه و درقالب جدولی واحد ارائه می‌گردد:[۸]

حوزه‌های مطرح	نیروهای مرکزگرا (عوامل موجد همکاری)	نیروهای گریز از مرکز (عوامل موجد اختلاف)
۱. تمدن غرب	- میراث مشترک مسیحی ـ یهودی، - تلاش مشترک و تبادلات گسترده فکری، فلسفی، علمی و انسانی در برپایی تمدن نوین غرب،	- فرهنگ‌های سیاسی متفاوت بویژه تمایزات و تعارضات موجود میان فرهنگ آنگلوساکسون و فرانکو ـ ژرمن، - رقیق‌شدن روابط نژادی آنگلوساکسون بعلت افزایش سهم و حضور آمریکایی‌های آسیایی‌تبارو آفریقائی‌نژاد،
۲. تجربیات تاریخی	- میراث پنج قرن روابط تاریخی، - تقویت همبستگی و همکاری در دوران دو جنگ جهانی و پس ازآن در قرن ۲۰،	- پایان همبستگی و تجانسِ دوران بعد از جنگ جهانی از ۱۹۷۰ به بعد، - روابط تاریخی متفاوت با قدرتها،
۳. نظام‌های سیاسی و اقتصادی	- نظام‌های سیاسی مبتنی‌بر لیبرال دموکراسی‌های چند حزبی،	- تمایز درمدل‌ها و نظام‌های حکومتی،

	- نظام‌های اقتصادیِ بازارمحور و مبتنی‌بر سرمایه‌داری، - داعیه حمایت از حقوق بشر و ارزش‌های دموکراتیک،	- تفاوت دیدگاه درخصوص میزان دخالت دولت در جامعه و اقتصاد، - تفاوت دیدگاه درخصوص دولت رفاه و دولت نظم،
۴. امنیت راهبردی	- وحدت نظر استراتژیک و پیمان دفاع دسته‌جمعی از طریق سازمان‌های نظامی مانند ناتو، - موضع مشترک در دفاع از تمدن غرب و ارزش‌های دموکراسی غربی در برابر دشمن مشترک، - تلاش وسیع محافل سیاسی و رسانه‌ای غرب جهت القای اسلام بعنوان دشمن مشترک، بویژه پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق،	- وابستگی شدید کشورهای اروپایی به آمریکا دربرابر تهدیدات استراتژیک مانند تهدیدات شوروی و بلوک شرق سابق، - تردید و ابهام نسبت به قابل اعتمادبودنِ آمریکا در زمان جنگ و بحرانی فراگیر، - اصل حاکمیت منافع و امنیت ملی و ترجیح آن بر منافع‌جمعی‌درهنگام بحران، - تمایز در برداشت دو طرف از مفهوم دشمن مشترک ، بویژه‌درعصرپس‌ازجنگ‌سرد،
۵. وابستگی متقابل	- تجارت و سرمایه‌گذاری متقابل و بسیار گسترده ، -وابستگی متقابل سیاسی ـ رسانه‌ای و علمی ـ تکنولوژیک ،	- وابستگی متقابل اما نابرابر درزمینه امنیت استراتژیک، -غلبه دلار آمریکا بر سیستم پولی و مالی جهانی و وابستگی نابرابر در زمینه پولی و مالی،
۶. تجارت-سرمایه‌گذاری	- منافع مشترک در نظام تجارت آزاد جهانی، - سهم ۶۵ درصدی تجارت میان دو سوی آتلانتیک از مبادلات جهانی، - وابستگی شدید به بازارهای عظیم یکدیگر، - حجم عظیم سرمایه گذاری متقابل اروپا و آمریکا و اختصاص بیشترین سهم از سرمایه گذاری جهانی،	-افزایش اختلافات و مشاجرات تجاری میان اروپا و آمریکا، ازجمله در زمینه سوبسیدهای کشاورزی و فولاد، - وابستگی متقابل تجاری و درنتیجه آسیب‌پذیری دو سوی آتلانتیک، - افزایش رقابت تجاری و استفاده از موانع تعرفه‌ای و سهمیه‌ای

		برای حمایت از تولیدکنندگان داخلی،
۷. رهبری سیاسی	- وجود و حضور رهبران قدرتمند و بانفوذ با گرایشات قوی آتلانتیکی، بویژه در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، - احساس خطر مشترک رهبران سیاسی نسبت به تهدیدات جهانی بویژه‌درعصرجنگ‌سرد نظام دوقطبی، - تلاش جهت حفظ وحدت آتلانتیکی میان رهبران اروپا و آمریکا درقبال چالش‌های نوین جهانی در عصر پس ازجنگ سرد،	- روی کارآمدن رهبران جدید، فاقد نفوذ کاریزماتیک، فاقد پیشینه مشترک تاریخی، با گرایشات ملی‌گرایانه و یا تمایلات منطقه‌گرا و کانتیننتال دراروپا، - تقویت و تحکیم رهبران اروپاگرا درمقابل رهبران آتلانتیکی، به موازات رشد و توسعه اتحادیه اروپا،
۸. نظام بین‌الملل	- ائتلاف و اتحاد راهبردی دو سوی آتلانتیک در عصرجنگ سرد نظام دوقطبی بین‌الملل و تداوم این ائتلاف و همراهی در عصر پس از جنگ سرد، - اعتقاد و التزام نسبت به غلبه اندیشه، فرهنگ و تمدن غربی برجهان آینده، - تلاش جهت جهانی‌سازی برمبنای الگویِ مطلوبِ لیبرال دموکراسی،	- فروپاشی نظام بین‌الملل دوقطبی و تحول در مناسبات هژمونیکِ آمریکا و اروپا، - تحول در مناسباتِ یک‌سویه ، تعریف‌شده و سلسله‌مراتبیِ آمریکا و اروپا (در قالب بلوک غرب) به مناسباتی چندسویه، متقابل و پیچیده، - بازشدن فضایِ بازی و مانور برای اروپا در مقابل آمریکا در تعامل با دیگر قدرت‌های بین‌المللی مانند روسیه و چین و قدرت‌های منطقه‌ای، -اختلاف دیدگاه درخصوص نظام بین‌الملل مطلوب (نظام بین‌الملل تک‌قطبی‌در برابر نظام چندقطبی، یکجانبه‌گرایی‌دربرابرچندجانبه‌گرایی، اعتقاد و عدم اعتقاد به نهادهای بین‌المللی و حقوق و معاهدات بین‌الملل)،

		- تبدیل اتحادیه اروپا به قطب معظم اقتصادی و تلاش جهت شکل‌گیری اروپای واحد همراه با اقتدار سیاسی،
۹. سیاست خارجی	- توافق گسترده بر سر اهداف راهبردی و بلندمدت دنیای غرب، - حساسیت و آسیب‌پذیری مشترک نسبت به فشارهای وارده از دنیای غیرآتلانتیکی و چالش‌های جهانی.	- عدم توافق گسترده برسر شیوه‌ها و ابزارهای دستیابی به اهداف مشترک و پاسخ‌گویی‌به چالش‌های جهانی، - اختلاف دیدگاه درخصوص برخی چالش‌های جهانی (چوناً حقوق‌بشر، محیط‌زیست و چندجانبه‌گرایی) و بحران‌های منطقه‌ای (چون ایران و خاورمیانه)، - عدم وجود مکانیزم هماهنگ‌کننده‌سیاست خارجی میان دو سوی آتلانتیک (مشابه ناتو بعنوان مکانیزم هماهنگ‌کننده‌سیاست‌امنیتی)، - اختلاف بر سر الگوها و متدهای سیاست خارجی و عدم وجود تقسیم کار در ارتباط با موضوعات سیاست خارجی.

۱

ملاحظاتی پیرامون روابط فراآتلانتیکی

- تبادل عظیم جمعیتی میان دو سوی آتلانتیک، اروپا وآمریکا را مبدل به مجموعه‌ای متکثر و درعین حال مشابه در عرصه فرهنگی، اجتماعی، اندیشه‌ای، اقتصادی و سیاسی نموده که به رغم تمایزات آشکار در زمینه‌های فوق، بیشترین تشابهات را نیز در این عرصه‌ها به نمایش گذاشته‌اند. به‌گونه‌ای که برخی اندیشمندان، آمریکا را مولود فرهنگ، فلسفه و اندیشه اروپا و دنباله تمدن قاره قدیم می دانند. لذا

پیوستگی و همبستگی عمیقی در بنیانهای اعتقادی، فلسفی، نظری، فرهنگی و تاریخی و سیاسی- امنیتی دو سوی آتلانتیک برقرار می‌باشد.

- به‌رغم این پیوستگی و همبستگی، تمایزات و تفاوتهای میان دو سوی آتلانتیک در عصرکنونی و بویژه در دوران پس از جنگ سرد، چشمگیر و غیرقابل اغماض می‌باشد. ازجمله اینکه اروپا اصولاً با ایده نظم‌نوین جهانی آمریکا و جهان تک قطبی به رهبری آمریکا مخالف است و تلاش دارد خود را در کنار آمریکا، روسیه، چین و ژاپن بعنوان یکی از قطب های قدرت معرفی نماید.

- ازجمله چالش‌های قرن ۲۱ ، تنظیم روابط فرا آتلانتیکی می‌باشد. مناسبات عمیق اروپا و آمریکا به دلیل قرارگرفتن در یک حوزۀ مشترک ارزشی، فرهنگی و تمدنی؛ در عرصه‌های مختلف از استحکام و چشم‌اندازی بظاهر خلل‌ناپذیر برخوردار است. هرچند در دوران پس از جنگ سرد و با بروز تحولات بزرگ در ۱۵ سال اخیر ازجمله واقعه یازده سپتامبر، روی کارآمدن نومحافظه‌کاران در آمریکا، اشغال عراق و بحران های قبل و بعد از آن در مناسبات دنیای غرب و سرانجام تشدید و تقویت روند همگرایی در اروپا؛ بنیان به ظاهر مستحکم مناسبات فرا آتلانتیکی دچار تزلزل گردیده است.

- اروپا در قرن بیست و یکم همزمان دو رویکرد متمایز با ویژگی *« همکاری و رقابت بر اساس منافع حیاتی و ارزشهای مشترک»* را در رابطه با آمریکا در پیش خواهد گرفت. این راهکار حضور مستقل اتحادیه در صحنۀ بین‌المللی را هدف قرار داده و توسط اکثریت اعضای کنونی و آتی اتحادیه و نهادهای اتحادیۀ اروپایی پشتیبانی می گردد. این وضعیت هماهنگی عمیق دو سوی آتلانتیک در موضوعات حساس استراتژیک منافع مشترک را بدنبال داشته و خواهد داشت. عناصر همکاری و تعامل اروپا و امریکا در مقایسه با مؤلفه‌های افتراقِ منافعِ میان این دو، از برتری و برجستگی بیشتری برخوردار می‌باشد. ماحصل این امر، همکاری تقویت شدۀ دو سوی آتلانتیک در طیف گسترده‌ای از موضوعات دوجانبه و بین‌المللی است.

- سرانجام اینکه مناسبات دو سوی آتلانتیک با پیشینه‌ای به قدمت پنج قرن، به مدت پنجاه سال الگویی منحصربه فرد از تعامل درون تمدن غرب را ارائه نمود که تاثیرات و تبعات بسیار وسیع و فراگیری درسراسرجهان و مناسبات بین‌المللی و نظام جهانی (سیاست بین‌المللی، اقتصاد و تجارت جهانی و اتحاد نظامی در قالب ناتو) به

دنبال داشت. فروپاشی شوروی و بلوک شرق سابق، و پایان نظام دوقطبی مبتنی بر جنگ سرد دو ابرقدرت؛ تأثیر شگرفی بر مفاهیم و مناسبات قدرت در دو سوی آتلانتیک برجای گذارده و بنیان آنرا دچار تزلزل جدی نمود. بزرگترین چالش فراروی دنیای غرب، بازتعریفِ مجدد مناسبات فرا آتلانتیکی، رفع موانع و پرکردن شکاف‌های موجود در این مناسبات می‌باشد.

- نکته کلیدی دیگراینکه مناسبات دو سوی آتلانتیک درتمامی حوزه‌های نه گانه مندرج در جدول فوق، بطورهمزمان واجد نیروهای مرکزگرا وگریز از مرکز می‌باشد. بعبارت دیگر در تمامی حوزه‌های مذکور در کنار عوامل موجد همکاری، عوامل موجد اختلاف و شکاف آتلانتیکی نیز به چشم می‌خورد. نکته مهمتر اینکه نیروهای مرکز گرا و موجد وحدت و همگرایی در دو سوی آتلانتیک، عمدتا به دوره های تاریخی ۵۰۰ سال اخیر و بخصوص دوره ۵۰ ساله جنگ سرد تعلق دارند ولی نیروهای گریز از مرکز و عوامل موجد اختلاف و چالش، به عصر پس از جنگ سرد و دوره معاصر مربوط می‌باشند. بعبارت دیگر زمینه های همکاری اروپا و آمریکا ریشه های تاریخی داشته ولی مبانی اختلافی آنها ، مسائل و چالش‌های نوین و فراروی آن است.

در بیان وضعیت حاکم برمناسبات نوین فرا آتلانتیکی میان اروپا وآمریکا سرگئی لاوروف وزیرخارجه روسیه درمقاله ای نوشته است[1]:

«در مورد غرب باید بگوییم که اتحاد غرب به یکی از قربانیان پایان جنگ سرد بدل شد. در این خصوص بروز برخی وقایع و رویدادها، اهمیت و تأثیر زیادی داشتند از جمله تجربه تلخ اجماع در اقدام زورگویانه علیه صربستان، ناکارآمدی ناتو درخصوص پیامدهای اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر و نهایتاً اختلافات در مساله عراق. ... بنابراین هرگونه تلاشی در راه احیای اتحاد فرا آتلانتیکی صرفاً ممکن است به موفقیتهای جزئی نایل شود. بعلاوه با پیوستن تهدید شوروی به تاریخ، اختلافات سیاسی- فلسفی بصورت تمایز در رویکردها میان اروپا و آمریکا بروز کرده که در عدم توافق روی مجموعه بزرگی از مسائل مختلف بویژه پیمان منع آزمایشات هسته‌ای، تصویب کنوانسیون محیط زیست (پیمان کیوتو)، دادگاه بین‌المللی جنایی و مجازات اعدام ؛ انعکاس می‌یابد. ... باید خاطرنشان سازم که عامل متحدکننده این اجماع و یکپارچگیِ دنیای غرب، ایدئولوژیک بود و تقابل ایدئولوژی».

برخی مصادیق اختلاف و رقابت میان اروپا و آمریکا

الف) موارد اختلاف اروپا و آمریکا در ارتباط با ناتو

۱. سپر دفاع موشکی آمریکا: هرچندآخرین تحولات گویای آن است که دولت های اروپایی رسماً در قالب ناتو موافق اجرای استقرار سپردفاع موشکی آمریکا در اروپا و خواهان قرار دادن پروژه دفاع موشکی در حال اجرای ناتو در کنار آن هستند ولی نسبت به اینکه این طرح آمریکا بدون جلب نظر روس‌ها به اجرا در آید نگران هستند. لذا در پی پیشنهاد پوتین مبنی بر اجرای این سیستم با مشارکت اروپا، روسیه و آمریکا در قالب ناتو، به نظر می رسد اروپایی‌ها متمایل به این پیشنهاد هستند و احتمالاً اصرار یک‌جانبه آمریکا باعث بروز مجدد برخی مخالفت ها در اروپا خواهد شد.

۲. مقوله امنیت انرژی و نقش ناتو درآن: آمریکایی‌ها درکنار برخی کشورهای شرق اروپا از جمله لهستان بدنبال وارد کردن مستقیم ناتو در مقوله امنیت انرژی و تعریف نقش مستقیم برای ناتو در این موضوع از جمله استقرار نیرو برای تأمین امنیت خطوط لوله حیاتی و انجام مأموریت دریایی از سوی این سازمان هستند. ولی کشورهایی نظیر فرانسه و جریان همفکر نسبت به هرگونه افزایش نقش ناتو در مقوله امنیت انرژی ملاحظه جدی دارند.

۳. نقش ناتو در خاورمیانه: آمریکا و اسرائیل در پی جنگ ۳۳ روزه تابستان ۸۵ به این جمع بندی رسیده بودند که نیروهای ناتو در لبنان مستقر گردند ولی فرانسه و کشورهای همفکرآن، که خاورمیانه را حیات خلوت اتحادیه اروپا می دانند، با ورود ناتو به این حوزه مخالفت کردند و شیراک در مصاحبه ای با لوموند مخالفت جدی خود را ابراز داشت و نهایتاً نیروهای یونیفیل تقویت شدند که به نوعی می‌توان گفت تحت هدایت اروپایی هاست.

۴. جهانی‌سازی ناتو و عضویت اعضای جدید: آمریکایی‌ها در نظر دارند با پیگیری ایده «ناتو به مثابه باشگاه دموکراسی‌ها» کشورهای همفکر و متحد خود نظیر استرالیا، ژاپن، کره جنوبی، نیوزیلند و رژیم صهیونیستی را به عضویت ناتو در آورند ولی گرایش اروپایی‌ها این حرکت را اقدامی خارج از ظرفیت ناتو و تحریک‌کننده چین و روسیه می‌داند. در نشست نوامبر ۲۰۰۶ سران ناتو این ایده از سوی آمریکایی ها بطور

جدی دنبال می‌شد ولی مخالفت های اروپایی موجب گردید در بیانیه سران به تقویت روابط ناتو با این کشورها تحت عنوان « کشورهای تماس» اکتفا شود.

۵. نیازهای انرژی اروپا: باتوجه به نیاز روزافزون اروپا به منابع انرژی نفت و گاز و نگرانی از استفاده های ابزاری روسیه از انرژی، اروپاییها بدنبال متنوع‌سازی منابع تأمین انرژی خود هستند. ایران باتوجه به جایگاه خود در این زمینه یکی ازآلترناتیوهای مورد نظر برای اروپاست.

۶. اختلاف نظرها درخصوص مأموریت ناتو در افغانستان: هرچند اعضای اروپایی ناتو سعی دارند اختلاف نظرهایشان با آمریکا در خصوص ماهیت مأموریت ناتو در افغانستان علنی نشده و مأموریت ناتو دچار از هم گسیختگی نگردد. ولی اروپاییها از اینکه آمریکا درصدد تداوم برخورد سخت افزاری با مشکلات افغانستان و انتظار از اروپاییها برای اعزام نیروی بیشتر برای جنگ علیه طالبان می باشد، ناخرسند هستند و معتقدند مأموریت ناتو کمک به امنیت و بازسازی در افغانستان است و برنامه های دولت آمریکا این مأموریت را که مورد تأیید سازمان ملل می‌باشد در معرض آسیب جدی قرار داده و افزایش تلفات نیروهای ناتو دولت های این کشورها را با مشکل جدی در داخل مواجه ساخته است. به رغم این اختلاف نظرها، اروپا و آمریکا در مقوله حساس و امنیتیِ خلع سلاح بین‌المللی اشتراک نظر و وحدت عمل دارند. بدنبال وقایع ۱۱ سپتامبر تلاش آمریکاییها بمنظور جهانگیر نمودن رژیم های خلع سلاح بین‌المللی با قوت و جدیت پیگیری شده و در این زمینه اتحادیهٔ اروپایی نیز در کنار آمریکا قرارگرفت. براین اساس انباشت، تکثیر، واردات و صادرات تسلیحات متعارف و استراتژیک بخصوص سلاحهای کشتارجمعی در معرض مانیتورینگ و کنترل ویژه قرار گرفته است. از دیگر مقوله های همکاری و اتفاق نظر دو سوی آتلانتیک ، مبارزه با تروریسم می‌باشد. وقایع ۱۱ سپتامبر، اروپا و آمریکا را در جهت مبارزه با تروریسم در کنار هم قرار داد و دو سوی آتلانتیک مجموعه‌ای از قوانین و مقررات داخلی و معاهدات خارجی خود را در خدمت مبارزهٔ مشترک با آنچه که تروریسم می خوانند، دستخوش تغییرات محتوائی قرار دادند. در این راستا، اتحادیهٔاروپایی با تصویب مجموعه‌ای از قوانین ضد تروریستی و پیش بینی پاراگرافی درموضوع مبارزه با تروریسم در موافقتنامه های خارجی خود و متعهد نمودن شرکای ثالث به تلاش فعالانه در مبارزه با اشکال تروریسم در این مبارزهٔ بین‌المللی

مشارکت نمود. اتحادیه اروپایی در بُعد خارجی مبارزه با تروریسم در دو رهیافت اصلی یعنی دیپلماسی بازدارندگی و همکاری اقتصادی گام بر می دارد. معذالک مشارکت آمریکا و اتحادیه اروپایی در مبارزه با تروریسم در حال‌حاضر با چالش‌های جدی بویژه در سطوح سیاسی و تبادل اطلاعات مواجه است. از نظر اتحادیه، سازمان ملل چارچوب مناسب برای بهره‌گیری از حقوق بین‌الملل که مجوز لازم برای مواجهه با تهدیدات جدید را ارائه می‌دهد، محسوب می‌گردد. در این رابطه پیوستن به کنوانسیونهای بین‌المللی مربوطه، از جمله امضای کنوانسیون سازمان ملل در مورد ممانعت از تأمین مالی تروریسم بین‌المللی مورد تأکید قرار دارد. مبارزه با تروریسم از طریق مشارکت چندجانبه با تأکید بر تقویت ائتلاف بین‌المللی که جنبه های نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گیرد، در کانون توجه اروپا و آمریکا قرار دارد.

ب)همگرایی و واگرایی میان اروپا و آمریکا در قبال بحران‌های منطقه‌ای‌وجهانی

بخش مهمی از اختلافات اروپا و آمریکا در سطح کلان و در ارتباط با چالش‌های جهانی قابل مشاهده و احصاء می‌باشد. مواردی از قبیل :

- اختلاف در مورد اجرای معاهدات زیست محیطی مانند پیمان کیوتو،
- اختلاف در مورد تعهدات بین‌المللی و عدم التزام آمریکا نسبت به این معاهدات،
- تمایزات و تفاوت برداشت درخصوص موضوع حقوق بشر،
- اختلافات در مورد تجارت جهانی و قواعد آن،

درعین حال مجموعه‌ای از بحرانها و مسائل منطقه‌ای مانند افغانستان، عراق، لبنان و مساله فلسطین هستند که اروپا وآمریکا درآنها حضور و مشارکت دارند و گرچه حداکثر تلاش برای ارائه تصویری یکسان و هماهنگ از خود بخرج می دهند ولی تمایزات و تفاوت‌های فیمابین آنها، مصداق «وحدت درکثرت» است و غرب (اروپا وآمریکا) در این چالش‌ها و بحران‌های منطقه‌ای کل واحدی محسوب نمی‌شوند. بعنوان نمونه اشتراکات میان اروپا و آمریکا دراصلِ حمایت از رژیم صهیونیستی و لزوم حفظ امنیت اسرائیل، غیرقابل کتمان می‌باشد. معذالک درموارد ذیل میان اتحادیه اروپا

(کشورهای اروپایی مانند فرانسه، آلمان و حتی انگلیس) با آمریکا اختلاف‌نظر وجود دارد:

- اختلاف در مورد ایفای نقش اروپا در قضیه فلسطین،
- اختلاف در مورد میزان حمایت بی چون و چرای آمریکا از اسرائیل،
- اختلاف در مورد ماهیت و محتوای تشکیل کشور مستقل فلسطینی،
- اختلاف تفسیر درخصوص موضوعاتی از قبیل سرزمینهای اشغالی پس از جنگ ۱۹۶۷، وضعیت بیت‌المقدس شرقی، شهرک‌سازی در سرزمین‌های اشغالی، وضعیت آوارگان فلسطینی.

گرچه اروپا تلاش می کند در قضیه فلسطین مواضع افراطی جناح آمریکایی - اسرائیلی را تعدیل نماید، اما چارچوب اصلی نقشهٔراه که با آرمانهای مردم فلسطین فاصله دارد، مورد حمایت دو سوی آتلانتیک بوده و اروپا وآمریکا در حرکتی واحد به پیبشبرد این طرح و رفع موانع این مسیر ادامه می دهند.

چشم اندازآینده اتحادیه اروپایی : وحدت تمام عیار یا فروپاشی؟

پروژه و پروسه وحدت اروپا را شاید بتوان بدون اغراق موفق‌ترین پروژه و دیرپاترین پروسه همگرایی منطقه‌ای در دنیا دانست. طرحی که با گذشت نیم قرن دستاوردهای چشمگیری به نمایش گذارده و توانسته با ابداعات و ابتکارات خود در عرصه های اقتصادی - تجاری ، فرهنگی- اجتماعی و حتی سیاسی- امنیتی، الگوی کشورها و مناطقی باشد که اهداف و یاآرزوهای مشابهی را در ذهن می پرورانند. بدیهی است که طرحی با وسعت و گستردگی وحدت اروپا یک پدیده تک‌بُعدی و یک‌سویه نیست، بلکه ابعاد و جنبه‌های مختلف و متعدد دارد و هرچه زمان می‌گذرد بر ابعاد و عناصر تشکیل‌دهنده آن افزوده می‌گردد. اگر از ابتدای شکل‌گیری این روند در سال ۱۹۵۱، صرفاً همکاری‌های اقتصادی و ادغام تجاری در دستورکار بود ، امروزه اتحادیه اروپایی بعنوان سمبل تحقق عینی پروژه وحدت ، ابعاد متعدد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به خود گرفته است.

این اتحادیه پس از طی موج های اولیه الحاق در سالهای ۱۹۷۲ (الحاق انگلیس، دانمارک و ایرلند)، دهه ۱۹۸۰ (الحاق اسپانیا و یونان) و دهه ۱۹۹۰ (الحاق

سوئد، اتریش و فنلاند)، در چهارمین و بزرگترین موج الحاق با پیوستن ده کشور حوزه اروپای مرکزی، شرقی و مدیترانه ای در سال ۲۰۰۴ به مجموعه‌ای ۲۵ عضوی و سپس در آخرین مرحله الحاق با پیوستن رومانی و بلغارستان به مجموعه‌ای ۲۷ عضوی تبدیل شد. بدین ترتیب، اتحادیه اروپا با روسیه و اوکراین نیز هم‌مرز گردیده و جمعیت آن به حدود ۵۰۰ میلیون نفر بالغ شده است که پس از چین و هند سومین مجموعه جمعیتی جهان را تشکیل می دهد. همچنین با توجه به چشم‌اندازهای الحاق کشورهای بالکان به اتحادیهٔاروپایی، قلمرو جغرافیائی اتحادیه تمامی کشورهای قارهٔ اروپا (به استثنای سوئیس) را در برخواهد گرفت. علاوه بر گسترش حوزهٔ یورو و ارتقای اعتبار بین‌المللی آن در مقابل غلبهٔ دلار آمریکا درمبادلات تجاری و اقتصادی بین‌المللی که پیام سیاسی «صدای واحد اروپا» را منعکس می نماید، نقش‌آفرینی اتحادیه در معادلات سیاسی بین‌المللی نیز بعنوان یک قطب قدرت افزایش یافته و بر مناسبات متقابل اتحادیه با دیگر بازیگران نظام بین‌الملل تأثیرگذار می‌باشد.

بازار واحد اروپایی فی‌الواقع یک بلوک تجاری تمام عیار است. تدوین سیاست‌های تجاری در مرکزیتی واحد، قدرت رقابت اروپا در تجارت دنیا را افزایش داده و اروپا را به دومین بلوک تجاری جهان بعد از ایالات متحده بدل ساخته است. امروزه اروپا در قالب بلوک تجاری خویش در مجامع تجاری مهم دنیا از صدایی واحد برخوردار است. اتحادیه اروپایی مناسبات تجاری خود را با تک تک کشورهای دنیا نیزکه از آنها بعنوان کشورهای ثالث یاد می شود به صورت متمرکز و واحد تنظیم می‌کند. وحدت پولی و مالی جزء مکمل وحدت تجاری و عامل تقویت کننده آن است. وحدت پولی و مالی را نیز باید از دستاوردهای شگرف کشورهای اروپایی دانست که از سال ۱۹۹۹ محقق شد و نهایتاً در سال ۲۰۰۲ به رواج رسمی و عملی اسکناسها و سکه‌های یورو منجر گردید. امروزه ۱۲ کشور عضو اتحادیه پولی اروپا از پول واحد استفاده می کنند و این کار ضمن آنکه باعث کاهش هزینه فعالیتهای اقتصادی شده، در توسعه مبادلات تجاری و افزایش تولید و رشد اقتصادی نیز موثر بوده است. وحدت پولی اروپا از اثرات بین‌المللی مهمی نیز برخوردار بوده است. امروزه یورو، پول واحد اروپایی در کنار دلار امریکا از معتبرترین ارزهای بین‌المللی است. یورو می‌رود که در مبادلات تجاری جهانی رفته رفته جای بیبشتری برای خود بیابد. هرچه زمان می‌گذرد بخش وسیع‌تری از دادوستدهای بازرگانی بین کشورها برمبنای یورو انجام می‌گیرد. در صورتی که این

وضعیت ادامه یابد باید منتظر بود و دید که بلوک جدیدی بنام بلوک یورو در مقابل بلوک دلار بوجود آید و موقعیت بین‌المللی دلار را بطور جدی تهدید نماید. طی یکی دو سال اخیر تغییر نرخ تبدیل دلار و یورو و افزایش ارزش پول اروپا در مقابل ارز امریکا از رویدادهای مهمی بوده و از آنجا که نشانه سمبلیک قوت عملکرد اقتصاد اروپاست لطماتی پرستیژی به ایالات متحده وارد کرده است.

در بخش سیاسی وحدت اروپا، با وجود آنکه پروژه وحدت به اندازه بعد تجاری و پولی پیشرفت نداشته، اما توانسته هویت جدیدی را از خود به نمایش بگذارد. بزرگترین دستاورد اروپا در این بخش، سیاست خارجی مشترکی است که پس از انعقاد پیمان ماستریخت در سال ۱۹۹۲ بین کشورهای عضو شکل گرفت و رفته رفته با تلاش برای رفع نواقص خود، پویایی و اثربخشی بیشتری را از خود نشان داد. معنی روشن سیاست خارجی مشترک اروپا آن است که کشورهای عضو در آن بخش از مسائل مهم سیاسی و بین‌المللی که بتوانند به دیدگاههای واحدی دست یابند به شکل هماهنگ و منسجم عمل می‌کنند. چنین پدیده‌ای در تاریخ اروپا و جهان بی‌سابقه است و هیچ مجموعه منطقه‌ای تاکنون نتوانسته صدای واحدی را در سیاست خارجی از خود ارائه کند. امروزه در اتحادیه اروپایی ساختارها و راه‌کارهای اجرایی خاصی برای تصمیم‌گیری ومدیریت سیاست خارجی مشترک تعبیه شده است.

اتحادیه اروپایی سیاست دفاعی و امنیتی مشترک را نیز به عنوان جزء مکمل سیاست خارجی مشترک در دستور کار خویش قرار داده است. بحرانهای بالکان ، چه در بوسنی– هرزگوین و چه در کوزوو که در آن اروپایی‌ها از اتخاذ مواضع منسجم و اثرگذار ناتوان ماندند و نتوانستند مسیر حوادث سیاسی و نظامی را در راستای حفظ نظم و آرامش در منطقه که هدف استراتژیک آنها بود، هدایت کنند ،آنها را به تأمل واداشت. در بحران‌های بالکان عدم وجود ساختار نظامی مؤثر و ناکارایی روند تصمیم‌گیری از جمله موانع تاخیری در حرکت متحدالشکل اروپا بود. به همین جهتَ، اروپا با پندآموزی از این بحران درصدد تقویت سیاست دفاعی و امنیتی خود برآمده است. سران اتحادیه اروپایی در اجلاس سال ۱۹۹۹ خود در هلسینکی تصمیم گرفتند به منظور تقویت توانایی‌های نظامی خود و ایجاد امکان دخالت برای حل و فصل مناقشات منطقه‌ای یک نیروی واکنش سریع مستقل به استعداد ۶۰ هزار نفر تشکیل دهند. این نیروها می‌بایست برای

جلوگیری از درگیری، حل و فصل بحران و عملیات انساندوستانه وارد عمل شوند. اروپایی‌ها بعدها به منظور ممانعت از بروز اصطکاک با امریکا، حیطه عملکرد نیروی مذکور را مداخله در بحران‌هایی که ایالات متحده (و ناتو) قصد و یا تمایل به دخالت در آنها را ندارد، عنوان کردند و کوشیدند نقشی مکمل امریکا برای خود دست و پاکنند. سیاست دفاعی مشترک و ابزارهای اجرایی آنها علیرغم آنکه به خاطر نو بودن با ضعفهایی مواجه است، اما مع‌الوصف در زمره ابتکارات مهم کشورهای اروپایی در جریان روند همگرایی به شمار می‌رود و توانسته است بر وزن بین‌المللی اروپا در معادلات جهانی بیفزاید.

اتحادیه اروپا با توجه به تجربیات تلخ و درسهای گرفته شده از عدم توفیقات خود در عرصه سیاست خارجی و امنیتی مشترک، اصولی را بعنوان اصول راهنمای عمل اتخاذ نموده تا پس از یک دوره ۳۰ ساله فقدان نقش آفرینی درعرصه سیاست جهانی (از اواخر دهه ۱۹۵۰تا اواخر دهه ۱۹۸۰) و یک مقطع ۱۵ ساله رؤیاپردازی در این عرصه (از اوایل دهه ۱۹۹۰ تا نیمه دهه نخست قرن ۲۱)؛ واقع‌بینانه با واقعیتِ افتراق‌ها و چالش‌های موجود در این عرصه مواجه گردیده و به سمت دستیابی به حداکثرِ اشتراک در سیاست خارجی و امنیتی خود (و نه وحدت و اتحاد در آن) گام بردارد:

- ضرورت وجود اراده سیاسی کافی به عنوان پیش‌شرط موفقیت سیاست خارجی اتحادیه؛
- اصل تداوم در سیاست خارجی بویژه در هنگام مدیریت بحران ؛
- ضرورت توانایی در نشان‌دادن واکنش سریع به بحران‌های جهانی و منطقه‌ای؛
- تقسیم کار شفاف در فرآیند تصمیم‌گیری و اجرا (با توجه به این واقعیت که ساختار سیاست خارجی در اتحادیه بصورت غیر قابل اجتنابی پیچیده است، شورا باید مسئولیتها را بطور روشن تفکیک و واگذار نماید) ؛
- اصل انسجام و همبستگی کشورهای عضو؛
- اولویت دادن به حل مسائل و چالش‌های بین‌المللی در چارچوب سیاست خارجی اتحادیه؛
- هماهنگی مناسب و اقدام با شرکا و بازیگران بین‌المللی از جمله ایالات متحده آمریکا.

چشم انداز آینده اتحادیه اروپایی در نظام بین الملل

اتحادیه اروپایی را باتوجه به ابعاد و شاخصه‌های قدرت شاید بتوان دومین قطب بزرگ اقتصادی و سیاسی جهان پس از ایالات متحده آمریکا محسوب نمود. یک مجموعه ۲۷ عضوی که طی سالهای آتی تعداد اعضای آن شاید به ۳۰ کشور افزایش یابد و به لحاظ جغرافیایی می‌رود که کل محدوده جغرافیایی اروپای شرقی و غربی را در برگرفته و با عضویت ترکیه ، حتی در همسایگی کشورهایی همچون ایران، عراق و سوریه قرار گیرد. گسترش اتحادیه که بزرگترین مرحله آن پس از جنگ سرد با الحاق ۱۰ کشورحوزه اروپای شرقی و مرکزی در ماه مه ۲۰۰۴ صورت تحقق بخود گرفت، به معنی خاتمه یافتن مرزبندی زمان جنگ سرد ، یکپارچگی سیاسی و اقتصادی کل خاک اروپا و قرار گرفتن آن تحت چتر مدیریتی واحد خواهد بود که بی شک به افزایش موقعیت جهانی و نفوذ و اعتبار اروپا در دنیا منجر خواهد شد. اروپای کنونی یک قطب جمعیتی و یک قطب تجاری مهم است. توسعه اتحادیه به ۲۷ کشور، جمعیت این مجموعه را به حدود نیم میلیارد نفر افزایش داده و روشن است که در مراحل بعدی گسترش، براین تعداد افزوده خواهد شد. اتحادیه اروپایی کنونی یک چهارم تولید ناخالص جهان را تولید میکند و یک سوم تجارت جهانی را در اختیار دارد. بدیهی است که بازاری واحد در این مقیاس و با این گستردگی یک پدیده منحصربفرد در دنیای کنونی می‌باشد. عضویت دائم فرانسه و انگلیس در شورای امنیت سازمان ملل و برخورداری آنها از حق وتو، حضور و عضویت چهار کشور فرانسه، انگلستان، آلمان و ایتالیا در گروه هشت کشور صنعتی، حضور یکپارچه و منسجم اتحادیه در سازمان تجارت جهانی، عضویت، نقش و نفوذ کشورهای مهم این مجموعه در سازمان توسعه و همکاری اقتصادی و عضویت بسیاری از آنها درناتو، سازمان امنیت و همکاری در اروپا، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از جمله دیگر عواملی است که اتحادیه اروپایی را به بازیگری مهم در معادلات بین‌المللی بدل کرده است.

آنچه که مسلم است موقعیت جهانی امروز اروپا متفاوت از دهه های قبل می‌باشد. ارتقای جایگاه جهانی اتحادیه اروپا دراین سالها به حدی بوده که برخی حتی سخن از ظهور ابرقدرتی جدید در دنیا بر زبان رانده‌اند. اما *اتحادیه اروپایی را نمی‌توان یک ابرقدرت تلقی نمود و درارزیابی قدرت و نفوذ اروپا نباید دچار اغراق* شد. به تعبیر

برخی محققین، یک کشور برای اینکه ابرقدرت محسوب شود باید از امکانات نظامی مؤثر جهت ترتیب دادن یک جنگ تمام عیار درهمه انواع جنگ‌های غیرمتعارف علیه قوی‌ترین کشور موجود جهان برخوردار باشد. با این تعریف که قدرت نظامی را مهمترین ملاک ابرقدرت بودن فرض گرفته، اروپا به جهت عدم برخورداری از توان نظامی اینچنینی نمیتواند چنین ادعایی داشته باشد. اما اگر ابرقدرت بودن را با «توان تاثیرگذاری»، «توانایی متقاعد ساختن دیگران» و «درجه مقبولیت بین‌المللی» بسنجیم، اتحادیه اروپایی حرفهای زیادی برای گفتن دارد. اروپا خصوصا پس از موج اخیر گسترش سومین مجموعه جمعیتی دنیا پس از چین و هند است، دومین قطب تجارت جهان است و از مجموعه ۱۲۰۰۰ میلیارد دلار مبادلات بازرگانی دنیا سهمی بیش از ۴۰۰۰ میلیارد دلار را به خود اختصاص داده است. با این حساب *چنانچه فقط با دید اقتصادی بنگریم، اتحادیه اروپایی یک ابرقدرت مهم و هم‌سطح با ایالات متحده می‌باشد. اما هیچکس نمی‌تواند منکر آن شود که قدرت نظامی از لوازم حتمی ابرقدرت بودن است و چون اروپا در این زمینه ضعف دارد، میتوان آن را تنها یک قدرت بزرگ بین‌المللی دانست.*

اروپا گرچه ابرقدرت نیست، اما یک قدرت بزرگ جهانی، دست‌کم در بعد اقتصادی است و در بسیاری از مسائل بین‌المللی به صورتی تعیین‌کننده تأثیرگذار است. در طیف وسیعی از موضوعات بین‌المللی که به حوزه سیاست سفلی ارتباط می یابد، یعنی در ارتباط با تجارت، محیط زیست، کنترل مواد مخدر، بلایای طبیعی، بیماریهای خطرناک و غیره حرفهای زیادی برای گفتن دارد. اما در حوزه سیاست علـــــیا گذشته از اقدامات محدودی که در دستورکار خویش قرار داده، در مسائل مهم و اساسی ناگزیر از همکاری و تبعیت از امریکاست. اروپا در این نوع موضوعات، دست کم تا مدتها، به ناچار نقشی مکمل امریکا برای خود قائل است. بنابراین تعبیری که زمانی برای آلمان بکار برده می‌شد در مورد اتحادیه کنونی نیز صادق است: اتحادیه اروپا یک غول اقتصادی و یک کوتوله سیاسی است که فاقد شاخصه‌های قدرت بزرگ و تمام‌عیار می‌باشد.

نتیجه‌گیری

اروپا در آینده به عنوان قدرتی معارض و چالش‌گر با ایالات متحده مطرح نخواهد بود اما به عنوان قدرتی توانمند، به دنبال ارتقای جایگاه خود در ساختار آینده نظام بین‌الملل خواهد بود. اروپا به دنبال آن است تا با تعمیق و گسترش همکاریهای منطقه‌ای خود، همگرایی اروپایی را تقویت نموده و ضمن کاهش تدریجی وابستگی سیاسی ، دفاعی و نظامی خود به آمریکا، در نظام بین‌الملل در حال تکوین، به عنوان یکی از قطب‌های قدرتمند در عرصه های سیاسی، اقتصادی و نظامی مطرح گردد.گسترش اتحادیه اروپایی، تمایلات و انگیزه های اتحادیه را برای نقش آفرینی های بیشتر در خاورمیانه، خلیج فارس و آسیای مرکزی و قفقاز تشدید نموده است. این حوزه ها ازجمله مناطقی هستند که به خاطر مجموعه پیچیده و درهم تنیده ای از ملاحظات سیاسی و اقتصادی مرتبط با آنها، درکانون توجه اتحادیه قرار دارند و فارغ از ملاحظات منبعث از قرابت تاریخی و جغرافیائی، درترازوی سیاست خارجی اتحادیه، واجد وزن و جایگاه راهبردی می باشند. اتحادیه اروپایی یک واقعیت تاریخی و موجود است که اگرچه امکان تحول و تکامل آن به سمت وحدت کامل و تما م عیار و تبدیل آن به ایالات متحده اروپا ناممکن و دست نیافتنی می نماید، معذالک درحال حاضر و تا آینده ای قابل پیش بینی همچنان بعنوان بازیگری عمده در عرصه اقتصاد جهانی و تأثیرگذار درصحنه سیاست بین‌الملل، نقش آفرین خواهد بود .

یادداشت‌ها

۱.برای مطالعه بیشتر نظریات مورتون کاپلان مراجعه شود به کتب مربوط به تئوری‌های روابط بین‌الملل از جمله:

ـ دورتی، جیمز، فالتزگراف، رابرت، «نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل»، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، نشر قومس ، ۱۳۷۲ ـ ص ۲۵۰.

ـ سیف زاده ، سید حسین – «نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل»، نشر سفیر ، ۱۳۶۸ ، ص ص ۸۶-۷۲.

۲. برای آشنائی بیشتر با مباحث و مطالب پیرامون تحول درمفهوم قدرت رجوع شود به:

ـ تافلر، الوین – «جابجائی در قدرت» – ترجمه شهیندخت خوارزمی ، نشر مترجم ، ۱۳۷۰.

۳. برای بررسی روند تکامل و تکوین نظام بین‌الملل رجوع کنید به نظریاتی که اخیراً درمحافل علمی- آکادمیک و درسطح نشریات بین‌المللی مطرح گردیده است. ازجمله نظریه اخیر فرید ذکریا ، سردبیر و ستون نویس نشریه آمریکایی نیوزویک تحت عنوان جهان پس از آمریکا ، و نظریاتی که در باب «جهان چند قطبی» و «جهان بدون قطب» مطرح گردیده است.

۴. نگاه کنید به کتاب ارزشمند زیر در خصوص سیاست خارجی اتحادیه اروپا و اعضای قدرتمند آن :

- Soetendorp, Ben – Foreign Policy In European Union – Longman , London – 1999.

۵. متغیرهای الگوی همگرایی منطقه‌ای عبارتند از: ماهیت و سطح همبستگی، ماهیت ارتباطات، سطح قدرت و ساختار روابط. برای مطالعه بیشتر درخصوص معیارها و متغیرهای همگرایی منطقه‌ای رجوع کنید به:

- Cantory And Spiegle, The International Politics of Region: A Comparative Approach – University of California 1970- P7

۶. منابع جمع‌آوری آمار: صندوق بین‌المللی پول (IMF)+ سازمان تجارت جهانی(WTO) – سال ۲۰۰۴ و۲۰۰۵ ، باتوجه به سال پایه آمارگیری، اتحادیه اروپا دارای ۲۵ عضو مورد نظر می‌باشد.

۷. درخصوص نقش و تأثیر اروپا و آمریکا بر نظم نوین جهانی پس از جنگ سرد نگاه کنید به :

- فونتن ، آندره - یکی بدون دیگری : نظم نوین جهانی؟ - ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر فاخته ۱۳۷۱.

۸. جدول حاضر بسط و تعمیم یافته مدلی است که درکتاب زیر بدان پرداخته شده است:

- Odge . Juliet – <u>The European Community And The Challenge of The Future</u> – St . Martin S Press . New York . 1980 Pp 262-263

۹. مقاله «خیزش آسیا و محور شرق درسیاست خارجی روسیه» به قلم سرگئی لاوروف وزیرخارجه روسیه ، مجله «روسیه و سیاست جهانی» - مارس و آوریل ۲۰۰۶.

تحول سیاست خارجی و امنیتی مشترک در معاهده قانون اساسی

حمید زنگنه[1]

چکیده: علی‌رغم کنار گذاشتن معاهده قانون اساسی و تصویب معاهده لیسبون به جای این معاهده، بررسی موضوعات این معاهده هنوز حایز اهمیت است. نقش «نماینده عالی سیاست خارجی و امنیتی مشترک» اتحادیه اروپا و نیز همبستگی کشورهای عضو اتحادیه در سیاست خارجی و امنیتی مشترک از جمله مباحث مورد مطالعه می‌باشد. متن معاهده قانون اساسی حاوی همکاری ساختاری و دائمی در حوزه سیاست دفاعی و امنیتی مشترک است که به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: معاهده قانون اساسی، اتحادیه اروپایی، سیاست خارجی، امنیتی، لیسبون.

نخستین اقدام کشورهای اروپایی برای همکاری در زمینه سیاست خارجی، در قالب «همکاری سیاسی اروپایی» در سال ۱۹۷۰ صورت گرفت. در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دول عضو ابتدا به‌شکل محتاطانه و کاملاً خارج از چارچوب توافق‌نامه‌های جامعه اروپایی در امور مرتبط با سیاست خارجی با یکدیگر همکاری کردند. اهمیت رو به افزایش همکاری در سیاست خارجی هنگامی به رسمیت شناخته شد که همکاری سیاسی اروپایی جایگاهی در «سند واحد اروپایی» مصوب ۱۹۸۷ به دست آورد. بر این اساس، «طرفین قرارداد که اعضای جامعه اروپایی هستند به صورت مشترک برای تدوین و اجرای یک سیاست خارجی اروپایی تلاش می‌کنند».(۱)

در چنین شرایطی، سامانه روابط خارجی اتحادیه دو مسیر و الگوی متمایز را توسعه داد: از یک سو، کمیسیون اروپایی به‌تدریج شبکه‌ای از خدمات را برای حمایت و

---

۱. حمید زنگنه، کارشناس وزارت امور خارجه و دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تهران.

اجرای برنامه کمک‌های توسعه‌ای در کشورهای ثالث بنا نهاد. این شبکه اغلب در ارتباط با موافقت‌نامه‌های تجارت ترجیحی عمل کرد. از سوی دیگر، در ابتدا با نهادینه شدن همکاری سیاسی اروپایی و سپس با تأسیس سیاست خارجی و امنیتی مشترک در سال ۱۹۹۱، دبیرخانه عمومی شورای وزیران به صورت فزاینده‌ای دستورالعمل‌های اختصاصی در زمینه روابط خارجی را صادر نمود.[۲] معاهده ماستریخت ایجادکننده «سیاست خارجی و امنیتی مشترک» به عنوان ستون دوم اتحادیه اروپایی بود. با توجه به اهمیت معاهده ماستریخت، تحلیل‌گران روابط بین‌الملل از این معاهده بعنوان نقطه‌عطف هویت جدید اروپا یاد می‌کتند. پانزده کشور عضو اتحادیه در آن زمان پس از تصویب معاهده ماستریخت تلاش برای کسب هویت سیاسی - امنیتی را در دستورکار خود قرار دادند. تصویب معاهده ماستریخت موجب شد اتحادیه اروپایی تلاش کند در عرصه نظام بین‌المللی مؤثرتر و مستقل‌تر عمل نماید.[۳]

معاهده آمستردام نیز ابزارها و امکانات خوبی در اختیار این حوزه سیاست‌گذاری قرار داد. معاهده آمستردام اگر چه مسؤولیت صریح حقوقی به اتحادیه اروپایی تفویض نکرد، ولی با واگذار کردن اختیار انعقاد موافقت‌نامه‌های مربوط به سیاست خارجی و امنیتی مشترک با کشورهای ثالث به این اقدام نزدیک شد. آیین‌کاری برای مذاکره و انعقاد این موافقت‌نامه‌ها بر مبنای مذاکره ریاست با کمیسیون و نیاز به اتفاق آرا برای تصویب تصمیمات شورا مشخص شد. در معاهده آمستردام سیاست دفاعی پیشرفت کرد و موضوعات امنیتی خاص برای اولین بار در حوزه نفوذ اتحادیه اروپایی شناسایی شدند. به‌علاوه براساس این معاهده، ابزارهای سیاسی کارایی و گسترش بیشتری یافتند و با ایجاد پست هماهنگ‌کننده سیاست خارجی و امنیتی مشترک، تحول مهمی در این زمینه حاصل شد.[۴] براساس مفاد مندرج در معاهده ماستریخت و معاهده آمستردام، اهداف سیاست خارجی و امنیتی مشترک عبارتند از:

- تضمین ارزش‌های مشترک، منافع بنیادین، استقلال و هم‌گرایی اتحادیه در تطابق با اصول منشور ملل متحد؛
- تقویت امنیت اتحادیه به همه شیوه‌ها؛
- حفظ امنیت بین‌الملل مطابق با اصول منشور ملل متحد، اصول سند پایانی هلسینکی و اهداف منشور پاریس مشتمل بر موارد مرتبط با مرزهای خارجی؛
- ارتقای همکاری بین‌المللی؛

- توسعه و تحکیم دموکراسی، حاکمیت قانون، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین.[۵]

معاهده نیس مشتمل بر تقیدات جدیدی در سیاست خارجی و امنیتی مشترک بود. اما مهم‌ترین تحول در این زمینه، افزایش حوزه‌های رأی‌گیری براساس اکثریت کیفی و تقویت نقش کمیته سیاسی و امنیتی در عملیات‌های مدیریت بحران بود.[۶]

در این نوشته نگاه معاهده قانون اساسی به تبلورهای مختلف سیاست خارجی و امنیتی مشترک را در مقایسه با تحولات پیشین بررسی می‌کنیم تا مشخص شود که آیا معاهده قانون اساسی در این زمینه تحول عمده‌ای ایجاد کرده است و آیا می‌توان این تحول را دلیل رد معاهده قانون اساسی بدانیم؟

معاهده قانون اساسی و مقررات عمومی در زمینه سیاست خارجی و امنیتی مشترک

براساس معاهده قانون اساسی، صلاحیت اتحادیه در موضوعات سیاست خارجی و امنیتی مشترک مشتمل بر همه حوزه‌های سیاست خارجی و همه مسائل مرتبط با امنیت اتحادیه، از جمله چارچوب در حال ارتقای سیاست دفاعی مشترک است که احتمالاً منجر به دفاع مشترک می‌شود. همه دولت‌های عضو به‌صورت فعال و بدون قید و شرط، و با روحیه وفاداری و همبستگی متقابل از سیاست خارجی مشترک اتحادیه حمایت می‌کنند و به اقدام اتحادیه در این زمینه متعهد می‌شوند. دولت‌های عضو از انجام اقداماتی که در تضاد با منافع اتحادیه باشد و یا آسیب احتمالی به کارآمدی آن وارد کند، پرهیز می‌نمایند.[۷]

سیاست خارجی و امنیتی مشترک به‌وسیله وزیر امور خارجه و دولت‌های عضو با استفاده از منابع ملی و اتحادیه به اجرا در می‌آیند. دولت‌های عضو به‌منظور تعیین رهیافت مشترک با هم‌دیگر در شورای اروپایی و در شورای وزیران در مورد مسائل سیاست خارجی و امنیتی که در راستای منافع عمومی است مشورت می‌کنند. قبل از اتخاذ هر اقدامی در صحنه بین‌المللی یا هر تعهدی که منافع اتحادیه را تحت‌تأثیر قرار دهد، هر دولت عضو در شورای اروپایی یا شورای وزیران با دیگر اعضا مشورت می‌کنند.

دولت‌های عضو با انسجام اقداماتشان تضمین می‌نمایند که اتحادیه قادر به دفاع از منافع و ارزش‌هایش در صحنه بین‌المللی است.[۸]

معاهده قانون اساسی می‌گوید اتحادیه اروپایی دارای قدرت تعیین و به اجرا گذاشتن سیاست کلی در زمینه امور خارجی از جمله تعیین چارچوب چگونگی پیشبرد سیاست کلی دفاعی این اتحادیه است؛ این بدین معنا است که اتحادیه اروپایی می‌تواند یک سیاست کلی در زمینه دفاعی یا امنیتی را به اعضای خود تحمیل کند. اگر چه کشورهای عضو می‌توانند از حق وتو استفاده کنند و از قبول آن سر باز زنند، اما هدف به دست آوردن موافقت هر چه بیشتر اعضای اتحادیه است.[۹]

براساس این معاهده، شورای اروپایی و شورای وزیران نقش بسیار مهمی در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک دارند. تصمیمات اروپایی مرتبط با سیاست خارجی و امنیتی مشترک، به جز در موارد استثنایی، باید به اتفاق آرا به تأیید شورای اروپایی و شورای وزیران برسند.[۱۰] براساس معاهده قانون اساسی، شورای اروپایی، منافع و اهداف راهبردی اتحادیه در حوزه روابط خارجی را براساس اصول و اهداف این سازمان شناسایی می‌کند. شورای اروپایی راهکارهای کلی سیاست خارجی و امنیتی مشترک، مشتمل بر موضوعات دارای عوارض دفاعی را تعریف می‌کند. در صورتی که ضرورت تحولات بین‌المللی ایجاب نماید، رییس شورای اروپایی یک جلسه فوق‌العاده شورای اروپایی را برای تعریف خطوط راهبردی سیاست‌های اتحادیه در مواجهه با چنین تحولی برگزار می‌کند.[۱۱]

شورای وزیران نیز براساس راهکارهای کلی و خطوط راهبردی تعریف شده شورای اروپایی، تصمیم‌های اروپایی موردنیاز برای تعریف و اجرای سیاست خارجی و امنیتی مشترک را اتخاذ می‌نماید.[۱۲] وزیر امور خارجه اتحادیه در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک و کمیسیون در دیگر حوزه‌های اقدام خارجی اتحادیه می‌توانند پیشنهادهایی به شورای وزیران ارائه دهند.[۱۳]

کمیسیون اروپایی هم در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک نقش دارد. یکی از وظایف کمیسیون، چگونگی اجرای تصمیماتی است که از سوی شورای اروپا در مورد سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا تعیین می‌شود. کمیسیونرهایی که وظایف آنان مستقیماً در ارتباط با سیاست خارجی و امنیتی مشترک است، شامل کمیسیونر

روابط خارجی، کمیسیونر امور توسعه و کمک‌های انسان‌دوستانه، کمیسیونر تجارت و کمیسیونر گسترش اتحادیه اروپایی هستند.[۱۴]

پارلمان اروپایی نیز باید به‌صورت منظم در مورد جنبه‌های اصلی و انتخاب‌های اساسی سیاست خارجی و امنیتی مشترک مورد مشورت قرار گیرد و از چگونگی تحول این سیاست‌ها مطلع شود.[۱۵] معاهده قانون اساسی درمورد جنبه‌های اصلی سیاست‌های دفاعی و امنیتی مشترک نیز برای پارلمان اروپایی تنها نقش مشورتی و مطلع شدن را قائل می‌شود.[۱۶]

نقش وزیر امور خارجه اتحادیه در معاهده قانون اساسی

در معاهده آمستردام به منظور ایجاد هماهنگی در مواضع کشورهای عضو به هنگام تصمیم‌گیری در سیاست خارجی و امنیتی مشترک، پست جدیدی تحت عنوان «نماینده عالی سیاست خارجی و امنیتی مشترک» ایجاد شد.[۱۷]

با این حال، منتقدان بر این باورند که سامانه اتحادیه اروپایی برای هماهنگی سیاست خارجی فاقد کارآیی است. نماینده عالی شورا در سیاست خارجی از سوی اتحادیه سخن می‌گوید، ولی قدرت اندکی دارد. کمیسیونر روابط خارجی وزن دیپلماتیک کمتری دارد، چرا که سیاست خارجی عمدتاً به وسیله شورا و نه کمیسیون اتخاذ می‌شود. همکاری و هماهنگی بین این دو پست غالباً دشوار است. به همین دلیل، معاهده قانون اساسی این دو پست را با هم ترکیب نمود تا یک نفر مسؤولیت تمام امور روابط خارجی و بین‌المللی اتحادیه را بر عهده بگیرد. این پست جدید در معاهده قانون اساسی، وزیر امور خارجه اتحادیه نامیده شد.[۱۸]

براساس معاهده قانون اساسی، وزیر امور خارجه اتحادیه با اکثریت کیفی اعضای شورای اروپایی و با موافقت رییس کمیسیون انتخاب می‌شود و با همین روند نیز امکان کنار گذاشتن وی وجود دارد. وزیر امور خارجه اتحادیه سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه را به پیش می‌برد و با ارائه طرح‌هایش می‌تواند به توسعه این سیاست کمک کند. وزیر امور خارجه اتحادیه ریاست بر شورای امور خارجی را بر عهده دارد و یکی از معاونان رییس کمیسیون اروپایی تلقی می‌شود.[۱۹]

براساس ماده III-296 معاهده قانون اساسی، وزیر امور خارجه اتحادیه، که ریاست بر شورای روابط خارجی را بر عهده دارد، از طریق پیشنهادهایش در آماده‌سازی سیاست خارجی و امنیتی مشترک نقش دارد و اجرای تصمیم‌های اروپایی اتخاذ شده توسط شورای اروپایی و شورای وزیران در این زمینه را تضمین می‌کند. وزیر امور خارجه نمایندگی اتحادیه در موضوعات مرتبط با سیاست خارجی و امنیتی مشترک را بر عهده دارد. وی از طرف اتحادیه گفتگوهای سیاسی با طرف‌های ثالث را هدایت می‌کند و موضع اتحادیه را در سازمان‌های بین‌المللی و کنفرانس‌های بین‌المللی بیان می‌کند.[۲۰] وزیر امور خارجه اتحادیه در انجام وظایفش از هم‌یاری «سرویس اقدام خارجی اروپایی» بهره‌مند می‌شود. این سرویس با همکاری با سرویس‌های دیپلماتیک دولت‌های عضو عمل می‌کند و مشتمل بر مأمورانی از بخش‌های مرتبط دبیرخانه عمومی شورای وزیران و کمیسیون اروپایی و نیز کارکنانی از سرویس‌های دیپلماتیک ملی دولت‌های عضو است. سازمان و کارکرد سرویس اقدام خارجی اروپایی با تصمیم اروپایی شورای وزیران شکل می‌گیرد. شورای وزیران براساس پیشنهاد وزیر امور خارجه اتحادیه و بعد از مشورت با پارلمان اروپایی و کسب رضایت کمیسیون اروپایی اقدام می‌کند.[۲۱]

نماینده ویژه مکانیسم دیگری است که در اختیار وزیر امور خارجه قرار دارد. براساس معاهده قانون اساسی، شورای وزیران براساس پیشنهاد وزیر امور خارجه اتحادیه می‌تواند یک نماینده ویژه را با وظایفی مشخص در رابطه با موضوعات سیاسی ویژه منصوب نماید. نماینده ویژه وظایفش را زیر نظر وزیر امور خارجه اتحادیه انجام می‌دهد.[۲۲] ماده III-299 معاهده قانون اساسی، ترتیبات تنظیم سریع تصمیم در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک را مورد توجه قرار می‌دهد. براساس این ماده، «هر دولت عضو، وزیر امور خارجه اتحادیه، یا همان وزیر با حمایت کمیسیون اروپایی می‌توانند هر مسأله مرتبط با سیاست خارجی و امنیتی مشترک را به شورای وزیران ارجاع دهند و آن را به شکل ابتکار یا پیشنهاد مناسبی ارائه نمایند. در مواردی که نیازمند تصمیم سریع است، وزیر امور خارجه، با حرکت خود یا به درخواست یکی از دولت‌های عضو، یک جلسه فوق‌العاده شورای وزیران طی ۴۸ ساعت، یا در شرایط اضطرار در دوره‌ای کوتاه‌تر تشکیل می‌دهند».[۲۳]

در مورد ارتباط کاری وزیر امور خارجه اتحادیه و پارلمان اروپایی، ماده III-304 معاهده قانون اساسی می‌گوید وزیر امور خارجه اتحادیه باید به پارلمان اروپایی اطلاع دهد و مشاوره نماید. او باید اطمینان دهد که دیدگاه‌های پارلمان اروپایی مورد توجه قرار گرفته‌اند. نمایندگان ویژه در توجیه پارلمان اروپایی می‌توانند نقش داشته باشند. پارلمان اروپایی هم می‌تواند از شورای وزیران و وزیر امور خارجه اتحادیه سؤال نماید یا پیشنهادهایی به آنها ارائه دهد. پارلمان اروپایی در مورد پیشرفت اجرای سیاست خارجی و امنیتی مشترک، مشتمل بر سیاست دفاعی و امنیتی مشترک، هر سال دو بار مباحثاتی را برگزار می‌نماید.[۲۴]

اگرچه ایجاد پست وزیر امور خارجه مباحثه‌انگیز بود، اما از دید برخی کارشناسان تنها دو پست، یکی به عنوان نماینده کمیسیون و دیگری به عنوان نماینده شورای وزیران در هم ادغام شده‌اند و هیچ قدرت جدیدی به اتحادیه اروپایی منتقل نشده است. این اصلاحیه بوروکراسی را کاهش می‌دهد و صدای بین‌المللی اتحادیه اروپایی را تقویت می‌کند. این دغدغه که قیود ایجاد شده برای سیاست خارجی و امنیتی مشترک به منافع بریتانیا آسیب وارد می‌کند نیز گمراه‌کننده به نظر می‌رسد و شاید بهتر باشد که ریشه این نگرانی را در نگاه تاریخی بریتانیا به اتحادیه اروپایی جستجو کنیم. از آن جا که سیاست خارجی و امنیتی مشترک نیازمند اتفاق آراست، اتخاذ سیاست مشترک در هر حوزه‌ای نیازمند حمایت دولت بریتانیاست. ضمن اینکه سیاست خارجی و امنیتی مشترک به خصوصیات ویژه سیاست‌های امنیتی و دفاعی دولت‌های عضو آسیب نمی‌رساند.[۲۵] وزیر امور خارجه اتحادیه تنها در صورتی از جانب اتحادیه اروپایی نقش بازی خواهد کرد که سیاست مورد نظر قبلاً به تصویب کشورهای عضو رسیده باشد و یا یک سیاست کلی مورد قبول تمام کشورهای عضو باشد. براساس ماده III-301 معاهده قانون اساسی، «زمانی که شورای اروپایی و شورای وزیران رهیافت مشترک اتحادیه در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک را تعریف می‌کنند، وزیر امور خارجه اتحادیه و وزیران امور خارجه دولت‌های عضو، فعالیت‌هایشان را در شورای وزیران هماهنگ می‌کنند. مأموریت‌های دیپلماتیک دولت‌های عضو و هیأت‌های دیپلماتیک اتحادیه در کشورهای ثالث و در سازمان‌های بین‌المللی هم برای شکل‌دهی و اجرای این رهیافت مشترک همکاری می‌نمایند».[۲۶]

به علاوه گفته می‌شود که وضعیت وزیر امور خارجه اتحادیه تا حدی مبهم است. به نظر می‌رسد که وی در درجه اول کارگزار شورای اروپایی باشد. چرا که این شورا می‌تواند به دوره کاری وی در هر زمان پایان دهد. به علاوه وزیر امور خارجه اتحادیه با ریاست بر شورای وزیران امور خارجه، به صورت مستقیم در نزد کمیسیون نمایندگی خواهد داشت.[۲۷]

با این وجود، عنوان وزیر امور خارجه با مخالفت کسانی روبرو شد که این عنوان را تقویت ابردولتی اتحادیه می‌دانستند. به خصوص بریتانیا با عنوان وزیر امور خارجه اتحادیه اروپایی مشکل داشت و از این بیم داشت که این پست توانایی‌اش برای پیشبرد سیاست خارجی و دفاعی مستقل و حتی کرسی دایمش در شورای امنیت را تحت تأثیر قرار دهد. تونی بلر، نحست وزیر وقت بریتانیا در این زمینه گفت «ما با چیزی که جایگزین نقش سیاست خارجی بریتانیا و وزیر خارجه ما باشد موافقت نخواهیم کرد».[۲۸] از این رو در پی بن بست معاهده قانون اساسی، با فشارهای بریتانیا، جمهوری چک، لهستان، اسلوونی و سوئد مسؤول این سمت جدید، وزیر امور خارجه اتحادیه نامیده نخواهد شد و در معاهده لیسبون از وی به عنوان «نماینده عالی اتحادیه برای امور خارجی و سیاست امنیتی» نام برده شده است. بدین‌ترتیب نام این پست به همان عنوان سابق برگشت، هر چند که کارکردهای این پست به همان شکل معاهده قانون اساسی باقی ماند.[۲۹]

معاهده قانون اساسی و همبستگی اتحادیه در سیاست خارجی و امنیتی مشترک

روند تدوین حقوق اتحادیه اروپایی همواره با تلاش برای حفظ همبستگی اعضا همراه بوده است. در عین حال سعی شده است که این همبستگی منجر به انزوای برخی دولت‌های عضو نشود.[۳۰] چنین مفهومی در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک نیز مورد توجه قرار گرفته است. طبق ماده I-40 معاهده قانون اساسی، اتحادیه اروپایی براساس توسعه همبستگی سیاسی چندجانبه میان دولت‌های عضو، شناسایی مسائل مربوط به منافع عمومی و دست‌یابی به انسجام هرچه بیشتر در اقدامات دولت‌های عضو، سیاست خارجی و امنیتی مشترک را به پیش می‌برد.[۳۱]

ماده III-294 معاهده نیز دولت‌های عضو را موظف به حمایت از سیاست خارجی و امنیتی مشترک به صورت فعال و بدون قید و شرط و با روحیه وفاداری و همبستگی متقابل می‌نماید. براساس این ماده، دولت‌های عضو با یکدیگر برای تقویت و توسعه همبستگی متقابل سیاسی‌شان کار می‌کنند و از هر اقدامی که در تعارض با منافع اتحادیه باشد یا به کارآمدی اتحادیه به عنوان یک نیروی منسجم در روابط بین‌المللی آسیب وارد نماید، امتناع می‌کنند.[۳۲]

برای حفظ این همبستگی در شرایط مخالفت برخی اعضا، اصل «امتناع سازنده» مورد توجه معاهده قانون اساسی قرار گرفت. این اصل که در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک توسط معاهده آمستردام ایجاد شد، اگر چه به منظور ارائه فرصت برای گسترش اقدامات مشترک اتحادیه بود، اما از دید برخی تحلیل‌گران نوعی واپس‌گرایی در تحقق این حوزه سیاسی ارزیابی شد. چرا که بدین وسیله، دولت‌های ملی حق رأی وتوی خود را حفظ و حاکمیت خود را در این زمینه اعمال می‌کردند.[۳۳]

در شرح کاربرد این اصل در ماده III-300 معاهده قانون اساسی آمده است تصمیمات اروپایی در حوزه اقدام خارجی اتحادیه باید با اتفاق آرا در شورای وزیران اتخاذ شوند. اما زمانی که یکی از اعضای شورای وزیران از دادن رأی امتناع نماید، باید امتناع خود را با یک بیانیه رسمی مطرح نماید. در چنین شرایطی دولت عضو متعهد به اعمال تصمیم اروپایی نیست، اما این تعهد را می‌پذیرد که از هر اقدامی که احتمال تعارض یا ممانعت با اقدام اتحادیه براساس آن تصمیم را داشته باشد پرهیز کند. در صورتی که تعداد اعضای دارای رأی ممتنع شورای وزیران در این موضوع به حداقل یک‌سوم دولت‌های عضو و مشتمل بر یک‌سوم جمعیت اتحادیه برسد، تصمیم اروپایی در حوزه اقدام خارجی اتخاذ نمی‌شود.[۳۴]

اما در صورتی که یکی از اعضای شورای وزیران اعلام نماید به دلایل رسمی و حیاتی سیاست ملی، قصد مخالفت با تصمیم اروپایی اتخاذ شده با اکثریت کیفی را دارد، رأی‌گیری نباید انجام شود. وزیر امور خارجه اتحادیه در مشاوره نزدیک با این دولت عضو راه‌حل قابل‌قبولی را جستجو می‌نمایند. اگر شخص وزیر امور خارجه موفق نشد، شورای وزیران با اکثریت کیفی درخواست می‌نمایند که موضوع برای تصمیمی اروپایی با

اتفاق آرا به شورای اروپایی ارجاع داده شود. این قاعده در مورد تصمیماتی که دارای عوارض دفاعی یا نظامی هستند اعمال نمی‌شود.[۳۵]

معاهده قانون اساسی مفهوم همبستگی در اتحادیه اروپایی را به خصوص با افزودن «شرط همبستگی» برجسته‌تر کرد. براساس این شرط، در صورتی که یکی از دولت‌های عضو هدف حملات تروریستی یا قربانی یک فاجعه انسانی یا طبیعی شد، اتحادیه و دولت‌های عضو براساس روحیه همبستگی به اقدام مشترک می‌پردازند. در این شرایط اتحادیه همه ابزارهای خود از جمله منابع نظامی که دولت‌های عضو در اختیار می‌نهند را بسیج می‌کند تا نسبت به پیش‌گیری از تهدیدهای تروریستی در قلمروی دولت عضو، حمایت از نهادهای مدنی و افراد غیرنظامی در برابر حملات تروریستی، و هم‌یاری به دولت عضو اقدام شود. این هم‌یاری در صورتی روی می‌دهد که مقامات سیاسی دولت در معرض تهدید چنین درخواستی را مطرح کرده باشند.[۳۶]

در ماده I-41 معاهده قانون اساسی نیز امکان همکاری نزدیک‌تر در زمینه دفاع متقابل به هنگام تهاجم نظامی به یکی از دولت‌های عضو پیش‌بینی شده است.[۳۷] در ماده III-329 نیز برای هم‌یاری به دولت عضو در چنین شرایطی، مقرر شده است دولت‌ها در درون شورای وزیران اتحادیه هماهنگی‌های لازم را به عمل آورند و براساس پیشنهادهای مشترک کمیسیون و وزیر امور خارجه اتحادیه، تصمیم اروپایی اتخاذ شود. شورای وزیران اتحادیه از هم‌یاری کمیته سیاسی و امنیتی و حمایت ساختارهای توسعه یافته در چارچوب سیاست دفاعی و امنیتی مشترک بهره‌مند می‌شوند. پارلمان اروپایی نیز از تصمیم‌ها و اقدام‌ها در این زمینه مطلع می‌شود.[۳۸]

بررسی مفهوم «همبستگی» در سیاست خارجی اتحادیه اروپایی، از دید برخی تحلیل‌گران از این جهت نیز اهمیت دارد که وظیفه‌ای را ایجاد می‌کند که ممکن است موجب نارضایتی برخی دولت‌های عضو به خصوص دولت‌های کوچک عضو شود. در این زمینه، یک سؤال اصلی این است که اتحادیه ۲۷ عضوی یا بیشتر چگونه موازنه منافع ملی مشروع دولت‌های عضو را با همبستگی اتحادیه و روح این جامعه تنظیم می‌نماید؟ از طرفی اگر چه دولت‌های بزرگ اتحادیه توانایی اعمال فشار به اعضای کوچک‌تر اتحادیه را دارند، اما مخالفت‌ها می‌تواند سرعت هم‌گرایی در این حوزه را کاهش دهد.[۳۹]

معاهده قانون اساسی و همکاری ساختارمند دایمی در حوزه سیاست دفاعی و امنیتی مشترک

براساس معاهده ماستریخت، حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک می‌تواند به مسائل امنیتی نیز بپردازد و از جمله کار تدوین سیاست دفاعی مشترک را که به ایجاد یک ساختار دفاعی مشترک منجر می‌شود بر عهده بگیرد.[۴۰] معاهده قانون اساسی نیز با چنین رویکردی می‌گوید سیاست دفاعی و امنیتی مشترک بخش جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی و امنیتی مشترک است.[۴۱]

در پیش‌نویس‌های مقدماتی معاهده قانون اساسی، عبارت «چارچوب در حال ارتقای سیاست دفاعی مشترک که احتمالاً منجر به دفاع مشترک می‌شود» مندرج در ماده I-16 با عبارتی قطعی به صورت «منجر به دفاع مشترک خواهد شد» ارائه شده بود. اگر این ادبیات حفظ می‌شد در مقایسه با معاهدات ماستریخت، آمستردام و نیس حرکتی مترقیانه در دفاع مشترک اروپایی تلقی می‌شد. اما این جمله‌بندی با مخالفت چهار عضو اتحادیه شامل سوئد، فنلاند، اتریش و ایرلند که سیاست بی‌طرفی را دنبال می‌کنند مواجه شد و بار دیگر تنها به صورت یک احتمال مطرح گردید. معاهده قانون اساسی با معوق گذاشتن شکل‌گیری آرمان دفاع مشترک، اصل «همکاری فزاینده» که با معاهده نیس در موضوعات امنیتی و نظامی اتحادیه مطرح شد، را گسترش داد و به صورت «همکاری ساختارمند دایمی» ارائه نمود.[۴۲]

زمانی که شورای اروپایی به اتفاق آرا در زمینه دفاع مشترک تصمیم‌گیری نماید، به دولت‌های عضو توصیه می‌شود که چنین تصمیمی را منطبق با مستلزمات قانون اساسی‌شان اتخاذ نمایند. دولت‌های عضو توانمندی‌های نظامی و مدنی خود را برای اجرای سیاست دفاعی و امنیتی مشترک در اختیار اتحادیه قرار می‌دهند تا در اهداف تعریف شده شورای وزیران سهمی داشته باشند.[۴۳]

اما براساس ماده I-41 معاهده قانون اساسی، شورای وزیران می‌تواند به منظور حمایت از ارزش‌های اتحادیه و در خدمت منافع آن، اجرای یک وظیفه را براساس چارچوب اتحادیه به گروهی از دولت‌های عضو واگذار نماید. آن دسته از دولت‌های عضو که توانمندی‌های نظامی‌شان از معیارهای بالاتری برخوردار است و تعهدات بیشتری به دولت‌های دیگر دارند، همکاری ساختارمند دایمی در چارچوب اتحادیه را شکل

می‌دهند.[۴۴] ماده III-310 نیز چنین مکانیسمی را برای شورای اروپایی جایز می‌شمارد و می‌گوید شورای اروپایی می‌تواند اجرای یک وظیفه در این حوزه را به گروهی از دولت‌های عضو که تمایل و ظرفیت انجام آن را دارند، بسپارد. این دولت‌ها با همکاری وزیر امور خارجه اتحادیه در مورد مدیریت این وظیفه در میان خود به توافق می‌رسند. دولت‌های شرکت‌کننده در این وظیفه به صورت منظم شورای وزیران را از پیشرفت‌های صورت گرفته مطلع می‌نمایند.[۴۵]

دولت‌های غیرمشارکت کننده در رأی‌گیری شورای وزیران در این حوزه شرکت نمی‌کنند، اما در مراحل بعدی می‌توانند عزم خود را برای مشارکت به شورای وزیران اعلام نمایند. هر دولت عضوی که به تعهداتش براساس قابلیت‌های نظامی عمل نکند، مشارکتش به حالت تعلیق درمی‌آید. دولت‌های مشارکت‌کننده نیز حق خروج از همکاری ساختارمند در این حوزه را دارند. به عبارت دیگر، همکاری ساختارمند در حوزه دفاعی، نوعی دیگر از انعطاف نهادی از پیش تعریف شده است و می‌توان آن را با همکاری‌ها در حوزه یورو و حوزه شنگن شبیه دانست. از این رو از دید برخی تحلیل‌گران، چنین مکانیسمی به معنای پیشبرد اروپای دوسرعته در امور نظامی و دفاعی است.[۴۶]

این موضوع از این جهت اهمیت دارد که عرصه همکاری‌های دفاعی و امنیتی عرصه‌ای دشوار برای ارتقای همکاری و هم‌گرایی در اتحادیه اروپایی بوده است. دلایل متعددی برای این موضوع می‌توان ارائه کرد. یکی از دلایل آن است که مسائل دفاعی و امنیتی با جوهره حاکمیت ملی رابطه ناگسستنی دارد. دلیل دیگر، به توانایی‌ها و ظرفیت‌های متفاوت دفاعی و امنیتی اعضای اتحادیه اروپایی مربوط می‌شود. دلیل سوم، نظرات متفاوت اعضا درباره استفاده از زور و نیروهای مسلح در شرایط خاص و میزان پای‌بندی به سازمان‌های دفاعی و امنیتی است.[۴۷] دولت‌های اتریش، سوئد، ایرلند و فنلاند و اعضای جدیدی چون قبرس و مالت عضو ناتو نیستند و تمایل چندانی به درگیر شدن در مسائل نظامی ندارند و ترجیح می‌دهند سیاست بی‌طرفی را دنبال نمایند.[۴۸]

مسأله بی‌طرفی برخی از دولت‌های عضو اتحادیه در سیاست خارجی از جمله دغدغه‌هایی بود که در بن بست معاهده قانون اساسی به آن توجه شد. اتریش و ایرلند خواهان لحاظ شدن شرایطی برای خود در این زمینه بودند. معاهده لیسبون «شرط ایرلندی» برای حمایت از مشخصه ویژه دولت‌های بی‌طرف را بدون تغییر نگاه داشت و

در اعلامیه‌های شماره ۱۳ و ۱۴ تکرار نمود. به علاوه حفظ درجه‌هایی از استقلال در تصمیم‌گیری و هدایت سیاست خارجی مورد تأکید برخی دولت‌های عضو از جمله بریتانیا بود که این اعلامیه‌ها را می‌توان پاسخی به این خواسته‌ها نیز دانست.[۴۹] با این وجود دغدغه به مخاطره افتادن بی‌طرفی جمهوری ایرلند یکی از دلایل اصلی رد معاهده لیسبون در همه‌پرسی مردم این کشور در سال ۲۰۰۸ بود.

اعلامیه شماره ۱۳ معاهده لیسبون با تأکید بر شرایط معاهده اتحادیه اروپایی در مورد سیاست خارجی و امنیتی مشترک، از جمله تأسیس اداره نماینده عالی اتحادیه برای امور خارجی و سیاست امنیتی و تأسیس سرویس اقدام خارجی، این شرایط را مؤثر بر مسؤولیت‌های موجود دولت‌های عضو برای شکل‌دهی و هدایت سیاست خارجی‌شان یا بر نمایندگی ملی آنها در کشورهای ثالث و سازمان‌های بین‌المللی نمی‌داند. این اعلامیه هم‌چنین یادآور می‌شود که شرایط حاکم بر سیاست خارجی و امنیتی مشترک، به مشخصه ویژه سیاست دفاعی و امنیتی دولت‌های عضو آسیبی وارد نمی‌کند.[۵۰]

اعلامیه شماره ۱۴ معاهده لیسبون نیز به این موضوع اشاره می‌کند که سیاست خارجی و امنیتی مشترک پایه‌های حقوقی، مسؤولیت‌ها و قدرت هر یک از دولت‌های عضو را در رابطه با شکل‌دهی و هدایت سیاست خارجی‌شان، سرویس‌های دیپلماتیک ملی‌شان، روابط با کشورهای ثالث و مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی، از جمله عضویت دولت عضو در شورای امنیت سازمان ملل را تحت‌تأثیر قرار نمی‌دهد. به علاوه این اعلامیه یادآور می‌شود که قیود حاکم بر سیاست خارجی و امنیتی مشترک، به مشخصه ویژه سیاست خارجی و امنیتی دولت‌های عضو آسیبی وارد نمی‌کند.[۵۱]

معاهده قانون اساسی و همکاری‌های دفاعی اتحادیه با ناتو

درخصوص نگاه به ناتو سه نقطه‌نظر متفاوت بین اعضای اتحادیه اروپایی می‌توان تمیز داد: اول، اعضای اروپاگرا و به‌صورت خاص فرانسه که به دنبال ایجاد یک ساختار مستقل نظامی و هم‌گرایی بیشتر امنیتی در اروپا و محدود کردن نقش ناتو در اروپا هستند. فرانسه مایل است نقش سیاسی و حضور نظامی آمریکا در اروپا را کاهش دهد. دوم، اعضای آتلانتیک‌گرا به‌صورت خاص بریتانیا و لهستان که هرگونه عملی که به کاهش تعهدات نظامی آمریکا در اروپا بیانجامد را خطرناک می‌پندارند و معتقدند دفاع

اروپا پیوسته بر ناتو استوار است. از این رو این دولت‌ها خواهان ناتویی قوی و یک هویت دفاعی اروپایی معتدل هستند. سوم دولت‌های محتاط مثل آلمان که به دلایل تاریخی سعی دارند همه طرف‌ها را راضی نگه دارند و از این رو سعی می‌کنند موضعی میانه اتخاذ کنند.(۵۲) اجلاس‌های برگزار شده و موافقت‌نامه‌های امضا شده در زمینه دفاع مستقل اروپایی تاکنون از یک سو از لحاظ نظری موجب نزدیکی دیدگاه‌ها و کاهش اختلافات نظری در خصوص اهداف، ابعاد، برنامه‌ها، چگونگی تصمیم‌گیری و مشارکت اعضا و نحوه تأمین هزینه‌ها و نحوه ارتباط نظام امنیتی مشترک با سایر نهادهای نظامی موجود نظیر ناتو و اتحادیه اروپای غربی شده و از سوی دیگر از لحاظ عملی منجر به دستاوردهای نسبتاً مهمی در زمینه ایجاد ساختارهای حقوقی و هم‌چنین ساخت سلاح و تجهیزات نظامی در حوزه دفاعی - امنیتی شده است. با وجود این، به نظر می‌رسد شکل‌گیری و تحقق کامل نظام امنیتی مشترک اروپا در حال حاضر و در آینده با چند مسأله مهم نظیر مشکلات اقتصادی برخی از اعضا به‌ویژه اعضای جدید اتحادیه اروپایی، مخالفت‌های سیاسی داخلی، عدم همراهی کامل بریتانیا، مخالفت‌های آمریکا و اختلاف نظر اعضا در خصوص رابطه نظام فوق با سازمان ناتو روبه‌رو باشد.(۵۳)

با وجود پیشرفت‌هایی که در زمینه دفاع مستقل اروپایی به دست آمده است، کماکان گرایش اصلی مبتنی بر این نظر است که همکاری‌های دفاعی اروپایی باید در مسیرهایی سازماندهی گردد که اعضا سهم خود از بار سنگین وظایف ناتو را تقبل نمایند و چارچوبی که مشابه آن در دسترس باشد، ایجاد نشود. از این رو هویت دفاعی و امنیتی اروپا که در ماستریخت پا به عرصه وجود گذاشت، بیشتر مبتنی بر اتحادیه اروپای غربی بود که آن را به عنوان عنصر دفاعی اتحادیه اروپایی و ستون اروپایی ناتو در نظر می‌گیرند. به عبارت دیگر همکاری امنیتی، آنگونه که در مقررات سیاست خارجی و امنیتی مشترک حاکم است، به نحوی ترسیم شد که کوچک‌ترین مخرج مشترک دفاع مشترک اروپایی است و به رغم اختلاف‌نظرهای موجود بین آتلانتیک‌گرایان و اروپاگرایان در مورد نقش اتحادیه اروپای غربی، این نهاد باید به صورت چارچوب مکمل و پیوسته عمل می‌کرد که کارکرد یک پل بین ناتو و اتحادیه اروپایی را دارا باشد.(۵۴)

سنت حفظ جایگاه ناتو در معادلات امنیتی اتحادیه در معاهدات بعدی از جمله در معاهده قانون اساسی نیز مورد توجه قرار گرفت. حتی برخی از اعضای اتحادیه از جمله لهستان در جریان تدوین معاهده قانون اساسی از همکاری‌های نزدیک‌تر در عرصه

دفاعی نگران بودند و آن را خطری برای ناتو می‌دانستند. شاید بتوان با توجه به نزدیکی شدید لهستان به آمریکا، این نگرانی را نگرانی فراآتلانتیکی دانست.[۵۵] اما استمرار مأموریت ناتو مورد تأکید اغلب کشورهای قدرتمند و کلیدی اروپایی از جمله بریتانیا و آلمان و ایتالیا بوده است. این کشورها حتی معتقد هستند که کشورهایی که در آینده عضو اتحادیهٔ اروپایی می‌شوند بایستی عضو ناتو نیز باشند. بریتانیا و برخی دیگر از کشورهای اروپای غربی مانند هلند، دانمارک و نروژ خواهان حضور مستمر آمریکا و مشارکت این کشور در امور امنیتی و دفاعی اروپا هستند.[۵۶] از این‌رو در مورد همکاری دفاعی با ناتو، معاهده قانون اساسی در ماده I-41 اشاره می‌کند که سیاست دفاعی و امنیتی مشترک نباید به خصوصیات سیاست‌های دفاعی و امنیتی دولت‌های عضو ناتو آسیبی وارد کند و به تعهدات این دولت‌ها احترام می‌گذارد. براساس این ماده، «اگر یک دولت عضو قربانی تهاجم نظامی به سرزمینش شد، دیگر دولت‌های عضو در تطابق با ماده ۵۱ منشور سازمان ملل، متعهد به ارائه کمک و هم‌یاری با همه ابزارهای در قدرتشان هستند. این موضوع به مشخصه‌های سیاست دفاعی و امنیتی دولت‌های عضو ناتو آسیبی وارد نمی‌کند و تعهدات و همکاری در این زمینه در تطابق با تعهدات سازمان ناتو است و برای آن دسته از دولت‌هایی که عضو ناتو هستند، بنیاد دفاع جمعی آنها و محل اجرای این سیاست‌ها در این سازمان باقی می‌ماند».[۵۷]

معاهده قانون اساسی و شکل‌گیری آژانس دفاعی اروپایی

ایجاد «آژانس دفاعی اروپایی»، به عنوان آژانسی فعال در زمینه توسعه، تحقیق و فراگیری توانمندی‌های دفاعی، و تحت نظارت شورای وزیران، از موضوعات مهم معاهده قانون اساسی است که تمایل اتحادیه به ادغام بیشتر ظرفیت‌های تسلیحاتی و صنایع تدارکات نظامی را نشان می‌دهد. این پتانسیل می‌تواند در خدمت سیاست‌های دفاعی و امنیتی مشترک اتحادیه قرار گیرد. با این وجود، پیشرفت در این زمینه نیز به این بستگی دارد که دولت‌های عضو اتحادیه به رابطه پیچیده ناتو و اتحادیه اروپایی چگونه بنگرند.[۵۸] براساس ماده III-311 معاهده قانون اساسی، آژانس دفاعی اروپایی وظایف ذیل را برای این نهاد بر می‌شمرد:

- مشارکت در شناسایی قابلیت‌های نظامی دولت‌های عضو و ارزیابی تعهدات؛

- ارتقای هماهنگ‌سازی نیازهای عملیاتی و اتخاذ شیوه‌های سازگار؛

- پیشنهاد پروژه‌های چندجانبه برای تحقق اهداف موردنظر در زمینه ظرفیت‌های نظامی، تضمین هماهنگی برنامه‌های اجرا شده توسط دولت‌های عضو و مدیریت برنامه‌های همکاری ویژه؛

- حمایت از تحقیقات فناوری دفاعی و هماهنگی و برنامه‌ریزی فعالیت‌های تحقیقاتی مشترک و مطالعه راه‌حل‌های فنی برای مواجهه با نیازهای عملیاتی آینده؛

- مشارکت در شناسایی و در صورت ضرورت، اجرای هر تدبیر مفید برای تقویت بنیادهای فنی و صنعتی بخش دفاعی و بهبود کارآمدی بودجه‌های نظامی.

شورای وزیران برای تعریف وضعیت آژانس و مقررات عملیاتی آن، با اکثریت کیفی تصمیمی اروپایی اتخاذ می‌نماید. گروه‌های ویژه‌ای برای پیش بردن پروژه‌های مشترک تشکیل می‌شوند. آژانس وظایفش را در صورت ضرورت در ارتباط با کمیسیون انجام می‌دهد.[۵۹]

معاهده قانون اساسی و مدیریت بحران‌های بین‌المللی

بحران‌های بوسنی و کوزوو در منطقه بالکان و ناکارآمدی کشورهای اروپایی در حل این بحرآن‌ها نشان داد که اتحادیه اروپایی فاقد ظرفیت‌های کافی برای مقابله با بحران‌های منطقه‌ای است. هیچ‌یک از کشورهای عضو اتحادیه اروپایی توانایی‌های نظامی لازم برای مدیریت این بحران‌ها را نداشتند و در نهایت ناتو با مشارکت فعال آمریکا توانست در این بحران‌های اروپایی نقش اصلی را ایفا کند. ناتوانی اروپا در مهار بحران‌های بالکان به عنوان هشداری تلقی شد که رهبران اروپایی به نقاط ضعف خود اذعان نمودند.[۶۰] لذا تلاش شد این روند در معاهدات بعدی تقویت شود. معاهده آمستردام، مواد مندرج در پیمان ماستریخت را به شیوه‌های گوناگونی تقویت نمود. در معاهده آمستردام مقرر شد اتحادیه اروپای غربی، نهاد سیاسی - نظامی برای عملیات بحران باشد که می‌توانست رأساً یا براساس نظر اتحادیه اروپایی وارد صحنه شود و در صورت عدم کفایت تجهیزات و تسلیحات از ادوات و ابزار نظامی سازمان یا فرماندهی ناتو استفاده نماید و بر این اساس شورای اروپا نیز در اجلاس وین از طرح پیوستن اتحادیه اروپای غربی به اتحادیه اروپایی در یک روند تدریجی استقبال کرد.[۶۱] به علاوه طبق

یک اعلامیه الحاقی به معاهده آمستردام قرار شد یک واحد برنامه‌ریزی سیاست‌گذاری و هشدار اولیه تشکیل شود. این نهاد متشکل از پرسنل موظف از دبیرخانه شورا، کشورهای عضو، کمیسیون و اتحادیه اروپای غربی بود و زیر نظر نماینده عالی سیاست خارجی و امنیتی مشترک فعالیت می‌نمود.(۶۲)

در حال‌حاضر، نهادهای اتحادیه اروپایی که در مدیریت بحران‌های بین‌المللی نقش دارند، متعدد هستند. نهادهایی که وابسته به حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک هستند و ارکان اصلی اتحادیه اروپایی که در مورد موضوعات اساسی اتحادیه تبادل‌نظر و تصمیم‌گیری می‌نمایند، هر یک در مدیریت بحران‌ها نقش‌هایی را برای خود در نظر می‌گیرند. ضمن اینکه براساس تصمیمات اجلاس‌های مختلف اتحادیه، نهادهایی در زمینه‌های مدیریت بحران شکل گرفته‌اند. یکی از این نهادها «واحد پیش‌گیری از منازعه و مدیریت بحران» است. این نهاد به عنوان مهم‌ترین نهاد پیش‌گیری از منازعه در درون کمیسیون اروپایی، در سال ۲۰۰۰ شکل گرفت.(۶۳)

به‌علاوه کمیسیون اروپایی تلاش نموده است تا ابزارهای قابل‌انعطاف و متناسبی را برای واکنش در برابر بحران گسترش دهد. به این منظور این نهاد علاوه بر توسعه توانایی‌های مدیریت بحران، با تشکیل نیروی واکنش سریع اروپایی، گام‌هایی را در جهت سازگاری و هماهنگی بین اقدامات اتحادیه اروپایی، سیاست خارجی و امنیتی مشترک و سیاست امنیتی و دفاعی اروپا برداشته است. اقدامات دیگر کمیسیون در این زمینه مشتمل بر تأکید بیشتر بر جلوگیری از بحران در سیاست‌های راهبردی کشورها، بازنگری در کمک‌های خارجی اعطایی از سوی دولت‌های عضو، انعطاف بیشتر در قوانین و مقررات مالی و اقتصادی به منظور واکنش سریع در قبال بحران‌ها و تقویت همکاری‌ها است. به این ترتیب از سال ۲۰۰۳ اتحادیه اروپایی چند مأموریت پلیسی و عملیات مربوط به مدیریت بحران بین‌المللی را آغاز کرد. «مأموریت پلیسی بوسنی و هرزگوین» در ژانویه ۲۰۰۳ و «عملیات کونکوردیا» در فدراسیون یوگسلاوی (سابق) در مارس ۲۰۰۳ اولین نمونه عملیات های اتحادیه اروپایی در این نوع بودند.(۶۴)

معاهده قانون اساسی نیز تلاش نمود تا در ارتقای ظرفیت اتحادیه اروپایی برای مدیریت بحران‌های بین‌المللی نقشی را ایفا نماید. براساس ماده I-41 این معاهده، سیاست دفاعی و امنیتی مشترک با تمرکز بر دارایی‌های مدنی و نظامی، ظرفیت‌های

عملیاتی را برای اتحادیه تأمین می‌نماید. اتحادیه از این ظرفیت‌ها می‌تواند در مأموریت‌های خارج از اتحادیه برای حفظ صلح، پیش‌گیری از منازعه و تقویت امنیت بین‌المللی در تطابق با اصول منشور سازمان ملل بهره‌برداری نماید. اجرای این وظایف با استفاده از توانمندی‌های دولت‌های عضو صورت می‌گیرد.[۶۵]

ماده III-309 معاهده قانون اساسی ضمن اشاره مجدد به این موضوع، عملیات‌های مشترک خلع سلاح، وظایف بشردوستانه و نجات، مشاوره‌های نظامی و مأموریت‌های هم‌یاری، پیش‌گیری از منازعه و حفظ صلح و مأموریت‌های نیروهای مبارز در مدیریت بحران شامل صلح‌سازی و ثبات بعد از منازعه را نیز در حوزه سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اتحادیه اروپایی قرار می‌دهد و یادآور می‌شود که همه این وظایف می‌توانند در مبارزه علیه تروریسم سهم داشته باشند و این اقدامات می‌توانند مشتمل بر حمایت از کشورهای ثالث در مبارزه با تروریسم در قلمروی خودشان باشد.

براساس همین ماده، شورای وزیران برای تعریف اهداف و شرایط اجرا در این حوزه‌ها تصمیم‌های اروپایی اتخاذ می‌نماید و وزیر امور خارجه اتحادیه، تحت نظارت شورای وزیران و در تماس نزدیک و دایمی با کمیته سیاسی و امنیتی هماهنگی جنبه‌های نظامی و غیرنظامی چنین وظایفی را بر عهده دارد.[۶۶]

از منظر تحلیل‌گران، وظایفی که برای این مأموریت‌های اتحادیه در معاهده قانون اساسی طراحی شده‌اند، گسترده‌تر از وظایف مندرج در «مأموریت پترزبورگ» است. مأموریت پترزبورگ اشاره به نتایج اجلاسی در ۱۹ ژوئن ۱۹۹۲ در پترزبورگ دارد که در پی معاهده ماستریخت تشکیل شد و مأموریت اتحادیه اروپای غربی را در مواردی چون مشارکت در اقدامات بشردوستانه و نجات، اقدامات حفظ صلح، و وظایف نیروهای رزمی در مدیریت بحران تعریف نمود. مأموریت پترزبورگ باعث تأکید بیشتر بر هویت دفاعی و امنیتی اروپایی گردید و این مبحث به یکی از مشخصه‌های معاهده آمستردام تبدیل شد.[۶۷] براساس معاهده قانون اساسی، یک کمیته سیاسی و امنیتی نیز اوضاع بین‌المللی را در حوزه‌های سیاست خارجی و امنیتی مشترک مورد نظارت قرار می‌دهد و با ارائه گزینه‌هایی به شورای وزیران در تعریف سیاست‌ها نقش خود را ایفا می‌نماید. این کمیته بدون آسیب رساندن به قدرت‌های وزیر امور خارجه اتحادیه، بر اجرای سیاست‌های مورد توافق نظارت می‌کند. کمیته سیاسی و امنیتی در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک، با مسؤولیت شورای وزیران و وزیر امور خارجه اتحادیه،

کنترل سیاسی و جهت‌دهی راهبردی عملیات مدیریت بحران را اجرا می‌نماید.[۶۸] سابقه تأسیس چنین کمیته‌ای به اجلاس سران اتحادیه اروپایی در شهر نیس در دسامبر ۲۰۰۰ باز می‌گردد. در این اجلاس، رهبران کشورهای اروپایی تصمیم گرفتند تشکیلات جدیدی را برای نیروهای واکنش سریع به وجود آورند. سه نهاد جدید موسوم به «کمیته سیاسی و امنیتی»، «کمیته نظامی» و «ستاد نظامی» ایجاد شدند. «کمیته مدیریت بحران‌های غیرنظامی» و «واحد برنامه‌ریزی سیاسی و هشدارهای اولیه»، دو نهاد دیگر نیروی واکنش سریع اروپایی بودند.[۶۹] با این حال، سیاست اتحادیه اروپایی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی هنوز با مشکلات و موانعی روبرو است. یکی از موانع بزرگ بر سر راه اتحادیه اروپایی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی، کمبود منابع مالی است. دومین مشکل یا مانع، ظرفیت‌های متفاوت اعضای اتحادیه اروپایی از حیث نظامی است. تنها تعداد معدودی از کشورهای عضو اتحادیه اروپایی قادر به شرکت در عملیات نظامی در سطح وسیع هستند. بنابراین، تعداد کمتری از کشورها شامل فرانسه، آلمان، ایتالیا و بریتانیا مجبور هستند وظیفه اصلی انجام عملیات برون‌مرزی را عهده‌دار شوند.[۷۰]

ضمن این‌که دامنه مأموریت‌های اتحادیه اروپایی برای مدیریت بحران‌های بین‌المللی از زمینه‌های قابل چالش اتحادیه با ناتو و روسیه است. از این رو هم‌زمان با طرح چنین موضوعی این سؤال مطرح بوده است که آیا توسعه این مبحث به مفهوم کم‌شدن دامنه فعالیت‌های ناتو در ترتیبات نوین امنیتی و دفاعی اروپا است؟[۷۱]

نتیجه‌گیری

معاهده قانون اساسی با پرهیز از ساختار ستونی، کارکرد سیاست خارجی و امنیتی مشترک را در کنار دیگر کارکردهای اتحادیه قرار داد. این معاهده همکاری در سیاست‌های خارجی و امنیتی را تقویت بخشید و گام بزرگی برای بهبود ظرفیت اتحادیه در اقدام در حوزه‌های وسیع‌تری برداشت. این معاهده تلاش داشت صدای قوی‌تری به دنیای خارج از اتحادیه بفرستد و سیاست خارجی و امنیتی کارآمد و معتبری را به نمایش بگذارد. ایجاد پست وزیر امور خارجه را می‌توان مهم‌ترین تحول معاهده قانون اساسی در حوزه سیاست‌خارجی و امنیتی مشترک دانست؛ موضوعی که می‌توان آن را از منظر ابردولتی اتحادیه نگریست و با همین شایبه هم بود که معاهده لیسبون این عنوان

را استفاده نکرد و کماکان عنوان نماینده عالی سیاست خارجی و امنیتی مشترک مورد توجه قرار گرفت.[۷۲]

بر خلاف دستاوردهای اتحادیه اروپایی، جنبه خارجی فعالیت‌های این سازمان نشان از درجه بالایی از ضعف همکاری و انسجام دارد و این موضوع با تجربه فدرالیسم در دیگر فعالیت‌های اتحادیه نامتقارن است.[۷۳] مسأله دفاع و روابط خارجی از اساسی-ترین جلوه‌های حاکمیت دولت‌های ملی است و به همین دلیل، برخی دولت‌های اروپایی عضو اتحادیه تمایل چندانی به واگذاری سهم بیشتری از اختیارات خود در این حوزه به بروکسل نیستند. این در حالی است که یکی از اهداف موجود در اتحادیه اروپایی برای هم‌گرایی و تأثیرگذاری بیشتر بر معادلات سیاسی جهان، اتخاذ سیاست خارجی و امنیتی مشترک است. هنوز مؤلفه‌های ملی در سیاست‌های امنیتی و دفاعی کشورهای اروپایی از چنان غلظتی برخوردارند که پیشبرد سیاست خارجی، امنیتی و دفاعی مشترک در اتحادیه اروپایی بسیار کندتر از برنامه‌های پیش‌بینی شده جریان دارد. برخی اعضای اتحادیه به خصوص بریتانیا هنوز بر این باورند که موضوعات دفاعی در قلب حاکمیت ملی کشورها جای دارد و تصمیماتی چون اعزام نیروها به عملیات‌های نظامی، دولت‌های ملی را در مقابل پارلمان‌های ملی پاسخگو می‌نماید. لذا دولت‌های عضو اتحادیه اروپایی باید آزاد باشند تا در مقولات دفاعی بر مبنای منافع ملی خود عمل نمایند.[۷۴] از این رو با وجود تغییرات ایجاد شده در معاهده قانون اساسی و سپس معاهده لیسبون، در حوزه سیاست خارجی کماکان قدرت وتوی دولت‌های عضو حفظ شد و تنها موضوع همکاری ساختارمند دایمی به همکاری گروهی از دولت‌های پیشرو در این زمینه کمک کرد.[۷۵] باتوجه به اینکه اتفاق آرا برای همکاری‌های تقویت شده در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک موردنیاز است، امکان عملیاتی شدن سیاست‌ها در این حوزه هنوز با مانعی جدی مواجه است.[۷۶] هر چند پیش‌نویس‌های اولیه معاهده قانون اساسی، سامانه تصمیم‌گیری براساس رأی اکثریت در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک را در نظر داشت، اما این مکانیسم به تأیید نهایی نرسید.[۷۷]

برخی کشورهای ضعیف‌تر اتحادیه ازجمله لهستان و جمهوری چک مکانیسم‌هایی چون «همکاری‌های فزاینده» و «همکاری ساختارمند دایمی» را هم تهدیدی برای خود قلمداد می‌کنند. این رهیافت به خصوص در موضوعات سیاسی با حساسیت بیشتری روبرو است. در نزد این کشورها چنین مکانیسمی، اگر چه تحت

عنوان محمل حقوقی «سازش قابل‌قبول برای همه» مطرح می‌شود، اما به عنوان ابزاری برای فشاری غیرقابل مقاومت بر دولت‌های ضعیف به کار برده می‌شود. از این‌رو این مکانیسم از سوی برخی منتقدان به عنوان خطری بالقوه به اصول وحدت، همبستگی و برابری دولت‌های عضو تلقی می‌شود.(۷۸) مقایسه مباحث معاهده قانون اساسی و معاهدات پیشین در خصوص سیاست خارجی و امنیتی مشترک نشان می‌دهد که تحول واقعی در عرصه سیاست خارجی و امنیتی در معاهده ماستریخت روی داد که برای اولین بار، دولت‌های عضو هدف سیاست خارجی مشترک را وارد تعهدات معاهده‌ای قرار دادند. از آن زمان، صدای اتحادیه اروپایی در صحنه بین‌المللی شنیده شد؛ این معاهده موضع اتحادیه در مورد منازعات مسلحانه، حقوق بشر و دیگر موضوعات مرتبط با اصول بنیادین و ارزش‌های مشترک را بیان کرد و اتحادیه اروپایی را متعهد به دفاع از آنها کرد. از این رو مباحث مطرح در معاهده قانون اساسی در زمینه سیاست خارجی و امنیتی مشترک را نمی‌توان به عنوان یکی از دلایل اصلی رد معاهده قانون اساسی اتحادیه برشمرد.

یادداشت‌ها

1. Nattal Simon, ***European Foreign Policy***, Oxford: Clarendon Press, 2000, p.271.
2. Sastian Kurpas and others, ***The Treaty of Lisbon: Implementing the Institutional Innovations***, Brussels: European Policy Center, 2007, p. 124.

۳. نیل نیوجنت، ***سیاست و حکومت در اتحادیه اروپایی***، ترجمه محسن میردامادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۴، ص. ۵۸۷.

۴. شهرام فرسایی، ***تحولات نوین سیاسی و امنیتی اتحادیه اروپا***، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲، ص. ۲۱.

5. Maria Lorca-Susino, "The Reform Treaty: It's Impact on the Common Foreign and Security Policy (CFSP)", ***European Union Miami Analysis (EUMA)***, Vol. 4, No. 17, July 2007, p. 4.
6. ***Ibid.***
7. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title III: Union Competences: Article I-16: The Common Foreign and Security Policy.
8. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of

Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-40: Specific Provisions Relating to the Common Foreign and Security Policy.

9. Graham Avery , "Europe's Future Foreign Service", ***The International Spectator***, Vol. 43, Issue 1, March 2008 , pp. 33 – 34.

10. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-40: Specific Provisions Relating to the Common Foreign and Security Policy.

11. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-295.

12. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-295.

13. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter I: Provisions Having General Application, Article III-293.

14. Youri Devuyst, "EU Decision-Making after the Treaty Establishing a Constitution for Europe", Pittsburgh: University of Pittsburgh, European Union Center, Policy Paper No. 9, July 2004, pp. 18-19.

15. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-40: Specific Provisions Relating to the Common Foreign and Security Policy.

16. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-41: Specific Provisions Relating to the Common Security and Defense Policy.

۱۷. شهرام فرسایی، **پیشین**، ص. ۲۱.

18. Graham Avery, ***Op. Cit.***, pp. 31 – 32.

19. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title IV: The Union's Institutions and Bodies, Chapter I: The Institutional Framework, Article I-28 The Union Minister for Foreign Affairs.

20. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-296.

21. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-296.

22. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-302.

23. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-299.

24. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-304

25. George Herbert, "Development a Constitutional for a Liberal European Union", ***Economic Affairs***, Vol. 28, Issue 1, March 2008, p. 66.

26. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-301.

27. Youri Devuyst, ***Op. Cit.***, pp.8-9.

28. ***Ibid***, p. 7.

29. Gráinne de Búrca, "Reflections on the EU's path from the Constitutional Treaty to the Lisbon Treaty", New York: NY School of Law: Jean Monnet Working Paper, No. 3/2008, p. 15.

30. Kristin Archick, "The European Union's Constitution", Washington D.C.: The Library of Congress, Congressional Research Service, December 2005, p. 5.

31. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-40: Specific Provisions Relating to the Common Foreign and Security Policy.

32. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-294.

33. Sebastian Kurpas and others, ***Op. Cit.***, p. 109.

34. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The

Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-300.

35. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-300.

36. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-43: Solidarity Clause.

37. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-41: Specific Provisions Relating to the Common Security and Defense Policy.

38. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, PART III, Title V: The Union's External Action, Chapter VIII: Implementation of the Solidarity Clause, Article III-329.

39. Anthony Coughlan, "A Critical Analysis of the EU Draft Constitution", the European Parliament: TEAM Working Paper No. 10, 2003, p. 17.

۴۰. نیل نیوجنت، **پیشین**، ص. ۵۸۷.

41. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-41: Specific Provisions Relating to the Common Security and Defence Policy.

42. Anthony Coughlan, ***Op. Cit.***, pp. 17-18.

43. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-41: Specific Provisions Relating to the Common Security and Defence Policy.

44. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-41: Specific Provisions Relating to the Common Security and Defence Policy.

45. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-310.

46. Sebastian Kurpas and others, ***Op. Cit.***, p. 110.

۴۷. نیل نیوجنت، **پیشین**، ص. ۵۸۷.

48. Gráinne de Búrca, ***Op. Cit.***, pp. 30-34.
49. ***Ibid***, pp. 21 & 28.
50. Official Journal of European Union, C 306 of 17 December 2007, ***Treaty of Lisbon Amending the Treaty on European Union and the Treaty Establishing the European Community***, Declaration No. 13 on Concerning the Common Foreign and Security Policy.
51. Official Journal of European Union, C 306 of 17 December 2007, ***Treaty of Lisbon Amending the Treaty on European Union and the Treaty Establishing the European Community***, Declaration Number 14 on Concerning the Common Foreign and Security Policy.

۵۲. شهرام فرسایی، **پیشین**، صص. ۸۱-۸۰.

۵۳. فرزاد پیلتن، «توافق‌نامه ها و نظام امنیتی مشترک اروپا»، در علی فلاحی (گردآورنده)، ***کتاب اروپا ۷: ویژه رویکردهای امنیتی اتحادیه اروپایی***. تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۵، ص. ۵۶.

۵۴. سعید خالوزاده، «ارزیابی تحلیل سیاست های نظامی و امنیتی در اروپا: مقایسه تطبیقی رویکرد امنیتی انگلیس، فرانسه و آلمان»، در علی فلاحی (گردآورنده)، ***کتاب اروپا ۷: ویژه رویکردهای امنیتی اتحادیه اروپایی***، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۵، ص. ۲۵۹.

55. Gráinne de Búrca, ***Op. Cit.***, pp. 30-34.

۵۶. سعید خالوزاده، **پیشین**، صص. ۲۵۱-۲۵۰.

57. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-41: Specific Provisions Relating to the Common Security and Defence Policy.
58. Ulrike Guérot, "After the constitution?", ***Progressive Politics***, Vol. 3.2, June 2004, p. 26.
59. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-311.

۶۰. منصور رحمانی، «اتحادیه اروپایی و مدیریت بحران های بین‌المللی» در علی فلاحی (گردآورنده)، ***کتاب اروپا ۷: ویژه رویکردهای امنیتی اتحادیه اروپایی***، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۵، ص. ۷۱.

۶۱. مهدی فاخری، «هویت امنیتی - دفاعی اروپا و اجلاس کلن»، ***فصلنامه سیاست خارجی***، سال سیزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۸، ص. ۳۳۵.

۶۲. نیل نیوجنت، **پیشین**، ص. ۱۱۴.

۶۳. منصور رحمانی، **پیشین**، ص. ۷۷.

۶۴. **همان**، ص. ۸۱ و صص. ۹۰-۹۱.

Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part I, Title V: Exercise of Union Competence, Chapter II: Specific Provisions, Article I-41: Specific Provisions Relating to the Common Security and Defence Policy.

65. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-309.

66. Anthony Coughlan, ***Op. Cit.***, p. 18.

67. Official Journal of the European Union C 310 of 16 December 2004, ***Treaty Establishing a Constitution for Europe***, Part III: Title V: The Union's External Action, Chapter II: Common Foreign and Security Policy, Article III-307.

۶۸. منصور رحمانی، **پیشین**، ص. ۸۴.

۶۹. **همان**، صص. ۹۶-۹۵.

۷۰. شهرام فرسایی، **پیشین**، ص. ۸۳.

71. ***Op. Cit.***, p.5.

72. Dusan Sidjsnskia, "The Quest for a New European Federalism", London: The Federal Trust, European Essay, No.22, June 2002, p. 12.

۷۳. سعید خالوزاده، **پیشین**، صص. ۲۴۷ و ۲۵۹.

74. Teresa Maisano and Tommaso Rondinella (Ed), Budgeting for the Future, Building another Europe: European Economic Policies from a Civil Society Perspective, Roma: Campagna Sbilanciamoci, 2008, p. 24.

75. Sebastian Kurpas and others, ***Op. Cit.***, p. 109.

76. Ulrike Guérot, ***Op. Cit.***, p. 26.

77. Michał Kowalski,"Comment on Daniel Thym – United in Diversity or Diversified in the Union?", ***German Law Journal***, November 2005, Vol. 06 No. 11, pp. 1749-175۰.

78. Maria Lorca-Susino, ***Op. Cit.***, p. 5.

امنیت نظام بین‌الملل در پرتو تغییرات آب و هوایی

فرشاد رومی[۱]

چکیده: اثرگذاری انسان بر طبیعت اطرافش به جایی رسیده که دارای ماهیت و اهمیت جهانی شده است. با نمایان شدن ابعاد گوناگون تغییر آب و هوا و پیامدهای آن بر ساکنین کره زمین، این پدیده به تدریج مورد توجه کشورها و نهادهای داخلی و بین‌المللی قرار گرفته و به یکی از دستورکارهای ثابت در مذاکرات دیپلماتیک دولت‌ها و مجامع بین‌المللی بدل شده است. توجه به نگرانی‌های زیست‌محیطی و نتایج آن که در گذشته نه چندان دور تحت‌الشعاع اختلافات شمال – جنوب قرار داشت اینک خود دغدغه جامعه جهانی شده و کمتر روزی است که از طریق رسانه‌های گروهی اخباری درباره وقوع حوادث طبیعی و تلفات انسانی و مادی ناشی از آن در اقصی نقاط جهان منتشر نشود. در سال‌های اخیر شمار انسان هایی که در این وقایع کشته می‌شوند از تعداد افرادی که در درگیری‌های نظامی از بین می‌روند، بیشتر است و این خود گویای یک حقیقت تلخ است که بشر به دست خود دشمن بی‌رحمی را پرورش داده که دیگر هیچ فرد، دولت یا سازمانی را به تنهایی، یارای مقابله با آن نیست. تهدیدات ناشی از گرمایش زمین فراتر از مرزهای سیاسی است و بطور بالقوه بی‌ثباتی در جهان را گسترش خواهد داد و قادر است امنیت بین‌الملل را به مخاطره اندازد زیرا که به فقر، گرسنگی، تنش‌های اجتماعی و تزلزل در نهادهای سیاسی دامن خواهد زد. اکنون این نگرانی وجود دارد که نظام کنونی اداره جهان نتواند از عهده این چالش‌های ژئوپولتیک برآید، به‌ویژه زمانی که حکومت‌های ملی خود نیز دستخوش ویرانی خواهند شد.

واژگان کلیدی: تحول مفهوم امنیت، تغییر آب و هوا، گرمایش زمین، امنیت بین‌الملل، بلایای طبیعی، محیط زیست، توسعه پایدار، گازهای گلخانه‌ای.

---

۱. فرشاد رومی، عضو هیأت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز.

الف) تطور مفهوم امنیت

از زمان شکل‌گیری مفهوم امنیت عنصر زور در آن نقش اساسی ایفا کرده است. تقلیل امنیت ملی به امنیت نظامی متأثر از دیدگاه رئالیست‌ها در روابط بین‌الملل بوده و قدرت در نظام سیاسی با نقش پول در اقتصاد مساوی تلقی شده است . اما گذشت زمان مفهوم امنیت ملی را دستخوش تحول ساخت. در دوران دوقطبی برداشت و ذهنیت جهانیان به صورت ذاتی مفهوم نظامی امنیت در جهان دوقطبی را پذیرفته بود. اما فروپاشی نظام دوقطبی از نظر امنیت جهانی موجب شد رقابت نظامی و تسلیحاتی به رقابت اقتصادی مبدل گردد و امنیت ملی موازی امنیت بین‌المللی قرار گیرد. امروزه عامل اقتصادی در روابط بین‌الملل نقش محوری یافته و امنیت اقتصادی بخش اساسی امنیت کشورها را تشکیل می‌دهد. تا کشوری از نظر اقتصادی قوی نباشد قادر به تقویت نهادهای اجتماعی و نظامی خود و مقابله با تهدیدها نخواهد بود. بین عامل اقتصادی و عامل نظامی ارتباط مستقیم وجود دارد. توان اقتصادی کشور است که بودجه لازم را برای بخش دفاعی تأمین می‌کند. پس در شرایط جدید امنیت کشورها محدود به امنیت نظامی نیست بلکه مفهومی جامع و چندبعدی دارد که عوامل متعدد دیگری از جمله امنیت اقتصادی، فرهنگی، علمی و فنی اطلاعاتی را نیز شامل می‌گردد. امنیت هر کشور در قرن ۲۱ در صورتی بطور نسبی مصون خواهد بود که علاوه بر قدرت نظامی به آن عوامل نیز توجه کامل صورت پذیرد. امروزه عوامل غیرنظامی تهدید، امنیت و پیشرفت کشورها را با چالش‌های تازه‌ای روبرو ساخته‌اند. مهمترین این تهدیدات عبارتند از: توسعه اقتصادی لجام گسیخته، اختلافات قومی، تروریسم، افراط‌گرایی مذهبی، بزهکاری‌های سازمان‌یافته و بحران‌های زیست محیطی .[(۱)]

از طرفی این ماهیت نظام بین‌المللی است که حدود و ثغور امنیت ملی کشورها و شکل حفظ امنیت را معین می‌کند. می‌توان گفت در حال حاضر امنیت بین‌المللی امنیت ملی را تحت‌الشعاع قرار داده است. امنیت بین‌المللی به این معناست که امنیت یک کشور با امنیت کشورهای دیگر ارتباط نزدیک دارد. هیچ دولتی نمی‌تواند تنها به امنیت خود بیندیشد. کشورها در مسائل امنیتی به یکدیگر وابسته‌اند. به قول کوهن، آسیب‌پذیری متقابل منجر به این شده است که نظام بین‌المللی معاصر خصلت متعادل‌تری یابد و مفهوم امنیت ملی از آنچه واقع‌گرایان می‌پندارند فاصله گیرد.[(۲)]

گرچه تأمین امنیت برای ملت – کشورها از ارزش بسیار بالایی برخوردار است اما ابعاد مختلف واژه امنیت همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. تحولات دهه آخر قرن بیستم و حوادث ۱۱ سپتامبر نشان داد که کشمکش‌های نظامی هنوز جایگاه عمده ای را در مسائل بین‌المللی دارا هستند اما قحطی، گرسنگی و خشکسالی به عنوان

موضوعات جدی بین‌المللی مطرح می‌باشند. گازهای گلخانه‌ای و آلودگی‌های زیست‌محیطی در کنار رکود اقتصاد بین‌الملل چهره‌ای ناخوشایند از دنیا در ابتدای قرن بیست‌ویکم ارائه می‌دهند. ظهور تهدیدات نوین چون گرمایش زمین سبب گردیده مفهوم امنیت ملی مورد بازنگری و تجدید نظر قرار گیرد و معنای کلاسیک امنیت مورد چالش جدی قرار گرفته است. اگر امنیت را به معنای ایمن بودن و به دور بودن از مخاطرات بدانیم تخریب محیط زیست و تغییرات آب و هوایی برای همه افراد بشر احساس ناامنی به وجود می‌آورد. پس امنیت امروز دیگر شامل مسائل نظامی نمی‌شود و صرفاً در چارچوب مرزهای سنتی کشورها قابل تحقق نیست. اگر امنیت را به شکل گسترده، تهدیدات نسبت به سلامتی و ایمنی بدانیم می توان ادعا کرد که شمار زیادی از مردم جهان بطور آشکار در عدم معیارهای امنیتی زندگی می‌کنند.[۳] پس مفهوم امنیت باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد . اما این به معنای تغییر در سیاست‌های قابل اجرا در حوزه امنیت نخواهد بود بلکه تجدیدنظر در مفهوم امنیت به معنای امنیتی تلقی‌کردن حوزه‌های جدیدی از زندگی همانند موضوعات محیطی، اجتماعی، اقتصادی و جمعیتی است.[۴] بطور کلی به دلیل گسترش ارتباطات و اطلاعات و نزدیکی ملت‌ها امنیت در ابعاد ملی و فراملی به هم مرتبط شده است. در چنین جهانی امنیت یک کشور مساوی با امنیت سایر کشورها و بالعکس می‌باشد پس امنیت در این شرایط برای همه دولت‌ها یکسان و تقسیم‌ناپذیر است. امروز همه کشورها ناچارند برای مقابله با معضلات پیش رو مانند گرمایش زمین از یک دستور کار مشترک جهانی پیروی کنند. در شرایط جدید تلقی ما از مفهوم امنیت و رویکردهای ما برای تأمین و حفظ آن دچار تغییرات چشمگیری شده و امنیت بین‌الملل صرفاً به معنای دفاع از تمامیت قلمرو ملی در برابر تهدیدات نظامی یک دولت خارجی تفسیر نمی‌شود. گفتمان امنیتی از محدوده حفاظت از تمامیت ارضی، استقلال سیاسی و حاکمیت دولت‌ها فراتر رفته و دربرگیرنده مسائلی چون تروریسم، قاچاق اسلحه، مواد مخدر و انسان، فقر و گرسنگی و بحران های زیست محیطی است.

ب) تغییر آب و هوا، علل و پیامدها

با آغاز انقلاب صنعتی در سال ۱۸۳۰ میلادی و رشد روزافزون تحولات بشری، تغییرات گوناگونی نیز در زندگی انسان‌ها رخ داده است . نیاز روزافزون بشر به انرژی و مصرف انواع سوخت‌های فسیلی نظیر زغال سنگ ،نفت و گازهای طبیعی باعث افزایش شدید موادی نظیر دی اکسیدکربن و بخار آب در جوّ شده است. پدیده تغییر آب و هوا

که عمدتا مربوط به افزایش گازهای گلخانه‌ای در جوّ است از مثال‌های بارز خطرات ناشی از صنعتی‌شدن دنیاست چرا که رهایی بیش از حد گازهای گلخانه‌ای نظیر دی‌اکسید کربن، اکسید نیترو، متان و ... در جوّ توسط انسان‌ها باعث بهم خوردن توازن انرژی زمین شده است.

در طول ۱۰۰ سال گذشته، کره زمین به طور غیرطبیعی گرم‌تر شده و این موضوع دانشمندان را نگران کرده است. دانشمندان انتظار دارند که در طول ۱۰۰ سال آینده متوسط دمای زمین ۱/۵ تا ۳/۵ درجه سانتیگراد افزایش یابد. شاید فکر کنیم «این که چیزی نیست»، اما همین مقدار می‌تواند آب و هوای زمین را به طور بی‌سابقه‌ای تغییر دهد. زمانی که این پدیده رخ دهد، ممکن است تغییرات بزرگی در سطح آب اقیانوس‌ها، مزارع کشاورزی و هوایی که تنفس می‌کنیم یا آبی که می‌نوشیم، رخ دهد. برخی از دانشمندان معتقدند که دهه‌های پایانی قرن بیستم، گرم‌ترین سال‌های ۴۰۰ سال اخیر بوده است. گزارش‌ها حاکی از آن است که ۱۰ مورد از گرم‌ترین سال‌های جهان تنها از سال ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۷ به ثبت رسیده است که این میزان در ۱۵۰ سال گذشته بی‌سابقه بوده است. به نظر می‌رسد فعالیت‌های صنعتی در ایجاد این مشکل بسیار مؤثر است و به گرم شدن کره زمین کمک می‌کند. گاز دی‌اکسید کربن که عمدتاً از کاربرد سوخت‌های فسیلی ناشی می شود به عنوان یکی از عوامل افزایش دمای زمین مطرح است. از سال ۱۸۸۰ اندازه‌گیری دمای هوای کره زمین توسط سازمان آمریکایی «اقیانوس و فضا»آغاز شده‌است و تا کنون نیز ادامه دارد. پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۱۴ زمین شاهد رکورد بی‌سابقه «گرم شدن» باشد. همچنین گفته می‌شود گرم شدن کره زمین، تا سال ۲۱۰۰ باعث خشکسالی شدید، گرمای سوزان ، طوفان‌های وحشتناک، سیلاب و بالا آمدن آب دریاها و در نتیجه رفتن مناطق ساحلی و جزایر زیر آب و رقیق‌شدن آب اقیانوس‌ها خواهد شد. علاوه بر این گرم‌شدن دمای زمین باعث شده است که درجه حرارت داخلی یخچال‌های طبیعی واقع در نقاط مختلف جهان ازجمله یخچال‌های واقع در قطب شمال، قطب جنوب و چین افزایش پیدا کند و در نتیجه با آب شدن تدریجی، حجم زیادی از ذخایر یخچال‌ها ذوب شود. این مسأله از آنجا حائز اهمیت است که این یخچال‌ها بخش عمده‌ای از ذخایر آب آشامیدنی جهان را تشکیل می‌دهند.[(۵)] بطور ساده، درجه حرارت بالاتر زمین منجر به تبخیر بیشتر آب شده و خشکسالی گسترش می‌یابد و همزمان وقتی این بخار آب بصورت باران شدید به زمین فرو می ریزد موجب سیلاب های ویرانگر خواهد شد.

در این میان سیل و خشکسالی در بخش‌های زیادی از کره زمین، گرما و سرماهای طولانی، افزایش دما، توفآنها و سیلاب های شدید، نابودی تنوع زیستی و بالا

آمدن سطح آبهای آزاد در نتیجه آب شدن یخ های قطبی تغییر در الگوی کشت، نوسانات زیاد در دمای روزانه، افزایش دمای حداقل و حداکثر، کاهش روزهای سرد و... آثار مستقیم بر سلامت انسان دارد و تغییر در جمعیت و توزیع آفات، تغییر در عملکرد محصولات، تغییر در کیفیت آب، تغییر در کیفیت یا تولید علوفه و... نیز آثار غیرمستقیم بر سلامت انسان‌ها خواهد داشت. دانشمندان عقیده دارند که شرایط امروز تغییرات آب و هوایی به سمتی پیش می‌رود که تا ده الی بیست سال آینده در صورت ادامه روند کنونی وارد وضعیت غیر قابل بازگشتی خواهد شد که آن را نقطه بی بازگشت می‌نامند و نشانه‌های آن از هم اکنون قابل مشاهده است. نشانه‌های تغییر الگوهای آب و هوایی در نقاط مختلف جهان، مانند ریزش برف بعد از صد سال در آرژانتین و یا سرما و زمستان بی‌سابقه در نیمکره جنوبی و هم زمان اوج گرفتن گرمای تابستانی در نیمکره شمالی، باران‌های سیل‌آسا و طولانی‌مدت و وقوع سیل‌ها و طغیان‌های بی‌سابقه در جای جای جهان تنها نشانه‌های کوچکی از بحرانی است که نسل بشر در صورت ادامه رویه فعلی با آن دست به گریبان خواهد بود.

سازمان خیریه آکسفام انگلیس با انجام مطالعاتی اعلام کرد: میزان وقوع بلایای طبیعی نسبت به ۲۰سال گذشته چهار برابر شده و گرم شدن دمای زمین عامل اصلی افزایش بلایای طبیعی است. به گزارش خبرگزاری فرانسه، اکسفام اعلام کرد افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای علت اصلی وقوع بلایای مرتبط با اوضاع اقلیمی است که باید با این امر مبارزه شود. این سازمان افزوده فقیرترین مردم جهان بیشترین آسیب را از این بلایا متحمل می‌شوند. بر اساس گزارش آکسفام، جهان در اوایل دهه ۱۹۸۰ هر سال حدود ۱۲۰ فاجعه طبیعی را تجربه کرده است که این آمار در زمان حال به حدود ۵۰۰ فاجعه در سال افزایش یافته است. «باربارا استاکینگ» مدیر آکسفام گفت، سال (۲۰۰۷) شاهد وقوع سیل در جنوب آسیا، در آفریقا و مکزیک بودیم که بیش از ۲۵۰میلیون نفر آسیب دیدند. وی افزود، اکنون باید به منظور آمادگی بیشتر در برابر بلایای طبیعی اقداماتی انجام دهیم چرا که در غیر این صورت کمک‌های بشر دوستانه درهم خواهد شکست و پیشرفت‌های اخیر در توسعه انسانی نابود خواهد شد. سیل و توفان از ۶۰ مورد در سال ۱۹۸۰سال گذشته به ۲۴۰مورد رسید که در این بین وقوع سیل افزایش ۴ برابری داشته است.[۶] دسامبر ۲۰۰۴ تسونامی اقیانوس هند با زلزله ۹ ریشتری که باعث کشته‌شدن ۲۳۰ هزار نفر در کشورهای ساحلی این سونامی شد.آگوست ۲۰۰۵ توفان شدید کاترینا باعث کشته و مفقود شدن بیش از ۱۶۰۰ نفر شد.در ماه مه۲۰۰۸ توفان ناگهانی میانمار باعث کشته شدن بیش از ۳۰ هزار نفر و

مفقود شدن ۳۰ هزار نفر دیگر شد. اینها صرفاً چند مورد از وقایع طبیعی رخ داده شده در چند سال اخیر است.

کنفرانس سازمان ملل متحد برای محیط زیست و توسعه در ۱۹۹۲ در ریودوژانیرو که به اجلاس کره زمین شهرت یافت بصورت مبنایی برای اقدام در مسائل مهم زیست محیطی درآمد. این اجلاس هشدار داد که محیط زیست یک مساله سیاست کلان و همسنگ با اقتصاد بین الملل و امنیت ملی است و دارای پیامدهای امنیتی مهمی است. اجلاس کره زمین کمک کرد تا توجهات از امنیت یک‌جانبه به سوی امنیت چند جانبه تغییر جهت یابد. ماهیت تهدیدات زیست محیطی کره زمین نشان می‌دهد که اقدامات یک‌جانبه و ناهماهنگ از سوی کشورها بی‌حاصل است. اجلاس کره زمین به حمایت از این ایده پرداخت که هر کشوری نیاز به همکاری دیگران دارد تا از محیط زیست خودش محافظت نماید.[۷] سازمان ملل همچنین در سال ۱۹۹۰ کمیته بین‌المللی برای مقابله با اثرات مخرب تغییر آب وهوا تشکیل داد. نتیجه این مذاکرات در دسامبر ۱۹۹۰منجر به انعقاد پروتکل کیوتو گردید. این پروتکل کشورهای صنعتی را متعهد کرد تا میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای کاهش دهند.

جورج بوش در سال ۲۰۰۱ این پروتکل را یک معاهده کم‌رنگ خواند و اظهارداشت: «این معاهده کشورهای در حال توسعه را بر خلاف کشورهای صنعتی ملزم به کاهش این گازها نکرده است درنتیجه این امر به اقتصاد امریکا لطمه می‌زند». امریکا مسئول انتشار بیش از ۲۵ درصد گازهای گلخانه‌ای جهان است. در حالی که امریکا بزرگترین تولیدکننده دی اکسید کربن و سایر گازهای گلخانه‌ای در جهان است اما تعهدات کاهش گازهای گلخانه‌ای را در پیمان کیوتو ، رد کرده است. کاخ سفید معتقد است اجرای اهداف پیمان کیوتو ضربه شدیدی بر اقتصاد آمریکا وارد می‌سازد و مدعی است که چرا چین ، هندوستان و سایر کشورهای فقیرتر اما با رشد سریع‌تر اقتصادی از پیمان کیوتو مستثنی هستند.[۸]

براساس پروتکل کیوتو کشورهای صنعتی (به غیر از آمریکا) موافقت کرده بودند در فاصله سالهای ۲۰۱۲ ــ ۲۰۰۸، مجموع انتشار ۶ گاز گلخانه‌ای را حداقل ۵درصد پایین‌تر از سطح انتشار این گازها در سال ۱۹۹۰ حفظ کنند. متأسفانه این پروتکل به گفته نماینده ژاپن تنها ۳ درصد موفقیت داشته و به بیان دیگر این طرح ۹۷درصد با شکست مواجه شده است . پیمان کیوتو تنها تا سال ۲۰۱۲ قابلیت اجرا خواهد داشت. به تازگی نمایندگان ۱۶۳ کشور جهان برای چندمین بار مذاکرات پنج روزه خود را در مورد تغییرات آب و هوایی در تایلند آغاز کردند. هدف از این اجلاس که در مقر کمیسیون منطقه آسیایی سازمان ملل متحد در شهر بانکوک برگزار شد،

دستیابی به راهکارهایی برای مقابله با گرم‌تر شدن کره زمین بدون آسیب دیدن اقتصاد جهانی و یا اقتصادهای ملی و منطقه‌ای است.[۹]

در ادامه به عمده‌ترین پیامدهای گرمایش زمین که هر کدام به نوبه خود می‌تواند نتایج مهلکی برای امنیت انسانی و بین‌المللی داشته باشد اشاره شده است .

۱. افزایش سطح آب دریاها: در ۱۰۰ سال اخیر میانگین سطح جهانی دریاها حدود ۱۰ تا ۲۵ سانتیمتر افزایش یافته است و براساس برآوردها میانگین افزایش جهانی سطح دریا تا سال ۲۱۰۰ حدود ۱۳ تا ۹۴ سانتیمتر پیش‌بینی شده است. یکی از تبعات افزایش سطح دریاها تراوش آب شور در آبخوان‌های ساحلی است. گرمایش سبب افزایش سطح دریا در اثر ذوب یخچال های مناطق معتدل می‌گردد. هیأت بین دولتی تغییر آب و هوا (IPCC) برآورد کرده است که تا سال ۲۰۳۰ سطح دریاها ۱۸ سانتی‌متر بالاتر از سطح کنونی خواهد بود. چنین افزایشی از منظر ایجاد طغیان و سایش در مناطق ساحلی مشکلات جدی را پدید می‌آورد. کشورهایی که ارتفاع آنها کمتر از سطح دریا می‌باشد مانند هلند حتی اگر آب دریا به میزان نیمی از مقدار پیش‌بینی‌شده افزایش یابد نیازمند اقدامات حفاظتی هستند. افزایش سطح دریا منجر به شورتر شدن آبهای زیز زمینی در نواحی ساحلی شده و تالاب‌ها را به خطر می اندازد. برخی از جزایر کوچک که ارتفاع کمی از سطح دریا دارند در برابر تغییر آب و هوا و افزایش سطح دریای ناشی از آن در بسیاری از موارد (مانند جزایر باهاماس ، کیریباتی ، مولداوی و مارشال) آسیب پذیر هستند.[۱۰]

بطور کلی مقدار آب دریاها در اثر ذوب شدن یخهای قطبی افزایش می‌یابد و از سوی دیگر بر اثر افزایش دما، آب دریاها و اقیانوس‌ها منبسط می‌شود. اگر آب اقیانوس منبسط شود، فضای بیشتری را اشغال می‌کند و در نتیجه سطح آب دریاها بالا می‌آید. سطح آب دریا ممکن است در قرن آینده چند سانتیمتر یا حداکثر ۱ متر بالا بیاید. در این صورت مردمی که خانه‌هایشان در کنار ساحل دریا قرار دارد و جزیره‌نشینان، خانه‌های خود را از دست می‌دهند و مزارع ساحلی هم به زیر آب می‌روند. در اثر بالا آمدن آب دریا منابع آب شیرین نیز غیرقابل استفاده می‌شوند.[۱۱]

۲. کمبود آب شیرین: اثرات تغییر آب و هوا (شامل تغییر در درجه حرارت، بارش و تغییر در سطح دریا) تبعات متفاوتی بر دسترسی آب شیرین در سراسر دنیا وارد می‌آورد. بالا آمدن سطح آب اقیانوس‌ها در اثر ذوب یخچال‌های قطبی نه‌تنها باعث از دست رفتن برخی از زمین های ساحلی می‌شود، بلکه با ورود آب شور دریا به ساحل و ترکیب آن با منابع شیرین آب، سبب از دست رفتن این منابع با ارزش و ایجاد مشکلات در تأمین آب شرب خواهد شد. باتوجه به رشد جمعیت زیاد، مراکز شهری در حال

توسعه و رشد اقتصادی اگر روند مصرف آب همچنان ادامه یابد نمی‌توان اطمینان داشت که تا سال ۲۰۲۵ آب آشامیدنی برای همه جهانیان موجود خواهد بود. آمار حاکی از آنست که اگر چه ظاهراً ۷۱درصد سطح کره زمین را آب پوشانده است اما ۹۷/۵ درصد این آبها شور است. اگر یخ‌های قطبی را به حساب نیاوریم تنها ۲۶درصد آب کره زمین در دسترس بشر قرار دارد و ۶۰ درصد این آب نیز در اختیار ۹ کشور است که عبارتند از برزیل، روسیه، چین، کانادا، هند، آمریکا، کلمبیا و زئیر. حتی در این کشورهای برخوردار از منابع آب نیز مناطق بسیار خشک و بی‌آب وجود دارد. پس آینده منابع آب در قرن بیست‌ویکم چندان امید بخش نیست. بموجب گزارشی از سازمان ملل متحد تا سال ۱۹۹۴ بیش از ۲۰۰ میلیون نفر از ساکنان شهرهای جهان با کمبود آب آشامیدنی روبرو بوده‌اند که این رقم تا سال ۲۰۵۰ به ۲/۴ میلیارد نفر رسید. با این وضعیت وقوع درگیری‌ها و ناامنی‌هایی در این مقوله غیر قابل احتراز می‌گردد.[۱۲]

۳. گسترش خشکسالی: به همان سرعتی که گرم شدن جهان سطح اقیانوس‌ها را تغییر داده و یخ‌ها را ذوب می‌کند، بر روی خشکی‌های زمین نیز اثر گذاراست. انسان‌ها، حیوانات و گیاهان درخشکی زندگی می‌کنند، نواحی کوهستانی بخصوص قسمت‌های غربی امریکا که در تابستان برف‌های آن شروع به آب شدن می‌کرد ،اخیراً با فرا رسیدن بهار و گرمای طاقت‌فرسا زود ذوب می‌شوند. گرم‌شدن آب و هوا سایر نواحی را نیز به طرق مختلف به سمت خشکی برده است. درجه حرارت زیاد رطوبت خاک را سریع‌تر تبخیر و بحران ایجاد می‌کند. برطبق تحقیقات اخیر درصد خشکی زمین بیشتراز دو برابر خشکی زمین درسال ۱۹۷۰ بوده است. گرما و خشکی می‌تواند قاتل گونه‌های گیاهی و انواع جانوران باشد. آتش‌سوزی در اندونزی، غرب امریکا، حتی در آلاسکا، می‌تواند یک حلقه بازخوردی بوجود بیاورد ، انتشار کربن به اتمسفر و کاهش تعداد درختانی که می‌توانند کربن را گرفته و اکسیژن را رها کنند. با این وجود جنگل هایی که از بین نرفته‌اند از طرق دیگری از بین می‌روند.[۱۳] با ایجاد گرما و خشکی بیشتر در جنگل‌ها احتمال افزایش آتش‌سوزی جنگل نیز وجود دارد. اگر افزایش دما بسیار سریع‌تر از تطابق جنگل‌ها باشد این امر سبب مرگ تعداد زیادی از درختان شده و فعالیت اقتصادی را در شمال تحت تأثیر قرار داده و اثرات مهمی بر کشورهایی مانند کانادا، سوئد، فنلاند و روسیه سابق می‌گذارد چرا که اقتصاد ملی و منطقه‌ای این کشورها به برداشت چوب از جنگل‌های شمال وابسته است. جدی‌ترین تهدید برای کشاورزی، افزایش خشکسالی می‌باشد که منجر به بالا رفتن دما می‌گردد. کاهش بارندگی سبب تغییراتی در الگوهای چرخش شده و نیز منجر به تبخیر زیاد در اثر بالا رفتن دما می‌شود که این عوامل خشکی‌های بیشتری را برای کشت غلات در

بسیاری از مناطق به همراه خواهد داشت. عوامل فوق منجر به ایجاد اختلال در الگوی تجارت جهانی غلات خواهد شد و عرضه غذا در روسیه و بسیاری از کشورهای جهان سوم از مشکلات جدی و عمده محسوب خواهد شد. پیش‌بینی‌های صورت گرفته شده از وضعیت جهان در نیمه اول قرن ۲۱ نشانگر کاهش محصول غلات به میزان ۱۵ تا ۲۰ درصد در آفریقا، نواحی حاره‌ای آمریکای لاتین و بخش‌های عظیمی از هند و آسیای جنوب شرقی می‌باشد.[۱۴] به همین دلیل است سال ۲۰۰۶ از طرف سازمان ملل به عنوان سال جهانی مبارزه با بیابان زایی اعلام شد. هدف از این کار انعکاس تصویری از زندگی مردمی است که در مناطق خشک زندگی می‌کنند و مبارزات آنها در مقابل گسترش بیابان‌هاست .

۴.شیوع بیماری های واگیردار: انتقال بسیاری از عوامل بیماری‌زا تحت‌تأثیر عوامل آب و هوایی قرار می‌گیرد. ایجاد بیماری‌های جدید و افزایش آنها و نیز زاد و ولد حشرات در اثر گرما روی خواهد داد. جانداران بیماری‌زا به عواملی از قبیل دما، آب سطحی، رطوبت، باد، تغییر و پراکنش جنگل و غیره حساس هستند. این مورد به‌ویژه برای بیماری‌های دارای ناقل مشهود بوده و بنابراین پیش‌بینی می‌شود که تغییر آب‌وهوا و الگوهای تأثیرپذیر جوّی بسیاری از بیماری‌های دارای ناقل وسایر بیماری‌های عفونی همچون مالاریا، تب دنگ، تب زرد را تحت تأثیر قرار دهد. اگر تغییر آب و هوا به وقوع بپیوندد پتانسیل شیوع پشه ناقل تب دنگ که شایع ترین ویروس دارای ناقل است در جوامع انسانی افزایش خواهد یافت.

ج) تأثیر تغییرات آب و هوایی بر امنیت بین الملل

براساس دیدگاه کلاسیک‌های قدیمی، امنیت در نبود تهدید تعریف می‌شود و طبیعت بازیگری ارزیابی می گردد که دارای میزان قابل توجهی از توان جهت مداخله در حیات انسان است. بر این اساس امنیت انسان از این ناحیه، می‌تواند بشدت مورد تهدید قرار گیرد. برآیند دو اصل بالا اثبات‌گرایان کلاسیک را به آنجا رهنمون ساخت تا خطرات ناشی از عملکرد طبیعت را در اولویت نخست مطالعات و ملاحظات امنیتی خود قرار دهند. گرچه کلاسیک‌های جدید این دیدگاه را مورد نقد قرار دادند و معتقدند طبیعت بگونه ای طراحی شده که در صورت بروز هرگونه نقصانی در آن دست به ترمیم و اصلاح خود می‌زند.[۱۵] اما اکنون شرایط کره زمین بار دیگر ما را به سمت توجه به دیدگاه‌های گروه نخست رهنمون می‌سازد.

تغییرات آب و هوایی در قرن بیست و یکم بر امنیت جهانی تأثیر اساسی دارد. این ماهیت نظام بین‌المللی است که حدود و ثغور امنیت ملی کشورها و شکل حفظ

امنیت را معین می‌کند. امنیت کشورها در عین حال با دگرگونی‌های بین‌المللی مرتبط است زیرا دگرگونی‌های مهم بین‌المللی خود در نظام بین‌المللی بازتاب می‌یابد. برخی از مهمترین دگرگونی‌های بین‌المللی اصولاً خود موجد نظام بین‌المللی تازه‌ای می‌شوند. دگرگونی‌های بین‌المللی را می‌توان به سه گروه عمده طبقه‌بندی کرد: ۱. دگرگونی‌های سیاسی مانند جنگ و انقلاب ۲. دگرگونی‌های تکنولوژیک مانند ارتباطات و سلاح‌های جدید ۳. دگرگونی های اقتصادی جریان سرمایه و کالا و مواد خام و دستاوردهای تکنولوژی.[۱۶] اما در شرایط فعلی دگرگونی و تغییر نوینی در حال شکل‌گیری است که بدلیل نتایج غیرقابل پیش‌بینی‌اش از تحولات پیشین اثرگذارتر خواهد بود. اگر روزی توجه به تهدیدات زیست محیطی برای رعایت شأن و سعادت بشر ضرورت داشت امروزه خطری بالفعل و جدی علیه امنیت دولت- ملت‌ها تلقی می‌شوند. بسیاری از تحلیل‌گران در مباحث خود تلاش می‌کنند معنای متعارف مفهوم امنیت را به نوعی توسعه دهند تا موضوعات اقتصادی و عوامل زیست محیطی را در بر گیرد. دگرگونی‌های آب‌وهوایی شکل جدیدی از تهدیدات نوین را مطرح ساخته و امنیت کشورهای توسعه‌یافته، در حال توسعه و توسعه‌نیافته را به‌طور مؤثر مورد تهدید قرار می‌دهند. گرمایش زمین یکی از نمونه‌های برجسته تهدید علیه امنیت ملی کشورهاست.

تفاوت اساسی اینجاست که تهدید زیست محیطی مرز سیاسی نمی‌شناسد و در بسیاری از موارد نیازمند راه‌حل‌های فرامرزی است. این مشکلات امر مهمی را شکل داده‌اند که امنیت نمی‌تواند به دست کشورهای منفرد تحقق یابد. همکاری بین‌المللی نیاز اساسی جهانی در خصوص مسایل زیست محیطی است.[۱۷] تحقیقات نشان می‌دهد تغییر ناگهانی آب و هوا می‌تواند بطور بالقوه موجب بی‌ثباتی در محیط ژئوپولتیک جهان شده و سبب رویارویی و کشمکش و حتی جنگ بر سر منابع محدود شود. کمبود غذا بدلیل کاهش تولید جهانی محصولات کشاورزی، افت کیفیت و امکان دسترسی به منابع آب شیرین در مناطق مهم جهان به علت تغییر در الگوهای بارندگی و سیلاب‌ها و خشکسالی‌های مکرر و اخلال در دستیابی به منابع انرژی بخاطر طوفان‌های دریایی که تأسیسات ساحلی استخراج انرژی را در هم می‌کوبد و تولید را کاهش می‌دهد از جمله عواملی است که منجر به ایجاد ناامنی و تنش می‌گردد.

در چنین اوضاع و احوالی مفهوم امنیت ملی به ورای دفاع از مرزهای سرزمینی در برابر حملات مسلحانه دیگران گسترش یافته است و در واقع فراتر از تهدید عواملی است که عامدانه در صدد ضربه زدن به سایر کشورهاست. پدیده‌هایی مانند بیماری‌های واگیر و بلایای طبیعی و تغییر آب و هوا صرفنظر از تلاش آگاهانه انسان‌ها می‌تواند امنیت ملی را به خطر اندازد. در استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در سال ۲۰۰۶ ذکر

شده وزارت دفاع مسئول برنامه‌ریزی برای مقابله با بیماری‌های واگیردار مهلک و سایر بلایای طبیعی است که قادر است فجایعی مانند استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی به بار آورد. در این سند اشاره شده بعضی از آثار تغییر آب و هوا مانند حملات نظامی می‌تواند موجب مرگ ناگهانی یا به خطر افتادن جان تعداد زیادی از انسان‌ها و اخلال در شبکه بهداشت عمومی و بی نظمی های مدنی شده و به زیرساخت‌های حیاتی خساراتی وارد کند . مشکل اینجاست که در چنین شرایطی اعمال قانون و واکنش نهادهای ذیربط هم قادر به محدود کردن تهدید نخواهد شد.(۱۸)

گرچه خوش‌بینان معتقدند تغییر آهسته آب و هوا و تاثیر آن بر عرضه مواد غذایی و سایر منابع حیاتی، پیامدهای امنیتی وخیمی به دنبال نخواهد داشت و مزایای نوآوری‌های تکنولوژیک می‌توانند بر اثرات منفی تغییر آب و هوا پیشی بگیرند، اما چنین برداشتی برای ما که بطور روز افزونی خود را با بلایای مرتبط با تغییرات آب و هوا مواجه می‌بینیم خودفریبی تلقی خواهد شد. خشونت و آشوب‌های ناشی از تغییرات ناگهانی در آب و هوا نوع متفاوتی از تهدید علیه امنیت ملی در مقایسه با آنچه تاکنون تجربه نموده‌ایم را مطرح نموده است. نیاز مبرم و شدید به منابع طبیعی مانند غذا ، آب و انرژی می‌تواند بیشتر از اختلافات مذهبی، ایدئولوژی و وطن پرستی موجب رویارویی نظامی شود. تغییر انگیزه رویارویی و نزاع حاکی از آنست که تهدیدات امنیتی جدید آسیب‌پذیری کشورها را بیشتر می‌کند. «پیتر گلیک» رئیس انستیتوی مطالعات توسعه، محیط زیست و امنیت سه چالش اساسی که تغییر آب و هوا برای امنیت ملی کشورها را پدید می‌آورد این‌گونه بیان می‌دارد: ۱. کمبود مواد غذایی بدلیل کاهش تولید محصولات کشاورزی ۲. کاهش منابع آب شیرین بخاطر سیلاب ها و خشکسالی‌های مداوم ۳. اختلال در دستیابی به ذخایر استراتژیک به علت یخبندآنها و طوفان‌های سهمگین. پس به همان نسبت که تغییر آب و هوا ظرفیت کره زمین را کاهش می‌دهد احتمال جنگ بر سر آب ، انرژی و غذا وجود دارد.(۱۹) این معضلات کشورها را وادار می سازد امنیت را امری یک‌جانبه ندانند بلکه آنرا شامل منافع امنیتی خود و منافع امنیتی کشورهای دیگر تلقی کنند. اثرات گرمایش زمین شکل نوینی از جنگ علیه همه کشورهای غنی و فقیر است که بهای آن سنگین‌تر و خسارات انسانی و اقتصادی آن بیشتر خواهد بود. باتوجه به روند جهانی‌شدن اقتصاد، منابع کشورها مورد نیاز همه جهانیان و لذا اتکای آنان به یکدیگر زیاد است. امروزه عامل اقتصادی در روابط بین‌الملل نقش محوری یافته و امنیت اقتصادی بخش اساسی امنیت کشورها را تشکیل می دهد.

گزارش برنامه محیط زیست سازمان ملل متحد حاکیست از کل درخواستهای اضطراری برای کمک‌های بشردوستانه در سال ۲۰۰۷ جزء یک مورد ، مابقی بدلیل

حوادث ناشی از تغییرات آب و هوایی بوده است. از دیدگاه سازمان ملل متحد دستیابی به اهداف توسعه هزاره بدلیل تغییرات جوی در معرض خطر قرار خواهد گرفت و اگر از شدت این تغییرات کاسته نشود سالها تلاش برای توسعه ممکن است هدر رود. یافته‌ها نشان می‌دهد تا سال ۲۰۵۰ حتی اگر انتشار گازهای گلخانه ای نسبت به دهه ۱۹۹۰ به نصف تقلیل یابد باز هم دمای کره زمین بیشتر از دو درجه سانتیگراد افزایش خواهد یافت که به سناریوهای امنیتی بی‌سابقه‌ای منجر خواهد شد. تغییرات جوّی عامل تقویت‌کننده بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های موجود است. نکته مهم اینست که فشار حاصل از تغییرات جوی بیشتر متوجه دولت‌ها و مناطقی است که زمینه مناسبی برای نزاع و آسیب‌پذیری دارند. شورای اروپا در گزارشی بر این نکته انگشت گذاشته که شناخت این خطرات صرفاً بدلایل انساندوستانه نیست، بلکه تغییر آب و هوا خطرات سیاسی و امنیتی بدنبال خواهد داشت که مستقیماً بر منافع اروپاییان اثر منفی خواهد داشت. بان‌کی مون، دبیر کل سازمان ملل متحد، در مقدمه‌ای بر گزارش برنامه محیط زیست نوشته است: «این تهاجم به محیط زیست جهان خطر تضعیف بسیاری از پیشرفت های جامعه انسانی که در دهه‌های اخیر حاصل شده را در بر دارد. این وضع مبارزه ما با فقر را تضعیف می‌کند و حتی می‌تواند صلح و امنیت جهان را تخریب کند».[۲۰]

براساس گزارش فوق افزایش گازهای گلخانه‌ای و پدیده گرمایش زمین ممکن است در برخی از نقاط جهان، ازجمله شمال آفریقا، آفریقای جنوب صحرا و همچنین جنوب آسیا، زمینه‌ساز جنگ‌های منطقه‌ای شود. کشورهای مختلف جهان ممکن است به دلیل فشار جنگ بر سر زمین و منابع آبی از هم فرو بپاشند و این وضعیت همچنین منجر به مهاجرت‌های گروه‌های بزرگی از مردم شود. این گزارش از رهبران سیاسی جهان مصرانه خواسته است تا برنامه‌های خود را برای کاهش اساسی گازهای گلخانه‌ای سریعا به اجرا درآورند و همچنین به کشورهای فقیر کمک کنند تا آنها بتوانند در برابر آسیب‌های ناشی از پدیده گرمایش زمین مقاومت کنند. گزارش برنامه محیط زیست سازمان ملل ۱۰ دسامبر در جریان گفتگوهای تغییرات آب و هوا در بالی اندونزی مطرح شده است. یکی از نویسندگان این گزارش، این جنگ جدید را «جنگ جهانی داخلی» توصیف کرده است. او می‌گوید: افزایش دمای کره زمین به میزان پنج درجه ممکن است منجر به جنگ‌هایی شود که گرچه مانند جنگ داخلی محدود به یک منطقه هستند اما تعداد و پراکندگی آنها به‌گونه‌ای است که می‌توان آنها را «جنگ جهانی داخلی» توصیف کرد.[۲۱] دبیرکل سابق سازمان ملل تغییرات آب و هوا و بروز پدیده‌هایی مانند خشکسالی‌های طولانی و بالا آمدن آب دریا در مناطق ساحلی را فاجعه‌بار توصیف کرد و گفت که این تغییرات با لطمه‌زدن به امکانات کشاورزی و ایجاد فضای مناسب برای

شیوع بیماری‌هایی مانند مالاریا باعث وخامت شرایط اقتصادی و زیستی در این مناطق می شود. کوفی عنان هشدار می دهد که تحولاتی مانند تغییر درانگاره ریزش باران می‌تواند به رقابت و بروز درگیری بر سر دسترسی به منابع آب منجر شود و به این ترتیب، صلح و امنیت مناطقی از جهان را تهدید کند که در حال حاضر نیز از ثبات کافی برخوردار نیستند. به این ترتیب، تغییر در آب و هوای زمین را باید در کنار تهدیداتی مانند گسترش جنگ افزارهای کشتار جمعی بطور جدی مورد توجه قرار داد.

بان کی مون دبیر کل کنونی سازمان ملل متحد هم اولین دبیر کلی است که از قطب جنوب دیدن کرده است.او به قطب جنوب سفر کرد تا اثرات گرم شدن هوای کره زمین را مشاهده کند. قطب جنوب حدود نود درصد از یخ های جهان را در خود جای داده است اما دانشمندان می‌گویند یخ‌های این منطقه به سرعت در حال آب شدن است و زندگی حیات وحش آن در معرض تهدید قرار گرفته است. برای مثال، در برخی از مناطق، افزایش دما باعث شده پنگوئن‌ها در جستجوی یک زیستگاه سردتر محل زندگی خود را ترک کنند و به سوی خشکی بروند. طی پنجاه سال اخیر، دمای هوا در برخی از مناطق قطب جنوب ۳ درجه افزایش یافته است. دبیرکل سازمان ملل متعهد شده که مقابله با پدیده گرم شدن هوای زمین را از اولویت های کاری خود قرار دهد.[۲۲]

برخی از کارشناسان معتقدند تغییرات آب و هوایی چالش های امنیتی پیچیده‌تر از دوران جنگ سرد ایجاد می‌کند. «جان آشتون» نماینده وزارت خارجه انگلیس در مسئله تغییر آب و هوا می‌گوید: دلایل زیادی برای باور این ایده وجود دارد همچنان که وارد قرن ۲۱ می‌شویم مقوله امنیت با تغییرات آب و هوایی همبسته می شود. او اضافه می‌کند آخرین بار که جهان با یک چالش مواجه شد در دوران جنگ سرد بود اما خطرات کنونی بسیار حادتر است زیرا اکنون دشمن، خودمان هستیم و انتخاب با خودمان است. تغییرات آب و هوایی خود یک عامل در نزاع پیچیده دارفور بشمار می‌رود. بارش باران در دارفور حدود ۴۰٪ نسبت به قرن گذشته کاهش داشته است و رقابت فزاینده‌ای برای دستیابی به آب بین ساکنین قبلی و کنونی دارفور پدید آورد. نسل‌کشی های نژادی در رواندا در سال ۱۹۹۴ عمدتاً ریشه در افزایش جمعیت در کنار شرایط خشکسالی و فرسایش زمین داشت. «آشتون» به اعلامیه اخیر دولت هند اشاره می‌کند که قصد دارد یک دیوار سیم خاردار به ارتفاع ۸ پا و به طول ۲۵۰۰ مایل در مرز با بنگلادش احداث کند .هدف دولت هند جلوگیری از مهاجرت مردم بنگلادش بخاطر بالا آمدن سطح آب دریاست. او نتیجه می‌گیرد تغییر آب و هوا یک مسأله امنیتی است که اگر به آن رسیدگی نشود انسان‌ها خواهند مرد و دولت‌ها سقوط خواهند کرد.[۲۳]

نیجریه هم از کشورهایی است که بخاطر خشکسالی ناشی از اوضاع جوی با بیابان‌زایی

دست و پنجه نرم می‌کند. هر ساله حدود ۱۳۵۰ مایل مربع از خاک این کشور تبدیل به بیابان می‌شود . پایتخت نیجریه هم از کلان شهرهای غرب آفریقاست که IPCC پیش‌بینی نموده تا سال ۲۰۱۵ در معرض خطر بالا آمدن سطح آب دریاست. این مشکلات در کنار رشد سریع جمعیت موجب مهاجرت های وسیع و گسترش هرج‌ومرج‌های اقتصادی و سیاسی می‌شود.[۲۴]

طوفان کاترینا در نیورلئان آمریکا در سال ۲۰۰۵، هشتاد میلیارد دلار خسارت به بار آورد و بیش از ۱۸۰۰ نفر انسان جان خود را از دست دادند و در شرایطی که آمریکا درگیر جنگ در عراق و افغانستان بود ۲۷۰۰۰۰ نفر از نیروهای گارد ملی برای کمک به آسیب‌دیدگان وارد عمل شدند. ارتش آمریکا ناگهان مجبور شد امکانات و منابع نظامی‌اش را برای پاسخگویی به یک وضعیت اضطراری به داخل کشور معطوف نماید. اینکه تغییرات آب و هوایی موجب افزایش شمار و شدت طوفان‌هاست یکی از موضوعات مطرح در جوامع علمی است اما به هر صورت طوفان کاترینا یک تصویر عینی از آنچه که تغییر آب وهوا ممکن است در آینده پدید آورد، تداعی نمود. در آوریل ۲۰۰۷ نیروی دریایی آمریکا یک مرکز تحقیقاتی در این زمینه راه اندازی نمود و در اولین گزارش این مرکز اشاره شد که تغییر آب وهوا می‌تواند تهدیدی تشدیدکننده برای بی‌ثباتی در بیشتر مناطق بی‌ثبات جهان باشد و چالش های امنیتی مهمی برای ایالات متحده ایجاد نماید.[۲۵]

شورای امنیت سازمان ملل هم که مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌الملل را به دوش می‌کشد و معمولاً وقتش را به موضوعات حاد و دشوار سیاست بین‌الملل اختصاص می‌دهد و صرفاً در گذشته به چند موضوع مانند ایدز پرداخته، در ۱۷ آوریل جدید ترین تهدید امنیت بین الملل یعنی تغییرات آب و هوا را به بحث و مذاکره گذاشت. اعضای شورا تغییرات آب و هوایی را یک تهدید مهم که نتایجش فراتر از مسائل زیست محیطی است قلمداد نموده و آنرا تهدیدی امنیتی، اقتصادی و بشر دوستانه دانستند. در آفریقا میلیون‌ها انسان بدلیل خشکسالی و کاهش سطح زیر کشت محصولات کشاورزی با قحطی و گرسنگی مواجه اند. دلتای رود نیل توسط افزایش سطح دریا مورد تهدید است و زندگی بیش از ۴ میلیون انسان را تحت تأثیر قرار خواهد داد. اندونزی بیش از ۳۰٪ تولید برنجش را که غذای عمده مردم است بدلیل افزایش سطح دریا از دست خواهد داد. مردم مالدیو با خطر بالاآمدن سطح دریا در حدود ۳ متر مواجه اند و این تهدید می‌تواند کشورشان را به زیر آب برده و ناپدید سازد. میلیونها پناهنده زیست محیطی احتمالاً بدلیل گرم شدن زمین و بویژه در فقیرترین کشورهای جهان پدید خواهد آمد . اینها دلایلی هستند که احساس نیاز به مداخله شورای امنیت

را ضروری می‌سازند.[۲۶] شعار سال ۲۰۰۸ روز جهانی بهداشت پدیده تغییرات آب و هوا را محور قرار داده و ارتباط آن با حفظ محیط زیست و سلامتی انسان را یادآور شده است.

در موقعیت فعلی، شرایط آب و هوایی و گرمایش زمین،از اهمیتی برخوردار است که جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۷ مشترکاً به ال گور معاون رئیس جمهور پیشین آمریکا و هیات بین دولتی تغییر آب و هوای سازمان ملل که برای جلوگیری از گرمایش و آلایندگی زمین تلاش می‌کنند، داده شد. ال گور با برگزاری تور کنسرت «زمین زنده» در شهرهای نیویورک، لندن، ژوهانسبورگ، ریو دو ژانیرو، شانگهای، توکیو، سیدنی، هامبورگ و حتی پایگاه بریتانیا در قطب جنوب تلاش می کند به جهانیان بگوید خطرات تغییرات جوی برای ساکنان کره زمین موضوعی جدی و همگانی است. جایزه صلح نوبل ال گور نشان‌دهنده این بود که صلح و امنیت آینده جهان در ارتباط تنگاتنگ با مسأله تغییرات آب و هوایی و اقلیمی می باشد و در بین چالش های زیست محیطی مسأله گرمایش جهانی از اهمیت بالاتری نسبت به مسائل دیگر این حوزه برخوردار است. تغییر و تحولات زیست محیطی در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی در حال تغییر توازنی است که حیات بر روی کره زمین را امکان‌پذیر ساخته بود. اثرات چنین تغییراتی تهدیدات کوتاه‌مدت و بلندمدتی برای امنیت انسانی بوجود می‌آورد. پدیده بیابان زایی و افزایش ابعاد حوادث جوّی شدید بر توانایی اکوسیستم ها در تولید کالا و خدمات تأثیر می‌گذارد. بالا آمدن سطح آب دریاها زندگی در جزایر کوچک، مناطق دلتایی و دشت‌های ساحلی که اکثریت جمعیت دنیا را در خود جای داده‌اند، تهدید می‌کند. کمبود منابع موجب ناپایداری برخی مناطق می‌شود و ممکن است باعث بروز درگیری‌های جدید و تأثیرات جانبی بالقوه منفی نظیر مهاجرت اجباری انسان‌ها شود. بلایای طبیعی مخرب و بحران‌های زیست محیطی جان انسان‌ها را می‌گیرند، فعالیت‌های اقتصادی را مختل می‌کنند و مصنوعات بشری را نابود می‌سازند . از آنجایی که عواملی چون گسترش بیابانها ، کاهش نواحی جنگلی ، کاهش جمعیت آبزیان ، آلودگی آب و هوا و نوسانات شدید اقلیمی و حوادث جوّی (نظیر سیل ، خشکسالی و تندباد) زندگی انسانها و دیگر موجودات کره زمین را تهدید می‌کنند باید آنها را به چشم یک تهدید امنیتی فوری نگریست.[۲۷]

۱. توسعه پایدار و تغییر آب و هوا: برای مقابله با تغییرات جوی، جهانیان باید اقتصادی داشته باشند که در آن انتشار گاز دی اکسید کربن به حداقل ممکن برسد. در برخی موارد بلایای طبیعی در ظرف چند دقیقه پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی کشورهای در حال توسعه را که حاصل سال‌ها تلاش آنها بوده نابود ساخته است.گرچه

زیانبارترین بلایای طبیعی از نظر میزان خسارات اقتصادی در سال‌های اخیر بیشتر در کشورهای توسعه‌یافته و به علت تجمیع دارایی‌های بسیار زیاد در معرض بلایای طبیعی، رخ داده است با این وجود خسارات ناشی از سوانح طبیعی بزرگ در کشورهای در حال توسعه و تأثیر آن بر عوامل اقتصادی همچون تولید ناخالص داخلی و درآمدهای دولت می‌تواند بسیار مخرب‌تر از کشورهای توسعه یافته باشد.

برخی استدلال می‌کنند که باید امنیت محیطی را با امنیت اقتصادی بطور یکجا در نظر گرفت. تقریباً همه این مساله را پذیرفته‌اند که خسارات وارده به اکوسیستم‌ها می‌تواند در بی ثباتی سیاسی و اقتصادی و تنش‌های فراملی نقش داشته باشد. بعبارتی تأثیر زوال محیط زیست بر امنیت ملی را باید در سیمای به قهقهرا رفتن عملکرد اقتصادی و کاهش ثبات سیاسی دید. غالباً این علت اساسی آشوب‌ها مورد غفلت قرار می‌گیرد و حکومت‌ها خود را سرگرم مقابله با فقر و بی‌ثباتی که نتیجه این عامل است، می‌کنند.[۲۸] در حال‌حاضر برای اکثر کشورهای در حال توسعه پیشرفت و توسعه اقتصادی از اولویت بیشتری برخوردار بوده و آنها به فرسایش و تخریب محیط زیست بعنوان پیامد نامطلوب اما قابل تحمل توسعه اقتصادی و صنعتی می‌نگرند. به اعتقاد این دسته از کشورها فقرزدایی بعنوان اولویت اصلی آنها تنها از طریق رشد مستمر اقتصادی امکان‌پذیر بوده از اینرو بر جنبه اقتصادی توسعه تأکید داشته و آن را لازمه و مبنای ضروری هرگونه پیشرفت و حفظ محیط زیست می‌دانستند.[۲۹]

توسعه پایدار مفهومی بود که در چارچوب آن جامعه بین‌المللی تلاش داشت تا به تزاحم دائمی توسعه با محیط زیست پایان داده و راه‌حلی را که متضمن پاسخگویی به نیازهای همه طرفین باشد ارائه نماید. این مفهوم نخستین‌بار در کنفرانس جهانی برای محیط زیست و توسعه ریو در ۱۹۹۲ مورد کنکاش قرار گرفت و شرکت‌کنندگان در کنفرانس بر این امر صحه گذاشتند که دستیابی به توسعه به هر قیمت و از جمله تخریب محیط زیست مردود بوده و کشورها موظفند در مراحل دستیابی به رشد اقتصادی ملاحظات زیست محیطی را به همان میزان مدنظر قرار دهند. وجود سرنوشت مشترک برای تمامی ساکنین کره خاکی ایجاب می‌کند سیاست‌ها و اقدامات متخذه با جامع‌نگری و ژرف‌اندیشی هرچه بیشتر در تمامی حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی بگونه‌ای متوازن و هماهنگ صورت پذیرد.[۳۰]

امروزه توسعه پایدار توسعه‌ای است که بدون لطمه‌زدن به قابلیت نسل‌های آینده دربرآورده ساختن نیازهای خود، نیازهای امروز را برآورده سازد. در گرو همین وابستگی متقابل اقتصاد و محیط زیست است که توسعه پایدار معنا می‌یابد. پس محیط زیست و توسعه دو بخش ضروری یک فرایند اجتناب‌ناپذیر هستند و باتوجه بـه اینکه

فقر جوامع محلی می‌تواند منجر بـه رویکرد آنان بـه برنامه‌ریزی غیراصولی از هر یک از منابع فوق گردد، لذا رشد اقتصادی متوازن بعنوان تنها راه مقابله با فقر و به تبع آن تنها راه تحقق اهداف توسعه زیست محیطی تلقی می‌گردد.[۳۱] در مجموع باید اذعان کرد قدرت دیدگاه جهانی توسعه پایدار در برابر خصلت های بازار آزاد برآمده از جهان توسعه یافته محدود است و خصلت‌های بازار آزاد و منافع ملی همچنان تعیین‌کننده نحوه واکنش و پاسخ دولت‌ها نسبت به مسائل زیست محیطی می‌باشد.

۲.آب و امنیت: کمتر منبعی تأثیری عظیم‌تر از آب بر زندگی ما و حیات کره زمین دارد. ما برای حفظ سلامت و بهداشت، به آب احتیاج داریم ، برای تولید مواد غذایی به منابع آب نیاز داریم . آب همچنین از معدود منابعی است که از کشوری به کشور دیگر می‌رود و دارای ارزش حیاتی است اما به شدت کمیاب و نادر است. به لحاظ تاریخی، نیاز به آب مانند دیگر منابع طبیعی به دلیل عواملی همچون فشار جمعیت، صنعتی شدن و تشدید فعالیت‌های کشاورزی روبه افزایش است. با رشد جمعیت و افزایش تقاضا برای منابع محدود آب، انتظار می‌رود که برخوردهای ناحیه‌ای و بین‌المللی بر سر آب تشدید شود.[۳۲]

منابع آب با حاکمیت و حیات اقتصادی بسیاری از کشورها ارتباط نزدیک یافته است. براساس حقوق بین‌الملل، کشورها بر رودخانه‌هایی که از آنها عبور می‌کنند حق حاکمیت دارند. مشکل هنگامی بروز می‌کند که رودخانه ای از چند کشور عبور نماید. در این صورت هر کشور بر بخشی از رودخانه که در خاک آن کشور است حاکمیت دارد و در اجرای طرح‌های عمرانی به شرط آنکه موجب کاهش و یا قطع جریان آب به کشورهای دیگر نگردد، آزاد است. در غیر این صورت اختلاف‌نظرها ممکن است به جنگ بینجامد. تغییرات آب و هوا و وقوع خشکسالی در بعضی کشورها بر احتمال ازدیاد این‌گونه درگیری‌ها می‌افزاید.آب یکی از منابع اصلی حیات است که دسترسی به آن در همه جا ممکن نمی‌باشد.[۳۳]

اختلافات و تنش‌های سیاسی برسر کنترل، دسترسی و کیفیت منابع آب شیرین رو به افزایش است. حتی با لحاظ نکردن تغییرات آب وهوا بدلیل رشد جمعیت، بالارفتن تقاضای بخش صنعت و گسترش مناطق خشک و نیمه خشک فشار بر منابع آب وجود دارد. ماهیت چنین درگیری‌هایی از یک منطقه به منطقه دیگر متفاوت است. از نزاع بر سر کیفیت آب در مناطق مرطوب تا رقابت برای منابع کمیاب در مناطق نیمه‌خشک و خشک. بیش از سه چهارم زمین های زراعی ۵۰ کشور جهان در ۴ قاره در حوزه رودخانه‌های بین‌المللی قرار گرفته است. این مقدار زمین زراعی ۴۷٪ کل زمین‌های حاصلخیز دنیا را شامل می‌شود. بیش از ۲۰۰ رودخانه با حوزه آبگیر

بین‌المللی وجود دارد که از این تعداد ۵۷ رودخانه در آفریقا و ۴۸ رودخانه در اروپا قرار دارد. بعنوان مثال رودخانه نیل از ۹ کشور عبور می‌کند یا رودخانه دانوب در ۱۲ کشور جاریست و آمازون از ۷ کشور می‌گذرد . رودخانه مکونگ که از تبت سرچشمه می‌گیرد از ۶ کشور گذر می‌کند و رودخانه کنگ و براهماپوترا که از کوه‌های هیمالیا سرچشمه گرفته در ۵ کشور جریان دارد. همچنین مناطقی که دارای سوابقی از تنش‌ها و رقابت بر سر منابع آبی است می‌توان از رودخانه‌های اردن و فرات در خاورمیانه، نیل، زامبری و نیجر در آفریقا، کلرادو و ریوگراند در مرز ایالات متحده و مکزیک نام برد. به هر میزان که تقاضا برای آب افزایش یابد احتمالاً نزاع بر سر منابع باقی‌مانده هم بالا خواهد گرفت. تحت چنین شرایطی تغییرات آب‌وهوایی، هم می‌تواند این بحران‌ها را تشدید کند و هم باعث تحول درخصوص نگرانی‌های عمده درخصوص دسترسی به آب شود . امروزه تغییر در الگوهای بارندگی، کاهش‌های تبخیری بدلیل بالارفتن درجه دما، بارندگی‌های موسمی شدید و هرز رفتن آب، سیلاب‌ها و خشکسالی‌های متناوب چالش‌های عمده‌ای در دسترسی بشر به آب پدید می‌آورد.[۳۴]

با انفجار جمعیت در جهان، مسئله کمبود آب به نحو فزاینده‌ای حالت اضطراری به خود می‌گیرد. گزارش سال ۱۹۹۹ (۱۳۷۸) «برنامه توسعه سازمان ملل متحد» پیش‌بینی کرد که ظرف ۲۵ سال آتی، دسترسی به آب احتمالا بزرگترین دلیل درگیری‌ها در آفریقا خواهد بود. اینک که تقریبا یک دهه از آن پیش‌بینی می‌گذرد، افزایش جمعیت، تخریب مداوم جنگل‌ها و تغییرات آب و هوا، تنها سبب افزایش فشار جهانی بر منابع آب شده است. چراکه عوامل یاد شده این مایع حیاتی را به نحوی فزاینده به صورت نیازی کمیاب و گرانبها درآورده است. براساس آمار بانک جهانی امروزه میلیون‌ها نفر یا به آب بهداشتی دسترسی ندارند و یا اندکی از آن را در اختیار دارند. مبنای این محاسبات دسترسی روزانه به ۲۰ لیتر از آب بهداشتی است، که در شعاع یک کیلومتری منزل افراد قرار داشته باشد. در خلال ۴۰ سال اخیر ۹۶ درصد آب دریاچه چاد که دور تا دورش را کشورهای سریع‌الرشدی مانند «کامرون»، «چاد»، «نیجر» و «نیجریه» احاطه کرده‌اند، فروکش کرده است. این امر در مورد «رودخانه زرد» در چین، «رودخانه مکونگ» در آسیای جنوبی، «رودخانه آمودریا» در آسیای مرکزی و «رودخانه کلرادو» در آمریکا نیز صدق می‌کند. به موازات کاهش آب «رودخانه اردن»، از آب «دریای مرده» (بحرالمیت) هم کاسته می‌شود. به طوری که در خلال ۴۰ سال گذشته سطح آب آن حدود ۲۵ متر پایین رفته است و تخمین زده می‌شود، که این دریا تا سال ۲۰۵۰ به کلی خشک می گردد و از بین می‌رود.[۳۵]

مطالعات اخیر این امر را تأیید کرده است که کمبود آب در خاورمیانه افزایش یافته و در نتیجه رقابت بین دولت‌ها را جدی‌تر خواهد ساخت که این خود تحولات نوینی را بدنبال خواهد داشت. درگیری بر سر توزیع آب احتمالاً به منازعه مسلحانه منجر خواهد شد. آب تاکنون بعنوان یک منبع با ارزش در نظر گرفته نشده بلکه بیشتر بعنوان یک نعمت طبیعی رایگان به حساب آمده است. اکنون آب به یک سرمایه استراتژیک ارزنده و حیاتی‌تر از نفت تبدیل شده و نگهداری منابع آب در برنامه ملی بسیاری از کشورهای منطقه قرار دارد. این موضوع در مورد آب‌های مشترک می‌تواند به تنش منتهی شود. در صورتی که کشورهای واقع در قسمت بالای رودخانه‌های بین‌المللی اقدام به اجرای پروژه‌هایی کنند که جریان آب را در کشورهای واقع در قسمت پایین رودخانه کاهش دهد وقوع تنش اجتناب‌ناپذیر است. انجام مذاکرات هم چندان مؤثر نمی‌باشد. هیچ قانون بین‌المللی مؤثر و رضایت‌بخشی وجود ندارد که بتواند مسائل و اختلافات مربوط به آب‌های مشترک را حل کند. از طرفی کنترل منابع آب یکی از ابزارهای متعدد معامله سیاسی و بخشی از یک سیستم پیچیده اهرم‌های فشار سیاسی و اقتصادی به شمار می‌آید. بسیاری از سران کشورهای خاورمیانه آب را به عنوان عاملی که می‌تواند سبب بروز جنگ گردد مورد توجه قرار داده‌اند. آب محور اصلی مذاکرات مادرید در روند صلح خاورمیانه بشمار می‌آید مباحث چندجانبه بین هیئت‌های فلسطینی، اردنی و اسرائیلی صورت گرفته اما پیشرفت چندانی بوجود نیامده است .اسرائیل نیازهای آبی خود را در اولویت قرار داده و کنترل بر منابع رود اردن و سفره‌های آب کلیدی را به عنوان حداقل نیاز امنیتی خود تلقی می‌کند کنترل اسرائیل بر سفره‌های آبی در کرانه باختری علت اصلی اکراه آن کشور در از دست دادن کرانه باختری در جریان معامله زمین در برابر صلح است. از طرفی اردن و فلسطینی‌ها ادعای حق قانونی نسبت به آبهایی را دارند که هم اکنون مورد بهره برداری اسرائیل قرار دارد.[۳۶]

حوزه رودخانه‌های دجله و فرات ترکیه، عراق و سوریه را در بر می‌گیرد. این سه کشور برای استفاده از آب‌های دجله و فرات وانشعاب‌های فرعی آن برای آبیاری طرح‌هایی داشته و در پروژه‌های عظیم سدسازی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. ترکیه به عنوان کشوری که قسمت بالای رودخانه‌های دجله و فرات را تحت کنترل خود دارد مشغول اجرای طرحی است که آن را ازجمله حق حاکمیت خود برای بهره‌برداری از آب در سرزمینش می‌داند، حقی که همسایگان واقع در قسمت پایین رودخانه‌های مزبور به سختی با آن مخالفت می‌کنند. آب همواره یکی از عوامل تیرگی روابط بین ترکیه، سوریه وعراق بوده است. براساس ادعای ترکیه دجله و فرات رودخانه‌های بین‌المللی به

حساب نمی‌آیند و سرسختانه مخالف یک قرارداد چندجانبه در مورد تخصیص آب‌های دجله و فرات می‌باشد چون دستاورد سیاسی و اقتصادی قابل‌توجهی در این مورد مشاهده نمی‌کند.(۳۷) روابط مصر با سودان و اتیوپی همواره تحت تأثیر نگرانی نسبت به جریان رود نیل قرار داشته است در نتیجه مصر فعالانه مراقب اوضاع و تحولات سیاسی سودان می‌باشد. این کشور از نظر منابع آب کاملاً به این رود وابسته است. بزرگترین مانع و مهمترین عامل نگرانی مصر از دست دادن کنترل بر منابع آب خود و وابستگی به حسن‌نیت کشور همسایه واقع در قسمت بالای رود می‌باشد. تمام کشورهای خاورمیانه بر عدم تناسب فزاینده بین جمعیت و منابع موجود بویژه آب آگاه هستند. بدون تردید بحران آب قادر است امنیت بین‌المللی را تهدید و مفهوم امنیت ملی را دگرگون سازد.

۳. پس‌رَوی سواحل و تمامیت ارضی کشورها: جدی‌ترین مشکل امنیتی که هرکشوری می تواند با آن مواجه شود از دست‌دادن سرزمینش است. با گرم شدن هوا و آب شدن یخ‌های قطبی سطح آب دریاها بالا خواهد رفت. چنین چیزی به معنای غرقاب‌شدن نواحی وسیع ساحلی، فرسایش خطوط ساحلی، نابودی باتلاق‌ها و مرداب‌های ساحلی، آلودگی منابع آب و نفوذ آب شور به آنها و به خطر افتادن شدید سهم بسیار نامتناسبی از ثروت اقتصادی است که در امتداد خطوط ساحلی تمرکز یافته است. متوسط سطح آب دریاها تا سال ۲۱۰۰ پیش‌بینی می‌شود بین ۱۳ تا ۹۴ سانتیمتر افزایش یابد. در این صورت ۵۰ تا ۷۰ درصد مردمانی که در نواحی ساحلی کم‌ارتفاع از سطح دریا ساکن هستند با مشکل روبرو خواهند شد. تغییر آب و هوا بر روی سلامت و رفاه اجتماعی، اقتصادی انسان‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. افزایش سیلاب‌ها و خشکسالی‌ها، خسارات انسانی و اقتصادی را افزون‌تر خواهد ساخت. در آینده حتی میزان اندک گرم‌شدن زمین خطر گرسنگی و سایر فجایع انسانی را محتمل خواهد ساخت. بالا آمدن ۴۵ سانتیمتر از سطح دریا در بنگلادش موجب از دست رفتن حدود ۱۱٪ از سرزمین این کشور خواهد شد و ۵/۵ میلیون نفر را مجبور به ترک خانه و کاشانه خود خواهد ساخت. داکا پایتخت آن کشور که حدود ۱۲/۶ میلیون نفر جمعیت دارد در برابر سیلاب‌های ویرانگر بی‌دفاع است.(۳۸)

تقریباً ۵۰ درصد مردم آمریکا در ۵۰ مایلی سواحل آن کشور زندگی می‌کنند. در گزارش سال ۲۰۰۷ IPCC صریحاً به ساکنین نواحی ساحلی آمریکای شمالی نسبت به آسیب‌پذیری در مواجهه با تغییر آب و هوا هشدار داد. در یک شبیه‌سازی توسط ناسا نشان داده شد اگر تا سال ۲۰۵۰ سطح آب دریا ۴۰ سانتیمتر بالا رود بخش اعظم شهر نیویورک با یک طوفان شدید به زیر آب خواهد رفت. وضعیت آسیب‌پذیر تأسیسات نظامی ایالات متحده می‌تواند آثار منفی بر فعالیت‌های فرامرزی نظامی آمریکا داشته

باشد. به عنوان مثال، در خلیج تامپا در فلوریدا فرماندهی مرکزی نیروی هوایی آمریکا و مرکز عملیات‌های استراتژیک در عراق و در میامی فرماندهی جنوب ایالات متحده و آمریکای لاتین واقع شده‌اند که در برابر طوفان‌های شدید آسیب‌پذیرند. ایالات متحده همچنین بعنوان یک ابرقدرت با ملاحظات جهانی، منافع امنیتی قابل ملاحظه‌ای در اقصی نقاط دنیا دارد. پایگاه‌های نظامی خارج از کشور، سفارتخانه‌ها، کشورهای دوست و متحد، شرکای مهم اقتصادی، مسیرهای مهم حمل‌ونقل مانند تنگه‌ها در صورت آسیب‌دیدن می‌توانند نگرانی‌هایی برای آن کشور بوجود آورد. هزینه‌های اقتصادی طوفان کاترینا ممکن است برای اقتصاد بزرگ و انعطاف‌پذیر ایالات متحده چندان قابل‌توجه نباشد اما پیامدهای انسانی و سیاسی آن چشمگیر و دردآور بود.[۳۹]

برخی از جزایر کوچک نیز که ارتفاع کمی از سطح دریا دارند در برابر تغییر آب‌وهوا و افزایش سطح دریا ناشی از آن در بسیاری از موارد (مانند جزایر باهاماس، کیریباتی ، مولداوی و مارشال) آسیب پذیر هستند. سواحل دلتایی در چین با مشکلات عدیده‌ای همچون نفوذ آب شور در اثر افزایش سطح دریا مواجه خواهد شد. در توکیو، اوزاکا و ناگویا که در نواحی ساحلی قرار گرفته‌اند و در مجموع بیش از ۵۰٪ تولید صنعتی ژاپن را به خود اختصاص داده‌اند ۸۶ کیلومتر از زمین‌های ساحلی در زیر متوسط سطح آب قرار دارند. با افزایش میانگین سطح دریا به میزان ۱ متر نواحی که زیر متوسط سطح آب قرا گرفته‌اند و نیز ساختارهای فیزیکی به ارزش بیش از ۹۰۰ میلیارد دلار در معرض تهدید و خطر قرار خواهند گرفت. یکی از پتانسیل‌های تهدید و خطر افزایش سطح دریا سایش شدید سواحل می‌باشد. سواحل ماسه‌ای ۲۰ تا ۲۵٪ کل طول سواحل ژاپن را شامل می‌شود و در صورت افزایش سطح دریا به میزان ۳۰سانتی‌متر حدود ۱۱۸ کیلومتر از سواحل فعلی نیز به زیر آب خواهند رفت. دلتاهای بزرگ در نواحی بنگلادش ،میانمار، ویتنام، تایلند و نیز مناطقی با ارتفاع کم در اندونزی، فیلیپین و مالزی در معرض خطر قرار دارند. مطالعات بین‌المللی نشانگر جابجا شدن میلیون‌ها نفر از ساکنان نواحی ساحلی با فرض افزایش سطح دریاها به میزان یک‌متر می‌باشد.[۴۰]

اگر برخی پیش‌بینی‌های علمی درباره بالا آمدن سطح دریاها عینیت یابد تعداد زیادی از دولت‌های جزیره‌ای مانند مالدیو و دولت‌های کوچک اقیانوس آرام ممکن است کاملاً در آب فرو روند. بقای فیزیکی در معرض تهدید جدی قرار دارد و ضروری است که کشورهای در معرض خطر و همسایگان آنها تصمیمات مؤثری اتخاذ نمایند.

۴. خشکسالی و امنیت غذایی: خشکسالی سبب نبرد بر سر منابع طبیعی می‌شود. نمونه عینی آن اتیوپی است. مشکل مربوط به دامداری اتیوپی سبب بروز

نگرانی‌هایی شده است. شرایط بد و دشوار منابع طبیعی به ناچار سبب می‌شود روابط بین جوامعی که بر سر همان مواد رو به کاهش با هم رقابت می‌کنند به تیرگی بگراید. کما اینکه در ماه ژوئن ۲۰۰۶ ، در منطقه «بورنا» در جنوب اتیوپی بین قبایل بورنا و گوجی درگیری ایجاد شد. این درگیری در پی آن به راه افتاد، که قبیله گوجی ادعای مالکیت زمینی را کرد که مدت‌های مدیدی است به قبیله بورنا تعلق دارد. در خلال این درگیری‌ها صدها تن به قتل رسیدند و ۲۳ هزار نفر نیز ناچار شدند فرار را بر قرار ترجیح بدهند. خشکسالی مداوم و شرایط رو به وخامت آب و هوا، آتش درگیری‌های در پیوند با منابع را در بین جوامع دامدار شعله ورتر کرده است. سال گذشته فقط دو روز باران آمد و تنها در همین یک سال مردم ۸۰ درصد حشم خود را از دست دادند. این‌گونه پدیده‌ها خطرناکند و می‌توانند سبب محو و نابودی جوامع شوند. اگر حیوانات بمیرند، آدم‌ها هم خواهند مرد. نیمی از ۳۱۴ میلیون آفریقایی که روزانه تنها با یک دلار زندگی خود را می‌گذرانند، برای زنده ماندن به حیواناتشان وابسته‌اند.[۴۱]

سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (فائو) در آخرین گزارش خود اعلام کرده است با افزایش گرمایش جهانی شاهد کمبود چشمگیر تولید مواد غذایی در جهان و افزایش گرسنگان در کشورهای مختلف جهان به‌ویژه مردم قاره آفریقا و به‌خصوص اهالی کشورهای واقع در صحرای آفریقا خواهیم بود. بی‌شک با ادامه‌یافتن روند صعودی گرمایش جهان نظاره‌گر بیابان‌زایی و تبدیل کشتزار ها به بیابان‌های بایر خواهیم بود و تا سال ۲۰۰۹ زمینهای بایر قاره آفریقا به تنهایی به ۹۰ میلیون هکتار خواهد رسید و این رقم چهار برابر مساحت کشور انگلستان است. فائو در این گزارش تأکید کرده که ادامه این روند در بیش از ۴۰ کشور جهان که دو میلیارد نفر از جمعیت جهان را در خود جای داده‌اند، باعث کمبود مواد غذایی و افزایش فقر و گرسنگی و ناامنی می‌گردد و در جای دیگر این گزارش اشاره شده است که با تغییرات آب و هوایی، میزان بارش در ۱۱درصد از زمینهای قابل کشت و کار زراعی با کاهش شدید روبرو خواهد شد و زمینه‌ساز تبدیل این مزارع به بیابان همین خشکسالی‌ها خواهد بود . این در حالی است که جمعیت جهان به سرعت در حال افزایش است و مواد غذایی بیش از پیش مورد نیاز است . کاهش زمین‌های زراعی اثرات مستقیم بر فرسایش خاک دیگر زمین‌های کشاورزی که در محدوده مناطق دچار خشکسالی قرار نمی‌گیرند، خواهد داشت. هنگامی که تقاضا برای محصولات کشاورزی بالا رود شاهد کشت و کار بی‌رویه و عدم رعایت تناوب و آیش‌بندی اصولی خواهیم بود که در نتیجه باعث فقر خاک و استفاده بی‌رویه از کودهای شیمیایی می شود و استفاده بی‌رویه از کودهای شیمیایی باعث شوری خاک و آب‌های سطحی و زیر زمینی خواهد شد. همچنین باران‌ها و سیلاب‌های

شدید که با ادامه این روند شاهد افزایش آنها خواهیم بود ، خود نقش قابل‌توجهی در افزایش فرسایش خاک خواهد داشت.[۴۲] با عنایت به این معضلات، سال ۲۰۰۶ از طرف سازمان ملل به عنوان سال جهانی مبارزه با بیابان‌زایی اعلام شد. هدف از این کار انعکاس تصویری از زندگی مردمی است که در مناطق خشک زندگی می‌کنند و مبارزات آنها در مقابل گسترش بیابان‌هاست.

خلاصه آنکه خشکسالی‌های طولانی در بسیاری از بخش‌های جهان موجب کاهش زمین‌های حاصلخیز شده است. تغییرات جوّی الگوهای بارندگی را تغییر می‌دهد و آب‌های شیرین موجود در برخی مناطق بین ۲۰ تا ۳۰ درصد کاهش داشته است . مقدار ناچیز تولید محصولات کشاورزی، منجر به ناامنی غذایی بویژه در کشورهای توسعه‌نیافته و افزایش مستمر در قیمت‌های مواد غذایی شده است. نتایج چنین وضعیتی در مناطقی که با رشد جمعیت مواجه‌اند شدیدتر خواهد بود. پس باید گفت تغییرات جوّی محرکی است برای نزاع بر سر منابع طبیعی تجدیدناپذیر و رو به پایان بویژه در مناطقی که دستیابی به این منابع تحت تأثیر مسائل سیاسی قرار دارد.

۵. قطب شمال و تنش بر سر منابع انرژی: تغییر آب و هوا اثرات گوناگون و گاهاً پارادوکسیکال بر امکان دستیابی به منابع انرژی بویژه نفت و گاز خواهد داشت. در گذشته دسترسی به منابع استراتژیک در برخی مناطق کره زمین بدلیل شرایط جوی با دشواری‌هایی روبرو بود. بویژه امکان سرمایه‌گذاری و استخراج نفت و گاز طبیعی در نواحی قطبی بسیار پر هزینه و بدلیل یخبندان‌های طولانی آسیب‌پذیر می‌نمود. هرگونه تغییر در آب و هوا که به تسهیل استخراج این منابع در قطب شمال اثر گذارد نقش مهمی در واکنش بازیگران زیاده‌خواه بین‌المللی خواهد داشت زیرا ذخایر ارزشمند نهفته در بستر قطب شمال یک عامل حیاتی برای اقتصاد های ملی و بازار تجارت جهانی است. پتانسیل نفت و گاز در این منطقه بسیار عظیم است و علی‌رغم اکتشافات محدود ، میزان ذخایر اثبات شده نفت در قطب شمال با ذخایر ثابت شده کشورهای همسایه قطب شمال یعنی ایالات متحده، کانادا، نروژ و روسیه مقایسه می‌شود.[۴۳] در این میان اقیانوس منجمد شمالی در حال ذوب‌شدن است. کلاهک‌های یخچالی قطب شمال در مقایسه با ۵۰ سال گذشته به نصف رسیده است. برای نخستین‌بار گذرگاه شمال غربی (که اقیانوس اطلس را به اقیانوس آرام متصل می‌کند) که تلاش دریانوردان اروپایی قرن‌ها برای کشف آن بی‌حاصل مانده بود ، برای کشتیرانی و حمل و نقل دریایی منظم گشوده شد. گرمایش جهانی یک جنب‌وجوش و تقلای تازه‌ای برای تصرف سرزمین‌های جدید و اکتشاف ذخایر طبیعی سودآور در بین ۵ قدرت مجاور قطب شمال پدید آورده است. مسکو یادداشتی تسلیم سازمان ملل نموده که در آن بر ۴۶۰۰۰۰ مایل مربع از

قطب شمال با منابع غنی آن ادعای مالکیت نموده است. این مساحت منطقه‌ای به اندازه ایالت‌های کالیفرنیا، ایندیانا و تگزاس می‌باشد. با وجود آنکه سازمان ملل این ادعای جاه‌طلبانه را رد کرده اما در آگوست ۲۰۰۷ کرملین یک ناو یخ‌شکن هسته‌ای را به همراه دو زیر دریایی برای برافراشتن پرچم روسیه در قطب شمال اعزام نمود. چند روز بعد روس‌ها بنحوی تحریک‌آمیز برای نخستین‌بار پس از جنگ سرد بمب‌افکن‌های استراتژیک خود را بر فراز اقیانوس منجمد شمالی به پرواز درآوردند. منطقه قطب شمال در حال حاضر توسط هیچ هنجار و مقررات چندجانبه‌ای اداره نمی‌شود زیرا کسی انتظار نداشت روزی این منطقه تحت تأثیر گرمایش زمین به یک گذرگاه آبی قابل کشتیرانی و مکانی برای استخراج انرژی و گسترش تجارت تبدیل شود. به همان میزان که قیمت نفت بالا می‌رود زمین شناسان برای تعیین دقیق میزان نفت و گاز نهفته در زیر کوه‌های یخی قطب شمال تلاششان را فزونتر می سازند . نشانه‌ها حاکی از آنست که قطب شمال می‌تواند آخرین ذخایر هیدروکربن کشف نشده بر روی زمین را در خود داشته باشد. بررسی‌های زمین‌شناسی ایالات متحده و شرکت نفت استات اویل نروژ تخمین می‌زنند که منطقه یک چهارم ذخایر گاز ونفت جهان را در خود داشته باشد.(۴۴)

موقعیت استراتژیک قطب شمال و منابع عظیم ثروت آنرا برای منافع ملی حائز اهمیت می‌سازد. گرچه ذوب‌شدن یخ‌های قطب شمال آینده خوبی برای آن منطقه تداعی می‌کند اما عواقب ناگواری را نیز بدنبال خواهد داشت. ترکیب تحولاتی همچون گشایش راه‌های کشتیرانی جدید، وجود میلیاردها دلار ذخایر بالقوه نفت و گاز و یک تصویر مبهم و نامشخص از نظر مالکیت بر منطقه یک معجون کشنده خواهد ساخت. در حال حاضر هیچ ساختار قانونی و سیاسی فراگیر که قادر باشد به‌گونه‌ای منظم سبب توسعه و بهبود منطقه شود و اختلاف‌نظرها بر سر ذخایر انرژی و گذرگاه‌های دریایی را حل و فصل کند ایجاد نشده است. قطب شمال همواره منجمد بوده است. اما به موازات آب‌شدن یخ‌های قطبی و از آنجایی که مشخص نیست چه قوانینی باید در این منطقه اعمال گردد ، رقابت دولت‌ها شدت خواهد گرفت و حتی شاید پای مصرف‌کنندگان تشنه انرژی چون چین را هم به منطقه بکشاند. چنین هرج‌ومرجی اگر بوسیله شیوه‌های دیپلماتیک فیصله نیابد می‌تواند نوعی بحران نظامی را در آن منطقه ایجاد کند.(۴۵)

قطب شمال در خط مقدم تأثیرات گرمایش زمین قراردارد. مکانی که برخی از مهمترین اثرات فیزیکی تغییر آب و هوا قابل رویت است. تغییر آب و هوا اثرات ژرفی بر روی جوامع بومی، حیات وحش و اکو سیستم آنجا داشته است. افزایش امکان حمل‌ونقل و کشتیرانی فرصت بهره‌برداری از منابع را گشوده است و شرایطی خلق کرده که می‌توان آنرا اصطلاحاً یک بازی بزرگ جدید نامید. از طرفی جایگاه سیاسی و حقوقی

قطب شمال در مقایسه با قطب جنوب متفاوت است زیرا در قطب شمال کشورهایی ادعای حق مالکیت برآن را دارند. پس رقابت فزاینده بر سر ذخایر طبیعی در قطب شمال شامل نفت و گاز و ایجاد زیر ساخت‌های لازم برای استخراج ذخایر انرژی چرخه خطرناکی در ارتباط با تغییرآب و هوا ایجاد نموده است این فعالیت‌ها در تغییر بیشتر آب و هوا دخیل خواهد بود و از آنجا که کشورهای مدعی مالکیت بر قطب شمال منافع اقتصادی کوتاه مدت خود را تعقیب می‌کنند، یافتن یک راه گریز از این چرخه دشوار خواهد بود. [۴۶] در هر صورت افزایش دمای کره زمین هرچند برخی از مشکلات استخراج منابع زیرزمینی در مناطق دور افتاده شمالی را کاهش می‌دهد اما برخی دیگر از نتایج این تغییر آب و هوا خود مشکل‌زاست. چالش‌های فنی و محیطی و خطرات اکولوژی کشف و استخراج منابع انرژی قطب شمال سهمگین، سنگین و بی‌حدوحصر است. فعالیت‌های شرکت‌های نفتی در قطب شمال شدت آب‌شدن یخ های قطبی را تسریع خواهد نمود و نهایتاً برروی اکوسیستم منطقه اثرات منفی خواهد داشت.

علاوه بر این، بدلیل آنکه بیشتر منابع هیدروکربن جهان در مناطق آسیب‌پذیر نسبت به اثرات تغییر آب و هوا واقع شده اند و بسیاری از کشورهای عمده صادرکننده نفت و گاز با چالش‌های اقتصادی ،اجتماعی و جمعیتی بغرنج روبرو هستند بی‌ثباتی یقیناً افزایش خواهد داشت و می‌تواند رقابت گسترده بر سر منابع انرژی را موجب شود. امکان استفاده وسیع‌تر از انرژی هسته‌ای برای تولید برق هم می‌تواند نگرانی‌های جدیدی درخصوص تکثیر سلاح‌های هسته‌ای به دنبال داشته و رژیم منع تکثیر را تحت فشار بیشتر قرار دهد. همچنین ذخایر انرژی که سابقاً غیر قابل دسترس بودند بدلیل گرم شدن زمین مورد توجه قرار گرفته و خود می‌تواند منشآ نزاع باشد. از طرفی شهرهای بزرگ و تأسیسات کلیدی و پالایشگاه‌های نفت اغلب در مجاورت دریاها و رودخانه‌ها قرار دارند. بالا آمدن آب دریا و افزایش تعداد و شدت بلایای طبیعی یک تهدید جدی برای این تأسیسات که معمولا احداث آنها زمان‌بر و پرهزینه است به شمار می‌رود.

۶. پناه‌جویان زیست محیطی: هر روز از شبکه‌های خبری در مورد پناه‌جویان ناشی از وضعیتِ بد آب و هوا، می‌شنویم یا می‌خوانیم. انسان‌هایی که مجبور به ترک خانه و کاشانه و تکه زمینی که تنها مایملک آنها است، می‌شوند. چرا که دریا به سوی خشکی پیش رفته، کویر رو به افزایش است یا باران سر ایستادن ندارد و مدام می‌بارد. به گزارش سازمان ملل متحد بیش از بیست و پنج میلیون نفر به خاطر شرایط بد آب و هوایی و اقلیمی، مجبور به ترک زادگاه خویش شده‌اند، اما هنوز در هیچ کجای دنیا آنها را به عنوان پناه‌جو به رسمیت نمی‌شناسند. تا امروز هیچ ماده قانونی یا کنوانسیون

بین‌المللی که پناه‌جوی ناشی از شرایط و تغییرات آب و هوایی را به رسمیت بشناسد، وجود ندارد. این پناه‌جویان هیچ حق و حقوقی ندارند، اما وجود دارند و هر روز هم بر تعداد آنها افزوده می‌شود. طبق آمار سازمان ملل متحد، امروزه حدود بیست و دو میلیون پناه‌جوی ناشی از جنگ و درگیری‌های داخلی در تمام دنیا وجود دارد. یعنی سه میلیون کمتر از تعداد کسانی که به خاطر شرایط بد اقلیمی، خشکسالی، باران و سیل یا دیگر بلایای طبیعی مجبور به ترک وطن یا خانه خود می‌شوند. بدیهی است که ارائه تعریفی برای پناه‌جویان ناشی از تغییرات جوی و آب و هوا، کاری خالی از دردسر و دشواری‌های خاص خود نیست، چرا که هنوز به طور دقیق و مسلم نمی‌توان گفت که آیا دلیل همهٔ فجایع طبیعی و تغییرات جوّی در زمین و هوا، گرمایش زمین و افزایش دی اکسید کربن است یا نه؟ اگرچه تغییرات آب و هوا به طور مشخص در مناطقی از جهان عامل فرار هزاران انسان و پناه گرفتن در مناطقی امن‌تر بوده است، اما هنوز از نظر سیاسی برای ارائه تعریف روشن از این پدیده نورسیده، راه درازی پیش رو است. همین عدم وضوح و نامشخص‌بودن تعریف سیاسی پناه‌جویان آب و هوایی موجب شده است که دولت‌های مختلف جهان اگر هم بخواهند نتوانند همان‌طور که در مورد فراریان ناشی از جنگ عمل می‌کنند از نظر حقوقی و سیاسی چتر حمایتی خود را بر سر آنها بگشایند. فقط واژه فرار نمی‌تواند موجب پناهندگی شود، که بر اساس کنوانسیون پناهندگی سازمان ملل متحد، فرد باید از تعقیب و پیگرد به خاطر نژاد، دین، ملیت، عضویت در یکی از نهادهای اجتماعی، یا مشکل سیاسی، مجبور به ترک وطن شده و به دنبال سرپناهی امن باشد، تا واژه پناه‌جو مصداق حال او شود. علاوه بر این فرد باید از خطوط مرزی کشور متبوعش هم عبور کرده باشد و همین بند اخیر، میلیون‌ها پناهجوی داخلی در عراق، کنگو، افغانستان و سومالی را ندیده می‌گیرد. براساس محاسبات سازمان «مسیحی کمک‌های بشردوستانه» در انگلیس، که نهادی است برای حمایت از پناهندگان آب و هوایی، تا سال ۲۰۵۰ بیش از دویست و پنجاه میلیون پناه‌جوی آب و هوایی خواهیم داشت و برآوردهای سازمان ملل این رقم را به صد و پنجاه میلیون تقلیل می‌دهد، اما هر دو برآورد شاهد تعداد سرسام‌آور پناه‌جویان آب و هوایی در سال‌های آینده است. مسلم است که تعداد این نوع پناه‌جویان با افزایش گرمایش زمین هر ساله بیشتر خواهد شد، اما این پرسش هم چنان باقی است که چگونه می‌شود فراریان آفتاب و باران را تعریف کرد؟ چگونه می‌شود برای فراریان مرگ و زندگی ، حق و حقوقی بین‌المللی در نظر گرفت.[۴۷]

سازمان ملل پیش‌بینی کرده تا سال ۲۰۲۰ میلیون‌ها مهاجر زیست محیطی در جهان وجود خواهند داشت. برخی دولت‌ها که نسبت به تغییرات جوّی شدیداً آسیب

پذیرند خواستار به رسمیت‌شناختن پدیده مهاجرت‌های با انگیزه زیست محیطی شده‌اند. چنین مهاجرت‌هایی می‌تواند تنش‌هایی در مسیرهای عبور مهاجرین و در مناطق مقصد بدنبال داشته باشد. اروپا باید منتظر فشارهای مهاجرتی فزاینده باشد. به موازات غیرقابل تحمل‌شدن شرایط زیستی در آفریقا ، آسیای جنوبی و خاورمیانه بسیاری از ساکنین به مکان‌های امن تر از جمله اروپا می گریزند.

اگر همان‌گونه که امروز در بیشتر نقاط دنیا شاهد هستیم به این‌گونه روندهای زوال منابع و رشد جمعیت عنایتی نشود اقتصاد دچار افت شده و در پی آن ناکامی و ناآرامی و حتی جنگ داخلی در خواهد گرفت و پناهندگانی که در نتیجه بهم خوردن نظم طبیعت ناگزیر از ترک موطن خویش می‌شوند این اختلال زیست محیطی را تا آنسوی مرزهای ملی گسترش می‌دهند. بعنوان مثال، می‌توان از هائیتی نام برد که زمانی‌پوشیده از جنگل و حاصلخیز بود اما اکنون بسیاری از مردم آن بدلیل ناممکن‌شدن زراعت بر روی خاک فرسایش شده و سنگلاخ یا به ایالات متحده پناه برده‌اند یا در قایق‌ها زندگی می‌کنند. سودان با وجود گرفتار بودن در جنگ داخلی میزبان یک میلیون پناهنده از اتیوپی، اوگاندا و چاد است. پناهندگان در هر جا اقامت گزینند همچون سیل روانه بازار کار می‌شوند و بر تقاضای محلی برای غذا می‌افزایند و فشارهای بیشتری بر اراضی وارد می‌سازند و بدین‌ترتیب فشارهای زیست محیطی را که در آغاز آنها را ناگزیر از ترک موطن خویش ساخته بود، به دیگر نقاط گسترش می‌دهند.[۴۸] تغییر آب و هوا ممکن است منجر به مهاجرت‌های اضطراری و از روی استیصال شود. با تلاقی عواملی چون فرسایش خاک، وقوع حوادث جوی، کمیابی منابع و بالا آمدن آب سطح دریاها می‌توان آواره‌شدن شمار زیادی از پناهندگان زیست‌محیطی در درون کشورها و در امتداد مرزها را اتنظار داشت. پیش‌بینی می‌شود بیابان‌زایی موجب حرکت ۶۰ میلیون از ساکنین صحرای آفریقا به شمال آفریقا و و اروپا تا سال ۲۰۲۰ خواهد شد. جابجایی و تحرک وسیع جمعیت از سوی شورای امنیت سازمان ملل بعنوان یک تهدید برای صلح و امنیت بین‌المللی شناخته شده است بویژه اگر تنشهای قومی و اجتماعی از پیش موجود در نظر گرفته شود. پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پناهندگان زیست محیطی می‌تواند عمیق و قابل تأمل باشد.[۴۹]

۷. تروریسم و تغییرات آب و هوایی: تغییرات آب و هوایی بطور چشمگیری می‌تواند بی‌ثباتی در دولت‌های ورشکسته و دولت‌هایی که تاکنون ظرفیت محدودی برای پاسخگویی مؤثر به چالش‌های پیش رو داشته‌اند را افزایش دهد. ناتوانی یک حکومت در مواجهه با نیازهای اساسی مردم و حفاظت از آنها در برابر تنگناهای ناشی از تغییرات آب و هوا می‌تواند موجب یأس، ناامیدی، سرخوردگی و عامل تنش بین

گروه‌های قومی مختلف و افراطی‌گری سیاسی شود و بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی را بدنبال داشته باشد.

آنچه کمتر مورد توجه قرار گرفته ارتباط میان تغییر آب و هوا با تهدید تروریسم است. تغییر آب و هوا با افزایش مهاجرت و آسیب‌پذیرکردن بیشتر دولت‌ها که تأثیر عمده‌ای بر روی افراط گرایی دارند تروریسم جهانی را تقویت خواهند کرد. به بیان دیگر تغییر آب و هوا با افزایش تعداد دولت‌های ضعیف و در حال افول که می‌توانند پایگاه مناسبی برای تروریسم جهانی باشند به گسترش تروریسم کمک خواهد نمود. مثلاً اندونزی پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان با گروه‌های افراطی متعدد، جنبش‌های جدایی‌طلب با یک دموکراسی شکننده و بی‌ثباتی سیاسی مواجه است که با جنگل‌های غنی خود در برابر تغییرات آب و هوایی آسیب‌پذیر می‌باشد و اگر در برابر این تغییرات واکنش‌های ضعیفی از خود نشان دهد ممکن است موجب تشویق گروههای افراطی برای به چالش کشیدن دولت و ضربه زدن به منافع دنیای غرب شود. ما قبلاً شاهد اقدامات ضعیف دولت اندونزی در طوفان دریایی (تسونامی) بودیم که اقتدار آن دولت در استان آچه را با خلأ روبرو ساخت. همچنین در پی تهاجم ایالات متحده به افغانستان هزاران نفر از افراد طالبان کشور بنگلادش را پایگاه امنی برای خود یافتند . دبیر سابق شورای امنیت ملی آمریکا معتقد است بنگلادش در میان کشورهای منطقه مناسب‌ترین مکان برای تبدیل شدن به پایگاه جدید عملیاتی القاعده است. شرایط رو به زوال اقتصادی و اجتماعی، گروه‌های سیاسی رادیکال و ناامنی‌های زیست محیطی می‌تواند آشفتگی عمیق را تحقق بخشد. در شاخ آفریقا بدلیل وجود دولت‌های ضعیف در سومالی و دیگر کشورهای این منطقه سلول‌های القاعده فعال شده و به همان میزان که تغییر آب و هوا این دولت‌ها را به لبه پرتگاه سوق می‌دهد نیروهای جهادی قدرت مانور بیشتری کسب می‌کنند.(۵۰)

چالش همیشگی اروپا یکپارچه شدن مهاجرین مسلمان و اثرات آن بر روی افراط‌گرایی است. اروپا که اقامتگاه برای بیش از ۲۰ میلیون مسلمان است در سال‌های اخیر تلاش نموده تا گروه‌های در حال رشد خارجی را در درون جامعه ادغام نماید. اما بسیاری از مهاجرین اروپایی به زندگی در اجتماعات موازی که مولد از خودبیگانگی هستند ادامه داده و بیشتر در معرض ایدئولوژی‌های رادیکال قرار می‌گیرند. بنابراین، همچنان که بر تعداد مهاجرین زیست محیطی افزوده شود شمار مردم اروپا که شدیداً تحت حمایت دولت‌هایشان هستند در حال کاهش است و این خود واکنش‌ها و خشونت‌هایی را برمی‌انگیزد. ذکر این نکات به این معنا نیست که حل مشکل تغییرات آب و هوایی چالش تروریسم رادیکال را حل خواهد کرد بلکه جلب توجه بیشتر به این

نکته است که دیگر نمی‌توان به مساله تغییر آب و هوا بطور تک‌بعدی و بعنوان یک مشکل برای آینده دور نگریست. برای کشورهای در معرض خطر، چالش گرم‌شدن زمین صرفاً چیزی برای نگرانی در آینده نیست بلکه آن واقعیتی است که مجبورند همه روزه با آن مبارزه کنند. در حالی که یخچال‌ها ذوب می‌شوند و سطح آب دریاها بالا می‌آید تغییرات آب و هوایی می‌تواند عاملی برای بی‌ثباتی در مقیاس جهانی باشد و این شرایط چالش‌های سنتی امنیت ملی به انضمام آنچه که ما امروز با آن دست به گریبانیم یعنی تروریسم را شدیدتر خواهد ساخت.

۸. ایران و تغییر آب و هوا: کشور ایران با بیش از ۷۰ میلیون نفر جمعیت از لحاظ اقلیمی در شرایط خشک و نیمه‌خشک قرار دارد، بطوریکه میانگین سالانه بارش برای آن ۲۴۲ میلی‌متر بوده و فقط ۶۷/۶٪ از کل منابع آبی آن قابل استحصال برای آشامیدن می‌باشد. تغییرات آب و هوایی ایران که در ۵ سال اخیر اتفاق افتاده است، مواردی از بروز بیماری التور، مالاریا، بیماری‌های تنفسی، کاهش محصولات کشاورزی را نشان می‌دهد.[۵۱]

در هر صورت باتوجه به اینکه مسئله گرم ترشدن هوای کره زمین یک بحران جهانی است که مرز نمی‌شناسد و بخش وسیعی از کشور ما در منطقه خشک و بیابانی قرار دارد ، بالطبع کشور ما هم نمی‌تواند خود را از تأثیرات این تغییرات به دور نگه دارد بروز طوفان گونو در سال گذشته در سواحل دریای عمان پدیده‌ای نادر در ۶۰ سال گذشته بوده است، همچنین پیدایش خشکسالی، طوفان شن و گرد و غبار در مناطق جنوب و جنوب غربی کشور در سال‌های اخیر نشانه‌های دیگری از این تغییرات اقلیمی در کشور هستند. کارشناسان سرمای زمستان ۱۳۸۶ را در نیم قرن گذشته بی‌سابقه دانستند. وضعیت نابسامان اقتصادی و قحطی ناشی از خشکسالی نه تنها کشور ما بلکه بسیاری از کشورهای آسیایی را در دوره‌های مختلف تحت تأثیر قرار داده است؛ چرا که اقتصاد بسیاری از کشورهای آسیایی چون کشور ما اقتصادی مبتنی بر کشاورزی است و خشکسالی برای این کشورها فاجعه‌ای بیش از یک بلای طبیعی محسوب می‌شود.

نتیجه‌گیری

هیچ کدام از ما دوست نداریم درباره موضوعی فکر کنیم که خیلی جدی و دردناک است. تغییرات آب و هوا می‌تواند منشأ بسیاری از تحولات اجتماعی و اقتصادی مانند جنگ‌ها، قحطی‌ها و مهاجرت‌ها شود. تغییرات ناگهانی آب و هوا که در طول چند دهه رخ می‌دهد می‌تواند بر امنیت ملی کشورها اثر بگذارد. اگر تأمین امنیت جوامع را مساوی با توسعه‌یافتگی بدانیم و بپذیریم که انسان محور توسعه است پس با به خطر

افتادن جان و مال انسان‌ها در واقع این امنیت انسانی و در چشم‌اندازی کلان‌تر امنیت ملی و بین‌المللی است که مورد تهدید واقع شده است. به این ترتیب که با تغییر الگوی بارش، تولید محصولات کشاورزی کاهش می‌یابد و کاهش منابع آب، افت کیفیت منابع آب شیرین را سبب می‌شود و کشورهایی که با کمبود منابع روبرو هستند برای دستیابی به منابع آب، غذا و انرژی، راهبردهای تهاجمی را انتخاب می‌کنند و کشورهای همسایه خود را مورد هجوم قرار می‌دهند. از آن روست که پدیده‌های زیست محیطی نه براساس مرزهای ملی بلکه بر پایه مرز آبریزها ، اکوسیستم‌ها یا جابجایی‌های صورت گرفته در جوّ تعیین می‌شوند. چنین وضعیتی تغییر نگاه در تفکر استراتژیک را ایجاب می‌کند و تحلیل‌گران نظامی را مجاب می‌سازد که فرسایش زیست محیطی و کمبود منابع مورد نیاز بشر و تنش‌هایی که با تغییرات آب و هوایی تشدید می‌شود می‌تواند منبع بالقوه بی‌ثباتی و درگیری‌های مسلحانه در سال‌های آتی باشد. هر چند یک پیوند روشن و تک‌علتی بین تغییرات آب و هوایی و وقوع جنگ وجود ندارد اما واضح است که فشارهای زیست محیطی شدت، تداوم و تأثیرات ثانوی جنگ‌ها را افزایش می‌دهد. در دوران جنگ سرد، امنیت ملی اساساً ماهیتی تکنولوژیک و نظامی داشته است. در حالی که امنیت ملی در سال‌های اخیر و آتی تحت تاثیر امنیت غذایی و مسائل زیست‌محیطی قرار خواهد داشت. البته تلقی سنتی از مفهوم امنیت شاید برای بقای انسان شرط لازم باشد ولی نمی‌تواند شرط کافی به حساب آید. امنیت انسانی دربرگیرنده مجموعه وسیع‌تر و جامع‌تر از مسائل مهم برای انسان‌ها در سرتاسر دنیا است.

باید توجه داشت رابطه بین تغییرات زیست محیطی و امنیت رابطه‌ای پیچیده، پویا و چندوجهی است. رابطه بین محیط زیست و امنیت رابطه‌ای تکرار شونده است، یعنی درست همانطور که تغییرات زیست محیطی ممکن است در قالب جنگ و کشمکش‌های داخلی و تروریسم به ناامنی منجر شوند، این عوامل امنیتی و منازعه هم ممکن است به نوبه خود به افزایش روند تخریب محیط زیست و کمبود منابع بینجامد. در این صورت، بدون داشتن نگاهی منطقه‌ای به جای نگرش ملی اغلب نمی‌توان به قضاوت درستی درباره هزینه‌ها و سودهای سیاست‌های بدیل دست یافت. هیچ کشور واحد یا حتی گروهی از کشورها نمی‌توانند این مشکلات را برطرف سازند همان‌طور که هیچ کشوری نمی‌تواند خود را از تأثیرات عمل یا بی‌عملی دیگران در امان نگه دارد. سیل، کمبود آب آشامیدنی، گسترش بلایای طبیعی و اپیدمی بیماری‌های مرگبار و در نهایت جنگ در اثر گرم‌شدن زمین در انتظار مردم جهان است. ما در آستانه فاجعه تغییرات آب وهوایی هستیم و اگر وضعیت اقلیم امروز و اعمال بشر برای تشدید این تغییرات همچنان ادامه پیدا کند، پیش‌بینی‌شده کره زمین در معرض تشدید

خشکسالی، موج گرما، سیلاب‌ها، طوفان‌های شدید، ذوب صفحات یخی و بالا آمدن آب دریاها و به زیر آب رفتن بسیاری از خشکی‌ها وکشورها خواهد بود. در این میان به طور معمول، اقشار فقیر جامعه است که بیش از همه آسیب می‌بینند. در حالی که ثروتمندان عامل آلودگی آب و هوا هستند، قشر فقیر بیشترین آسیب‌ها را باید متحمل شود. ممکن است سئوال شود، در حالی که عمدتاً کشورهای ثروتمند شمال باعث افزایش گرمای جهان می‌شوند، چرا باید کشورهای فقیر هم گازهای گلخانه‌ای خود را محدود سازند؟ در این چالش پیش رو، ما همه سرنشین یک قایق هستیم. آنچه مطرح است مسئولیت گذشته نیست که مسئولیت آینده است. بخش‌هایی از سخنان بان کی مون دبیرکل سازمان ملل با عنوان «به ندای نخستین قربانیان تغییرات آب‌وهوا گوش دهید» اشاره می‌شود که خود گویای چالش‌های پیش‌روست :

«در گرم شدن کره زمین ابهامی وجود ندارد. ما مردم عامل اصلی آن هستیم. هر روز گواه جدیدی ارائه می‌شود، چه آخرین گزارش صلح سبز درباره عقب‌نشینی یخچال های قله اورست باشد یا کشف اخیر در مورد اینکه اقیانوس‌های یخی قطب های شمال و جنوب دیگر نمی‌توانند مونوکسید کربن (co2) جذب نمایند. در مورد آن فکر کنید: بزرگ‌ترین تله کربنی جهان به حد اشباع رسیده است. زمان اقدام فرا رسیده است. خسارتی که طوفان کاترینا در نیواورلئان به بار آورد شاید به دلیل گرم‌شدن کره زمین بود یا نبود، ولی هشدار مفیدی برای مخاطرات مالی و اجتماعی تأخیر در تصمیم‌گیری بود. به همین علت ما نمی‌توانیم تا ابد تاوان عدم اقدام خود را بدهیم. راه حل امروز همان کاهش تجارت کربن است. گرم شدن زمین بر همگی ما اثر می‌گذارد. با این وجود اثر آن بر ما متفاوت است. ملت‌های ثروتمند دارای منابع و دانش برای تطبیق خود با شرایط گرم شدن زمین را دارند. یک کشاورز آفریقایی که محصول و احشام خود را به دلیل خشکسالی و طوفان شن از دست داده یا جزیره نشینی از توالو که نگران آن است که دهکده وی ممکن است بزودی به زیر آب رود، قطعاً آسیب‌پذیرتر هستند. این همان شکاف آشنا است: فقیر و غنی یا شمال و جنوب. مذاکرات ما در شورای امنیت غالباً در فضای دیپلماتیک درباره موضوعات پیچیده صورت می‌گیرد. من بحثی را به یاد می‌آورم که در ماه آوریل، نماینده نامیبیا درباره استنباط خویش از مخاطرات تغییرات آب و هوا ارائه داد. ایشان با فریاد گفت این یک مشق علمی نیست بلکه موضوع مرگ و زندگی برای کشور من است».[۵۲] در کل می‌توان گفت چالش‌های زیست محیطی می‌توانند چالش‌های استراتژیک بسیار جدی بخصوص برای کشورهای در حال توسعه در زمینه قدرت ، رقابت ، کارایی و بقا به وجود آورند.

یادداشت‌ها

۱. امیدوارنیا، محمدجواد ،امنیت در قرن بیست و یکم، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۱، ص ۶۰.
۲. روشندل، جلیل، امنیت ملی و نظام بین المللی، چاپ اول، تهران: سمت ، ۱۳۷۴، ص۱۷۷.
۳. سیمبر،رضا، بازنگری مفهوم امنیت درروابط بین‌الملل، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، پاییز ۱۳۷۹، صص ۷۳۱-۷۱۵.
۴. لین دتی، راکسن، سیاستهای امنیتی و مهاجرت، ترجمه حمزه امرایی ، ماهنامه امنیت، سال چهارم، شماره ۱۳و۱۴، مرداد و شهریور ۱۳۷۹.
۵. گرمایش زمین ، در: http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8
۶. صفار ، نرگس ، محیط زیست جهانی ، در: http://www.parsnarsis.blogsky.com
۷. ماندل، رابرت، چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۹، ص۱۸۹.
۸. رحیمی، فرزانه ، تقویت پیمان کیوتو، کانون دیده بانان زمین، در:
http://www.earthwatchers.org/kioto.html
۹. خبرگزاری ایرنا، پنجشنبه، ۲۲ فروردین ۱۳۸۷ ، در:
http://www2.irna.ir/fa/news/view/line-9/8701221974142631.htm
* Intergovernmental Panel on Climate Change یا هیأت بین دولتی تغییر آب و هوا در سال ۱۹۸۸ بوسیله سازمان ملل، سازمان هواشناسی جهانی (WMO)، و برنامه محیط زیست سازمان ملل (UNEP) ایجاد شد تا خطر تغییر آب و هوا را ارزیابی کند.
۱۰. رحیمی، نسترن، تغییرات آب و هوا و اثرات زیست محیطی آن، چاپ اول، تهران: انتشارات اخوان ، ۱۳۸۳ ، صص ۴۸-۳۳ و ۴۴-۳۲.
۱۱. همان، صص ۱۰۳-۱۰۱.
۱۲. امید وارنیا، محمدجواد، پیشین، صص ۱۴۶-۱۴۵.
۱۳. رحیمی، فرزانه، اتفاقات بدتری در راه است، کانون دیده بانان زمین ، در:
www.earthwatchers.org/warming.html - 63k
۱۴. رحیمی، نسترن، پیشین، صص۴۴-۴۳.
۱۵. افتخاری، اصغر و نصری، قدیر، روش و نظریه درامنیت پژوهی،چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص۲۷.
۱۶. روشندل، جلیل، پیشین، ص ۱۷۱.
۱۷. سیمبر، رضا، پیشین ، ص ۷۳۱.
18. Joshua W. Busby. Climate Change and National Security. CSR NO. 32, NOVEMBER 2007 .COUNCIL ON FOREIGN RELATIONS, P.5 . at: www.cfr.org/publication/14862 - 31k
19. Peter Schwartz and Doug Randall . An Abrupt Climate Change Scenario and Its Implications for United States National Security. October 2003, p.14.,at:

www.gbn.com/GBNDocumentDisplayServlet.srv?aid=26231&url=/Upload DocumentDisplay. id=28566
20. ------ CLIMATE CHANGE AND INTERNATIONAL SECURITY . Paper from the High Representative and the European Commission to the European Council . March 2008 , p.1 , at:
www.consilium.europa.eu/ueDocs/cms_Data/docs/pressData/en/reports/99387.pdf
۲۱. شریف‌زاده، علی، گازهای گلخانه ای تهدیدی علیه صلح و امنیت جهان، در:
http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1537401
22. http://www.bbc.co.uk/persian/science/story/2006/11/061115_he-annan
23. The Climate for Terror . at:
www.iht.com/articles/2007/12/03/opinion/edsmith.php
24. podesta,john & ogden,peter. The Security Implication of Climate Change, The Washington Quarterly . winter 2007-8 , Vol. 31, No. 1 , p. 119
25. Joshua W. Busby , Op.Cit, p.5.
26. Thalif Deen . Security Council to Take Up Climate Change . at: http://ipsnews.net/news.asp?idnews=37292
۲۷. گینگل، هانس فان، نگاهی تحلیلی به امنیت انسانی، ترجمه: احمدرضا تقاء، پژوهشنامه محیط زیست، شماره ۱، بهار ۸۵، صص۳۴-۳۲
۲۸. تاچمن، جسیکا، مقاله «ارزیابی انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل» ،محیط زیست و امنیت بین‌الملل، گردآوری و ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر نی ،۱۳۸۰ ، ص۶۸
۲۹. معینی میبدی، حسین، توسعه و محیط زیست محوری جدید در تبیین معادلات سیاسی بین‌المللی، در ظریف، محمدجواد و زهرانی، مصطفی، روندهای جدید بین‌المللی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۴ ،ص ۲۴۸.
۳۰. همان ، صص ۲۵۳-۲۴.
۳۱. محیط زیست و امنیت جهانـــی ، در:
ttp://www.aftab.ir/articles/science_education/ecology/c3c1199710131p1.php
۳۲. گینگل، هانس فان، پیشین، صص۳۶-۳۴.
۳۳. امیدوار نیا، محمدجواد، پیشین، ص۱۴۵.
34. Peter H. Gleick . The Implications of Global Climate Changes for International Security , p.314., at:
www.pacinst.org/about_us/staff_board/gleick/gleick_cv_public_7-04.pdf
۳۵. پاسکواله، والنتینا، معضل کمبود آب پیش روی موجودات کره زمین، واشنگتن پریزم، در:
www.washingtonprism.org/showarticle.cfm?id=977 – 61k
۳۶. گزارش مؤسسه مطالعات استراتژیک لندن، آب، امنیت و خاورمیانه، ترجمه پیروز ایزدی، چاپ اول، تهران: پژوهشکده علوم دفاعی دانشگاه امام حسین، ۱۳۷۲، ص۵۰-۴۷.
۳۷. همان، ص ۶۵.
38. John Drexhage . Deborah Morphy. Oli Brown . Aaron Cosbey. Peter Dickey. Climate Change and Foreign Policy. at:
www.iisd.org/pdf/2007/climate_foreign_policy.pdf

39. Joshua W. Busby , Op.Cit , pp.5-6.

۴۰. رحیمی، نسترن، پیشین، صص ۱۰۳-۹۹.

۴۱. ویتیتو، ارنست، خشکسالی سبب نبرد بر سر منابع طبیعی می شود، مؤسسه امنیت جهانی، در:

www.washingtonprism.org/showarticle.cfm?id=964

42. http://hees2.blogspot.com/2007/10/global-warming.html

43. Peter H. Gleick, Op. Cit., p.318

44. Scott G. Borgerson. Arctic Meltdown: The Economic and Security Implications of Global Warming . Foreign Affairs .Vol.87 No.2, pp.64-66

45. Ibid., p.71

46- John Drexhage . Deborah Morphy. Oli Brown . Aaron Cosbey. Op. Cit., p.28

۴۷. شکری، عباس، فرار از باران و آفتاب، در:

http://shahrvand.com/?c=118&a=3472

۴۸. تاچمن، جسیکا ، پیشین، ص ۷۲-۷۱.

49. John Drexhage . Deborah Morphy. Oli Brown . Aaron Cosbey. Op. Cit.

50. podesta, john & ogden,peter. Op. Cit. pp. 118 - 120

۵۱. ملک افضلی، شیدا، گازهای گلخانه‌ای و تغییرات جهانی آب و هوا و اثرات آن بر سلامت در ایران، در:

http://www.hamshahrionline.ir/News/?id=35154

52. http://www.unic-ir.org/pr/farsi/1562007.htm

تحولات غزه از دیدگاه حقوق بین‌الملل بشردوستانه

حمیدرضا دهقانی‌پوده[۱]

چکیده: مقاله ذیل ضمن نگاهی گذرا به سابقه اشغال غزه از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ و اشغال این بخش از سرزمین فلسطین توسط اسرائیل، تحولات اخیر غزه را نیز مطالعه می‌کند. خروج یک‌جانبه رژیم صهیونیستی از غزه در سال ۲۰۰۵ و سپس توافقنامه گذرگاه‌ها، انتخابات شورای قانون‌گذاری، پیروزی حماس، اختلافات فتح و حماس، توافق مکه، تشکیل دولت وحدت ملی، اختلافات مجدد و حاکمیت یکپارچه حماس بر غزه، بسته‌شدن گذرگاه‌ها و محاصره این منطقه مورد بررسی واقع شده است. پس از آن، ادعاها و دلایل سیاسی و حقوقی رژیم صهیونیستی در مورد غزه مورد بررسی قرار گرفته و سپس برمبنای قواعد حقوق بین‌الملل و به‌ویژه حقوق بین‌الملل بشردوستانه ارزش این ادعاها ارزیابی و به وظایف اشغالگر در این سرزمین پرداخته شده است. پس از بررسی اقدامات انجام‌شده، پیشنهاداتی برای برون‌رفت از وضعیت فعلی (جنگ) و قبل از آن (محاصره) مطرح شده است. در این مقاله برمبنای قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه، پس از اثبات اشغالی‌بودن این سرزمین با نگاهی گذرا به تعهدات اشغالگر در سرزمین اشغالی، نقض‌های مکرر این تعهدات از سوی رژیم صهیونیستی به‌عنوان جرایم جنگی محسوب شده و مسئولیت مجامع بین‌المللی و کشورهای عضو و غیرعضو کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو گوشزد شده است.

واژگان کلیدی: حقوق بین‌الملل بشردوستانه، کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹، مداخله بشردوستانه، معاهدات لاهه، نوار غزه.

---

۱. حمیدرضا دهقانی‌پوده رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

مروری بر تحولات غزه

در سال ۱۹۴۸ پس از استیلای اسرائیل بر بخش اعظم فلسطین، نوار غزه به دلیل همجواری با مصر توسط این کشور اداره شد؛ این وضعیت ادامه یافت تا سال ۱۹۶۷ که اسرائیل در جنگ ۶ روزه این منطقه را به تصرف در آورد و به عنوان یکی از موضوع های حقوق بشردوستانه در آمد. علاوه بر نیروهای نظامی و امنیتی اسرائیل، حدود ۷ هزار و ۵۰۰ شهرک‌نشین اسرائیلی نیز در این منطقه مستقر شدند.[۱] در اواسط دهه ۹۰ با امضای توافق‌نامه‌های صلح اسلو، دولت خودگردان فلسطینی بر این منطقه مسلط شد و به تدریج حدود ۶۰ درصد از نوار غزه را در تصرف خود در آورد. در این مقاله پس از مروری بر تحولات غزه تطبیق حقوق بین‌الملل بشردوستانه.[۲] در این سرزمین و مسئولیت اسرائیل و مراکز بین‌المللی را مورد بررسی قرار خواهیم داد. حقوق بشردوستانه یکی از شاخه‌های حقوق بین‌الملل است و بدنبال آنست که از انسان‌هایی که در جنگ مشارکت نکرده و یا به مشارکت خود پایان داده‌اند، حمایت نموده و دولت‌ها را در به‌کارگیری سلاح‌های جنگی محدود کند.[۳] مهم‌ترین منابع حقوق بشردوستانه یا حقوق مخاصمات مسلحانه و یا حقوق جنگ،[۴] کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ و معاهدات مصوب ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ لاهه هستند. البته با تدوین پروتکل‌های الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو در سال ۱۹۷۷ که همزمان دو گونه مقررات را در خود جای دادند، این تفکیک از میان رفت. در مقاله حاضر، عملکرد اسرائیل باتوجه به معیارهای حقوق بین‌الملل بشردوستانه مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد و طی آن ثابت خواهیم کرد سرزمین غزه همچون کرانه باختری رود اردن همچنان در اشغال است و اسرائیل برطبق کنوانسیون‌های فوق مسئول است. فلسطینی‌ها از حقوق طبیعی خود از جمله حق تعیین سرنوشت.[۵] محروم شده‌اند.

نوار غزه، باریکه‌ای است در طول سواحل مدیترانه میان اسرائیل و مصر که ۴۰ کیلومتر طول و ۱۰ کیلومتر عرض دارد. غزه ۳۶۰ کیلومتر مربع مساحت دارد و یک میلیون و ۵۰۰ هزار نفر در آن سکونت دارند. مرز زمینی غزه ۶۲ کیلومتر است که ۱۱ کیلومتر آن با مصر و ۵۱ کیلومتر آن با سرزمین‌های تحت اشغال اسرائیل است. سواحل غزه هم اهمیت زیادی دارند. طول این سواحل ۴۰ کیلومتر است.

خروج نیروهای نظامی اسرائیلی ازدرون غزه: شارون نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی در اوایل سال ۲۰۰۴ برنامه خروج یکجانبه از غزه را اعلام کرد و با این اقدام نه تنها اسرائیلی‌ها بلکه جامعه جهانی را حیرت‌زده کرد.«پدر شهرک‌نشینان» به‌دنبال برچیدن شهرک‌های صهیونیست‌نشین بود. شارون اهداف متعددی را در پوشش این طرح دنبال می‌کرد. این طرح علی‌رغم مخالفت‌های داخلی، با اصرار شارون در اکتبر ۲۰۰۴ با ۶۶ رأی مثبت از مجموع ۱۲۰ رأی به تصویب رسید. عقب‌نشینی از نوار غزه که در آن ۷۵۰۰ شهرک‌نشین زندگی می‌کردند و حمایت و حراست از آنان هزینه‌های سنگین مالی و انسانی را بر دوش اسرائیل گذاشته بود، زمینه را برای بقای این رژیم در کرانه باختری که بیش از ۲۲۰ هزار صهیونیست در آن اسکان یافته‌اند، فراهم می‌کرد. سرانجام در ۲۵ آگوست ۲۰۰۵ نیروهای اسرائیلی پس از ۳۸ سال اشغالگری از غزه خارج شدند و اداره داخلی این منطقه را به فلسطینی‌ها سپردند.[۶]

پیروزی حماس در انتخابات شورای قانونگذاری: حماس اگر چه در انتخابات ریاست دولت خودگردان شرکت نکرد، اما آمادگی خود را برای شرکت در انتخابات پارلمان و شوراهای محلی اعلام نمود و در ۲۵ ژانویه ۲۰۰۶ نامزدهای منسوب به حماس موفق به کسب ۷۴ کرسی از مجموع ۱۳۲ کرسی پارلمان شدند و جنبش فتح موفق به کسب ۴۵ کرسی گردید. حماس از بدو تأسیس تا قبل از پیروزی در انتخابات پارلمانی مهم‌ترین مخالف وضع موجود در اراضی اشغالی بود؛ ولی با پیروزی غیرمنتظره در انتخابات، نقش حماس تغییر کرد و به نیرویی سیاسی که وظیفه تشکیل دولت، سامان بخشی به اوضاع نابسامان داخلی فلسطین، پایبندی به شعارها و عمل به تعهدات درخصوص مبارزه با ناکارآمدی عناصر دولت گذشته، فساد و رشوه‌خواری را بر عهده دارد، تبدیل شد. موقعیت حماس بیش از آنکه به اهداف، اصول و مبانی فکری اعلام شده حماس در ۱۹۸۷ (لزوم نابودی اسرائیل و نامشروع دانستن دولت یهود) مربوط باشد، نوعی واکنش افکار عمومی فلسطین به نارسایی‌های موجود، افزایش فقر و نهادینه شدن فساد مالی در تشکیلات دولت خودگردان بود. غرب در واکنشی عجولانه، ضمن تجلیل از برگزاری آزاد انتخابات، موضعی در مخالفت با جناح پیروز انتخابات اتخاذ نمود و ضمن تهدید به قطع کمک‌های مالی به دولت خودگردان از حماس خواست نسبت به شناسایی اسرائیل، پایبندی به تعهدات دولت خودگردان و دوری جستن از خشونت

اقدام کند. ایالات متحده، در واکنش به پیروزی حماس موضعی همراه با نگرانی و لزوم خلع سلاح حماس اتخاذ کرد و بر تروریست بودن آن تأکید نمود. [۷]

توافق‌نامه گذرگاه‌ها: از میان گذرگاه‌های نوار غزه دو گذرگاه اریز و رفح، از همه مهمتر هستند.[۸] گذرگاه بیت حانون یا«اریز» معبر اصلی میان غزه و سرزمین‌های اشغالی است. فلسطینی‌ها از سال ۲۰۰۰ نمی‌توانند از طریق هواپیما یا قایق به غزه رفت‌وآمد کنند. بنابراین این گذرگاه به همراه گذرگاه رفح که به مصر می‌رود، تنها راه‌های ورود و خروج برای فلسطینی‌ها به غزه هستند. پیش از شروع انتفاضه در سال ۲۰۰۰ ده‌ها هزار فلسطینی روزانه از این گذرگاه عبور می‌کردند و برای کار به سرزمین‌های اشغالی می‌رفتند. اما این رفت و آمدها اکنون کاملاً محدود شده است. گذرگاه رفح از دیگر مناطق مهم غزه است که در مرز مصر واقع شده است. تا سال ۱۹۶۷ این منطقه به شهر رفح در مصر متصل بود اما بعد از اشغال اسرائیل این دو بخش از هم جدا شدند.[۹] حریم هوایی و دریایی نوار غزه هم تحت کنترل رژیم صهیونیستی است و فلسطینی‌ها فقط در محدوده‌ای کوچک اجازه ماهیگیری دارند و تنها فرودگاه غزه توسط اسرائیل ویران شده است.[۱۰] گذرگاه رفح نیز که تنها معبر مسافرت و راه دسترسی ساکنان نوار غزه به کشور مصر و جهان خارج است از ژوئن سال ۲۰۰۷ بسته شده است. چرا که علی‌رغم عقب‌نشینی رژیم صهیونیستی از نوار غزه در سال ۲۰۰۵ کنترل این گذرگاه به طور مشترک به عهده مأموران این رژیم و هیأت ناظر اروپایی و فلسطینی‌هاست.حکومت خودگردان و رژیم صهیونیستی به عنوان جزیی از توافقات بین طرفین، در سال ۱۹۹۴ دفاتر هماهنگی نظامی و غیرنظامی مشترکی را در سرزمین‌های اشغالی افتتاح کردند؛ این همکاری ادامه داشت تا سپتامبر ۲۰۰۰ که بخش زیادی از آن متوقف شد ولی پس از مرگ عرفات این روند از سر گرفته شد؛ به دنبال عقب نشینی رژیم صهیونیستی از نوار غزه در سال ۲۰۰۵، تشکیلات خودگردان برای بازگشایی گذرگاه رفح، توافق‌نامه‌ای را با اسرائیل به امضا رساند؛ با پیروزی حماس در انتخابات شورای قانون‌گذاری در ژانویه ۲۰۰۶ ، مجددا این همکاری محدود شد. در ۲۴ مارس ۲۰۰۶ محمود عباس هیبت ویژه‌ای را برای اشراف بر گذرگاه‌ها انتخاب کرد.[۱۱] به دنبال اجرای طرح ضربتی حماس در غزه در هفدهم ژوئن ۲۰۰۷، این گذر گاه به طور کامل بسته شد. ولی در دوره ۶ ماهه آتش‌بس یا آرام‌سازی این گذر گاه بعضا باز بوده است. حماس حاضر به بازگشت به توافق نامه گذرگاه‌ها در سال ۲۰۰۵ نیست و معتقد است

اولاً این توافق به تصویب شورای قانون‌گذاری فلسطین نرسیده و ثانیا برای یک سال موقتی بوده ویک بار بیشتر تمدید نشده و از همه مهمتر در این توافق که در مورد گذرگاه رفح که در مرز بین مصر و فلسطین است، اسرائیل نباید مستقیم یا غیرمستقیم دخالتی بکند و لذا حاضر به پذیرش مجدد آن نیستند. محمد عابد مشاور حقوقی اسماعیل هنیه نخست وزیر دولت منتخب فلسطین تأکید کرد توافق‌نامه گذرگاه رفح ، تا زمانی که رای مجلس را به دست نیاورده برای ملت فلسطین الزام‌آور نیست. آنچه درباره گذرگاه رفح صورت گرفته، تفاهم‌نامه است نه قرارداد و اگر عده‌ای آن را قرارداد می‌نامند تاکنون به مجلس قانون‌گذاری فلسطین ارائه نگشته و رأی نمایندگان ملت را به دست نیاورده است. هرگونه قرارداد یا توافق‌نامه جدید درباره گذرگاه‌ها می‌بایست بین دولت منتخب فلسطین و دولت مصر امضا شود مانند توافق‌نامه‌ای که دولت مصر در سال ۱۹۰۵ با دولت عثمانی در اراضی فلسطین امضا کرد نه توافق‌نامه ۲۵ نوامبر سال ۲۰۰۵ که میان تشکیلات خودگردان و رژیم صهیونیستی امضا شده است؛ ضمن آنکه بر طبق موادی از همان توافق‌نامه تنها یک سال اعتبار داشت و می‌بایست هر شش ماه یک بار تمدید گردد اما هیچ‌گاه تمدید نشده است.[۱۲]

اختلاف بین حماس و فتح و توافق مکه: پس از درگیری‌ها و کشمکش‌های فراوان، حماس و فتح سرانجام با تشکیل دولت وحدت ملی و تلاش برای اصلاح سازمان آزادی‌بخش فلسطین موافقت کردند.[۱۳] همچنانکه انتظار می رفت دولتی که پس از چند دور درگیری مسلحانه و صرف تلاش‌های طاقت فرسای دیپلماتیک در فلسطین تشکیل شده بود، فرو ریخت. دیدگاه‌های سیاسی و ایدئولوژیک حماس و فتح در واقع چنان از هم فاصله داشت که از همان ابتدا امیدی به همزیستی مسالمت‌آمیز آنها در چارچوب دولتی مشترک نمی‌رفت و لذا با استعفای قواسمی وزیر کشور، نیروهای تحت امر فتح و حماس پس از چند ماه آتش‌بس، بار دیگر تعرض به مواضع یکدیگر را آغاز کردند و آتش‌بس اعلام شده از سوی محمود عباس و اسماعیل هنیه را نادیده گرفتند.[۱۴]

تسلط حماس بر غزه: در پی درگیری بین نیروهای فتح و حماس، سرانجام نیروهای حماس، دفاتر و پایگاه‌های وابسته به فتح و رئیس دولت خودگردان در نوار غزه را به کنترل خود در آورند . محمود عباس اقدام حماس را «کودتا» نامید و ضمن اعلام

حالت فوق‌العاده، دولت وحدت ملی اسماعیل هنیه را منحل اعلام کرد و سلام فیاض را مأمور تشکیل دولت نجات ملی کرد. آمریکا و فرانسه از تصمیم محمود عباس برای انحلال دولت وحدت ملی حمایت کردند و آن را اقدامی قانونی دانستند و اغلب کشورهای جهان ازجمله اتحادیه عرب از موضع‌گیری آمریکا و فرانسه تبعیت کردند.[۱۵]

محاصره غزه: تسلط یافتن جنبش حماس بر نوار غزه موجب تحریم گسترده این منطقه از سوی رژیم صهیونیستی و بستن گذرگاه‌های مرزی آن شد.[۱۶] این رژیم از اوایل سال ۲۰۰۷ غزه را محاصره کرد و با بستن گذرگاه‌ها و جلوگیری از ورود سوخت و مواد غذایی و دارو ، حلقه این محاصره را تنگ‌تر کرد. بان کی مون دبیرکل سازمان ملل محاصره غزه را فاجعه‌بار خواند و ضمن ابراز نگرانی از این اقدام آن را محکوم کرد و پایان آن را خواستار شد. غزه بیش از دو سال در محاصره رژیم اشغالگر قدس بوده است.[۱۷]

آتش‌بس در غزه: پس از مدت‌ها رایزنی و گفتگو، رژیم صهیونیستی و حماس در مورد برقراری آتش‌بس به توافق رسیده و این آتش‌بس از روز ۳۰ خرداد اجرا شد. در مرحله اول آتش‌بس، درگیری‌ها متوقف شده و قسمت‌هایی از مرز غزه باز شد. مرحله دوم آزاد کردن گلعاد شلیت سرباز اسرائیلی در قبال بازگشایی گذرگاه اصلی رفح است که رفتن به مصر را برای فلسطینیان امکان‌پذیر می‌سازد. آتش‌بس از روز ۱۹ ژوئن ۲۰۰۸، آغاز شد؛ این توافق‌نامه شامل بندهای زیر است: ۱. موافقت با توقف متقابل هرگونه اقدام نظامی از ساعت ۶ صبح روز پنجشنبه. ۲. مدت آتش‌بس طبق توافق گروه‌های فلسطینی شش ماه است.۳. آتش‌بس با توافق گروه‌های فلسطینی و تحت نظارت مصر اجرا می‌شود.۴. ظرف ساعاتی پس از آتش بس، گذرگاه‌های تجاری به شکل جزیی بازگشایی می‌شود و پس از چند روز همه کالاها از هر نوع و به هر میزان می‌توانند وارد غزه شوند. ۵. مصر تلاش خواهد کرد این آتش‌بس را در آینده به کرانه باختری رود اردن نیز گسترش دهد. ۶. یک هفته بعد از آتش‌بس، مصر میزبان نشست حماس و تشکیلات خودگردان فلسطینی و هیأتی اروپایی به‌منظور توافق درخصوص بازگشایی گذرگاه رفح خواهد بود. ۷. به اسرای فلسطینی و خانواده‌های آنان اطمینان می‌دهیم که به پیمانی که با آنان بسته‌ایم پایبند هستیم.[۱۸] آتش‌بس تا ۱۹ دسامبر ۲۰۰۸ به مدت شش‌ماه ادامه یافت و در آخرین روز این پیمان، حماس اعلام کرد که با موج تجاوزگری تل‌آویو تمدید چنین پیمانی مایه شرمساری است. اسماعیل رضوان از

رهبران حماس ضمن تأکید بر پایان آتش‌بس اظهار داشت: این آتش‌بس برای فلسطینیان دستاورد منفی داشته است. این آتش‌بس در قبال بازگشایی گذرگاه‌ها و توقف محاصره و تجاوزگری علیه ملت فلسطین و فراگیر شدن آتش‌بس در کرانه باختری رود اردن بوده و هیچ‌یک از این تعهدات اجرا نشده است. در این شش ماه، ۱۸۵ نقض آتش‌بس، ۲۲شهید، ۵۳ زخمی، ۳۸ بازداشت شده، ۱۵ عملیات هجومی، ۱۱ بار بستن گذرگاه‌ها و ۴۲ عملیات هدف قراردادن قایق های ماهیگیران به علاوه ۱۹ مورد هدف قراردادن کشاورزان و ۲۰ حمله هوایی ازجمله نقض آتش‌بس‌های دشمن صهیونیستی بوده است.[۱۹] بدون تردید در شکست این پیمان، اوضاع رقت بار غزه نقش اصلی را دارد زیرا براساس مهم‌ترین مفاد این توافق‌نامه میانجی‌گران مصری و طرف اسرائیلی باید اجازه می دادند تا کمک‌های بشردوستانه به منطقه محاصره شده نوار غزه وارد شود اما نه تنها قاهره بدقولی کرد که با شروع مجدد تجاوز اسرائیل به خاک غزه همه پایه‌های اعتماد فلسطینیان به این پیمان فرو ریخت.

حمله و بمباران غزه: جنگنده‌های رژیم صهیونیستی روز شنبه ۸۷/۱۰/۷ صدها نقطه از نوار غزه را هدف بمباران های خود قرار دادند. در این عملیات‌ها صدها فلسطینی به شهادت رسیده و چندین برابر نیز مجروح شدند. مقامات اسرائیلی گفته‌اند هدف آنها پایان‌دادن به قدرت حماس در این منطقه است. شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور بیانیه‌ای خواستار توقف فوری کلیه اقدامات خشونت‌آمیز از سوی همه طرف‌ها شده بود. در این بیانیه که توسط سفیر کرواسی و رئیس دوره‌ای شورای امنیت قرائت شد از همه طرف‌ها خواسته شده بود «عملیات نظامی خود را فوراً متوقف کنند». حمله اسرائیل به غزه با محکومیت سازمان‌های حقوق بشر مواجه شد. به جز امریکا که به صراحت حماس را مسئول فجایع غزه معرفی کرد و گفت تا زمانی که این جنبش خلع سلاح نشود حملات ادامه پیدا خواهد کرد، اکثر مقامات کشورهای جهان با محکوم‌کردن حملات اسرائیل خواستار توقف فوری آنها شده‌اند. پاپ «بندیکت‌شانزدهم» در دومین روز، حملات به نوار غزه را محکوم کرد. تعداد زیادی از پایتخت‌های کشورهای جهان شاهد تظاهرات گسترده‌ای در محکومیت اقدامات اسرائیل بودند و تظاهرکنندگان خواستار اقدام عاجل برای توقف حملات اسرائیل به فلسطینی‌ها شدند.[۲۰]

مروری بر ادعاهای رژیم صهیونیستی

رژیم صهیونیستی، براساس معیارهای حقوق بین‌الملل، رژیمی «اشغالگر» است؛[۲۱] این موضوع توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد[۲۲] و دیوان بین‌المللی دادگستری مورد تأکید قرار گرفته است.[۲۳] دادگاه عالی اسرائیل نیز این موضوع را به رسمیت می شناسد.[۲۴] ولی صهیونیست‌ها با استناد به دلایل نژادی و توسل به تفسیرهای غیرحقوقی همواره به دنبال آن بوده‌اند تا با به رسمیت نشناختن سرزمین‌های اشغالی فلسطین به عنوان «سرزمین اشغالی»، از تعهدات خود بر طبق قواعد حقوق بین‌المللی بشردوستانه شانه خالی کنند.[۲۵] رژیم صهیونیستی بلافاصله پس از اشغال این سرزمین در جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ نسبت به اعمال کنوانسیون در اراضی اشغالی تأکید کرد ولی پس از مدتی از این نظر بازگشت و در اکتبر همان سال اعلام کرد کنوانسیون امکان اعمال دو ژوره بر کرانه باختری رود اردن و نوار غزه را ندارد.[۲۶] رژیم صهیونیستی با عدم پذیرش عنوان «اشغالی» برای این اراضی بدنبال آنست تا از تعهدات کیان اشغالگر فرار کند . در ادامه به برخی از دلایل این رژیم اشاره می شود:

۱. سرزمین موعود: اسرائیلی‌ها در ادامه ادعاهای خود معتقدند سرزمین‌های فلسطینی، سرزمین موعود آنان است و لذا این سرزمین‌ها را آزاد کرده‌اند و نه اشغال و نامیدن کرانه باختری به «یهودا و سامره» ناشی از این ادعا است.[۲۷] در این مورد حقوق‌دانان معتقدند اولاً قطعنامه‌های متعدد مراجع مختلف بین‌المللی که در آن بر اشغالی بودن سرزمین‌ها تأکید دارد، باطل بودن این ادعا را ثابت می‌کند؛ ثانیاً مقررات کنوانسیون‌های ژنو فراتر از دلایل درگیری و انگیزه‌های طرفین در جنگ است. کنوانسیون ژنو قواعدی را در مورد رفتار با غیرنظامیان و... وضع نموده و به‌کارگیری سلاح‌هایی را در جنگ‌ها منع کرده است و این امر صرفنظر از دلایل طرفین برای جنگ است.[۲۸]

۲. سرزمین مورد اختلاف: اسرائیلی‌ها در ادعای دیگر، غزه و سایر اراضی فلسطینی را سرزمین‌های مورد اختلاف می‌دانند.[۲۹] مناخم بگین در مذاکرات خود با انورسادات به این دلیل استناد کرد ولی طرف عربی نپذیرفت ؛ پس از آن بدنبال آن بودند که طرف مصری را به این امر راضی کنند که ادعای اسرائیلی‌ها مساوی ادعای

اردنی‌ها و مصری‌ها است.[۳۰] روشن است همچنان که در بند قبلی اشاره شد، دلایل و انگیزه‌های طرفین نمی‌تواند مانع اعمال قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه شود.

۳. عدم مشروعیت حاکمیت قبلی: یکی دیگر از دلایل اسرائیلی‌ها برای فرار از تعهدات حقوق بشر دوستانه، استناد به نظریه موسوم به «از دست دادن حق رجوع»[۳۱] بوده است. این استدلال ابتدا از سوی یهودا بلوم یکی از اساتید دانشگاه هبرو اعلام شد ولی جز چند اسرائیلی در جهان مورد پذیرش واقع نشد. مبنای این استدلال آنست که ماده ۲ مشترک کنوانسیون‌ها از دولت‌های متعاهد سخن گفته و هدف از اعمال کنوانسیون، حمایت از حقوق حاکم مشروع خلع ید شده است ولی مصر و اردن حاکمان مشروعی پیش از ۱۹۶۷ نبودند و لذا نمی‌تواند این کنوانسیون در این سرزمین‌ها اعمال شود. آنها در تفسیر منحصر به فرد خود، عدم اجرای مفاد کنوانسیون‌های ژنو را به عدم مشروعیت حاکمیت قبلی این مناطق نسبت داده‌اند. روشن است که مقررات کنوانسیون چهارم ژنو مصوب ۱۲ اگوست ۱۹۴۹ بر حمایت از مردم تحت اشغال تأکید دارد و نه حاکمیت شکست خورده و حاکمان آن و بنابراین استناد به عدم مشروعیت حاکمان قبلی توجیه مناسب و حقوقی برای اعمال رژیم صهیونیستی نیست. به عبارت دیگر حاکمیت در مفهوم اشغال مسلحانه در سرزمین اشغال شده از آن مردم است.[۳۲] در طول سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ کشورهای مصر و اردن نوار غزه و کرانه باختری رود اردن را نیز به اشغال در آورده و تصرف این سرزمین‌ها هرچند با مجوز اتحادیه عرب باشد، مانع از اعمال قواعد حقوق بشردوستانه توسط آن کشورها و یا هر متصرف بعدی نمی‌شود.[۳۳]

۴. جنگ و تصرف دفاعی: تصرف دفاعی یا جنگ دفاعی، یکی دیگر از دلایل رژیم صهیونیستی برای سرباز زدن از وظایف و تعهدات کنوانسیون‌های بین‌المللی است و مبنای دیگر نظریه از دست دادن حق رجوع بود . نظریه پردازان اسرائیلی اعلام کردند، تصرف این سرزمین‌ها در اثر جنگی دفاعی صورت گرفته و اقدام اسرائیل «تصرف دفاعی»[۳۴] محسوب می‌شود؛ و لذا این رژیم را نمی‌توان اشغالگر نامید و در نتیجه کنوانسیون قابل اعمال نیست. این استدلال‌ها نه تنها در بیرون اسرائیل بلکه حتی در درون اسرائیل هم پذیرش نداشته است؛[۳۵] از جمله می‌توان به رد این استدلال توسط پدرام دنیستین استاد دانشگاه تل‌آویو اشاره کرد؛ همچنان‌که پروفسور

توماس مایسون استاد دانشگاه جورج‌واشنگتن در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ در مخالفتی پرسروصدا به رد این نظریه پرداخت.[۳۶]

۵. عدم تصویب قوانین داخلی: استناد به عدم تصویب قوانین داخلی و «خوداجرایی»[۳۷] نبودن کنوانسیون‌ها یکی دیگر از دلایل اسرائیلی‌ها برای فرار از اجرای مفاد کنوانسیون‌های ژنو بوده است. در حالی که اولا به اعتقاد بسیاری از حقوق دانان این قواعد عرفی است و دبیر کل سازمان ملل متحد در گزارش ماه مه ۱۹۹۳ خود در مورد دادگاه بین‌المللی کیفری یوگسلاوی سابق حقوق مندرج در کنوانسیون‌های ژنو را بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی آورده است. ثانیاً ماده ۲۷ کنوانسیون وین، عدم اجرای تعهدات توسط یک طرف معاهده به دلیل عدم تصویب قوانین داخلی و یا سایر موانع را مردود می شمارد. استناد به عدم تصویب قوانین داخلی و خوداجرایی نبودن کنوانسیون چهارم که رژیم صهیونیستی در ۱۹۵۱/۷/۶ بدان پیوسته است و آمره بودن قواعد آن برطبق تعریفی که ماده ۵۳ معاهده وین از این‌گونه معاهدات بین‌المللی دارد نمی‌تواند دلایل مناسبی برای اقدامات رژیم صهیونیستی در این مناطق باشند.[۳۸]

۶.توافق‌نامه‌های صلح: رژیم صهیونیستی سعی دارد با استناد به توافق‌نامه‌های صلح اسلو از تعهدات خود بر طبق کنوانسیون‌های ژنو در مورد این مناطق سر باز زند.[۳۹] در حالی که توافق‌نامه‌های فوق نمی‌تواند مانع از اعمال مقررات حقوق بین‌الملل بشردوستانه شود[۴۰] و درصورت وجود تعارض بین این مقررات و توافق نامه‌ها برطبق ماده ۵۲ معاهده وین[۴۱] هر توافق به عمل آمده برخلاف قواعد آمره بین‌المللی باطل است. در نوار غزه از دیدگاه حقوق بین‌الملل دولتی مستقر نیست و توافق‌نامه‌های صلح حداکثر خودمختاری محدودی را به ساکنان داده است و این امر مانع از وصف اشغالی‌بودن این سرزمین نیست. بر این اساس استناد به توافق‌نامه‌های صلح و یا خودمختاری، صفت اشغالی‌بودن این سرزمین‌ها را سلب نمی‌کند و توجیه مناسبی برای مجازات دسته‌جمعی اعمال شده از سوی رژیم صهیونیستی محسوب نمی‌شود. برطبق قواعد کنوانسیون‌های ۱۹۰۷ لاهه و ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل‌های ۱۹۷۷ اقدامات رژیم صهیونیستی نقض مقررات فوق محسوب می‌شود.[۴۲]

۷. عقب‌نشینی یک‌جانبه از غزه: رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۵ و تحت‌فشار به صورت یک‌جانبه از غزه عقب‌نشینی کرد . اسرائیلی‌ها بدنبال آن هستند با

این اقدام از مسئولیت‌های خود بر طبق حقوق بین‌الملل شانه خالی کنند؛ در حالی که عقب‌نشینی یک جانبه و استمرار مداخله و هجوم و در دست داشتن امنیت و محاصره هوایی و دریایی و زمینی غزه مانع از منتفی شدن مسئولیت این رژیم در برابر ساکنان آن است؛ جدای از آنکه رفتار رژیم صهیونیستی نسبت به مردم غزه فی‌نفسه موضوعیت داشته و نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه محسوب می‌شود. نماینده اسرائیل در سازمان ملل پس از عقب‌نشینی یک‌جانبه گفته است، «انتقادهای این سازمان از اسرائیل دیگر کم می‌شود» و غزه دیگر در حوزه مسئولیت اسرائیل نیست.[(۴۳)] حقوق بین‌الملل این نظر را نمی‌پذیرد.[(۴۴)] نوار غزه براساس معیار های حقوق بین‌الملل اشغالی است و «کنترل مؤثر»[(۴۵)] به عنوان مبنایی که در دادگاه نورنبرگ در سال ۱۹۴۶ به عنوان معیار اشغالی‌بودن سرزمین مورد توجه واقع شد، یکی از این دلایل است. اسرائیل علی رغم عقب‌نشینی از داخل غزه همچنان از زمین، هوا و دریا دارای کنترل مؤثر بر نوار غزه است.[(۴۶)]

۸. بازگشایی گذرگاه رفح: در ۲۳ ژانویه ۲۰۰۸ مردم غزه که بر اثر بسته‌شدن تمامی گذرگاه‌ها به ستوه آمده بودند با حمله به دیوار مرزی در غزه و ویران‌کردن آن به آن سوی مرز رفتند و مایحتاج خود را تأمین کردند؛ در طول روزهای محدودی که این مرز باز بود نزدیک ۷۵۰۰۰۰ نفر از مردم غزه به رفح مصری رفتند و توانستند تا حدودی نیازهای خود را تامین کنند.[(۴۷)] این تحول ممکن است این تردید را برانگیزد که صفت اشغالی‌بودن نوار غزه از بین رفته است ؛ مسئولان اسرائیلی از این فرصت استفاده کردند و غزه را مسئولیتی مصری نامیدند؛[(۴۸)] صرفنظر از نادرست‌بودن این ادعا، حقوقدانان جهان چنین برداشتی را صحیح نمی‌دانند و غزه را همچنان اشغالی دانسته و اسرائیل را مسئول اعمال قواعد حقوق بشردوستانه در آن می‌شناسند.[(۴۹)]

۹. دفاع مشروع: مقابله با شلیک موشک به شهرک‌های صهیونیست‌نشین و دفاع از نفس به عنوان دلیل حملات و رفتار رژیم صهیونیستی اعلام شده است.[(۵۰)] استدلال اسرائیل در دفاع از نفس و تأیید این اظهارات توسط جورج بوش از حیث حقوقی باطل و فاقد ارزش است؛ دیوان بین‌المللی دادگستری در رای مشورتی خود در مورد دیوار حایل ادعای اسرائیل در این مورد را باطل اعلام کرد و افزود با وجود کنترل مؤثر بر سرزمین اشغالی امکان استناد به دفاع از نفس وجود ندارد.[(۵۱)] از سوی دیگر

کمیسیون حقوق بین‌الملل در پیش‌نویس سال ۱۹۸۰ خویش راجع‌به مسئولیت و هم دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوا اظهار داشته‌اند که دفاع مشروع تنها علیه یک دولت قابل اعمال است و نه علیه بازیگران غیردولتی. دیوان در این قضیه به‌طور خاص به این مطلب نپرداخت، اما شاختر بر این اعتقاد است که چنین استنباطی از رأی دیوان، استنباطی صحیح خواهد بود. کمیسیون در شرح و تفسیر خویش بر پیش‌نویس طرح ۱۹۸۰ خود اظهار داشت که دفاع مشروع تنها علیه دولتی که به طریق غیرقانونی به زور متوسل شده قابل اعمال است. از این رو به اعتقاد شاختر، هم کمیسیون و هم دیوان رابطه‌ای میان عملیات فراسرزمینی علیه گروه‌های مسلح و اصل دفاع مشروع نمی‌بینند و هیچ دلیلی مبنی بر اینکه دولت‌ها در آن زمان موضعی متفاوت اتخاذ کرده باشند، وجود ندارد.[۵۲] در نتیجه شاختر استدلال می‌کند که حدود قانونی دفاع مشروع در دو وضعیتی که تروریست‌ها در قلمرو دولت دیگر فعالیت می‌کنند مانع توسل به زور است، یکی هنگامی‌که دولت آن کشور در حملات انجام شده از سوی تروریست‌ها نقش عمده‌ای نداشته است و دیگری زمانی که یک تهدید شدید تروریستی هنوز به یک حمله مسلحانه در چارچوب ماده ۵۱ منشور تبدیل نشده است. این نقطه شروع استدلال شاختر است که می‌گوید، عذر ضرورت در این موارد قابل استناد است؛ نظریه مشورتی دیوان در قضیه ساخت دیوار درخصوص این ادعا که ماده ۵۱ منشور ملل متحد اقدام نظامی دفاعی علیه بازیگران غیردولتی را می‌پذیرد تردیدهایی ایجاد می‌کند. دیوان در بند ۱۳۹ رای خویش اظهار داشت: ماده ۵۱ حق ذاتی دفاع مشروع را در موارد حمله مسلحانه «از سوی یک دولت علیه دولت دیگر» می‌پذیرد. در عین حال دیوان در جمله بعد این موضع مطلق را با تفکیک وضعیت اسرائیل/ فلسطین از وضعیت افغانستان تعدیل کرد. باتوجه به اشاره مختصر و ماهیتاً مبهم دیوان در این قضیه به دفاع مشروع به نظر می‌رسد که بپذیریم این آخرین حرف راجع به استناد به حق دفاع مشروع در مواجهه با بازیگران غیردولتی نیست.[۵۳] جیمی کارتر رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده آمریکا (۱۹۸۱-۱۹۷۷) در سفر خود به منطقه، با اشاره به محاصره یک‌ساله نوار غزه ، وضعیت انسانی در این باریکه را فاجعه‌آمیز خواند و با اشاره به نامتوازن بودن قدرت نظامی دو طرف درگیری در غزه اعلام کرد: کشتن افراد بیگناه به هر صورتی که باشد اقدامی تروریستی است و نمی توان آن را «دفاع از خود» نامید.[۵۴]

۱۰. دفاع اجتناب‌ناپذیر و مبارزه با تروریسم: یکی از دلایل اسرائیل برای هجوم به غزه «دفاع اجتناب‌ناپذیر»[۵۵] در مبارزه با تروریسم است. «*دفاع اجتناب‌ناپذیر*» در توسل به زور علیه تروریست‌ها یا پایگاه‌های تروریستی مورد استناد قرار گرفته است. اگر دفاع مشروع بتواند عملیات نظامی علیه تروریست‌ها و حامیان آنها را در برگیرد در آن صورت نیازی به استناد به دفاع اجتناب‌ناپذیر نیست. دفاع اجتناب‌ناپذیر نکته سودمندی را به این چارچوب حقوقی نمی‌افزاید. کمیسیون حقوق بین‌الملل اظهار داشته که همان شرایط سخت و دقیق دفاع مشروع برای استناد به اجتناب‌ناپذیری نیز لازم است. این دفاع تنها وقتی قابل استناد است که یک خطر شدید و قریب‌الوقوع وجود دارد و توسل به زور تنها شیوه مقابله با این خطر است. چنین خطری نمی‌تواند صرفاً احتمالی یا خیالی باشد بلکه باید بر مبنای شواهد معقول موجود، در زمان تصمیم قابل اثبات باشد. منافعی که قرار است مورد حمایت قرار گیرد نه تنها باید از منظر دولت اقدام‌کننده بلکه براساس ارزیابی معقول منافع گوناگون، خواه جمعی یا فردی، بر دیگر ملاحظات اولویت داشته باشد.[۵۶]

۱۱. نوار غزه؛ «کیان دشمن»: رژیم صهیونیستی در اقدامی تازه در ۲۰ ـ ۹ ـ ۲۰۰۷ ، نوار غزه را «کیان دشمن» خواند.[۵۷] این اصطلاح در حقوق و روابط بین‌الملل وجود ندارد. خانم رایس وزیر خارجه امریکا در اقدامی هماهنگ حماس را دشمن خواند. فرار از توصیف «دولت» برای دولت حماس در غزه این رژیم را به «کیان دشمن» خواندن غزه سوق داد.[۵۸] معنای این واژه آنست که ۱/۵ میلیون فلسطینی ساکن غزه دشمن اسرائیل هستند و این رژیم می‌تواند هر اقدام خصمانه‌ای را برعلیه آنها به عمل آورد،[۵۹] درحالیکه صرفنظر از نادرست بودن آن، اینگونه توصیفات کمترین حقی را برای بکار برنده آن ایجاد نمی‌کند.[۶۰] عبدالله اشعل[۶۱] و میلودالمهذبی[۶۲] عبارت سرزمین دشمن را خزعبلاتی می‌دانند که فاقد وصف قانونی در حقوق بین‌الملل است. در حقوق بین‌الملل ممکن است، دولتی اعلام نماید با دولت دیگری در حال جنگ است و دولت دوم را دولت دشمن معرفی کند ولی اینکه سرزمینی، که اتفاقا تحت اشغال نیز هست، دشمن تلقی شود، اصطلاح بدیعی است که هیچ‌گونه و جاهت قانونی ندارد.[۶۳] از سوی دیگر این سرزمین جزیی از سرزمین فلسطین است و هرگز این سرزمین از کرانه باختری جدا نشده است؛ قانون اساسی

فلسطین بر این امر تأکید دارد. همچنین حاکمیت مصر بر غزه و اردن بر کرانه باختری در طول سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷، به جدایی این سرزمین منتهی نشد؛ بنابراین چگونه بخشی از یک سرزمین دشمن و بخش دیگر آن غیر دشمن تلقی می‌شود؟ (۶۴)

مسئولیت رعایت حقوق مردم تحت اشغال

حقوق بشر دوستانه، مزایایی را برای فلسطینی‌ها و تکالیف و تعهداتی را برای اسرائیل مقرر می‌دارد؛ بدون تردید از زمان اشغال سرزمینهای فلسطینی، قواعد متعدد حقوق بشردوستانه بر وضعیت فعلی قابل اعمالند و بر این اساس دو دسته قواعد نه چندان مجزا، حقوق و مزایایی را برای فلسطینی‌ها و تعهدات و تکالیفی را برای اسرائیل در نظر می‌گیرند: دستهٔ اول، قواعدی که به طور کلی در مورد سرزمین‌های اشغالی کاربرد دارند؛ و قواعدی که بر منازعهٔ مسلحانه حاکم است. قواعدی که در زمینهٔ اشغال خصمانه، قابل اعمال تلقی می‌شوند و به «حقوق اشغال»(۶۵) اشتهار دارند، به طور عمده در کنوانسیون چهارم ژنو مندرج است که علاوه‌بر تکالیف اشغالگر در مورد تهیه و تأمین امکانات رفاهی، بهداشتی و پزشکی حاوی ممنوعیتهای مهمی است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود: آدم‌کشی عمدی، شکنجه یا رفتار خلاف انسانیت؛ نفی‌بلد یا انتقال غیرقانونی؛ توقیف غیرقانونی؛ محرومیت از حق دادرسی منظم‌و بی‌طرفانه؛ گروگان‌گیری؛ تخریب یا تصرف اموال بدون هیچ‌گونه ضرورت نظامی؛ ممنوعیت مجازات دسته جمعی، ایجاد ترس، تروریسم، غارت اموال و قصاص؛ انتقال اجباری دسته‌جمعی یا انفرادی و نقل‌مکان اشخاص مورد حمایت از اراضی اشغال شده؛ ممنوعیت انتقال یا نقل مکان قسمتی از نفوس کشور خود به اراضی اشغالی؛ و انهدام اموال منقول یا غیرمنقول شخصی، دولتی یا شرکت‌های عمومی. علاوه بر آن، دولت‌ها موظفند عاملان و آمران اعمال ممنوعه در مادهٔ ۱۴۷ را محاکمه و به مجازات برسانند. الحاق سرزمین، تصرف و حاکمیت بر آن از طریق زور، نه تنها به دلیل غیر قانونی‌بودن ممنوع است، بلکه به طور خاص، براساس حقوق عرفی و مقررات حقوق قراردادی، نامشروع است و سایر دولت‌ها نیز از شناسایی این‌گونه ضمیمه‌کردن‌ها منع شده‌اند. در این راستا می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: ماده یازده معاهده عدم تجاوز ریودژانیرو ۱۹۳۳؛ ماده یازده کنوانسیون اروپایی حقوق و تکالیف دولت‌ها ۱۹۳۳؛ ماده ۵ منشور سازمان دولت‌های آمریکایی

۱۹۴۸؛ اعلامیه ۱۹۳۸ کنفرانس پان آمریکن در «لیما» راجع به عدم شناسایی الحاق سرزمین به دست آمده از طریق زور؛ قطعنامهٔ روابط دوستانه ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ که در چارچوب اصل ممنوعیت توسل به زور اعلام می‌کند: «سرزمین هیچ‌یک از دولت‌ها نمی‌تواند هدف تصرف و الحاق از طریق تهدید یا استفاده از زور از سوی دولتی دیگر قرار گیرد»؛ مادهٔ ۵۲ کنوانسیون حقوق معاهدات وین که براساس آن حتی الحاق سرزمین مبتنی بر معاهده نیز نامعتبر شناخته می‌شود و قطعنامهٔ تعریف تجاوز.علاوه بر مقررات کلی فوق، نهادهای مختلف بین‌المللی نیز به طور خاص رفتار اسرائیل در تصرف و الحاق سرزمین‌های فلسطینی‌ها را غیرقانونی اعلام کرده و خواستار بازگرداندن وضعیت سابق شده‌اند. از جمله، قطعنامه ۲۵۲ (۱۹۶۸) شورای امنیت است که «الحاق سرزمین از طریق نظامی را نامعتبر» اعلام کرده، بیان می‌کند: «همه اقدامات اجرایی و حقوقی اسرائیل، از جمله مصادره زمین‌ها و اموال که از رهگذر آنها وضعیت حقوقی قدس تغییر می‌یابد، نامعتبر است» و از اسرائیل می‌خواهد که «بی‌درنگ همه آن اقدامات را لغو کند و هر گونه فعالیتی از این دست را متوقف سازد.» شورای امنیت در قطعنامهٔ ۴۷۸ اعلام قدس به عنوان پایتخت توسط اسرائیل را نقض حقوق بین‌الملل دانسته و بر اعمال مقررات کنوانسیون چهارم ژنو هیچ تأثیری نمی‌گذارد. شورای وزیران اتحادیهٔ اروپایی نیز در سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ در اعلامیه‌های خود «اکتساب سرزمین از طریق زور را غیر قابل قبول می‌دانند و حاکمیت اسرائیل بر آنها را نامشروع» اعلام می‌کنند. بطور خلاصه می‌توان گفت براساس حقوق بین‌الملل، حقوق متعددی برای مردم تحت اشغال به رسمیت شناخته شده است. ازجمله می‌توان به حق مقاومت و دفاع مشروع (ماده ۵۱ منشور ملل متحد) و همچنین حق تعیین سرنوشت و حق تضمین حقوق بشر اشاره کرد.[۶۶]

مسئولیت نیروهای اشغالگر: اسرائیل در برخورد با ساکنان و اتباع آن سرزمین، چه به‌طور کلی و چه در جریان اعاده و حفظ نظم و امنیت در برابر بروز ناآرامی‌ها، از منظر استانداردهای بین‌المللی حقوق بشردوستانه دارای تکالیف و تعهداتی است که هیچ بهانه‌ای، عدول و سرپیچی از آنها را توجیه نمی‌کند و بر اساس آنها، نه تنها در برابر ساکنان بومی، بلکه در قبال جامعهٔ بین‌المللی نیز پاسخ‌گو محسوب می‌شود.[۶۷] اسرائیل به عنوان کیان اشغالگر مسئولیت‌هایی بر طبق حقوق بین‌الملل

دارد.[۶۸] علاوه بر لزوم رفتار انسانی با کسانی که به طور مستقیم در جنگ شرکت نداشته و همچنین آن دسته از افرادی که سلاحهای خود را بر زمین گذاشته‌اند و یا به دلایلی قادر به ادامهٔ جنگ نیستند، چهار دسته ممنوعیت کلی را بر می‌شمارد که عبارت است از: ممنوعیت لطمه به حیات یا تمامیت جسمانی؛ از جمله قتل با تمام اشکال آن، زخمی کردن، رفتار بی‌رحمانه، شکنجه و آزار، ممنوعیت گروگان‌گیری، ممنوعیت لطمه به حیثیت اشخاص و ممنوعیت اعدام و محکوم کردن افراد بدون حکم دادگاه صالح. مقررات پروتکل اول الحاقی: ممنوعیت هرگونه عمل تلافی‌جویانه علیه افراد و اهداف مورد حمایت (ماده ۲۰)؛ لزوم انجام تفکیک بین غیر نظامیان و اهداف غیر نظامی از یک سو و اهداف نظامی و نظامیان از سوی دیگر در هنگام حمله (ماده ۴۱)؛ ممنوعیت تهدید یا به‌کارگیری خشونت‌هایی که هدف اصلی آنها اشاعهٔ ترور و وحشت در میان غیرنظامیان است (ماده ۵۱)؛ ممنوعیت حملات غیر قابل تفکیک از جمله هدف بمباران قرار دادن شهرها، روستاها و حملاتی که قاعده تناسب را نقض می‌کند؛ سپر قرار دادن غیرنظامیان (ماده ۵۱)؛ لزوم رعایت اصل تناسب در صورتی که فراتر از نتایج مورد انتظار نظامی باشد (مادهٔ ۴۸)؛ ممنوعیت حمله به اماکن فرهنگی (مادهٔ ۵۳)؛ لزوم انجام احتیاط‌های ممکن، هنگام حمله و دفاع به منظور ایراد کمترین صدمه و آسیب به غیر نظامیان (مواد ۵۷ و ۵۸)؛ مصونیت مکان‌های بی‌دفاع در برابر حمله نظامی (مادهٔ ۵۹). علاوه بر آن، نقض مقررات جنگ نباید بهانه‌ای برای محروم کردن افراد از حقوق مربوط به اسرای جنگی باشد. مقررات پروتکل دوم: ممنوعیت مجازات‌های دسته‌جمعی؛ ممنوعیت اقدامات تروریستی؛ ممنوعیت غارت؛ ممنوعیت تهدید به ارتکاب هر یک از اعمال فوق. افزون بر آن، پروتکل دوم ضمن تکرار ممنوعیت محکومیت و اعدام بدون محاکمه مندرج در مادهٔ سه مشترک کنوانسیون‌های ژنو، برخی تضمین‌های قضایی را بر می‌شمارد که باید هنگام رسیدگی قضایی و مراحل دادرسی رعایت گردد. در تهیه این ماده، اساساً اصول مندرج در کنوانسیون‌های دوم و چهارم ژنو ۱۹۴۹ ـ به ویژه میثاق حقوق مدنی و سیاسی ـ مورد توجه قرار گرفته است که تجاوز از ماده پنج آن حتی اگر وضعیت اضطراری تهدید کنندهٔ حیات ملت نیز پیش آید، مجاز نیست. به علاوه بر اساس مادهٔ سیزده این پروتکل، حمله مستقیم به افراد و جمعیت‌های غیرنظامی ممنوع است و همچنین هدف حمله قرار دادن جمعیت غیرنظامی و اعمال خشونت‌باری را که

هدف عمده آن، گسترش ترس و وحشت در میان جمعیت غیر نظامی باشد، ممنوع می‌کند. به موجب ماده چهارده به قحطی کشاندن جمعیت غیر نظامی، ممنوع است.[۶۹]

مسئولیت بین‌المللی: تحولات بنیادین هنجاری و ساختاری در زمینهٔ حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه به ویژه آن مواردی که به مرتبه «آمره» و «تعهدات عام‌الشمول جهانی» رسیده‌اند، مؤید این معناست که اجرای هنجارها و نرم‌های مورد نظر به منزلهٔ تکلیف اولیه‌ای فرض می‌شود که اصولاً هیچ ارتباطی با جایگاه حقوقی طرفین مناقشهٔ ندارد . اسرائیل در طول سال‌های اشغالگری، به منظور تثبیت و تحکیم پایه‌های خود، همواره مرتکب نقض قواعد عرفی حقوق بین‌الملل بشردوستانه شده است؛ رفتاری که از منظر حقوق بین‌الملل و حقوق بین‌الملل بشردوستانه محکوم است. نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه، که به حقوق عرفی تبدیل شده است، در حقیقت اقدامی علیه تمامی بشریت است و لذا جامعه بین‌المللی در مورد این اقدامات مسئولیت خطیری دارد و ضرورت دارد برای جلوگیری از استمرار آن چاره اندیشی کند.

طرح‌های پیشنهادی برای حل اختلافات و اقدامات انجام‌شده

برای حل‌وفصل اختلاف‌ها و پایان‌دادن به وضع موجود پیشنهادهای متعددی مطرح می‌شود؛ همچنان که نمونه‌هایی در سال‌های متمادی اشغال ارائه شده است ولی اکثریت قریب به اتفاق آنها طرح‌هایی سیاسی است در حالی که حقوق بین‌الملل بشردوستانه سازوکار خاص خود را برای این‌گونه مسائل دارد. در هر صورت اگرچه همه طرح‌های پیشنهادی طرح‌های حقوقی نیست ولی به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. صدور قطعنامه توسط شورای امنیت و مجمع عمومی: شورای امنیت به عنوان اولین مسئول حفظ صلح و امنیت بین‌الملل وظیفه دارد نسبت به وضع جاری در غزه و بلکه در تمامی فلسطین اشغالی حساس باشد و نقض صلح و امنیت توسط اسرائیل را با حساسیت پیگیری و شجاعانه آنرا محکوم کند؛ ولی در طول سال‌های اخیر با نفوذ ایالات متحده در این سازمان کمتر به این مهم جامه عمل پوشانده است. صرف نظر از این تقصیر، اخطارهای فراوان به رژیم صهیونیستی نتوانسته است مانع از استمرار تجاوزات و اقدامات ناقض عرف و حقوق بین‌الملل توسط این رژیم بشود؛ جنگ‌های

متعدد ، اشغال‌گری و آواره کردن مردم بی‌پناه و ساخت شهرک‌های صهیونیست‌نشین و تصاحب و مصادره اراضی و قتل عام و کشتارهای بی‌رحمانه، ترور، شکنجه، زندانی‌کردن، ساخت دیوار، مجازات‌های دسته‌جمعی نمونه هائی از این گونه رفتار ضد حقوق بین‌الملل بویژه حقوق بشردوستانه توسط این رژیم در طول ۶۰ سال گذشته است . این رژیم حتی کنوانسیون‌های لاهه که براساس دیدگاه اکثریت قریب به اتفاق حقوقدانان جهان به حقوق بین‌المللی عرفی تبدیل شده است را نادیده گرفته است. متأسفانه قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل و معاهدات و کنوانسیون‌های حقوق بشردوستانه و قطعنامه شورای امنیت و مجمع عمومی و دیگر مجامع بین‌المللی نتوانسته مانع ادامه نقض فاحش حقوق بین‌الملل بشردوستانه توسط این رژیم بشود و حتی توافق‌نامه‌های امضاء شده بین طرفین فلسطینی و اسرائیلی نیز مانع استمرار این تجاوزها نشده است. مراجع رسمی بین‌المللی و در رأس آنها شورای امنیت به عنوان مهمترین نهاد بین‌المللی که وظیفه اصلی‌اش حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است نتوانسته‌اند در چارچوب وظایف خود این رژیم را از ارتکاب این جرایم بازدارند. البته در پی نشست کمیته چهارجانبه صلح، وزرای خارجه عضو شورای امنیت در نشستی قطعنامه ۱۸۵۰ را تصویب و بر ادامه روند صلح تأکید کردند. در این قطعنامه آمده است: تنها شالوده یک صلح پایدار می‌تواند تعهد طولانی مدت به رسمیت شناختن دوجانبه، نبود خشونت، تحریک، ترور و راه حل ایجاد دو کشور مستقل فلسطین و اسرائیل باشد. این قطعنامه که به طور مشترک از سوی روسیه و آمریکا ارائه شده بود، با ۱۴ رای مثبت و بدون رای منفی و رأی ممتنع لیبی در شورای امنیت سازمان ملل متحد به تصویب رسید. این قطعنامه بیش از توجه به فجایع غزه به دنبال سازوکار جدیدی برای صلح بود و توجهی به صدمات مردم غزه و رفتار و جرایم ضد انسانی اسرائیل نداشت؛ لذا سفیر رژیم صهیونیستی در سازمان ملل متحد، این قطعنامه را ستود و آن را حمایت از سیاست این رژیم در عدم مذاکره با حماس خواند.[۷۰]

۲. مداخله بشردوستانه: مداخله بشردوستانه یکی ازمهمترین تحولات دوران پس از جنگ سرد، محسوب می‌شود. در گذشته، هرگونه عملیات حفظ صلح سازمان ملل و همچنین اقدامات بین‌المللی صلیب سرخ جهانی، هنگام مناقشات مسلحانه داخلی، اساساً بر مبنای رضایت یا مذاکره و موافقت دولت‌های مورد نظر صورت می‌پذیرفت. اما بر اساس اختیار شورای امنیت در مداخلهٔ اجباری در کشورهای دیگر،

برمبنای فصل هفتم منشور و در پاسخ به تهدید علیه صلح و امنیت بین‌الملل، این شورا طی چندین سال گذشته قطعنامه‌های مختلفی را صادر کرده و بر مبنای آنها توسل به قوای نظامی به منظور مداخله در امور داخلی کشورها را توجیه و توصیه کرده است. این واژه که به لحاظ ادبی از دو واژه منفک «بشردوستانه» و «مداخله» تشکیل گردیده است به معنی مداخله قهرآمیزی است که عموماً از طریق عملیات نظامی توسط شورای امنیت، گروهی از دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی با مجوز شورای امنیت در قلمرو دولت دیگر و در جهت حفظ و حمایت از جان و حقوق اساسی و بنیادین افراد موجود در قلمرو آن دولت، صورت می‌گیرد.[۷۱] از دیدگاه حقوق بین‌الملل مداخله شامل دخالت دو یا چند کشور در دولت دیگر است، که به تناسب نوع واقعه منجر به توسل به زور می‌گردد . این امر که به منظور حفظ یا تغییر نظام موجود یا وادار نمودن کشور مذکور به انجام رفتاری مشخص صورت می‌گیرد از نظر حقوق بین‌الملل امری ناپسند و غیرمشروع تلقی می‌گردد. اما آنچه که سبب مشروعیت این مداخله می‌شود، واژه «بشردوستانه» با مفهومی اخلاقی و ارزشی است که اگرچه تاکنون هیچ تعریفی از آن به عمل نیامده است، اما می‌توان گفت که این اصطلاحی است مربوط به نگرانی از نقض‌های مهم و بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه یا انکار برخی از حقوق اساسی بشر، حقوقی که مربوط به اجابت نیازهای حیاتی انسان به ویژه حق حیات و صیانت در مقابل رفتار بی‌رحمانه و اعمال غیر انسانی است . بنابراین مداخله بشردوستانه زمانی رخ می‌دهد که دولتی حقوق اولیه و اساسی بشر را به طور عمده، وسیع و مداوم نقض کرده باشد، به‌طوری که این نقض، وجدان بشریت را جریحه‌دار ساخته باشد.[۷۲] مداخله بشردوستانه اگرچه از آغاز با هدف و غایتی بشردوستانه انجام شد؛ ولی در عمل برمبنای منافع ملی دولت‌ها ادامه یافت. به بیان دیگر دولت‌ها برای انجام آن به صیانت نفس و حمایت از بشریت استناد کردند اما واقعیت این بود که این امر توجیهی در جهت پنهان‌کردن منافع حیاتی آنها قلمداد گردید و حمایت از بشریت صرفاً نمایی ظاهری برای سرپوش گذاشتن بر مقاصد غیرقانونی آنها بود.[۷۳] بررسی نمونه‌های تاریخی نشان می‌دهد در اغلب موارد انگیزه مداخله ،ملاحظات سیاسی کشورهای مداخله‌گر بوده و کشورها بیشتر در جهت پیشبرد منافع سیاسی خود اقدام به مداخله نموده‌اند؛ این مداخله‌ها کمتر برای جلوگیری از نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه صورت گرفته

است.[۷۴] در این راستا یکی از مهمترین طرح‌ها، اعزام نیروهای کشورهای عربی به غزه می‌باشد. این طرح که با استقبال صهیونیست‌ها همراه بود بسیار قابل تأمل است. از مهمترین پیامدهای استقرار نیروهای کشورهای عربی، تبدیل مبارزه فلسطینی‌ها با رژیم صهیونیستی به جنگ اعراب با فلسطینیان است . بویژه اینکه پیش از این نیز اسرائیل با طرح آمدن ناتو و نیروهای اروپایی به غزه برای اجرای چنین طرحی فعالیت می‌کرد. حضور نظامی اعراب در غزه به‌منزله تعیین مرزها میان فلسطینیان و اراضی اشغالی است که تأیید کنند اشغالگری خواهد بود . اسرائیلی‌ها بر آنند تا با واگذاری امور غزه به نیروهای عربی از یک سو مسئولیت خود را به عنوان اشغالگر در قبال فلسطینیان نادیده بگیرند و به توسعه طلبی در کرانه باختری و قدس بپردازند.[۷۵]

۳. طرح آتش‌بس حماس: یکی دیگر از راه‌حل‌های ارائه‌شده در هفته‌های اخیر طرح آتش‌بسی است که به دنبال دیدار جیمی کارتر از منطقه و ملاقات با خالد مشعل رئیس دفتر سیاسی جنبش حماس مطرح شد؛ مشعل اعلام کرد: حماس آماده آتش‌بس ۱۰ساله با اسرائیل است، مشروط بر آنکه این رژیم از تمامی اراضی اشغال‌شدهٔ سال ۱۹۶۷ عقب‌نشینی کرده وبیت‌المقدس را به عنوان پایتخت کشور مستقل فلسطین به رسمیت بشناسد. این قرارداد منوط به اجرای حق بازگشت آوارگان فلسطینی و از بین‌رفتن شهرک‌های یهودی‌نشین است ولی در هر صورت حماس اسرائیل را به رسمیت نخواهد شناخت. کارتر در سفر خود به منطقه خاورمیانه، با اشاره به محاصره یک‌ساله نوار غزه ، وضعیت انسانی در این باریکه را فاجعه‌آمیز خواند و تنها راه‌حل این بحران را آتش‌بسی دانست که در آن هم طرف فلسطینی از شلیک موشک به شهرک‌های یهودی‌نشین دست بردارد و هم طرف اسرائیلی متعهد شود که به فلسطینی‌ها حمله نکند و نسبت به باز شدن گذرگاه‌ها تضمین دهد.[۷۶] خالد مشعل با پیشنهاد کارتر مبنی بر اعلام آتش‌بس یک طرفه از سوی حماس به مدت ۳۰ روز مخالفت کرد، زیرا این جنبش طی چند سال گذشته بارها اعلام آتش بس‌کرد، اما اسرائیل به آن پایبند نماند و همواره آن را نقض کرد. وی افزود هدف حماس از هرگونه آتش‌بس متقابل با رژیم صهیونیستی حمایت از ملت فلسطین، لغو محاصره نوار غزه، گشودن گذرگاه‌ها و پایان بخشیدن به تجاوزات این رژیم است.[۷۷] کارتر درباره پیشنهاد آتش‌بس یک ماهه بین حماس و اسرائیل گفت: حماس با این آتش‌بس مخالفت کرد و آن را منوط به فراگیر بودن آتش‌بس در غزه و کرانه باختری می‌داند. صرف نظر از آنکه آتش‌بس یک‌جانبه را

حماس نمی‌پذیرد و آتش‌بس متقابل را اسرائیل نمی پذیرد، به نظر می رسد اگر چه طرح آتش‌بس متقابل از حیث حقوق بشردوستانه مطلوب است ولی نمی‌تواند راه حلی ریشه‌ای محسوب شود.

۴. ارسال کمک‌های بشردوستانه: ارسال کمک‌های بشردوستانه به فلسطین و کمک به مردم تحت اشغال و ستم یکی از اقدامات مثبت جهانی است و کشورهای عرب و مسلمان و تمامی کشورهای جهان می‌توانند این کمک‌ها را به مردم فلسطین ارسال نمایند؛ ولی صرف‌نظر از اینکه ارسال این کمک‌ها در مرحله فعلی (به دلیل بسته‌بودن تمامی گذرگاه‌های غزه)، امکان‌پذیر نیست، مشکل را به صورت ریشه‌ای حل نخواهد کرد. علاوه‌بر آن باید گفت مسئولیت بین‌المللی برطبق حقوق بین‌الملل و بویژه حقوق بشردوستانه فراتر از ارسال کمک‌های دارویی و غذایی است.

۵. اقدامات مردمی در فلسطین و جهان: مردم فلسطین و مردم جهان می‌توانند برای جلوگیری از نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه اقدام نمایند. در فلسطین، جنبش حماس اعلام کرد: برای شکستن محاصره از هر گزینه‌ای استفاده خواهد کرد. حماس از مصر درخواست کرد برای بازکردن فوری گذرگاه رفح اقدام نماید .به نظر می رسد، مجامع بین‌المللی بویژه سازمان صلیب سرخ و هلال احمر به‌عنوان بازوان اجرایی برای اجرای مقررات حقوق بشردوستانه می‌توانند بهترین گزینه در این خصوص باشند. این اقدامات می‌توانند در جلوگیری از استمرار و گسترش نقض قواعد حقوق بین‌الملل، (بویژه اگر محدود به کشور های منطقه نباشد) مفید باشد؛ ولی در هر صورت مخالفت‌های مردمی کافی نیست و نمی‌تواند جایگزین مسئولیت‌های دولت‌های جهان در اجرای تعهدات عرفی و قراردادی کنوانسیون ها و معاهدات حقوق بین‌الملل بشردوستانه باشد.

۶. طرح همه‌پرسی فرا گیر: جمهوری اسلامی ایران برای پایان دادن به بحران شصت ساله طرحی ارائه داده و برمبنای آن خواستار حل و فصل موضوع فلسطین از طریق مراجعه به آرای عمومی همه فلسطینیان داخل و خارج، مسلمان، مسیحی و یهودی شده است. بر مبنای این طرح همه مسائل فلسطین از طریق نظرخواهی از مردم فلسطین و با آرای آنان حل و فصل خواهد شد. این طرح البته نه تنها ویژه غزه نیست، بلکه ویژه سرزمین‌های ۶۷ نیز نیست وکل موضوع را مدنظر قرار می‌دهد. به نظر

می‌رسد این طرح علاوه بر پایان‌دادن به جنگ، اشغال، محاصره و... مبنایی عادلانه برای حل و فصل است. تا زمانی که اشغال و اشغالگری وجود دارد، مشکلات مردم فلسطین نیز ادامه دارد؛ اقدامات پیش گفته اگر چه مقبول و بلکه در وضعیت فعلی ضروری است ولی عمل به مفاد اساسی حقوق بین‌الملل و بویژه از نوع بشردوستانه آن نیست و به حل ریشه‌ای مشکل کمکی نخواهد کرد. صرفاً پایان یافتن اشغال می‌تواند به این وضع پایان دهد. زیرا اگر چه برخی از این طرح‌ها دارای مبانی حقوقی هستند ولی اصولاً طرح‌های مطروحه فعلی، طرح‌هایی سیاسی هستند و ساز و کارهای حقوق بشردوستانه را نادیده گرفته و یا در طراحی آن جنبه‌های سیاسی غلبه دارد. در هرحال ضررکنندگان اصلی و مستقیم، از استمرار این وضع مردم فلسطین و بویژه اهالی غزه هستند هر چند نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه اقدامی علیه تمامی بشریت است.

نتیجه

به نظر می‌رسد در اشغال‌بودن سرزمین غزه تردیدی نباشد؛ همچنان که وظیفه دولت اشغالگر در دور نمودن غیرنظامیان از هرگونه اقدام تجاوزگرانه روشن است و این سرزمین یکی از مصادیق روشن اعمال قواعد کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو بویژه کنوانسیون چهارم است. همچنان که رفتار رژیم صهیونیستی در طول سال‌های ۱۹۶۷ تا ۲۰۰۵ برطبق حقوق بین‌الملل محکوم است و خروج یک‌جانبه شارون و برچیدن شهرک‌های صهیونیست‌نشین از این منطقه اگرچه تحت فشار مقاومت بود ولی گامی به جلو محسوب می‌شود. به دلیل نداشتن کنترل مؤثر دولت فلسطین و محاصره زمینی، دریایی و هوایی این سرزمین تحت اشغال و مسئولیت‌های اشغالگر (اسرائیل) همچنان باقی است و لذا نقض تعهدات کنوانسیون‌های ژنو جنایت جنگی محسوب شده و عاملان آن قابل مجازات هستند. تجاوز رژیم صهیونیستی و نقض مقررات فوق در ۲۰۰۸/۱۲/۲۷ به اوج خود رسید. این رژیم مسئول تمامی اقدامات فوق بوده و تمسک به دفاع مشروع و سایر ادعاها، فاقد مبنای حقوقی است.

یادداشت‌ها

۱. نیلوفر قدیری، روزنامه - همشهری - به نقل از سایت PINR

http://www.hamshahrionline.ir/hamnews/1384/840623/world/_siasatw.htm

2. international humanitarian law (IHL).

۳. هنری دونان سوئیسی در سال ۱۸۵۹ پس از مشاهده جنگی خونین بین فرانسه و اتریش در محلی به نام سولفرینو، تحت تاثیر قرار گرفت و با نگارش «خاطرات سولفرینو»، پیشنهاد تصویب یک معاهده بین‌المللی برای کاهش خشونت در جنگ‌ها را ارائه داد . لذا ازسال ۱۸۶۴ که کنوانسیون ژنو به تصویب رسید تا کنون دهها کنوانسیون دراین باره به تصویب رسیده است. اعلامیه سن پترزبورگ ۱۸۶۸ و کنوانسیون ۱۸۹۹ لاهه پیرامون عرف‌های جنگ زمینی و تطبیق اصول کنوانسیون ژنو ۱۸۶۴بر جنگهای دریایی و کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه برای بازبینی کنوانسیون ۱۸۹۹ لاهه و پروتکل۱۹۲۵ ژنو در مورد منع کاربرد گازهای خفه‌کننده ، سمی یا دیگر گازهای مشابه و کنوانسیون ۱۹۲۹ ژنو در مورد رفتار با اسرای جنگی و کنوانسیون‌های چهارگانه ۱۹۴۹ ژنو و کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه برای حمایت از اموال فرهنگی در زمان مخاصمات مسلحانه و پروتکل ۱و۲ الحاقی به کنوانسیونهای ژنو ۱۹۴۹ برای حمایت از قربانیان در تمامی جنگ‌ها در سال۱۹۷۷ و کنوانسیون منع یا محدودیت استفاده از سلاح‌های خاص معاهده۱۹۸۰ و کنوانسیون منع تکمیل، تولید ، ذخیره‌سازی و کاربرد سلاح‌های شیمیایی و نابودسازی آنها و کنوانسیون منع ذخیره‌سازی، تولید و تجارت مین‌های ضد نفر و منع استفاده و نابودسازی آنها در سال۱۹۹۷ و اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری در سال ۱۹۹۸ و پروتکل الحاقی به کنوانسیون حقوق کودک در مورد کودکان سرباز در سال ۲۰۰۰ برخی از این معاهدات هستند.

http://www.hamshahrionline.ir/hamnews/1382/820813/infor/_igoona.htm

از عجایب روزگار آنست که هنری دونان سوئیسی در اولین کنگره صهیونیسم که در سال ۱۸۹۷در شهر بال سوئیس برگزار شد، شرکت کرد و تئودور هرتزل برای اولین بار اصطلاح صهیونیست مسیحی را در توصیف وی به کار گرفت.

۴. حقوق جنگ شامل مجموعه اصول و قواعدی است که حاکم بر روابط میان کشورهای متخاصم با یکدیگر و یا میان کشورهای متخاصم با کشورهای بی‌طرف می‌باشد. به محض آغاز جنگ، بدون توجه به چگونگی شروع آن، کشورهای متخاصم دیگر تابع حقوق زمان صلح نیستند، بلکه از حقوق جنگ تبعیت خواهند نمود؛ چه این حقوق عرفی باشد، چه قراردادی. کشورهای ثالث (یعنی کشورهای ی که در مخاصمه شرکت ندارند)، خواه حقوق جنگ را مراعات نمایند یا خیر ، روابط خود را

با کشورهای متخاصم تابع حقوق زمان صلح نمیسازند؛ بلکه از آن پس از حقوق بیطرفی تبعیت می‌نمایند».

(http://www.irbar.com/content/view/1114/113/)

5. self-determination

6. *http://www.bashgah.net/pages-6212.html*

۷. محمود دهقانی، حماس در نبردی دیگر، گروه مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس، تاریخ: ۱۳۸۵/۱/۲۸.

۸. گذرگاه‌های غزه عبارتند از: گذرگاه رفح و گذرگاه المنطار (کارنی) و گذرگاه بیت حانون (اریز) و گذرگاه صوفا التجاری و گذرگاه کرم أبوسالم التجاری (کیرم شالوم) و گذرگاه ناحل عوز.

۹. قدیری، نیلوفر، روزنامه - همشهری - به نقل از سایت PINR

http://www.hamshahrionline.ir/hamnews/1384/840623/world/_siasatw.htm

۱۰. محسن خزائی، جنگ اقتصادی در نوار غزه روزنامه - ایران

http://www.bashgah.net/pages-14504.html

۱۱. روزنامه الحیاة، لندن، ۲۰۰۶/۳/۲۵.

12. *http://www.omidnews.ir/d.asp?id=29744*

۱۳. این توافق شامل چهار بند بود: ۱. تحریم ریختن خون فلسطینی‌ها و تکیه بر گفتگو به عنوان تنها راه حل. ۲. تشکیل دولت وحدت ملی و تسریع اتخاذ اقدامات قانونی در این زمینه. ۳. اصلاح سازمان آزادی‌بخش فلسطین و تسریع در فعالیت‌های کمیته مقدماتی با استناد به توافق قاهره و دمشق. ۴. مشارکت سیاسی فتح و حماس طبق اصول همیشگی در حکومت فلسطین براساس نظام چند حزبی سیاسی. حماس و فتح برای جبران بی‌اعتمادی، پست‌های کلیدی کابینه را به شخصیت‌های مستقل و میانه‌رو سپردند. در تقسیم قدرتی که بین دو طرف صورت گرفت، وزارت خارجه به زیاد ابوعمرو، وزارت دارایی به سلام فیاض، وزارت اطلاع‌رسانی به مصطفی برغوثی و وزارت کشور به هانی القواسمی رسید.

(h*ttp://www.arabs48.com/display.x?cid=7&sid=25&id=43532*)

14. *http://www.aljazeera.net/ 4/10/2007*

۱۵. مرکز آمار فلسطین اعلام کرده ۸۴ درصد خانواده های ساکن نوار غزه زیر خط فقر به سر می‌برند، ۵۳ درصد از این خانواده ها به دلیل ناتوانی تشکیلات خودگردان فلسطین در پرداخت دستمزدهای کارکنان بخش عمومی بیش از نیمی از درآمد خود را در طول سال گذشته از دست داده‌اند. طبق برآورد بانک جهانی ۷۱ درصد کارکنان بخش عمومی به دلیل عدم دریافت دستمزدهای خود به زیر خط فقر رفته‌اند و ۴۶ درصد آنها غذای کافی برای سیرکردن خود ندارند. این در حالی است که حمایت حامیان مالی خارجی فلسطین موجب

شده میزان فقر مردم نوار غزه تا مارس ۲۰۰۶، ۳۰درصد کاهش یابد. ولی از زمان تسلط حماس حمایت‌های مالی قطع شد. (محسن خزائی، جنگ اقتصادی در نوار غزه، روزنامه‌ایران).
http://www.bashgah.net/pages-14504.html

۱۶. برای اطلاع بیشتر پیرامون محاصره مردم غزه و وضعیت آنها به گزارش مرکز فلسطینی حقوق بشر مراجعه کنید:
PALESTINIAN CENTRE FOR HUMAN RIGHTS www.pchrgaza.org

17. http://www.bultannews.com/pages/?cid=7562
18. http://www.hamshahrionline.ir/News/?id=58589
19. http://magiran.com/npview.asp?ID=1768792

۲۰. روزنامه اعتماد، دوشنبه، ۹ دی ۱۳۸۷ - شماره ۱۸۵۵

21. Tim Llewellyn, "The Story T.V. News Won't Tell," The Observer, June 20, 2004.
http://www.amin.org/look/amin/en.tpl?IdLanguage=1&IdPublication=7&NrArticle=14374&NrIssue=1&NrSection=3)

۲۲. در قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت در سال ۱۹۶۷ کرانه باختری رود اردن و غزه اشغالی خوانده شده است.

United Nations Security Council Resolution 242
U.S. State Department Country Report on Israel and the Occupied Territories, 2003, released February 25, 2004, available at <http://www.state.gov/g/drl/rls/hrrpt/2003/27929.htm#occterr>, last checked June 27, 2004 (United Nations Security Council resolution 1544 (2004)، (United Nations General Assembly resolution 58/292 (2004) Tim Llewellyn, "The Story T.V. News Won't Tell," The Observer, June 20, 2004. *(http://www.amin.org/look/amin/en.tpl?IdLanguage= ۱&IdPublication=7&NrArticle=14374 &NrIssue= ۱&NrSection=3)*

۲۳. در جولای ۲۰۰۴ دیوان بین‌المللی دادگستری اعلام کرد کرانه باختری رود اردن از جمله بیت المقدس شرقی تحت اشغال است؛ این سند ۳۷ مرتبه بر اشغالی بودن کرانه باختری رود اردن از جمله بیت المقدس شرقی تاکید داشت:

International Court of Justice, Advisory Opinion, Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory, 74-78 (2004)
Declaration of Judge Buergenthal to the Advisory Opinion, 2 (2004).
"Tim Llewellyn, "The Story T.V. News Won't Tell," The Observer, June 20, 2004.
(http://www.amin.org/look/amin/en.tpl?IdLanguage=1&IdPublication=7&NrArticle=14374&NrIssue=1&NrSection=3)

۲۴. در موررد اشغالی‌بودن سرزمین‌های فلسطینی از دیدگاه دیوان عالی آمریکا مراجعه کنید:
Tim Llewellyn, "The Story T.V. News Won't Tell," The Observer, June 20, 2004.

(http://www.amin.org/look/amin/en.tpl?IdLanguage=1&IdPublication=7&NrArticle=14374&NrIssue=1&NrSection=3)

۲۵. إبراهيم شعبان، محاضر في القانون في جامعة القدس. قطاع غزة: إقليم محتل

http://www.amin.org/look/amin/article.tpl?IdPublication=7&NrIssue=1&NrSection=2&NrArticle=42454&IdLanguage=17

26.*http://www.jcpa.org/JCPA/Templates/ShowPage.asp?DBID=1&LNGID=1&TMID=111&FID=443&PID=0&IID=2037*

27.*http://www.tulkrm.net/modules.php?name=News&file=article&sid=3763*

۲۸. ستار عزیزی، کنوانسیون چهارم ژنو و سرزمین‌های اشغالی فلسطین، برگردان مقاله آردی‌آمسیز در مجله حقوق بین‌الملل دانشگاه هاروارد، شماره ۴۴، سال ۲۰۰۳

http://internationallaw.blogfa.com/post-32.aspx

۲۹. إبراهيم شعبان، محاضر في القانون في جامعة القدس. قطاع غزة: إقليم محتل

http://www.amin.org/look/amin/article.tpl?IdPublication=7&NrIssue=1&NrSection=2&NrArticle=42454&IdLanguage=17

30.*http://www.tulkrm.net/modules.php?name=News&file=article&sid=3763*

31.Issing Reversioner

۳۲. در مورد جنگ دفاعی و اولویت حاکمیت اسرائیل بر مصر و اردن مراجعه کنید به: مئیر شمعار، مشاور حقوقی موشه دایان وزیر جنگ اسبق رژیم صهیونیستی و همچنین رئیس دادگاه عالی اسرائیل:

http://www.tulkrm.net/modules.php?name=News&file=article&sid=3763

33.http://www/amin.org/look/amin/en.tpl?IdLanguage=1&IdPublication=7&NrArticle=14374&NrIssue=1&NrSection=3

34. Defensive Conquest.

35. Ardi Imseis, On the Fourth Geneva Convention and the Occupied Palestinian Territory, 44 Harvard Int'l L.J. 65, 79-84 (2003)
UNITED NATIONS CHARTER, Chapter 1, Article 2, Paragraph 4 (1945)
Tim Llewellyn, "The Story T.V. News Won't Tell," The Observer, June 20, 2004.
(http://www.amin.org/look/amin/en.tpl?IdLanguage=1&IdPublication=7&NrArticle=14374&NrIssue=1&NrSection=3)

۳۶. ستار عزیزی، کنوانسیون چهارم ژنو و سرزمین های اشغالی فلسطین، برگردان مقاله آردی آمسیز در مجله حقوق بین‌الملل دانشگاه هاروارد، شماره ۴۴، سال ۲۰۰۳.

http://internationallaw.blogfa.com/post-32.aspx

37. Self - executive

۳۸. ستار عزیزی، کنوانسیون چهارم ژنو و سرزمین های اشغالی فلسطین، برگردان مقاله آردی آمسیز در مجله حقوق بین‌الملل دانشگاه هاروارد، شماره ۴۴، سال ۲۰۰۳.

http://internationallaw.blogfa.com/post-32.aspx
39. *http://www.tulkrm.net/modules.php?name=News&file=article&sid=3763*
40. The International Court of Justice, the Israeli Supreme Court, the United Nations and the international community, have all held that Israel occupies the Palestinian Territories even after the signing of the Oslo Accords. Tim Llewellyn, "The Story T.V. News Won't Tell," The Observer, June 20, 2004.
(http://www.amin.org/look/amin/en.tpl?IdLanguage= ۱&IdPublication= ۷& NrArticle=14374 NrIssue= ۱&NrSection=3)

۴۱. طبق ماده ۵۲ کنوانسیون وین، «معاهده‌ای که با تهدید یا استفاده از زور در نقض اصول حقوق بین‌الملل مندرج در منشور سازمان ملل متّحد انعقاد یافته است، باطل می‌باشد». مجمع عمومی در سال ۱۹۷۴ قطعنامه شماره ۳۳۱۴ را، تحت عنوان «قطعنامه تعریف تجاوز» به اتفاق آرا تصویب کرد. در این قطعنامه، تجاوز عبارت است از به کارگیری زور به صورت مسلّحانه توسط یک دولت علیه حاکمیت یا تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولت دیگر یا به هر نحو دیگر که با اهداف سازمان ملل متّحد ناسازگار باشد. (سید نصر الله ابراهیمی، تجاوز و دفاع در حقوق بین‌الملل).

(http://www.majlesekhobregan.ir/fa/publications/mags/is_gv/magazines/05/29.htm)
42.*http://www.amin.org/look/amin/article.tpl?IdPublication=7&NrIssue= 1&NrSection=2&NrArticle=42454&IdLanguage=17*

۴۳. نیلوفر قدیری، روزنامه - همشهری - به نقل از سایت PINR

http://www.hamshahrionline.ir/hamnews/1384/840623/world/_siasatw.htm
44. *http://www.diakonia.se/sa/node.asp?node=842*
45. Effective Control
46.*Tim Llewellyn, "The Story T.V. News Won't Tell," The Observer, June 20, 2004.*
http://www.amin.org/look/amin/en.tp?IdLanguage=1&Idpublication= 7&NrArticle=14374&NrIssu=1&NrSection=3
47. *http://www.diakonia.se/sa/node.asp?node=2240*

۴۸. بلافاصله پس از فروریختن دیوار رفح اسرائیل اعلام کرد: غزه هم اکنون در مسئولیت مصر قرار دارد.

(http://www.diakonia.se/sa/node.asp?node=2240)
49. *http://www.diakonia.se/sa/node.asp?node=2240*
50.*Abraham Bell Published January 2008 Vol. 7, No. 29 28 January 2008*
http://www.jcpa.org/JCPA/Templates/ShowPage.asp?DBID=1&LNGID=1 &TMID=111&FID=378&PID=0&IID=2021)

۵۱. رجوع کنید :د. انیس فوزی قاسم:

http://www.tulkrm.net/modules.php?name=News&file=article&sid=3763

۵۲. برای مطالعه شرایط دفاع مشروط مراجعه کنید به :

http://www.majlesekhobregan.ir/fa/publications/mags/is_gv/magazines/029/05.htm

۵۳. دفاع «اجتناب‌ناپذیر» در گفتمان حقوق بین‌الملل: مداخله بشردوستانه و مبارزه با تروریسم، ایان جانستون، علیرضا ابراهیم گل،

Ian Johnstone, The Plea of "Necessity" in International Legal Discourse: Humanitarian Intervention and Counter – Terrorism, Columbia Journal of Transnational Law, Vol. 43, No. 2, 2005, PP. 377-388.

http://www.iranbar.org/pmm1998.php#40

54. http://www.pajouheshmag.ir/npview.asp?ID=1604249

55. The Plea of "Necessity".

۵۶. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه (۱۹۹۷) Gabacikovo-Nagymaros و در رأی مشورتی در قضیه «ساخت دیوار» (۲۰۰۴) اظهار داشت که دفاع «اجتناب‌ناپذیر» در حقوق بین‌الملل وجود دارد. کمیسیون حقوق بین‌الملل در آگوست ۲۰۰۱ پیش‌نویس مواد راجع‌به مسئولیت دولت از بابت اعمال متخلفانه بین‌المللی را تصویب کرد. یکی از مواد آن به ضرورت به‌عنوان «شرایطی که می‌تواند متخلفانه بودن یک فعل را مستثنی کند» اشاره دارد. مجمع عمومی در همان سال این پیش‌نویس را جهت مطالعه برای دولت‌ها ارسال کرد. «دفاع «اجتناب‌ناپذیر» در گفتمان حقوق بین‌الملل: مداخله بشردوستانه و مبارزه با تروریسم- ایان جانستون - علیرضا ابراهیم گل،

Ian Johnstone, The Plea of "Necessity" in International Legal Discourse: Humanitarian Intervention and Counter – Terrorism, Columbia Journal of Transnational Law, Vol.43, No.2, 2005, pp.377-388.

http://www.iranbar.org/pmm1998.php#40)

۵۷. إبراهیم شعبان، محاضر فی القانون فی جامعهٔ القدس. قطاع غزهٔ: إقلیم محتل

http://www.amin.org/look/amin/article.tpl?IdPublication=7&NrIssue=1&NrSection=2&NrArticle=42454&IdLanguage=17

۵۸. الحیاه الجدیده، ۲۰۰۷/۱۱/۲۰

http://www.alzaytouna.net/arabic/?c=201&a=54262

59. *http://www.guardian.co.uk/world/2007/sep/20/israel1*

60. *http://www.diakonia.se/sa/node.asp?node=842*

۶۱. استاد حقوق بین‌الملل و معاون وزیر خارجه مصر.

۶۲. استاد حقوق بین‌الملل .

۶۳. ابراهیم شعبان، محاضر فی القانون فی جامعهٔ القدس. قطاع غزهٔ: إقلیم محتل

http://www.amin.org/look/amin/article.tpl?IdPublication=7&NrIssue=1&NrSection=2&NrArticle=42454&IdLanguage=17

۶۴. الحیاه الجدیده، ۲۰۰۷/۱۱/۲۰.
http://www.alzaytouna.net/arabic/?c=201&a=54262
65.Article 42 of the Hague Regulations.
(http://en.wikipedia.org/wiki/Military_occupation)
66. *http://www.diakonia.se/sa/node.asp?node=1131*
67. *http://www.diakonia.se/sa/node.asp?node=842*
68. Article 55 IVGC and Article 56 IVGC.
(*http://www.diakonia.se/sa/node.asp?node=946*
69. Roland Otto Neighbours as Human Shields? The Israel Defense Forces, "Early Warning Procedure" and International Humanitarian Law RICR December 2004, Vol. 86. No. 856.
70. http://magiran.com/npview.asp?=1768792

۷۱. برای اطلاع بیشتر ر ک:
Orakhelashvili, Alexander, "Legal Aspects of Global and Regional International Security the Institutional Background, NATO EAPC Research Fellowship program (1998-2001)", May 2000, pp. 55-56, Available at:
http://www.nato.int/acad/fellow/00-98/orakhelashvili.pdf

۷۲. زینب رشیدی‌نژاد، موازین و مرزهای مداخله بشردوستانه در رویه شورای امنیت، مجله حقوقی، نشریه مرکز امور حقوق بین‌الملل معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری، شماره سی‌وهفتم، ۱۳۸۶، صص.۱۰۲-۶۳.

۷۳.محمدتقی کروبی، دکترین مداخله بشردوستانه در پرتو حقوق بشر هزاره سوم، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۱۱ و ۱۲، پیاپی، تابستان ۱۳۸۴، صص ۱۸۱-۱۸۰.

۷۴. مداخله فرانسه و روسیه برای پایان دادن به جنگ‌های یونان و ترکیه سال ۱۸۲۷ و فرانسه به‌منظور کمک به مارونی‌های لبنان، سال ۱۸۶۱ و در ارمنستان برای کمک به ارمنی‌ها، سال ۱۸۹۶ و به نفع یهودیان روسی، سال ۱۹۰۲ و دولت‌های اروپایی برای حمایت از مسیحیان بوسنی و بلغارستان، سال‌های ۱۸۷۸-۱۸۷۷ و هند در پاکستان شرقی برای نجات مردم بنگال، سال ۱۹۷۱ و تانزانیا در اوگاندا در ژانویه سال ۱۹۷۹ و ویتنام در کامبوج برای پایان دادن به جنایت‌های خمرهای سرخ، سال ۱۹۷۸ و در عراق براساس قطعنامه ۶۸۸ برای ایجاد منطقه امن در شمال این کشور برای حمایت از کردهای آن، سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۰ و صدور قطعنامه۷۷۰ برای مداخله به دلیل پاکسازی قومی در بوسنی، آوریل ۱۹۹۲ و مداخله در سومالی و صدور قطعنامه ۷۹۴ شورای امنیت، سال ۱۹۹۲ و ناتو در کوزوو در ۲۴ مارس ۱۹۹۱ در پی صدور قطعنامه در ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۸ و اعزام نیروهای حافظ صلح برای ایجاد مناطق امن در روآندا در پی قطعنامه‌های ۸۷۲ و ۹۲۵ شورای امنیت، ۸ ژوئن ۱۹۹۴ و مداخله فرانسه در روآندا برای ایجاد مناطق امن در این کشور براساس قطعنامه ۹۲۹ به دلیل کشتار

غیرنظامیان و اعزام نیرو به سیرالئون برای محاکمه نقض‌کنندگان حقوق بشردوستانه، ۱۰مارس ۲۰۰۴، نمونه‌هایی از مداخله بشردوستانه است.

http://www.mehrdel.blogfa.com/post-4.aspx

75. http://hodhod.blogfa.com/8701.aspx

76. http://www.pajouheshmag.ir/npview.asp?ID=1604249

77.http://www.aftab.ir/news/2008/feb/02/cic1201961504_politics_world_khaled_Mashal.php

شانزدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز

رویارویی در قفقاز: ریشه‌ها، ابعاد و پیامدها

شانزدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز با عنوان «رویارویی در قفقاز: ریشه‌ها، ابعاد و پیامدها» در تاریخ ۷ و ۸ آبان ۱۳۸۷ با سخنرانی جناب آقای متکی وزیر محترم امور خارجه افتتاح شد و طی دو روز در هفت جلسه تخصصی، موضوعات مرتبط با تحولات قفقاز پس از مداخله نظامی روسیه در اوستیای جنوبی مورد بحث و بررسی قرار گرفت.
متن سخنرانی افتتاحیه جناب آقای متکی وزیر محترم امور خارجه بدین شرح است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مهمانان گرامی، حضار محترم
ضمن خیر مقدم و ابراز خرسندی از حضور و شرکت در مجمع اندیشمندان، اساتید، مسئولین و سفرای محترم، فرصت را مغتنم شمرده، از مسئولین و دست‌اندرکاران برگزاری این همایش تشکر می‌نمایم و امیدوارم مباحث این همایش که به یکی از مهمترین موضوعات و حوزه‌های جغرافیایی اختصاص یافته است، به جمعبندی و ارزیـابی روشنی از ریشه‌ها، ابعاد و پیامدهای رقابت و رویارویی در منطقه قفقاز و آسیب شناسی دقیق از این مساله نایل آید.

منطقه قفقاز یکی از مناطق مهم و مورد توجه راهبردی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که به لحاظ بافت فرهنگی و موقعیت استراتژیک از اهمیت زیادی برخوردار است. قفقاز بین دریای سیاه و دریای خزر، در جنوب فدراسیون روسیه و شمال غربی جمهوری اسلامی ایران واقع شده و محل تلاقی جهان اسلام و مسیحیت و مرز بین اروپا و آسیا تلقی می گردد.

علیرغم اهمیت، موقعیت ژئوپلتیک، ظرفیت‌ها و ویژگی‌های این منطقه، قفقاز با تهدیدات و مشکلات بسیاری مواجه می‌باشد. بر این اساس یکی از مهمترین چالش‌های کشورهای این منطقه، در حوزه امنیتی است. تلاش‌های مختلف برای ایجاد ترتیبات و ساز و کارهای امنیتی لازم در این منطقه، مؤید اهمیت و جایگاه مفهوم امنیت و ثبات در روند تحولات منطقه قفقاز می‌باشد.

به اعتقاد اینجانب، در تبیین و ارزیابی ریشه‌ها، ابعاد و دورنمای رقابت و رویارویی در منطقه قفقاز بایستی مؤلفه‌های ذیل را مورد توجه جدی قرار داد:

۱. بسط و گسترش مفهوم امنیت و شمول بسیاری از حوزه‌ها در گستره این مفهوم،

۲. تلاش‌های نامنسجم برای ایجاد و استقرار ترتیبات امنیتی پایدار در سطح منطقه،

۳. تعمیق وابستگی‌های متقابل اقتصادی درسطح منطقه‌ای و بین‌المللی با نظرداشت موضوع انرژی و خطوط انتقال آن در منطقه و همچنین موضوع حمل و نقل و ترانزیت منطقه‌ای،

۴. تقویت نقش بازیگران غیردولتی بویژه شرکتهای فراملی،

۵. بحران‌های منطقه‌ای،

۶. مسائل فرهنگی، اجتماعی و قومی و نژادی در قفقاز،

۷. چگونگی‌حضور و تعامل قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در منطقه قفقاز،

۸. نقش و تاثیرگذاری تشکل‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای.

با عنایت به تأثیرگذاری مؤلفه‌های مذکور در روند تحولات و چالش‌ها، میتوان به مسائل زیر نیز اشاره نمود:

۱. وجود بحران‌های مختلف در منطقه و تلاش این کشورها و مجامع فرامنطقه‌ای برای مدیریت این بحران‌ها.

۲. تشدید حضور و رقابت کشورها و جریانات فرامنطقه‌ای در منطقه.

۳. مشکلات اقتصادی و پائین بودن سطح رفاه و آسایش ملل منطقه.

۴. فرآیند نظامی شدن که در میان‌مدت و درازمدت، باعث ایجاد رقابت تسلیحاتی در منطقه شده و پیامدهای جدی عدم تعادل و توازن منطقه‌ای را بدنبال خواهد داشت.

حضار گرامی

امروز جهان به مجموعه‌ای از واحدهای بهم پیوسته تبدیل شده است و این پیوستگی در سایه گسترش ارتباطات بین‌المللی همواره رو به فزونی است. از این منظر بحران در یک نقطه، دیگر نقاط جهان را تحت تاثیر قرار می دهد. بر این اساس تحولات اخیر در منطقه قفقاز، حاکی از پیوند ناگسستنی و غیر قابل تفکیک امنیت منطقه‌ای و حتی امنیت جهانی است. به همین دلیل، بازتعریف مناسبات منطقه‌ای و براساس وضعیت و نیازهای جدید در شرایط حساس کنونی، ضرورت دو چندانی یافته است.

از سوی دیگر این تحولات، بیش از هر زمان دیگری نشان داده است که ناامنی و بی‌ثباتی به نفع هیچ کسی نیست و کشورهای منطقه بایستی با درایت، دوراندیشی و همکاری درون منطقه‌ای، بهانه‌ها و زمینه‌های حضور و دخالت جریانات فرامنطقه‌ای را از بین ببرند.

بدون تردید ثبات سیاسی قفقاز با ثبات اقتصادی آن ارتباط تنگاتنگ دارد به‌گونه‌ای‌که هرگونه بحران و بی ثباتی در این منطقه مانع از بهره‌گیری مؤثر از موقعیت جغرافیایی اقتصادی قفقاز بعنوان پل ارتباطی مناسب بین شرق و غرب و شمال و جنوب خواهد شد.

موقعیت جغرافیایی اقتصادی که حاوی و مکمل ظرفیت‌های اقتصادی، جاذبه‌های گردشگری، جریان انـرژی (خط لوله گاز، نفت و خط انتقال برق) و راه‌های ارتباطی بوده و می‌تواند در توسعه و شکوفایی اقتصادی و اجتماعی در منطقه قفقاز نقش اساسی ایفا نموده و عامل مؤثری برای همگرایی و همکاری‌های منطقه‌ای باشد.

مهمانان ارجمند

منطقه قفقاز به توسعه پایدار، متوازن و تحکیم اعتماد متقابل نیاز مبرم دارد. در این راستا جمهوری اسلامی ایران، گسترش روابط با همسایگان بر اساس احترام متقابل و منافع مشترک، تامین ثبات، امنیت و همکاری منطقه‌ای، نفی نفوذ و مداخله بیگانگان در منطقه و تلاش در جهت کاهش و حل بحران‌های منطقه‌ای را بعنوان اولویت‌های مهم و اصلی سیاست خارجی خود در این منطقه قرار داده است. مواضع متعادل جمهوری اسلامی ایران در قبال تحولات اخیر و تأکید بر ضرورت حل مسالمت‌آمیز بحران در همین راستا قابل ارزیابی است.

به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی ایران امنیت ملی خود را مرتبط و در بستر امنیت منطقه‌ای جستجو و پیگیری می کند و در راستای همین راهبرد، معتقد است که امنیت ملی ایران از طریق برقراری صلح و ثبات و امنیت در منطقه تأمین و قـوام

می‌گیرد. در این چارچوب، ایران بعنوان کشور قدرتمند همجوار با منطقه قفقاز، به نقش و مسئولیت‌های خود در حفظ و تحکیم و ارتقای صلح و امنیت در این منطقه آگاه بوده و از هیچ گونه تلاشی در این راستا دریغ نورزیده است. سوابق کمک‌ها و تلاش ایران برای حل مشکلات اقتصادی کشورهای این منطقه در اوایل استقلال، تلاش مستمر برای کمک به حل بحران‌های منطقه، کمک به بازسازی و نوسازی زیرساختهای اقتصادی و توسعه اقتصادی منطقه و در اختیار گذاشتن امکانات و ظرفیت‌های اقتصادی، فنی، انرژی و حمل و نقل خود، در همین راستا قابل ارزیابی است.

جمهوری اسلامی ایران اعتقاد دارد تلاش مشترک کشورهای منطقه برای کاهش زمینه‌ها، ابعاد و پیامدهای رقابت و تقابل در این منطقه حساس، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بوده و در این راستا تأکید می‌نماید حضور و نفوذ فزاینده جریانات فرامنطقه ای، نه تنها به حل و فصل مســـایل و مشکلات در منطقه کمک نکرده بلکه بر پیچیدگی اوضاع در منطقه می‌افزاید. البته این مسأله به معنای عدم استفاده از ظرفیتها و توانمندی‌های مثبت کشورهای فرامنطقه‌ای نیست.

بر این اساس فرصت‌ها، تهدیدات، ضرورت‌ها و الزامات متعدد موجود ایجاب می نماید که کشورهای منطقه، سازوکارهای مشترک و مناسبی را برای تفاهم و همکاری بر اساس منافع و امنیت دسته‌جمعی پیش‌بینی و در راســـای رفع تهدیدات مشترک و بهره‌برداری مؤثر و جمعی از امکانات و ظرفیتهای موجود در منطقه تلاش نمایند.

با درک این ضروت و با نظر داشت اهمیت و حساسیت شرایط جاری در منطقه قفقاز، اخیراً اینجانب با مقامات و وزرای امور خارجه کشورهای روسیه، جمهوری آذربایجان، گرجستان، ارمنستان و آلمان دیدار و گفتگو نمودم. به اعتقاد ما، استمرار این رایزنی‌ها، می‌تواند به یافتن چارچوبی جهت گفتگو و مشاورت‌های مستمر پیرامون تحولات منطقه‌ای و ترتیبات امنیتی در قفقاز کمک نموده و رویکردهای همکاری و همزیستی مسالمت‌آمیز در منطقه را تقویت نماید.

در خاتمه، با اغتنام از فرصت، برای تمامی دست‌اندرکاران و مهمانان و مدعوین محترم در این همایش آرزوی موفقیت نموده و امیدوارم زمانی فرا برسد که حول محور همکاری و همگرایی در این منطقه و راهکارهای تحقق آن به بحث و گفتگو بنشینیم و جوّ دوستی، تشریک مساعی، همکاری و تفاهم در این منطقه جایگزین فضای رقابت و رویارویی گردد.

با تشکر

پس از سخنرانی وزیر محترم امور خارجه، جلسات همایش در هفت جلسه تخصصی برگزار گردید که مهمترین نکات مطرح شده در این جلسات به شرح زیر ارائه می‌شود.

در جلسه نخست که سخنرانانی از تاجیکستان، گرجستان، روسیه، ایران، انگلستان و ترکیه حضور داشتند، ریشه‌ها و ابعاد رویارویی در قفقاز مورد بحث قرار گرفت. در این جلسه سخنرانان روس و گرجی تلاش نمودند تا هر یک ریشه و دلیل وجود جنگ را متوجه طرف دیگر نمایند.

طرف گرجی اعتقاد داشت که گرجستان نه به صورت تصادفی بلکه به صورت هدفمند از سوی روسیه انتخاب شده است زیرا روسیه بر این باور است که اگر اکنون به جنگ با گرجستان نمی‌پرداخت ممکن بود هزینه رویارویی بیشتری بپردازد و یا این که توان مقابله با آن را در آینده نداشته باشد.

متقابلاً سخنران روسیه اعتقاد داشت که ریشه‌های این درگیری به دو بخش سیاسی و ژئوپلتیک تقسیم می‌شود. در بخش سیاسی، ساکاشویلی الحاق به ناتو را بر همگرایی منطقه‌ای مقدم دانست حتی اگر حاکمیت بر قلمرو کشور را از دست دهد. از لحاظ ژئوپلتیک، این قضیه ریشه در امر انتقال انرژی از مسیر آذربایجان و آسیای مرکزی دارد. آنان به دنبال تعریف راه‌های جدید جایگزین استفاده از مسیرهای روسیه بودند. در حال حاضر احتمال اندکی برای عضویت گرجستان و اوکراین به ناتو وجود دارد.

در جلسه دوم همایش با عنوان«اهداف و سیاست‌های بازیگران اصلی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در قفقاز»سخنرانانی از روسیه، ایران، انگلستان، هند، صربستان و اوکراین حضور داشتند. سخنران روس ریشه تمامی تحولات در قفقاز را مسائل تاریخی و اجتماعی دانست و در این رابطه به اقدامات گرجستان علیه برخی از ملیت‌ها و اقلیت‌ها اشاره نمود.

دکتر موسوی، مدیرکل دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، به نقش رژیم صهیونیستی در جنگ قفقاز و همکاری نظامی این رژیم با گرجستان تا یک هفته قبل از وقوع درگیری اشاره و قطع آن را ناشی از توافق بین روسیه و اسرائیل دانسته و آن را در جهت سیاست‌های خاورمیانه‌ای روسیه ارزیابی نمود. به گفته ایشان، روسیه با پیگیری اهداف سیاست خارجی خود در خاورمیانه شرایط جدیدی را در منطقه رقم زده که برای رژیم صهیونیستی این شرایط فضای کاملاً جدیدی را به وجود می‌آورد.

سخنران انگلیسی در جلسه دوم اظهار داشت: گرجستان به خاطر مشکلات با روسیه، تصمیمات غیرحرفه‌ای می‌گیرد که باعث می‌شود در منطقه شاهد تقابل منافع

آمریکا و روسیه باشیم و این در حالی است که گرجی‌ها گزینه‌های متفاوتی برای ادامه کار ندارند. به گفته ایشان، آمریکا باید راهی برای پیشبرد ثبات قفقاز و تعمیق روابط با روسیه از طریق نهادها پیدا کند.

چهارمین سخنران از کشور هند بود و اظهار داشت: درگیری‌های منطقه قفقاز فرصت مناسب برای قدرت‌های بزرگ بوجود آورد تا نفوذ خود را در منطقه گسترش دهند. بحران قفقاز تحت تأثیر عوامل داخلی بوجود نیامده است بلکه ناشی از اعمال نفوذ قدرت‌های خارجی است و ریشه‌های آن به دوره حکومت شوروی به مناطق خود مختار قفقاز بر می‌گردد. برخی از بازیگران سخن از سیاست "مهار جدید" در منطقه می‌گویند که از سوی آمریکا مطرح شده است. این رقابت ژئوپلتیک نیست بلکه ژئواکونومیک است. از طرفی روسیه سعی می‌کند از طریق چینی‌ها مناطق حائل میان خود و آمریکا ایجاد کند. این سیاستی است که باعث نظامی شدن این منطقه شده است.

پنجمین سخنران این جلسه از صربستان بود که اظهار داشت: اگرچه انگیزه آمریکا در ایجاد این بحران، انگیزه‌های اقتصادی است اما باید به گروه‌های بنیادگرای مسیحی هم توجه کرد که سعی در نفوذ در منطقه دارند. مهمترین عامل محرک سیاست خارجی بوش عامل مذهب بوده است. حتی یک بار بوش تصریح کرد که مسیح دستوراتی را راجع به اتخاذ یک رشته سیاست‌ها به او داده است.

ششمین سخنران این جلسه از اوکراین بود و اظهار داشت: روسیه راه دیگری جز همین راهی که انتخاب کرد برای حل مشکل قفقاز نداشت. رهبران جدایی‌طلب چچن در گرجستان مستقر شده‌اند که این خود موضوع مهمی در روابط بین روسیه و گرجستان بود. آمریکا هم گرجستان را به عنوان سکویی مقابل ایران در نظر داشت ولی این باعث افت اعتبار جمهوری‌خواهان آمریکا شد و آمریکا در استفاده از گرجستان برای هدف قرار دادن ایران شکست خورد.

آخرین سخنران این جلسه از انگلستان بود و اظهار داشت: روس‌ها طرح بلند مدتی را داشتند و تلاش کردند با حمله به گرجستان کنترل منطقه اوستیای جنوبی را به دست بگیرند. ساکاشویلی رئیس جمهور گرجستان تلاش کرد تصویر روسیه را در اذهان عمومی مخدوش کند ولی روس‌ها توانستند از این قضیه بیرون بیایند.

در جلسه سوم همایش با عنوان «جمهوری اسلامی ایران و بحران قفقاز: چالش‌ها و فرصت‌ها»، سخنرانانی از آمریکا، ایران، ازبکستان و ترکیه حضور داشتند. سخنران آمریکایی پس از تشریح و تحلیل روابط ایران و روسیه، قدرتمند شدن روسیه در منطقه را برای ایران تهدید دانست. وی سپس در بیان تهدیدات و فرصت‌های مستقیم و غیرمستقیم مناقشه در قفقاز برای ایران گفت: یک روسیه قدرتمند به اتحادیه

اروپا انگیزه تأمین انرژی می‌دهد و این فرصتی برای ایران محسوب می‌شود تا انرژی اروپا را تأمین کند. ایرانی‌ها همچنین نیاز به خروج نیروهای ناتو از افغانستان و عراق دارند و می‌توانند با اروپا در این زمینه گفتگو کنند. گرجی‌ها نیز برای دفاع از خود می‌توانند در مقابل روسیه از ایران درخواست کمک کنند. امنیت استراتژیک باعث ایجاد فرصت‌های جدید اقتصادی و سیاسی برای ایران در تعامل با اروپا شده است.

سخنرانان ایرانی نیز در تبیین فرصت‌ها و تهدیدات مناقشه اخیر برای ایران، خواستار افزایش نقش ایران در تأمین انرژی اروپا شده‌اند. در عین حال، روابط ایران و روسیه و منافع مشترکی که دو کشور دارند به ویژه در زمینه تشکیل یک سازمان گازی، حل و فصل مسالمت‌آمیز مسأله هسته‌ای، کاهش نفوذ آمریکا در منطقه خزر، مخالفت با حضور نظامی آمریکا در منطقه غیر قابل انکار است.

در عین حال تهدید اصلی تمامیت ارضی کشورها و رقیق‌ترشدن آن در منطقه که می‌تواند مورد سوء استفاده برخی جریان‌ها در زمینه ناامنی قرار گیرد، از جمله تهدیدات علیه ایران ناشی از این جنگ است. کاهش حضور ایران در منطقه و تلاش اسرائیل برای نفوذ در قفقاز نیز از دیگر تهدیدهایی است که برای کشورمان متصور است.

سپس سخنران ازبک اظهار داشت که کشورهای آسیای مرکزی در اقتصاد آینده نقش بسیار مهمی بازی خواهند کرد و این منطقه نیازمند راهکارهای جدیدی است. وی با ذکر این نکته که کشورهای این منطقه در حال حاضر منزوی شده‌اند و باید ارتباطات دیرینه خود را بازسازی کنند و در این راستا روابط با ایران برای گسترش همکاری از لحاظ اقتصادی برای کشورهای این منطقه مفید است.

سخنران ترک به تشریح روابط ترکیه با منطقه و اهداف امنیتی ترکیه پرداخت.

در جلسه چهارم همایش با عنوان«همگرایی منطقه‌ای و چشم‌انداز صلح و ثبات در قفقاز» سخنرانانی از سوئد، گرجستان، انگلستان، آمریکا و ایتالیا به ارائه مطلب پرداختند.

سخنران سوئدی ضمن انتقاد از سیاست‌های روسیه در قفقاز، فقدان یک طرح امنیتی جامع را مورد اشاره قرار داده و در این چارچوب، طرح امنیتی ترکیه را مورد نقد قرار داد و در تبیین نقایص آن گفت: ورود پنج قدرت در حل این بحران که در منطقه دارای منافع مستقیم هستند، اشتباه است. نباید فراموش کرد که همکاری درون منطقه‌ای به ثبات نیاز دارد که با وضع کنونی، ایجاد ثبات در منطقه، هدفی بلندمدت خواهد بود. اگرچه غرب نتوانسته بحران گرجستان را حل کند، اما در ایجاد تعادل

نظامی نقش مؤثری ایفا کرده است. البته از ظرفیت قدرت‌های منطقه نیز نباید غافل بود.

دومین سخنران جلسه از گرجستان بود که با تشریح تاریخ درگیری‌ها بین روسیه و گرجستان اظهار داشت: منازعه بر سر آبخازیا و اوستیای جنوبی، قبلاً یک مناقشه محلی و اکنون یک بحران بین‌المللی است.

سخنران انگلیسی دلیل اصلی وقوع بحران را فقدان امنیت در فضای پس از جنگ عنوان نمود و حاصل آن این بود که گرجستان، تلاشی بی‌وقفه برای پیوستن به ائتلاف‌های بین‌المللی در پیش گیرد. وی گفت: تنها یک دید چندجانبه با مشخصات جامعیت، فراگیر بودن و لزوم توجه به زمان و تسریع در هر گونه اقدام می‌تواند به حل بحران کمک کند.

سخنران آمریکایی ضمن تأکید بر اهمیت فرهنگی، مذهبی و تاریخی منطقه به اهمیت جغرافیایی قفقاز اشاره و بازتعریف مرزها برای تأمین امنیت منطقه را ضروری دانست. وی گفت: امنیت جنوب و شمال قفقاز ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و بازتعریف مرزها متناسب با وابستگی‌های امنیتی بسیار مهم است و دیگر نمی‌توان مانند دهه‌های پیشین با ضرب یک شمشیر امنیت منطقه را تأمین کرد و این مسأله را بیش از همه کشورها باید به روسیه گوشزد کرد.

سخنران ایتالیایی ارتقای ثبات و امنیت قفقاز را در پرتو شناسایی ظرفیت‌های منطقه و تشخیص ریشه‌های منازعات امکان پذیر دانست و آن را در سه عامل یعنی شکاف میان سیاست‌های دولت‌ها و نیازهای ملت‌های منطقه، ترکیب قومی و نژادی منطقه و نفوذ قدرت‌های خارجی به ویژه روسیه و ایالات متحده در منطقه ارزیابی نمود. وی توسعه اقتصادی منطقه، دموکراسی فراگیر و امنیت ساختاری را راهکارهای اصلی حل مسائل در منطقه دانست.

در جلسه پنجم همایش سخنرانانی از ایران، قرقیزستان، اوکراین، آلمان و ارمنستان شرکت داشتند. سخنران ایرانی اظهار داشت که بحران اخیر نقطه عطفی در سیستم بین‌الملل است زیرا ماهیت آن با ماهیت تمام بحران‌های گذشته متفاوت بود؛ هم از نظر شعارها و گفتمان‌های مطرح شده و هم به دلیل تغییری که در روابط ایالات متحده و روسیه ایجاد کرد.

منازعات در منطقهٔ اوراسیا، اهمیت این منطقه را به عنوان یکی از کانون‌های رقابت استراتژیک گوشزد کرد. این بحران همچنین اثبات کرد ظرفیت سیاسی آمریکا برای رهبری جهان کاهش یافته است و ناتو قابلیت تنش زدایی ندارد. جدا از این

مسائل، نشان داد آمریکا از درک روابط پیچیده استراتژیک و حساس قومیت و هویت سرزمینی ناتوان است.

سپس سخنرانی از قرقیزستان ضمن انتقاد از سیاست‌های آمریکا در منطقه، یکسان‌سازی منطقه توسط آمریکا را غیرممکن دانسته و گفت زمانی طولانی لازم است تا اروپا شرایط منطقه را به درستی درک کند. وی پیشنهاد نمود که در مقابله با روند جاری در دنیا، گفتمان‌ها و ادبیات جدیدی مطرح گردد.

در ادامه، سخنرانی از اوکراین اظهار داشت: مشکلاتی که امروزه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز مشاهده می‌کنیم، غالباً ریشه‌های تاریخی دارند. از طرفی نظریات متعددی پیرامون ریشه‌های بحران اوت ۲۰۰۸ قفقاز مطرح شده که بحران را ناشی از عوامل اقتصادی، سیاسی و قومی می‌دانند. اما به نظر من، فروپاشی نظام شوروی و به دنبال آن، برقراری نظم نوین جهانی و تلاش آمریکا برای ایجاد فضایی تک قطبی و در یک کلام، جهانی شدن از مهم‌ترین عوامل بروز بحران قفقاز است.

سپس، سخنرانی از آلمان اظهار داشت: برای حل این بحران باید الگوهای جدیدی مطرح شود. اینکه وقوع این بحران سبب شد برخی از تعبیر جنگ سرد جدید استفاده کنند، نباید این احساس را در ما به وجود آورد که فکر کنیم درست همان شرایط جنگ سرد بر فضای جهان حاکم است. چرا که تفاوت‌های ایدئولوژیکی بین غرب و روسیه عامل وقوع جنگ سرد بود، در حالی که امروز این تفاوت‌ها دیگر وجود ندارد و به گفته کیسینجر، روسیه دیگر به سمت سوسیالیسم پیش نمی‌رود، لذا نمی‌توان به روسیه به چشم یک دشمن نگاه کرد.

سپس، سخنرانی از ارمنستان اظهار داشت: بحران گرجستان، جنگ ناتو و غرب با روسیه است. تلاش‌های اتحادیه اروپا به عنوان یک بازیگر مستقل موفقیت‌آمیز نبوده است و اینکه کشورهای مقابل غرب را بلوک شرق بنامیم، به نظر من نادرست است؛ زیرا بلوک شرق وجود ندارد و آنچه وجود دارد، اتحادیه قدرت‌های شرق است که هنوز سازمان‌دهی نشده است.

در جلسه ششم سخنرانانی از روسیه، لهستان، ژاپن، ارمنستان و گرجستان به ارائه مطالب خود پرداختند. سخنران روس اظهار داشت که بحران گرجستان، نظام بین‌الملل را از حالت تک‌قطبی خارج نمود و به سوی چند قطبی بودن سوق داد. این امر، ورود دوباره روسیه را به عنوان ابر قدرتی تأثیرگذار به نظام بین‌الملل در پی داشت. در این وضعیت، تصمیمات غرب باید واقع‌بینانه و با در نظر گرفتن قدرت روسیه و نه صرفاً براساس تحلیل‌های سطحی صورت پذیرد.

وی تصریح کرد که گرجستان برای حل‌وفصل این مناقشه باید با روسیه وارد مذاکره شود. زیرا که عدم موفقیت غرب در میانجی‌گری نشان داد که قدرت غرب همیشه نافذ نیست و اروپا قدرتی بلامنازع نیست که همهٔ دستوراتش مطاع باشد.

سپس، سخنرانی از لهستان اظهار داشت که در طول زمان پس از جنگ سرد، هیچ‌گاه برقراری امنیت قفقاز بر عهده اتحادیه اروپا، آمریکا و ناتو نبوده است. این بحران عواقب و پیامدهای بسیاری داشته است که از جمله می‌توان به شکاف در همگرایی و تزلزل در امنیت کشورهای منطقه اشاره کرد و در این رابطه وی اظهار داشت در اثر این جنگ، پدیده چندجانبه‌گرایی بار دیگر خود را نشان داد و به کشورهای دیگر هشدار داد که فقط تهدید نظامی، امنیت منطقه را به خطر نمی‌اندازد؛ بلکه احساس تهدید نظامی نیز در کاهش امنیت منطقه مؤثر است.

در ادامه، سخنرانی از ژاپن نیز اظهار داشت که روند دموکراسی‌سازی در منطقه قفقاز با اصول و قواعد دموکراسی در نظام سرمایه‌داری متفاوت است. یک راه برای خروج از این موقعیت، تقاضای بازگشت به همان دموکراسی ناقص قبل از جنگ بود.

سپس، سخنران ارمنی اظهار داشت: وقوع این بحران، ضربهٔ مهلکی به تمام تئوری‌های پیمان دوستی و همکاری در منطقه وارد آورد. از دیگر آثار نامساعد این بحران می‌توان به ایجاد ناامنی در منطقه قفقاز به عنوان راه مهم ترانزیتی منطقه اشاره کرد و راه‌حل این تنش در درجه اول، تغییر پایه‌های تفکر کشورهای منطقه در مورد استقلال این ناحیه است. وی ضمن انتقاد از طرح ترکیه، حضور نیروی نظامی در منطقه را باعث از میان رفتن ثبات دانست.

سخنران گرجی با متفاوت دانستن منازعه و جنگ و ارائه تعریف جداگانه برای این دو مفهوم، اظهار داشت: واقعه هشتم اوت سبب شد گرجستان به طور جدی هدف اقدامات روسیه قرار گیرد. وی گسترش بی‌اعتمادی در منطقه و روشن‌شدن سیاست‌های اعمالی روسیه و متضاد بودن آن با سیاست‌های اعلامی را از مهمترین پیامدهای بحران قفقاز دانست.

جلسه هفتم همایش به موضوع امنیت انرژی و سیاست خطوط لوله پس از مناقشه قفقاز اختصاص داشت و در آن سخنرانانی از آلمان، روسیه، دانمارک و ایران به بیان نظرات خود پرداختند. سخنران آلمانی کاهش وابستگی انرژی اتحادیه اروپا به روسیه را یکی از سیاست‌های مهم اتحادیه دانست و گفت: خرید گاز از حوزه‌های دیگر گازی، بعد از این بحران بااهمیت‌تر شده که در صورت عملی شدن این سیاست‌ها، بازار اروپایی روسیه از میان خواهد رفت و با ادامه بحران، روسیه از لحاظ سیاسی منزوی خواهد شد.

سخنران روس به تشریح همکاری‌های روسیه و آذربایجان در حوزه انرژی پرداخت و گفت: از ابتدای بحران آبخازیا و اوستیای جنوبی به آذربایجان ثابت شد که روسیه می‌تواند بهترین و تأثیرگذارترین شریک او در زمینه انرژی باشد، چرا که با وجود وقوع این بحران هیچ خللی در قراردادهای انرژی آذربایجان ایجاد نشد.

سخنرانان ایرانی معتقد بودند که بحران گرجستان چندان تأثیری بر مسائل نفتی ایران نداشت، اما مسأله گاز ایران را تحت‌الشعاع قرار داد. ایران به دلیل برخورداری از منابع گازی بسیار در منطقه می‌تواند در این بحران تأثیرگذار باشد. تنش‌های اخیر گرجستان پویائی و پتانسیل‌های تأمین انرژی را در جهان تغییر داده است لذا ما امروز به متنوع سازی منابع نیاز داریم تا دیگر بحران‌هایی از این دست، امنیت انرژی ما را به خطر نیندازد.

در حال حاضر مسیر انتقال انرژی از شرق به غرب است، اما باتوجه به بحران اخیر به نظر می‌رسد باید این مسیر از شمال به جنوب تغییر جهت دهد، برای این منظور کریدور ایران گزینه مناسبی است. اما باید توجه داشت با نظر به اختلافات ایران و اروپا، تدوین یک برنامه سیاسی جامع برای تأمین خواسته‌های طرفین ضروری است.

سخنران دانمارکی معتقد بود که در حال حاضر نفت منطقه مشکل خاصی ندارد و مسیرهای حمل و نقل دریایی و خط لوله‌ها به کار خود ادامه می‌دهند. البته نباید از نظر دور داشت که حضور نیروهای نظامی در منطقه به ویژه کشتی‌های نظامی محیط را بسیار شکننده کرده است. همهٔ این موارد، کارشناسان را به فکر مناطق دیگر دارای منابع انرژی انداخته است.

پس از خاتمه جلسات تخصصی، جلسه اختتامیه به ریاست آقای دکتر سید رسول موسوی و با سخنرانی جناب آقای شیخ‌الاسلام قائم مقام وزیر و سرپرست حوزه خاورمیانه و مشترک‌المنافع برگزار گردید. ایشان در سخنانی اظهار داشت:

طرح همکاری منطقه‌ای و ایجاد ترتیبات امنیتی بر مبنای ظرفیت‌ها و منافع مشترک کشورهای منطقه می‌تواند به میزان زیادی مشکلات منطقه را برطرف نموده و زمینه همگرایی هر چه بیشتر سیاسی و اقتصادی میان کشورهای منطقه را فراهم نماید. وجود بحران‌های مختلف در این منطقه نبایستی محملی برای توسعه رقابت‌ها و اقدامات تنش‌زا در جهت گسترش بحران باشد زیرا تشدید این رقابت‌ها در کنار سایر مسایل و مشکلات منطقه می‌تواند پیامدهای جدی برای صلح و امنیت منطقه‌ای و حتی بین‌المللی در بر داشته باشد.

ایشان همچنین اظهار داشت: انتقال انرژی از منطقه نیازمند محیطی آرام و دور از تنش است. بحران اخیر نشان داد که عدم توجه به واقعیت‌های ژئوپلتیکی و تلاش

برای سیاسی کردن پدیده‌های اقتصادی نمی‌تواند مشکلات سیاسی را حل کند. از سوی دیگر، بهره گیری از دیگر ظرفیت‌های منطقه‌ای در انتقال انرژی به ویژه مسیر امن و مقرون به صرفه ایران نکته‌ای بود که مورد اشاره و تأکید سخنرانان محترم قرار گرفت. غفلت از این ظرفیت و نادیده گرفتن آن تنها می‌تواند توسعه اقتصادی منطقه را با تأخیر مواجه نماید.

منوچهر مرادی - مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز

سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه: ریشه‌های ضدیت با آمریکا

Kylie Baxter & Shahram Akbarzadeh, *US Foreign Policy in the Middle East: The Roots of Anti Americanism*, New York: Rutledge, 2008, 197 pp.

درباره نویسندگان کتاب

کایلی باکستر معاون مرکز ملی مطالعات اقلیت‌های مسلمان و سیاست‌های اسلامی در دانشگاه موناش در ملبورن استرالیا است. حوزهٔ مطالعات نامبرده سیاست‌های اسلامی و کشمکش در خاورمیانه می‌باشد. ایشان همچنین مطالبی چند از جمله «کتاب مسلمانان بریتانیا و دعوت به جهاد جهانی» را در سال ۲۰۰۷ به نگارش درآورده است.

شهرام اکبرزاده دانشیار دانشگاه و مدیر مرکز یادشده است. حوزهٔ پژوهشی نامبرده درخصوص مسلمانان در استرالیا، روابط بین‌الملل و سیاست‌های اسلامی می‌باشد. وی همچنین نویسندهٔ کتابی با عنوان «ازبکستان و ایالات متحده: اسلام‌گرایی، اقتدارگرایی و دستورکار امنیتی واشنگتن» است.

نویسندگان مورد بحث در کتاب خود دربارهٔ خط‌مشی‌های آمریکا در خاورمیانه که افزون بر یک مقدمه و نتیجه‌گیری در برگیرندهٔ هشت فصل به‌شرح:

فصل ۱. خاورمیانه در دورهٔ استعمار؛

فصل ۲. نفوذ قدرت‌های بزرگ، صهیونیسم و خاورمیانه؛

فصل ۳. جنگ اعراب و اسرائیل: زمینه‌های مربوط به ابرقدرت ها و اتحاد بین اسرائیل و آمریکا؛

فصل ۴. اسلام‌گرایی و انقلاب اسلامی در ایران؛

فصل ۵. جنگ نیابتی ابرقدرت‌ها در افغانستان؛

فصل ۶. جنگ‌های خلیج فارس؛

فصل ۷. اسرائیل و فلسطین: ناکامی در تحقق صلح و نقش آمریکا؛
فصل ۸. ماجراجویی در عراق و برداشت های اعراب از آمریکا؛
می‌باشد، در تلاش برآمده‌اند تا نگرش خود را درباره نارضایتی‌های مردمی و عمومی در خاورمیانه نسبت به چندین دهه سیاست‌های آمریکا ارائه نمایند.

کتاب همچنین حاوی نقشه‌هایی در شرح رخدادها و حوزه‌های نارضایتی از امریکا، و جدول‌های دارای متن در ارتباط با جنگ اعراب و اسرائیل، سیاست‌های ایران، مداخلات خارجی در افغانستان و عراق، جنگ‌های رخ داده در خلیج فارس، مسائل ۱۱ سپتامبر و سر برآوردن جنبش‌های اسلامی می‌باشد. در انتهای هر فصل نیز فهرستی برگزیده از زمینه‌های درخور مطالعهٔ بیشتر ارائه شده است.

نویسندگان با جستارهای خود در حوزه‌های بحران منطقه‌ای به پیوند میان خط‌مشی‌های آمریکا در حوزه خاورمیانه و نارضایتی‌های عمومی و مردمی نسبت به این کشور می‌پردازند. از سوی دیگر، سرشت به هم پیوسته رخدادها در این منطقه حیاتی را از حیث ژئواستراتژیک بررسی می‌کنند.

این کتاب که با رویکرد فراهم آوردن مطالعه نسبتاً آسان زمینه‌های سیاسی و تاریخی پیچیده خاورمیانه تهیه شده است، پیام اصلی خود را بر این مبنا استوار ساخته که ضدیت با آمریکا به عنوان جلوه‌ای فراگیر در افکار عمومی خاورمیانه مستقیماً با خط‌مشی‌های دنبال شده توسط واشنگتن مرتبط بوده است. در همین ارتباط نقش کانونی آمریکا در سیاست‌های جهانی و تلاش آن برای اعمال نفوذ بلامنازع در نظام بین‌الملل نیز در دامن‌زدن به این‌گونه احساسات مورد توجه واقع شده است.

نویسندگان به درستی توجه دارند که ضدیت با آمریکا در دهه های گذشته ارتباط موضوعی و مکانی مشخصی با خاورمیانه داشته است. این امر عمدتاً به دلیل اساسی بودن نقش آمریکا در سیاست‌های این منطقه از دههٔ ۱۹۵۰ میلادی به این سو می‌باشد.

در جهان پس از جنگ سرد نیز دولت آمریکا مهمترین دلال قدرتمند در منطقهٔ خاورمیانه بوده، به نحوی که گاه در فرایندهای داخلی و سیاست‌گذاری مداخله داشته است.به باور نویسندگان، اهمیت ژئواستراتژیک، ذخائر انرژی و شرایط سیاسی اغلب ناپایدار منطقه خاورمیانه ازجمله عواملی بوده‌اند که گرایش آمریکا به اعمال قدرت و نفوذ خود در خاورمیانه را دامن می‌زده‌اند.

افزون بر اینها، تلاش‌های ایالات متحده برای پیشبرد اهداف و دستورکار منطقه‌ای خود از راه کاربرد «قدرت سخت» و نیروی نظامی هم در افزایش حس ضدامریکایی مؤثر بوده است.

با این وجود، برخی نومحافظه کاران اصول علت و معلولی مؤثر در شکل گیری حس آمریکاستیزی را انکار و آن را برآمده از حسادت ، ناسازگاری های فرهنگی و بیزاری دیگران از آمریکا قلمداد می کنند. این در حالی بوده است که آمریکاستیزی در خاورمیانه به بخشی از حافظهٔ تاریخی و واقعیت‌های سیاسی پیش روی مردم این منطقه و امری انکارناپذیر تبدیل شده است. از این رو کتاب مورد بحث رابطه بین خاورمیانه و آمریکا را در چارچوبه‌ای تاریخی طی سدهٔ بیستم مورد بررسی قرار می‌دهد.

به همین سیاق در فصل یکم کتاب درباره خاورمیانه در دورهٔ استعماری، نویسندگان به مرور رخدادهای منتهی به فروپاشی امپراتوری عثمانی و دودمان هاشمی‌ها، پیمان سایکس- پیکو سال ۱۹۱۶در تقسیم حوزه‌های نفوذ در خاورمیانه و اعلامیهٔ بالفور در سال ۱۹۱۷ در اشاره به شکل‌گیری یک دولت یهودی و همچنین موضوع پدیدار شدن دولت های تحت قیمومت جامعه ملل، پرداخته‌اند.

در ادامه رویکردهای اولیه آمریکا در خاورمیانه به عنوان یک تازه وارد —و نه یک قدرت بزرگ- در وادی سیاست‌های این منطقه مورد توجه قرار گرفته است. یکی از نکات اساسی مورد بحث در این فصل، اشاره به باور نادرست برخی از دولت‌های عربی منطقه خاورمیانه است که به دولت آمریکا به عنوان حامی جنبش‌های استعمارستیز این منطقه برای نیل به خودمختاری دل بسته بودند.

نمود عینی‌تری از این حس ضربه‌خوردن اعراب از آمریکا بیش از هر زمان در سال‌های میانی سده بیستم آشکار گردید، که از آن زمان تاکنون سیاست خارجی خودخواهانهٔ آمریکا با اظهارات به ظاهر بشردوستانه رهبران آن در ناسازگاری عینی و عملی قرار گرفت.

در فصل دوم کتاب، نویسندگان به تأثیر جنبش صهیونیسم بر جغرافیای سیاسی خاورمیانه و پایه‌گذاری رژیم اسرائیل در این منطقه می‌پردازند که این پایه‌گذاری جغرافیای منطقه را دگرگون ساخته و گفتمان اعراب و مسلمانان را متحول نموده و کشاکش ناشی از آن یک نیروی خشن و تاثیرگذار در خاورمیانه باقی خواهد ماند.

در عین حال و به رغم واقعیت حضور فعال و مواضع پشتیبانی‌کنندهٔ آمریکا در جریان صدور قطعنامه سازمان ملل در شکل بخشیدن به موجودیت صهیونیستی در سال ۱۹۴۸، نویسندگان مدعی هستند که دولت آمریکا نقش کانونی در پایه گذاری رژیم اسرائیل نداشت اما در ادامه سال‌های سدهٔ بیستم، سیاست‌های منطقه‌ای واشنگتن و تل‌آویو آنها را به یکدیگر نزدیک تر ساخت. اما به هر روی به هم پیوستگی آمریکا و اسرائیل وجه مشخصی از چشم انداز سیاسی در خاورمیانه بوده و عامل مؤثری در برقراری رابطهٔ متقابل بین احساسات ضداسرائیلی و ضد امریکائی به حساب می آید.

فصل سوم به شرح بیشتری دربارهٔ سمت‌گیری جانبدارانهٔ سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا نسبت به اسرائیل در خلال جنگ سرد و پیامدهای آن بر خاورمیانه می‌پردازد. به ویژه از این منظر که در سال‌های ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳، ۱۹۸۲ و ۲۰۰۶ اسرائیل درگیر کشاکش و جنگ‌های منطقه‌ای گردیده و این خود عاملی برای نزدیکی هر چه بیشتر آمریکا به رژیم اسرائیل بود. این روند رو به فزونی به نحوی بود که نقش منطقه‌ای واشنگتن چیزی فراتر از حد یک مشوق برای خطمشی‌های اسرائیل نبود.

این امر از یکسو ضمن اینکه مؤید تاریخچهٔ کوتاه و آکنده از جنگ دولت صهیونیستی بوده، تغییر موقعیت و تنزل واشنگتن از یک قهرمان بالقوه در جریان خودمختاری اعراب را به وضعیت کنونی آن در پیامد وقایع پس از جولای ۲۰۰۶ رقم زده است به نحوی که در پایان سال ۲۰۰۷ آمریکا عملاً در ورطهٔ حمایت از این رژیم فرو رفته است.

یک پیامد دیگر این روند تقویت رژیم های عربی اقتدارگرا در خاورمیانه از سوی دولت آمریکا بوده که در نتیجهٔ آن احساسات ضدامریکائی در خاورمیانه تشدید گشته و اسلام‌گرایی نیز تقویت شده است.

در فصل چهارم، نویسندگان با بیان مقدمه‌ای در باب سیاست‌های اسلامی در قالب رخدادهای محوری در سال ۱۹۷۹ به پیروزی انقلاب اسلامی در ایران می‌پردازند، و اذعان دارند که این انقلاب نقطه عطف حیاتی در تاریخ سیاسی خاورمیانه و آغازگر دورانی تازه در نوعی از سازمان‌دهی سیاسی بود که آمریکاستیزی یک نمود جدایی‌ناپذیر از آن به حساب آمده است.

نویسندگان با اشاره به اینکه انقلاب اسلامی در ایران لحنی شدیداً ضدآمریکایی داشته و امام خمینی(ره) بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران مبارزه با آمریکا را

همواره مورد تصریح قرار می‌دادند، مطلب زیر را در این زمینه به نقل از ایشان مطرح می‌سازند:

«امریکا دشمن شمارهٔ یک ملل محروم و مستضعف جهان است و آنان را از راه تبلیغات گستردهٔ خود که با هماهنگی صهیونیسم بین‌المللی صورت می‌گیرد مورد استثمار خویش قرار می‌دهد. امریکا از راه ایادی پنهان و خیانتکار خود خون مردم بی‌پناه را می‌مکد و گویی تنها خود و اقمار آن حق حیات در این دنیا را دارند. ایران تلاش داشته است تا کلیه روابط خود با این شیطان بزرگ را قطع نماید[1] .....».

در این فصل اینگونه نتیجه‌گیری می‌شود که هرچند انقلاب اسلامی کلیت خاورمیانه را (از نظر ایجاد تغییرات سیاسی در ساختارهای حکومتی آن) دستخوش تغییر نساخت اما ملهم از رخدادها در ایران و در پاسخ به رکود و ناکامی‌های موجود در کشورهای منطقه، موضوع‌ها و جایگزین‌های اسلامی چندی را در این حوزه مطرح ساخت.

فصل پنجم کتاب بحث «جنگ‌های نیابتی» و ارتباط آن با رقابت‌های دورهٔ جنگ سرد بین ابرقدرت ها در افغانستان را مدنظر دارد و در آن به تهاجم شوروی به افغانستان و پیامدهای ناشی از آن که نقشی کانونی در سیاست‌های اسلامی در منطقه داشت، پرداخته است.

همچنین به رابطهٔ مبهم آمریکا و جنبش «عرب‌های افغان» اشاراتی دارد، کسانی که در جریان اشغال شوروی برای تقویت جریان مقاومت علیه آن از سرتاسر خاورمیانه و اقصی نقاط دیگر وارد افغانستان شدند. در این خصوص کمک‌های آمریکا به شکل‌گیری القاعده به عنوان یک شبکهٔ شبه‌نظامی مجهز و آموزش دیده مورد نظر قرار می‌گیرد که بعدها به یک نیروهای معارض با خود آمریکا و جهانی‌شدن طرز تفکر ضدامریکایی در دنیا منجر شد. از این‌رو جنگ در افغانستان به گسترش طرز تفکر مبارزهٔ جهادی در سرتاسر منطقه و سربرآوردن نسلی از مردان راسخ که معتقد به اقدام نظامی و اتحاد مسلمانان از ملیت‌ها و قومیت‌های مختلف برای شکست قدرت سیاسی-نظامی غرب بودند، انجامید. در این فصل نتیجه‌گیری نویسندگان این است که طالبان محصول سیاست‌های نیرنگ‌بازانه آمریکا در مقطع پس از جنگ سرد بود که آن ها را

1. Khomeini, Rouhollah (1985) ***Islam and Revolution: Writings and Declarations***. Trans. by Hamid Algar, London: Mizan press.

«مبارزان راه آزادی» وانمود ساخته بود. در سه فصل انتهایی کتاب بر جنگ‌های صورت گرفته در کانون جغرافیایی خاورمیانه به ویژه پیرامون حوزهٔ خلیج فارس تمرکز صورت گرفته است، که در نتیجهٔ آن و در سال ۱۹۹۱ آمریکا خود را ابرقدرت یکه‌تاز دنیا قلمداد ساخته و تلاش نمود تا «نظم نوین جهانی» کذایی خویش را مسلط سازد.

در فصل‌های یادشده همچنین به نقش منطقه‌ای آمریکا در دنیای پس از جنگ سرد و رابطه بین اسرائیل و فلسطینی‌ها و مسائل منتهی به توافق‌های اسلو و ایفای نقش دیپلماتیک آمریکا در این زمینه در دههٔ ۱۹۹۰ اشاره رفته است. به نحوی که کلیه این رویدادها و استراتژی آمریکا موسوم به «جنگ با ترور» و از بین رفتن نظام و دولت در عراق (در نتیجهٔ حمله آمریکا به این کشور در سال ۲۰۰۳) بیش از پیش به امریکا-ستیزی در خاورمیانه دامن زد.

نتیجه اینکه کتاب با در پیش گرفتن رویکردی زمینه-محور و تابع تحولات منطقه‌ای دلایل زمینه ساز در مخالفت با آمریکا در حوزه خاورمیانه را مورد بحث قرار داده است. همچنین موارد و موضوع‌هایی را که بسترساز استراتژی ژئوپولیتیک و مداخلهٔ آمریکا در خاورمیانه بوده‌اند، چون کاربرد زور، ائتلاف‌سازی، قضایای مرتبط با حقوق بشر و سرنوشت انسان و جلوگیری از آلام آن و همچنین الزامات ناشی از قدرت اقتصادی را بررسی نموده است.

یکی دیگر از واقعیت‌های مورد تأکید در این کتاب عوارض ناشی از سیاست‌های دولت بوش است که از یک سو خاورمیانه را در شرایطی پرمخاطره قرار داده و از سوی دیگر دولت آینده آمریکا را با چالش هولناک به خطر افتادن بقای ابرقدرتی آمریکا و چگونگی اعادهٔ حیثیت آن در منطقه که منشا نارضایتی از نظام جهانی زیر سیطرهٔ آمریکا نیز می‌باشد، روبرو ساخته است.

احمد صادقی[1]

۱. آقای احمد صادقی، سردبیر نشریه انگلیسی Iranian Journal of International Affairs (IJIA) و مدیر مرکز مطالعات آمریکا در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

جایگاه ژاپن و چین در همگرایی شرق آسیا

Lim Hua Sing, *Japan and China in East Asian Integration.* Singapore: ISAS, 2008, 370. pp.

این کتاب توسط آقای لیم هوا سینگ، استاد مؤسسه مطالعات آسیا پاسیفیک و موسسه عالی مطالعات آسیا پاسیفیک در دانشگاه واسدا در ژاپن نوشته شده و تا کنون ۵ بار اصلاح، تکمیل و تجدید چاپ شده است. اولین نسخه آن در سال ۱۹۹۵ به چاپ رسید و پس از آن در سالهای ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۸ تجدید چاپ شده است. نسخه ۲۰۰۸، نسخه اصلاح و تکمیل شده کتاب «نقش ژاپن در شرق آسیا: توسعه متقابل یا رقابت خشن» است که در سال ۲۰۰۳ توسط انتشارات دانشگاههای شرقی در سنگاپور منتشر شد. نسخه اخیر توسط موسسه مطالعات جنوب شرق آسیا در سنگاپور به چاپ رسیده است.

این نسخه در هشت بخش و هجده فصل تنظیم شده است. بخش اول تا ششم بیشتر به روابط ژاپن با کشورهای مختلف آسیایی از جمله مالزی، سنگاپور، و اعضای آسه آن و همچنین عملکرد اقتصادی ژاپن اختصاص دارد. بخشهای هفتم و هشتم که رویهم هفت فصل را شامل می شود به جایگاه چین و ژاپن در شرق آسیا اختصاص یافته است. بخش هشتم که در نسخه ۲۰۰۸ افزوده شده، ۹ مقاله را در بر می گیرد. این مقالات به طور مشخص تحولات اقتصادی جدید در شرق آسیا بویژه تحولات هند، چین و ژاپن را مورد بحث قرار می دهد. نهایتا تحلیل کلی از وضعیت همگرایی در شرق آسیا، بویژه تحولات سالهای اخیر ارائه شده است. با توجه به اهمیت موضوع در ذیل خلاصه ای از این تحولات آورده شده است.

پس از بحران اقتصادی ۱۹۹۷ آسیا اکثر اقتصادهای آسیب دیده در این منطقه توانستند به شکل معجزه‌آسایی از این بحران نجات یابند و آسیا به عنوان یک منطقه اقتصادی پویا مجددا مورد توجه قرار گرفته است. در این مدت، همکاری و همگرایی

اقتصادی در منطقه از طریق انعقاد موافقتنامه‌های تجارت آزاد گسترش یافته است. اقتصادهای تازه‌صنعتی‌شده به همراه چین و هند از توسعه اقتصادی پایدار و امیدوارکننده‌ای برخوردار بوده‌اند. هر چند برخی کشورهای منطقه از جمله تایلند، میانمار و تا حدی اندونزی و فیلیپین با یک رشته بی‌ثباتی‌های اجتماعی مواجه شدند اما این مشکلات مانع از حرکت آسیا به سمت توسعه اقتصادی بیشتر نشد و آسیا بار دیگر به مرکز ثقل توسعه اقتصادی در جهان تبدیل شده است.

در این منطقه، ژاپن یک جامعه ضابطه‌مند و سیستماتیک و انعطاف‌ناپذیر است. ژاپنی‌ها هنگام پرداختن به تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، دستیابی به نتایج کامل و درازمدت را ترجیح می دهند. این یکی از دلایلی است که موجب می شود اصلاحات ساختاری در ژاپن به درازا بیانجامد. ژاپن طی ۱۶ سال گذشته اصلاحات سیاسی، اقتصادی، صنعتی و اجتماعی متعددی را انجام داده لیکن هنوز از مشکلات ترکیدن اقتصاد حبابی اوایل دهه ۹۰ رهایی نیافته اما پایه های اقتصادی این کشور سالم بوده و بد تر نشده است. در درازمدت به دلیل مشکل کهولت و کاهش جمعیت، عدم تمایل نسبت به پذیرش متخصصین خارجی، کسری مالی شدید، بازار کشاورزی و ماهیگیری بسته، یا ژاپن از بقیه آسیا کنار گذاشته می‌شود و یا سبب می‌گردد تا این کشور بدون محتوی رشد کند.

چین طی ۲۹ سال گذشته به طور مداوم و با ثبات رشد کرده و به یک قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل شده است. طی دهه آینده چین احتمالا به یک قدرت بزرگ در کنار آمریکا تبدیل می شود. اما این کشور نیز با مشکلاتی مواجه است از قبیل آلودگی محیط زیست، شکاف درآمدها، فساد، توسعه نامتوازن مناطق مرکزی و ساحلی. ولی این مشکلات به‌تدریج با دستیابی به توسعه بیشتر حل خواهد شد و دولت این کشور نیاز سیاست‌های جدی برای رسیدگی به آنها را در پیش گرفته است.

چین از نظر نسبت توسعه اقتصادی به تولید ناخالص داخلی حدود چهل سال از ژاپن عقب است. اما سرعت رشد اقتصادی چین بسیار بیش از ژاپن است و لذا با سرعت بیشتری می تواند به ژاپن و ملتهای اروپای غربی برسد. در سال ۲۰۰۶ حجم ذخایر ارزی چین به یک تریلیون و ۶۶ میلیارد دلار (رتبه اول در جهان) رسید. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، مازاد تجاری، همراه با سرازیر شدن پول‌های داغ به این کشور که منتظر تقویت پول چین هستند به شکل‌گیری سرمایه در چین کمک کرده

است. انباشت سریع سرمایه و پس‌انداز در بانک‌ها و خزانه داری چین، دولت این کشور را نگران چگونگی استفاده از آنها در راستای دستیابی به اهداف توسعه کرده است. برخی از اقداماتی که دولت چین می تواند به عمل آورد عبارتند از: افزایش بودجه توسعه اجتماعی و صنعتی، افزایش کمک و سرمایه‌گذاری خارجی، افزایش سرمایه گذاری در بخش آموزش، کمک به تقویت صنایع کوچک و متوسط، و بهبود سیستم رفاهی. این اقدامات سبب می شود تا چین سطح اقتصادی و موقعیت بین‌المللی خود را ارتقاء بخشد. چین در کنار ژاپن می تواند نقش بزرگتری در همکاری و همگرایی اقتصادی آسیایی بپذیرد.

چین ، مالزی و تا حدی کره از طرفداران گروه‌بندی آسه‌آن باضافه ۳ در مسیر همگرایی آسیایی بودند. از طرف دیگر، ژاپن از حامیان جدی آسه‌آن+۳+۳ یا حتی آسه‌آن +۳+۳+ ۱ بود. زمانی که مهاتیر مفهوم جامعه اقتصادی شرق آسیا را در سال ۱۹۹۰ مطرح کرد، کشورهای پیشنهادی وی اعضای آسه‌آن با ضافه ۳ را در بر می‌گرفت که این گروه بندی آمریکا و استرالیا را در بر نمی گرفت اما در آن زمان از هند نامی برده نشد. در دسامبر ۲۰۰۵ نهایتاً اولین نشست سران شرق آسیا در مالزی با مفهوم آسه‌آن+۳+۳ موافقت کرد. روسیه نیز با توجه به اینکه یک قدرت بزرگ آسیا-پاسیفیک است و همچنین به دلیل منابع انرژی آن به این نشست دعوت شد. در حال‌حاضر روند همگرایی در شرق آسیا به سمت آسه آن+۳+۳ در حرکت است و احتمالا در نشستهای آتی، مسئله عضویت پاکستان و بنگلادش نیز مورد بحث واقع خواهد شد. دومین نشست سران شرق آسیا در سال ۲۰۰۷ در فیلیپین برگزار شد. نشست آسه آن +۳ درست یک روز قبل از نشست سران آسه آن+۳+۳ برگزار گردید.

از ابتدا آمریکا از جامعه اقتصادی شرق آسیا کنار گذاشته شد و به همین خاطر آمریکا در ۱۷ سال گذشته نگران روند همگرایی و همکاری اقتصادی در شرق آسیا بوده است. بر خلاف چین، ژاپن و هند که موافقت نامه تجارت آزاد با آسه آن به عنوان یک گروه امضا کرده اند، آمریکا هنوز با آسه آن چنین موافقت نامه ای به امضا نرسانده و همکاری اقتصاد رسمی با منطقه آسیا پاسیفیک به عنوان یک گروه ندارد. طرح ایده موافقتنامه تجارت آزاد آسیا پاسیفیک توسط بوش در نوامبر ۲۰۰۶ در نشست ویتنام

نشانگر نگرانی درازمدت آمریکا ا ست. همگرایی و همکاری اقتصادی در شرق آسیا پیچیده شده است.

از نکات مهم کتاب تأکید آن بر پیمودن راه همکاری و همگرایی اقتصادی توسط کشورهای آسیایی با وجود داشتن اختلافات جدی سیاسی است. «علیرغم، اختلافات ارضی و مرزی، در حال‌حاضر همکاری چندجانبه در شرق آسیا به ارتقای گفتگوی سیاسی و اتحاد اقتصادی کمک می‌کند. اختلافات سرزمینی مثل اختلاف بر سر جزایر دیاؤیوتاری یا سنکاکو، جزایر پارسل، جزایر اسپراتلی و اختلافات ارضی در شبه جزیره کره که بالقوه می‌توانند به رویارویی نظامی بیانجامند، از طریق گفتگوهای دیپلماتیک متوقف و آرام شده است» «...همکاری اقتصادی شرق آسیا شامل تأسیس منطقه اقتصادی تومنجیانگ، منطقه اقتصادی دریای ژاپن، منطقه اقتصادی جنوب چین می‌گردد. سال‌ها است که این مناطق اقتصادی در حال توسعه اند اما به جز منطقه اقتصادی جنوب چین شامل تایوان، هنگ‌کنگ و ماکائو، بقیه پیشرفت قابل‌توجهی نداشته‌اند. در عین‌حال مفهوم اتحادیه اقتصادی آسیایی به سرعت در سراسر آسیا رو به گسترش است». ص ۳۴۷.

«همکاری اقتصادی چندجانبه در شرق آسیا به‌طور مشخص بر حرکت به سمت مفهوم همگرایی اقتصادی آسیایی متمرکز شده است. فعالیت‌هایی از قبیل انعقاد موافقت‌نامه تجارت آزاد و تفاهم‌نامه مشارکت اقتصادی مفهوم آسیایی همگرایی اقتصادی را نشان می دهد. موافقتامه‌های چافتا (منطقه تجارت آزاد چین-آسه‌آن)، جافتا (منطقه تجارت آزاد ژاپن-آسه‌آن)، کافتا (منطقه تجارت آزاد کره- آسه‌آن)، هافتا (منطقه تجارت آزاد هند-آسه‌آن) و جامعه اقتصادی شرق آسیا نشانگر این مفهوم اند» ص ۳۴۸-۳۴۷.

این کتاب شامل مجموع مقالات و مباحثی است که طی بیش از یک دهه در مورد شرق آسیا به رشته تحریر درآمده است. نویسنده در هر چاپ، بخش‌هایی را به بخش‌های قبل افزوده است. با توجه به تجارب طولانی نویسنده در مطالعات شرق آسیا و دو دهه پیگیری این تحولات، مطالعه این کتاب به علاقمندان مباحث شرق آسیا توصیه می گردد.

نبی سنبلی – مرکز مطالعات آسیا و اقیانوسیه

جهانی‌شدن و نیروهای متقابل آن در جنوب شرقی آسیا

Globalization and Its Counter – Forces in Southeast Asia, Terence Chong (2008), ISEAS Publication, p. 416.

این کتاب حاصل دو همایش راجع به موضوعات اقتصادی جنوب شرقی آسیا در «مؤسسه مطالعات جنوب شرقی آسیا»[1] می‌باشد. اولین همایش مشترکاً از طرف ISEAS و مدرسه سوئدی مطالعات عالی آسیا – پاسیفیک[2] برگزار شد. این همایش با عنوان «جهانی‌شدن و نیروهای متقابل» از ۲۳ تا ۲۷ فوریه ۲۰۰۴ با کمک و حمایت مالی فراوان SSAAPS بر پا گردید. یازده فصل از شانزده فصل این کتاب از مقالات عرضه‌شده در این همایش می‌باشد. همایش دوم با عنوان «جهانی‌شدن فرهنگی در جنوب شرقی آسیا» به ابتکار ISEAS یک سال بعد در ۸ ژوئن ۲۰۰۵ برگزار گردید. این همایش از طرف ISEAS پشتیبانی مالی شد. مطالب این همایش بررسی ابعاد فرهنگی و اجتماعی جهانی‌شدن بود که حاصل آن پنج فصل دیگر این کتاب را تشکیل می‌دهد.

همچنین، با اینکه دو همایش مذکور به فاصله یک سال از یکدیگر برگزار شدند، اساس کار جهت ترکیب مقالات منتخب از دو همایش به سرعت مشخص گشت. مقالات اولین همایش اساساً مباحث امنیتی و سیاسی جهانی‌شدن را در بر می‌گرفت، در حالی که مقالات ارائه‌شده در دومین همایش ابعاد فرهنگی و اجتماعی جهانی‌شدن را شامل می‌شد. عناوین و موضوعات مطرح‌شده در کتاب «جهانی‌شدن و نیروهای متقابل آن در جنوب شرقی آسیا» مباحث زیر را شامل می‌گردند که وضعیت اقتصادی، درجهٔ رشد، در هم تنیدگی مسائل امنیتی و سیاسی، ارتباط جهانی‌شدن و فرازهای ناسیونالیستی کشورهای جنوب شرقی، آسیا را مطالعه و بررسی می‌کنند.

1. The Institute of Southeast Asian Studies (ISEAS)
2. The Swedish School of Advanced Asia-Pacific Studies (SSAPS)

- نیروهای متقابل: سیاست قدرت نابرابر
- دولت‌های اقتدارگرا در جنوب شرقی آسیا در دوران جهانی‌شدن: ویتنام، کامبوج، لائوس و میانمار
- از جامعهٔ‌مردمی تا کثرت‌گرایی سیاسی در مالزی
- نقش اندونزی در چشم‌اندازهای بلندمدت آسه‌آن
- جامعه شهروندی، پاسخگویی و حکومت در تایلند: موردی مبهم از دموکراسی مشارکتی
- جهانی‌شدن و نقش دولت در آسیا – پاسیفیک
- ناسیونالیسم اقتصادی و محدودیت‌های جهانی‌شدن
- چشم‌اندازهای کشورهای جنوب شرقی آسیا در مورد جهش اقتصادی چین
- دزدی دریایی و یورش در کشورهای جنوب شرقی آسیا
- جهانی‌شدن رقابت: همکاری اروپا با اندونزی علیه تروریسم بین‌الملل
- اسلام رادیکال و تروریسم سیاسی در آسیای جنوب شرقی
- نارضایتی ببرهای اقتصادی: رشد اقتصادی، روندهای دموکراتیزه‌شدن نامنظم و تداوم نابرابری سیاسی در کشورهای آسیای جنوب شرقی
- آزادی زنان در فیلیپین: میراث فمنیسم غربی؟
- دگرگونی ماورای ملی و دانش چینی در مالزی
- سنجش جهانی‌شدن فرهنگی در کشورهای آسیای جنوب شرقی
- بازاندیشی در مورد جهانی‌شدن فرهنگی
- رئالیسم شگفت‌انگیز تایلندی و جهانی‌شدن.

مطالب کتاب مذکور به جهت ارتباط موضوعی در پنج مبحث به شرح زیر تدوین شده‌اند:

- تناقض‌های سیاسی جهانی‌شدن؛
- منطقه‌گرایی اقتصادی و تأثیرات جهانی؛
- امنیت محلی و محدود، ناامنی جهانی؛
- روندهای اجتماعی: توسعه و تحول متوقف‌شده؛
- تولید فرهنگی در گستره جهانی.

در صفحه ۲۰۱ کتاب مورد بررسی در فصل «جهش اقتصادی چین» چنین نتیجه‌گیری می‌شود:

«نقش اقتصادی چین، به‌ویژه پس از بحران اقتصادی آسیا، اقتصادهای کشورهای آسیای جنوب شرقی را تحت‌الشعاع قرار داد. این امر نگرانی‌هایی را بین این کشورها مطرح کرد که ناشی از حجم صادرات حاصل از رشد اقتصادی ملی آنها بود. در حالی‌که مزد پایین کارگران چینی اقتصاد چین را قادر ساخت تا رکوردی بالا در مورد صادرات محصولات سنتی کاربر (کالاهایی که تولید آنها سرمایه نازلی را نیاز دارد) چون نساجی، کفش، پوشاک به دست آورد ساختار تولید صنایع دستی و سازوکارهای صادرات اساساً از نیمه ۱۹۸۰ نیز تغییر بنیادی نمود. این زمینه به جای استفاده از تکنولوژی پایین به‌کارگیری تکنولوژی سطح عالی و صنعتی‌شدن همه‌جانبه را در اولویت قرار داد. بدان لحاظ صادرات چین پنج کشور آسیایی جنوب شرقی دائماً افزایش پیدا نمود. این تغییر در ساختار صنعتی برای کشورهای آسیای جنوب شرقی دو نتیجه مهم نیز به دنبال داشت. اول، مبادلات بازرگانی به‌طور جزء و به‌طور کلی دورنمای روشنی از پیوندهای تجاری بین پنج کشور آسیای جنوب شرقی و چین مطرح می‌نماید. همگرایی روزافزون چین در تقسیم بین‌المللی روند تولید به افزایش مبادلات تجاری سالانه بین چین و پنج کشور آسیای جنوب شرقی (به‌عنوان شبکه تولید منطقه‌ای آسیای جنوب شرقی) منجر شد. دوم، این امر نیز رقابت بین پنج کشور آسیای جنوب شرقی از یک‌طرف و چین از طرف دیگر در زمینه صادرات به بازارهای آمریکا، ژاپن و اتحادیه اروپایی را به دنبال داشت. نشانه‌هایی وجود دارند که پنج کشور آسیای جنوب شرقی در رقابت با چین موفق نبوده و چین توانسته بازارهای آمریکا و ژاپن را به‌طور کامل تصرف نماید... رشد اقتصادی پایدار چین به معنای چالش‌هایی برای کشورهای آسیای جنوب شرقی و نیز افزایش فرصت‌ها برای چین می‌باشد».

به تعبیری، خواندنی‌ترین فصل کتاب «جهانی‌شدن و نیروهای متقابل آن در جنوب شرقی آسیا» فصل یازدهم آن تحت‌عنوان: تروریسم سیاسی و اسلام رادیکال در آسیای جنوب شرقی می‌باشد که در آن بمب‌گذاری جزیره بالی در اکتبر ۲۰۰۲ و انگیزه‌های آن را مورد بحث قرار می‌دهد. در صفحه ۲۷۰ کتاب مورد بررسی در این مورد چنین آمده است: «اسلام رادیکال در منطقه به‌ویژه در اندونزی دارای ریشه‌های

عمیق تاریخی است؛ اما اسلام سیاسی به‌طور کلی نفوذ و گستره چندانی ندارد. گروه‌های اسلامی رادیکال تأثیر به‌سزایی بر امنیت و سیاست داشته‌اند که آن میزان تأثیر با میزان اعضای آنها و درجه استفاده آنها از خشونت و ارعاب تناسبی نداشته است. فهم و درک تحولات خاورمیانه به شناخت بیشتر آنچه که در جهان اسلام و حتی جنوب شرقی آسیا می‌گذرد کمک شایان می‌نماید. در این رابطه، اسلام سیاسی در آسیای جنوب شرقی یک موضوع مجزا و انتزاعی از تأثیر عوامل خارجی نبوده و نیست. اما بسیاری از اوقات به غلط این‌طور اندیشه می‌شود. تأثیرات ناشی از خاورمیانه وقتی با نیروهای جهانی‌شدن ترکیب می‌گردند به‌طور مضاعف اسلام رادیکال را تقویت و تحکیم می‌کنند. چرا که آنها حاکمیت دولتی را متزلزل نموده و در شکل‌گیری و تقویت هویت‌های کذایی در عوض هویت‌های ملی و منطقه‌ای تلاش می‌کنند.

حمایت مالی و تربیت القاعده سازمان‌های اسلامی رادیکال را قادر نموده تا اقدامات خراب‌کارانه و تروریستی در مقیاسی بیشتر از توان نفرات اعضا را اجرا نمایند. اما همراهی القاعده در متقاعدنمودن هیچ گروه رادیکال اسلامی در جنوب شرقی آسیا جهت الحاق و متصل‌نمودن مبارزات داخلی به گستره بین‌المللی سازمان القاعده موفق نبوده است. درخواست سازمان القاعده برای این پیوستن همیشه با گوش‌های کر مواجه بوده است. سازمان القاعده نه در هدف ایجاد یک گروه تمام عیار اسلامی بین‌المللی و نه در بنیاد یک «شبکه‌ای از شبکه‌ها» تحت کنترل مؤثر القاعده نتوانسته آرزوی خود را محقق نماید. افراط‌گرایی اسلامی فقط سهمی کوچک از کل جامعه مسلمانان را در بر دارد و صرفاً حاشیهٔ اسلام رادیکال را شامل می‌شود.

عوامل برجسته مؤثر و تقویت‌کننده اسلام رادیکال از القاعده یا ماورای بحار ناشی نمی‌گردد بلکه از عوامل داخلی و منطقه‌ای چون: ظرفیت ضعیف دولت، تنش‌های نژادی-مذهبی، بحران ناشی از تحریک نخبگان در مورد جدایی‌طلبی، نقش «جهادگران» شبه‌نظامی و بحران‌های اقتصادی نشأت می‌گیرد. از نظر دین‌شناسی، اسلام محافظه‌کار در این منطقه حضور دارد ولی آن فقط یکی از لایه‌های اجتماعی بسیار و رقیب با یکدیگر در مجموعه کشورهای جنوب شرقی آسیا می‌باشد. با این تغییر و تبدیل‌ها، یعنی دیدگاه مصطلح که اسلام در آسیای جنوب شرقی منظری معتدل دارد، فاقد نفوذ سیاسی بوده و در پی کسب آن می‌باشد.

مباحث پنجگانه کتاب به تفکیک موضوعات مرتبط با جهانی‌شدن اقتصاد کشورهای میانمار، اندونزی، فیلیپین، ویتنام، کامبوج و لائوس به‌علاوه جداول آماری و نمودارهای بسیار جدید را در بر می‌گیرد. برای نمونه جداولی گویا از میزان مشارکت کشورهای مذکور در اقتصاد جهانی نقل می‌گردد:

سهم کشورهای منطقه در اقتصاد جهانی

کشورها	رتبه				درصد سهم مشارکت			
	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۰۲	۲۰۰۴	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۰۲	۲۰۰۴
چین	۱۵	۷	۵	۳	۱/۸	۳/۹	۵	۶/۵
مالزی	۲۶	۱۸	۱۸	۱۸	۰/۹	۱/۵	۱/۵	۱/۴
تایلند	۳۲	۲۳	۲۴	۲۴	۰/۷	۱/۱	۱/۱	۱/۱
اندونزی	۲۸	۲۶	۲۸	۳۲	۰/۷	۱	۰/۹	۰/۸
فیلیپین	۵۰	۳۳	۳۵	۳۹	۰/۲	۰/۶	۰/۶	۰/۴
سنگاپور	۱۸	۱۵	۱۵	۱۶	۱/۵	۲/۱	۱/۹	۲
ویتنام	۶۹	۵۰	۴۷	۵۰	۰/۱	۰/۲	۰/۳	۰/۳

نرخ رشد تولید ناخالص داخلی (درصد سالانه)

	۱۹۹۷	۱۹۹۸	۱۹۹۹	۲۰۰۰	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷
چین	۸/۸	۷/۸	۷/۱	۸/۰	۷/۵	۸/۳	۹/۳	۹/۵	۸/۵	۸/۷	۸/۹
آسه‌آن	۴/۴	-۶/۶	۴/۱	۶/۷	۱/۸	۴/۵	۵/۰	۶/۳	۵/۴	۵/۶	۵/۹
کامبوج	۴/۳	½	۶/۹	۷/۰	۵/۶	۵/۵	۵/۲	۶/۰	۲/۳	۴/۱	۴/۷
اندونزی	۴/۷	-۱۳/۱	۰/۸	—	۳/۸	۴/۳	۵/۰	۵/۱	۵/۵	۶/۰	۶/۵
لائوس	۶/۵	۳/۰	۶/۸	۵/۸	۵/۸	۵/۹	۵/۹	۶/۵	۷/۰	۶/۵	۵/۸
مالزی	۷/۳	-۷/۴	۶/۱	۸/۹	۰/۳	۴/۱	۵/۳	۷/۱	۵/۷	۵/۳	۵/۸
میانمار	۵/۷	۵/۸	۱۰/۹	۱۳/۷	۱۱/۳	۱۲/۰	۱۳/۸	۱۲/۶	—	—	—
فیلیپین	۵/۲	-۰/۶	۳/۴	۴/۴	۱/۸	۴/۳	۴/۷	۶/۱	۵/۰	۵/۰	۵/۰
سنگاپور	۸/۵	-۰/۱	۶/۴	۹/۷	-۱/۸	۳/۲	۱/۴	۸/۴	۴/۱	۴/۵	۴/۴
تایلند	-۱/۴	-۱۰/۵	۴/۴	۴/۸	۲/۲	۵/۳	۶/۹	۶/۱	۵/۶	۵/۸	۶/۰
ویتنام	۸/۲	۴/۴	۴/۷	۶/۱	۵/۸	۶/۴	۷/۱	۷/۵	۷/۶	۷/۶	۷/۵

issue as a hot debated subject in diplomatic talks between states and international community. The environmental concerns once a matter of conflict between north and south is nowadays a global concern. Every day we hear something about natural disasters and losses all around the world. The number of the people killed in these disasters has exceeded the number of killed in military conflicts in recent years. This is proving a bitter fact that the human being has raised a brutal enemy which no single individual, government and organization could confront. Threats emerged from global warming while beyond political borders is contributing to instability in the world and threatening international security. There is a great concern that the current system of the world management would not be able to tackle this new challenge.

Gaza Developments in Light of International Humanitarian Law

The present article will take a look at the history of the Israeli occupation of Gaza from 1948 up to 1967 and afterwards and recent developments in this part of the Palestine. The unilateral withdrawal of the Zionist regime from Gaza in 2005, the Palestinian Legislative Council elections, the victory of Hamas, the Mecca Agreement and establishment of national unity government, the emergence of disagreements, Hamas sovereignty over Gaza and the blockade of Gaza will also be analysed. Then the author assesses the political and legal claims of the Zionist regime over Gaza and based on principles of international law in particular international humanitarian law it will assess the obligations of the occupier.

After proving the occupied nature of the Gaza strip, this article examines the continuous breaches of obligations by the Zionist regime as the war crimes and the responsibility of the international community and members and non-members of Geneva conventions.

The problems and crises are not shaped overnight. There should be pre-arrangements to prevent these challenges. A group of thinkers, political elites and sociologists are needed to make arrangements for a better society. In some countries this kind of think-tanks are established to assess the future threats and efficiently decrease the challenges and crises.
This article aims to provide some answers for these questions and study the role of think-tanks in domestic and foreign policy.

European Union in Emerging International System: Obstacles and Challenges

The European Union undoubtedly is one of the most significant and cohesive political-economic complexes in contemporary world. The European Union phenomenon could be interpreted as "Unity in Variety "based on the fact that this integrated community bears fragmentation and centrifugal inclinations and presents a various collection of political, social and cultural units.
During half a century of existence, the European Union has been influenced by different trends and waves. These trends could be categorized at three different levels: The domestic level (national level within member states), regional level (the European level) and international level (world system). The current European Union is in fact a product of these three forces. Aiming at understanding the status of the European Union, its future role and its integration process, we need to emphasize the most important domestic and regional challenges and obstacles in front of it as well as international trends and players affecting this union.
The present article aims to introduce the most important challenges of the European Union in domestic level and the role and influence of the United States on integration process of this union. Finally a more obvious image of the status of the EU and its prospect in international system will be achieved.

Evolution of the European Common Foreign and Security Policy in the Constitutional Treaty

Despite the fact that the Constitutional Treaty was set asided and the Lisbon Treaty is adopted, it is still of importance to assess the subjects enshrined in the Constitutional Treaty. The position of "High Representative for Foreign and Security Policy" of the European Union and correlation and cohesiveness of members of the Union in common foreign and security policy is among the debates of interest for researchers. The text of the Constitutional Treaty includes structural and permanent cooperation in the area of defense and security. This article is aimed at analyzing this matter in detail.

Security of International System in Light of Climate Change

The negative effect of human being on environment has reached to the point that has evolved into a global challenge. The emergence of different aspects of climate change and its implications on earth's inhabitants has made this

Theoretical and Factual Bases of the UK Foreign Policy towards Islamic Republic of Iran

The process of decision making in foreign policy of great and influential states in international politics is a matter of interest for researchers of international studies. Despite the position of the UK in international system and the effects of this country on peripheral space of the Islamic Republic Iran, the foreign policy of this country has not been as much the subject of research and analysis as the Unites States. Few researchers have studied the decision making process of the UK foreign policy. The question here is what kind of factors and elements have been shaping the UK foreign policy towards Islamic Republic of Iran in recent years. What is the direction of the UK foreign policy towards Iran? The more we recognize these effective elements accurately, the better we will be able to foresight the foreign policy actions of that country. Recognizing the direction of the UK foreign policy we will be also able to influence on this process.

Iran, the Middle East and International Security

This article aims to study the current place of Iran in security system of the Middle East and international security. The new political, security and geopolitical developments in the Middle East after the September 11 and Iraqi invasion has made the Middle Eastern issues more general, interconnected and international. This has also connected the security system of the Middle East to international security system. The new development has also changed the political and power structure of the region in favor of Iran resulting in strengthening the regional role and bargaining power of the Islamic Republic in the region.
The author believes that increasing Iran's role is due to enjoying a higher geopolitical position as well as cultural and ideological elements of power of the country from one hand and the new political and security developments in the region and emergence of a new definition of the nature of threats for international security from the other. From this view Iran is a point to link the Middle East security to international security. The author concludes that Iran has a good opportunity to strengthen its strategic position in the region.

The Role of Think-Tanks in Foreign Policy

Are there heads of states, prime ministers or ministers in all states who have the capacity to solve the whole problems by themselves? Aren't they in need for advices, prescriptions and analyses to tackle the complicated problems in domestic and external environments? Which group is capable of helping them in confronting the problems? Could governmental groups provide unbiased suggestions? Aren't they attached to the concerns of their parties in providing these suggestions?

Articles

Report

Book Review

The Institute for Political and International Studies was founded in September 1983 with the objective of undertaking and encouraging the study and research of issues relevant to Islamic Republic of Iran's foreign policy. Thus, the Institute's main aims are: to conduct and promote independent research in the field of international relation; to undertake and encourage the analysis, investigation, and dissemination of knowledge in the political, economic, legal, strategic, and cultural areas; to gather, present, and publish reliable information and accourate and intelligent judgement of international affairs and, to advance the analytical understanding of vital issues affecting Iran and other Islamic countries.

The Institute has a staff of approximately 100, made up of researchers, sepcialists, and diplomats. Scholars from different universities also participate in some of the research projects. IPIS organizes seminars as well as conferences both at the Institute and universities such as Tehran University to acquaint the public more fully with its activities and with vital foreign policy issues. Seminar lectures and discussions are usually published as "Seminar reports". As the Institute regards the publication of its research findings an important part of its activities, they are published in the form of books, articles , and occasional papers.

The *Journal of Foreign Policy* is the quarterly Journal of the Institute, and is devoted to the study of international affairs. It publishes original articles on political, economic, strategic, legal, and cultural issues in international relations, with a special emphasis on foreign policy issues.

All correspondence concerning subscriptions to the *Journal of Foreign Policy* or information on the Institute's publications should be sent to:

The Publishing- House of the Foreign Ministry,

Tehran: P.O. Box: 15875/6353 Tel: 22802649

Tehran, Iran.

In The Name of God